توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشگاه

۱۳۴۱



مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

قسمت اول

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده وخط کتابت ودانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثار علم وادب واسطهٔ طول زمان وآشوب جهان ازمیان رفته ونابود گردیده . گرچه سنگنبشته ها که از آن زمان باقیمانده بتنهائی دلیل باهریست برای اثبات این قول باا ینهمه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است. اینك خلاصه‌ای از آن اخبار بروجه مثال نقل میشود .

نخست اخبار نویسندگان یونان ــ هرمیپوس ازمیدی که درقرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان هم‌عصر بوده‌از یك کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن‌میراند. هردوت‌مورخ نامی‌یونان در کتاب اول باب صدم مـی‌نویسد که (دیاکو) پادشاه مادـ یعنی‌قسمت شمال‌باختری‌ایران‌ـ صورت‌محاکمات رامیخواند وداوری میکرد واین‌قول نشان‌میدهد در آن زمان درممالك ایران‌ثبت دادرسیها معمول بوده‌ووجودداشته ــ کتزیاس‌یونانی‌پزشك درباراردشیر در کتابی که راجع

بایران تألیف کرده بوده‌است ازروزنامه های درباری ایــران صحبت کرده واین خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقایــع را در روز نامه مخصوص درباری ثبت میکرده‌اند .

گزنفن نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کوروش است ازوجودمدارس وتعلیم وتربیت در ایران بحث نموده همچنین افلاطون حکیم وپلوتارك مورخ و دیگران ازاینگونه اخبار نوشته‌اند. (۱)

دوم اخبار یهود - درتوراة سخن ازتاریخنامه های دربــاری ایران رفته وبصراحت ازآنها ذکر شده‌است واین قسمت توراة درزمان خودهخامنشیها تألیف یافته همچنین درآن کتاب ازقوانین پارسیان ومادها مکررسخن بمیان آمده.

سوم اخبار اسلامی - درکتابهای تاریخی وادبی قرنهای نخستین اسلام مانند تاریخ طبری ومسعودی وحمزهٔ اصفهانی وکتاب اغانی وکتاب فــهرست وتألیفات دیگران اشاره های زیادی بکتاب های قدیم ایران رفته ونام ازآنها برده شده.

چهارم اخبار ایرانی - بموجب مندرجات کتاب اوستا که اکنون دردست ماست اوستا درزمان قدیم بمراتب بزرگتر ازاین بوده که هست ودرایران باستان کتابهای زیاد وعلوم وآموزکاران وجود داشته‌است .

گذشته ازاین دلیل‌های نقلی دلیل عقلی نیزمیرساند که مملکت نامی بزرگی مانندایران که پادشاهانی مانند کوروش وداریوش داشته وسایل تمدن آن زمان را ازکشوری ولشکری بدرجه کمال دارا بوده وبه‌ثبت وضبط مسائــل بقدری وقع میگذاشته که آنها رابرسنگها نیزمی کنده محالست نوشتن بــلدنبوده وکتاب و ادبیات نداشته باشد .

۱) تلفظ صحیح - پلوتارخس معرب آن فلوطرخس فرانسوی - Plutarque

۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده‌اند معلوم نیست انسان در ابتداء در یك نقطهٔ جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطهٔ مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بایستی تمام زبانهای جهان بیك اصل بر گردد زیرا همهٔ ملتها وقتی باهم بوده و یك گروه تشکیل میداده‌اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت در همان روزگار پیشین که صدهزارها سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل و ریشه باهم فرق داشته‌اند بمیان آمده وصدها زبان که امروز در عالم هست از آن چند اصل جدا شده. در هر صورت نه درباب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه درخصوص فرض دوم بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبانشناسی بررسیها و کاوشهائی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته‌اند. یکی از آن عقاید که در اینموقع بروجه مثال گفته میشود- عبارتست از تقسیم زبانها از لحاظ ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده و معانی ساده و سطحی محدودی را بیان میکرده سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعهٔ تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته وخلاصه آن همانا عبارت از این است. زبان بشر بطور کلی از روی قیاس بازبانهای حاضر سه مرحلهٔ رشد و کمال گذرانده که در عصر ما نمونه‌هائی از مرحله موجود است. نخست مرحلهٔ زبان یك صدائی است(۱). در این مرحله معمولا کلمات درحال ریشه مانده و تنها یك صدا میدهد یعنی کلمهٔ هر یک چند صدائی وجود ندارد. معانی این کلمات کوتاه ساده و درمواردی مبهم است. پیشاوند و پساوند وجود ندارد ولغات درحال ریشه است یعنی چیزی باصل کلمه نمی‌افزاید و ریشه ها

---

۱. Langues Monosyllabiques

باهم ترکیب نمی‌یابد تامعانی تازه بوجود آورد پس درتشکیل جمله همین کلمه های اصلی یاریشه هاپهلوی هم گفته میشودبدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان بشر در آغاز دراین مرحله بوده وزبانهائی هم درینحال مانده و بعصر ما رسیده که معرفهای آن زبان **چینی** و **آنامی** و **سیامی** و **برمائی** است.

دوم مرحله زبان پیوند (۱) است بدینمعنی که کلمات یادر واقع ریشه‌ها بهم می‌پیوندد ودراین پیوستن یکی ازدوریشه معنی اصلی خودراازدست میدهدولی در ضمن بتنوع یاتغییر یاتوسیع معنی ریشه دیگر خدمت میکنند. با این ترتیب کلمات ومعانی گوناگون جدید بمیان آید وپیداست که اینحال نماینده ترقی زبان است زیرامیتوان باترکیب های گوناگون معانی گونان رابیان نمود. اززبانهای حاضر که دراین مرحله است میتوان: **ژاپنی** و **کره‌ای** و **اورال** و **آلتائی** (یعنی مغولی واقسام آن) وزبان **فنلاند** و **مجار** و **ترکی** وبعضی زبانهای بومی آفریکا رانام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۲) است که کاملترین مراحل سه گانه است ودراین پایه خود ریشه ازحیث شکل وساختمان تغییراتی پیدامیکند وترکیبهای گوناگون باکمال آسانی بوجود میآورد یعنی بسهولت صرف میشود وبساشکال مختلف می‌افتد ومعانی دقیق ؛ جوراجور بیان مینماید. اینک زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنرابدوشعبه تقسیم میکنند زبانهای هند واروپائی یاآریائی و زبانهای سامی.

عنوان هندواروپائی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترک این شعبه که وقتی در یک مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل ومنشأ زبانهای هندی واروپائی راتشکیل میداده این زبان مشترک اصلی رازبان آریائی هم گفته‌اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هندنام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده وحدود دو هزار سال پیش ازمیلاد ازمسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده ازجمله بهندوستان آمده است. درباب مسکن اصلی آریائی هاهم میان دانشمندان اختلاف نظر هست بعضیها آنرا درهندوستان وبعضی دیگر درمشرق ایران دانسته‌اند وشاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریانه وآریانه (یعنی محل آریائیها) نامیده میشده یادگار همان دوره

1-Langues aglntinantes 2- Languesá Flexion

است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هندواروپائی شمالیهای اروپا وحوالی رود دانوب بوده است و آن قوم در حدود دوهزار سال پیش از میلاد از آنجا به جنوب یعنی سواحل دریای سفید و مشرق یعنی ایران وهند مهاجرت کرده است. بدین نظر عبارت هند واروپائی را بتمام زبانهای منسوب بآن قوم وعبارت آریائی را بیشتر بشعبهٔ ایرانی وهندی اطلاق میکنند.

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیرهٔ عربستان نشئت کرده سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته ودر آسیای صغیر وسواحل مدیترانه پخش شده است شعب معروف آن عبارتست از بابلی وسریانی وعبری ویاعبرانی- حمیری یاعربی جنوب ارامی - فینیکی - حبشی - عربی .

۲-آغاز خط وخطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلد نبوده وخطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصر ها ناقص ومحدود بود کفایت میکرده است. تاریخ شروع نوشتن را نمیدانیم ولی این اندازه همین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده وبچگانه بوده است یعنی بطرز خشن وناز یبائی نمودار چیز ها را کشیده وبدان طریق مقصود خود را ادا میکرده اند. این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند وبرای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده وبروی لوحه های چوبی حک شده و بدست آمده مثالی درزیر داده میشود.



وضع دستهای خالی آویزان درنظر بومیان حال نداری وسرگردانی را نشان میدهد و در پهلوی آن یکدست بردهان ویکدست اشاره بسوی چادر میخواهد بفهماند که در چادر خوردنی نیست

این تصویر اشاره بقحطی میکند وپیداست که تمام تصویر مقید بـه کلمات معینی نیست میتواند آنرا بعبارتی‌بخواند مقصود همان مفهوم نایابی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته ازاینکه نویسنده باید برای‌نوشتن یك‌نامه صد ها صورت مختلف بکشد مفهومهای غیر جسمانی مانند محبت وخلوص وعاطفه وجمله‌های‌مرکب کامل‌راهرگز نمیتواند بنمایاند.

پس این‌خط مناسب‌ترقی‌فکری‌وصنعتی‌نبوده وباحتیاجات‌روزافزون کفایت نمیکرده است اینست‌بتدریج تغییراتی درخط بوجودآمد یعنی کـم کم تصویرها ساده‌ترشد بحدیکه نقش‌چیزها کاملا ازبین‌رفت‌و تنهاعلامتی ماندکه برحسب‌عادت درمیان هرطایفه‌نمودارمعنائی‌شد:بااین ترتیب بجای‌هرتصویر علامتی‌بوجودآمد همانطور که مثلا دوخط کوتاه افقی وعمودی‌متقاطع درنظرما عـلامت بعلاوه‌است یعنی‌نه تصویرجمع کردن‌است‌ونه‌واژه‌ایست که خوانده شودبلکه‌تنهاعلامتی‌است بهمانطور هم در خطمذکور برای هرمفهومی‌علامتی معمول‌شد. مثلا در خطقدیم مملکت آسورسه تامیخ مایل بایك میخ چهارم برروی آن مانند این شکل علامت‌حبوبات بوده و این در اصل شکل سنبلی‌را داشته است مانند این .



بااین روش‌خط ازمرحلۀتصویری‌بمرحلۀ علامت‌نویسی‌رسید یعنی‌هرتصویر راعلامتی بمیان‌آمد این‌نوع خط رادانشمندان‌تصویرفکریاپندار نگارش(۱) نام داده‌اند .

مرحلۀ سوم‌خط مرحلۀالفباست. لغت‌الفبا دراصل از زبـان‌فینیـکی آمده . فینیـکیها هرحرفی رابرابرصوت اول‌اسم یك‌حیوان یایك‌چیز ساخته وآن اسم‌را بدان‌حرف دادند. بدین‌ترتیب حرف‌اول را الف گفتند که درزبان فینیکی‌بمعنی گاومیش‌است وصوت اول آن‌چنانکه می‌بینیم (آ)بوده وحرف دوم‌را (بت) گفتند که هم‌اصل بابیت‌عربی‌و بمعنی‌خانه‌است واصطلاح آلفابت یا الفباء ازاین دوکلمه

۱-Idèogramme

فنیکی است همچنین حرف‌های دیگر بدین ترتیب بوجود آوردند. یونانیها این حروف راازفنیکیها گرفته ونام آن‌را برطبق فینیکی آلفابتا گفتند .

اهمیت وفایده الفبا هویداست زیرا حرف الفبانماینده یکی ازصوتها یا تلفظ‌های انسان است وچون تمام صوتهای بشر ازچهل وپنجاه حرف نمیگذرد پس بجای هزاران تصویر یاعلامت کافیست که شخص سی تاپنجاه حرف یادبگیرد وتمام کلمات راباآن بنویسد .

بعداز این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای‌ما لزوم وارزش دارد عبارت است ازاینکه ایرانیان در هزاره سوم پیش ازمیلاد یعنی دوره شاهی ماد علامتهای میخی بابلی را که درمرحله پندارنگارش بود وهنوز بمرحلهٔ الفبائی نرسیده بود اقتباس کرده وازآن مانند فینیکیها الفبائی ترتیب‌دادند واینکار دلیل باهر هوش واستعداد ایرانیان ومایل آنان بعلم وادب است واینکار ازلحاظ تاریخ تمدن وتکامل بشر اهمیتی بسزا دارد .

خط میخی - خطمیخی راازآن جهت چنین نام‌دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزارکافی برای‌نوشتن نداشت بامیله‌ای ازآهن یاچوب برلوحه های گلی خط هائی نقش میکرد که آن خط هاشبیه بمیخ میافتاد وبوجهی که گفته‌شد این‌خط‌هم درآغازتصویری بعدعلامت نگاری یاپندارنگارش وسپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت بتمام‌خطوط میخی دیگر مانندبابلی وغیر آن ساده‌تر و صحیحتر است. زیرا دانشمندان ایران‌نه تنهااز پنداربابلی حروف الفباساختند بلکه شکل آنها راهم ساده کردند ومیخ‌های کج وپیچیده را انداختند وتنها عمودی وافقی رانگه داشتند که این نیزاصلاح بزرگی است

همه سنگ نگارش‌های هخامنشی بخط میخی‌است که الفبای آن مرکب از ۳۶حرف است بترتیب ذیل :

تلفظ حروف فوق

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
آ	ای	او	کا	کو	گا	گو	خا	چا
١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
جا	جی	تا	تو	دا	دی	دو	پا	با
٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
فا	نا	نو	ما	می	مو	یا	وا	وی
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها	

توضیح ـ تلفظ حروف که در فوق بصورت ممدود نوشته شده در مواردی مقصورهم میشود مانند آ یا اُ ک ... الخ

۲ ـ غیرازاین ۳۶حروف یك‌میخ کج ازچپ براست که علامت‌فاصله‌است . گذشته‌ازآن‌در خط میخی‌ایرانی پنج تا پندارنگارش یاعلامت وجود داردیکی برای کلمهٔ‌شاه (خشیایثیه) دوتابرای کلمهٔ‌کشور (دهیو) یکی‌برای زمین (بومی) پنجمی برای کلمه خدا (اهورمزده)

۳ـ ثایاث بصدای‌نزدیك بعربی‌باید تلفظ بشود .

٤ـ درایا دریك حرف‌محسوب است ودر واقع ذالی است که مختصرصدای‌راهم درآن‌مدغم است تلفظ آنراسریا ثرهم‌نوشته‌اند .

اینك مثال ذیل‌جمله‌ایست ازپارسی باستان بخط میخی کـه درسنگنبشته داریوش در تخت جمشید آمده :

تلفظ ومعنای مثال‌فوق

دارَیوَاوش خشایَثیَه وزرْکَ خشایثیه خشایثیانامْ خشایثیه دهْیونامْ هشناسْپهیاپُو ثْرَ هَخامَنشیا هیَامْ تچرَمْ اکُنُوش

داریوش‌شاه‌بزرك‌شاه‌شاهان کشورها(دیه‌ها) پسر گشتاسب‌هخامنشی که‌این قصر را ساخت (۱)

خط‌اوستائی ـ ایرانیان غیراز خط میخی خط‌دیگری‌نیز بکارمیبرده‌اند که آن‌را هم دراصل ازخط سامی گرفته‌اند وشایددرهمان عصر کـه خط میخی برای سنگ نگارش‌بکار میرفته‌این خط برای‌دستنویس استعمال میشده و کتاب‌اوستارا که کتاب دینی باستانی‌مابوده بدان‌نوشته بوده‌اند .

خطی که اوستای کنونی‌بدان‌نوشته‌شده اصلش ازخط پهلوی است که آنهم

۱ ـ تچرهمانست که اکنون تجر گوئیم ـ تجرقصر زمستانی (برهان قاطع)
(ای) یا (هی) موصول است اکنون‌هم ای گوئیم : خدا (ای) که باخدائیکه .

ازهمان خط قدیمتر دست نویس باقیماند . .

این خط که مانند اغلب خطوط دیگر سامی الاصل از راست بچپ نوشته میشود مجموعاً دارای چهل وچهار حرف است و آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق اقتباس کرده و بواسطه وضع حروف تازه وداخل کردن اعراب تکمیل نموده اند. برخلاف الفبای ناقص پهلوی اعراب که داخل حروف نیست و بعض حرفها بچند صورت خوانده میشود الفبای اوستائی تمام اصوات را دارد وچون اعراب داخل حروف است خواندن ونوشتن اوستائی هیچگونه اشکال تلفظی ندارد وترتیب چنین الفبای کامل دلیل هوش ودرایت ایرانیان آن زمانست اینك الفبای اوستائی بترتیب ذیل ثبت میشود:

۱	۲	۳	۴	۵	۶
ا	آ	اِ	ای	او(کوتاه)	او
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
اِ(دروسط کلمه)	اِ	ا(کشیده)	ا	اَو(کشیده)	او
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
ان	اَ(باغنّه)	کُ	خ	خو	کّ
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
غ(که)	اَنک(باغنّه)	چ	ج	ز	ژ
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
اَنکه	ت	ث	د	ذ	ن
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
پ	ف	ب	و	م	ی
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
ی	ی(کوچك)	ر	و(درسر کلمه)	و(وسط کلمه	س
۴۳	۴۴	۴۵			
ش	ش	ه			

توضیح ۱-۳۶و۳۷ دردوشکل یکحرف است که (ی) باشد

۲- برخی حروف که ظاهراً شبیه‌بهم دیده میشود ودرترکیب قابل تشخیص است .

اینك جمله ازمتن اوستانقل میشود که تلفظ ومعنی آن درصفحات بعدمیآ ید:

خط پهلوی - آنچه بتحقیق پیوسته این است که اصل کلمهٔ پهلوی پرثو بوده که اسم قوم اشکانیست (ر) مبدل به (ل) شده بشکل پلثو و (ث) آمده مبدل به (ه) شده و پلهو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که بالحاق یای نسبت پهلوی گردیده ودر اینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دورهٔ اشکانی و خصوصاً دورهٔ ساسانی است. خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست بچپ نوشته میشود و شاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیك بهمین خط بوده است بحکم آنچه از سنگنبشته های ساسانی و کتب زردشتی دانسته میشود خط پهلوی بر دو نوع است یکی را خط قدیم یا خط کلده گویند که از آن جز سنگنبشته ها نمانده است دیگری را خط ساسانی و یا پهلوی کتابی خوانند که اغلب آثار ساسانی خصوصاً کتابهای پهلوی که در دست است بدان خط میباشد

یکی از خصوصیات رسم الخط پهلوی آنست که در این خط عدهٔ زیادی لغات سامی می نوشتند وفارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلا (ملکان ملکا) نوشته شاهنشاه میخواندند.

این قسمت پهلوی را که عبارت باشد از کلمات سامی که فارسی خوانده میشود هزوارش مینامند.

اینك الفبای پهلوی بترتیب ذیل نموده میشود :

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸		۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
		۱۷	۱۵	

تلفظ حروف فوق:

۱	۲	۳	٤	٥	٦
ا، آ، خ	ب	ق	ق، ك	د	علامت برای صدای ه درآخر کلمات
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
ن، و، ر، ل	ز	ی د گ ج	ك	غ	ر، ل
۱۳	۱٤	۱٥	۱٦	۱۷	۱۸
م	س	چ ج	پ.ف	ش	ت

توضیح آنکه حرفهای دیگر هم غیر از آنچه در فوق اشاره شده در بعضی کتابهای پهلوی بکار رفته. همچنین از نمره های ۱ و۹و۱۲ وغیر آن پی است که یك حرف ممکن است نماینده چند صدا باشد از این جهت الفبای پهلوی یکی از دشوارترین الفباها است.

اینك عبارتی از کتاب کارنامك اردشیر بابکان بخط پهلوی:

۱ - تلفظ آنچه نوشته شده

پون کارنَمَك ای ارتَخشیری پاپَکان اپتون نپشتْ یقویمونتْ ایكْ آخرْ منْ مَرك ای اَلکسانْدر اروءیكْ اَیْران شتْرَ ۲۰۰ او ۰۰؛ کُوتَكْ خُوتایْ یَهْوُنْتْ

۲ - اینگونه میخواندند:

په کارنامکی ارتخشیری پاپکان ایتون نپشت اِستاذ کوپس هَچ مرکی اَلکساندر اَرومیكْ ایرانشتر دویست وچهل کوتك خدائی بود .

۳ـ فارسی حالیه : بکارنامهٔ اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر دویست وچهل کدخدائی بود(دویست وچهل به رقم نوشته شده)

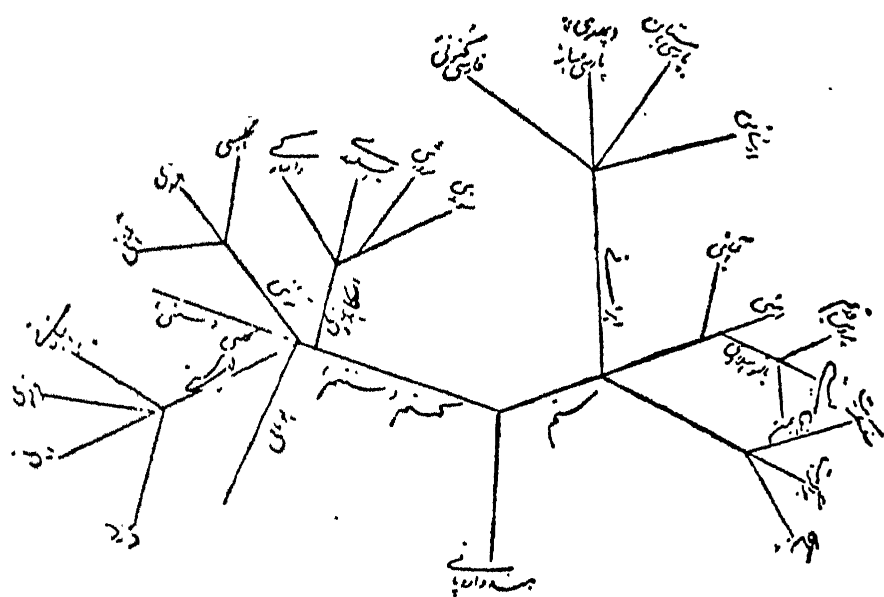
دراواخر عهدساسانی علمای ایران خط ناقص پهلوی راتکمیل کرده والفبای اوستائی رابوجود آوردند چنانکه گذشت .

۳ـ زبان باستان ایران

ریشه ومنشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران بروجه آنچه گفته شد اززبانهای منصرف است وازریشه هند واروپائی که منشأ بسیاری ازالسنه معروف دنیاست مشتق شده وازاین رو با زبانهای مهم عالم متمدن مانند سنسکریت ویونانی ولاتینی وتوتنی واسکاندیناوی واسلاوی خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغت های گوناگون داشته است ومعروف ترین آنها دردوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان نامه های شاهان بآن لغت نوشته میشده وسنگنبشته هائی که ازروزگار هخامنشیان باقیمانده نیز بدانست ودیگر اوستائی بوده که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است وگویا آن لغت بیشتر بروحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان درنشئت وارتباط زبانهای هندواروپائی تحقیق کرده وانشعاب آنرا ازلحاظ های گوناگون گفته‌اند که ازآنجمله صورت انشعاب ذیل که موافق قولی معروف است نگاشته



بموجب این نقشه تمام زبانهای هند واروپائی را از روی خواص صرف و نحوی بدوشاخهٔ بزرگ تقسیم وبرای اشاره باختلاف بین آندو کلمه صد(سد) را امثال انتخاب کرده وزبانهائیرا که صدرابدون (ن) تلفظ میکنند از آنهائی که با(ن) میگویند جدا ساخته‌اند مثلا این عدد در سنسکریت ستم و در فارسی سد و در روسی استو تلفظ میشود درصورتیکه در لاتین سنتم یا کنتم بوده و درفرانسوی وانگلیسی و آلمانی ودیگرزبانهای مربوط هم نون دارد ازاین لحاظ یکی را شاخه ستم ودیگری را شاخهٔ کنتم نامیده‌اند وچنانکه اشارت رفت کلمه صدتنها برحسب نمونه اختیار شده وگرنه میان دوشاخه اختلافات صرف ونحوی موجود است .

پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره‌ای سنگنبشته ها وخطوطی برظروف وآلات و سنگ ترازو ها ونگین ها اثری باقی نمانده وازتحقیق علمای زبان چنین برمی آید که درمجموع این آثار بیش ازچهارصد لغت اصلی یافت نشده . این نوشته ها که در بیستون والوند واستخر وشوش وآسیای صغیر ومصر بفرمان پادشاهان هخامنشی بخط میخی برسنگ کنده شده مشتمل است برنام شاهان و ذکر خاندان وشرح ممالك وفتوحات وکارهای آنها ومشعراست بستایش یزدان پاك ونفرین دروغ و ناپاکی . ازهمه مهمتر سنگنبشته داریوش است دربیستون که تقریباً چهارصدو-بیست سطراست وهرسطر دارای ٤٥حرف وهرحرف مرکب ازسه تاپنج علامت میخی است که همگی تقریباً هفتاد وپنج هزارعلامت میخی میشود .

داریوش دراین سنگنبشته کارهای خودرا درسرکوبی سرکشان ومدعیان سلطنت وبسط امن وعدالت شرح داده وممالك قلمروخویش راشمرده واهورمزدبزرگ راسپاس وستایش کرده وازدروغ وهرگونه نادرستی وناپاکی بیزاری جسته است ، پیش ازنوشته داریوش یکی دوجمله ازجد اوآریارامنه وهم ازکوروش بزرگ مانده وهم ازشاهان بعد ازوی خشایارشا واردشیر اول واردشیردوم وکوروش جوان و اردشیرسوم هریك اثری بخط میخی ازخود گذاشته اند. نقاط عمده که سنگنبشته های میخی درآن واقع است عمده عبارت است ازتخت جمشید ونقش رستم ونقش رجب وهرغاب درفارس وکوه بیستون، درنزدیکی وان وکانال سوئز بقیه هائی ازسنگنبشته داریوش باقی مانده وبدست آمده . مفصلترین ومهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگنبشته های بیستون وتخت جمشیداست .

اینك برای مثال چندجمله ازبیستون وتخت جمشید که باوجودطول زمان هنوز

خویشاوندی کلمات آن با کلمه های زبان کنونی ماهویداست نقل میشود :

اَدَمْ دارَیَوَاُوشْ خشایَثِیَه وَزَرْکَه خشایَثِیَه خشایَثِیانام خشایَثِیَه پارسَه ای خشایَثِیَه دَهْیُونامْ ویشْتاسْپَهیا پُوثْرَ آرْشامَهیا نَپا هَخامَنِشیَه

من داریوش هستم شاه بزرگ شاه شاهان شاه پارس شاه ممالک پسر گشتاسب نوه ارشامه هخامنشی.

ثَتی دارَیَوَاُوشْ خشایَثِیَه . مَنا پیتا ویشْتاسْپَه ویشْتاسْپَهیا پیتا آرْشامَه آرْشامَهیا پیتا اَرْیا رامْنَه اَرْیارامْنَهیا پیتا چیشْپیشْ چیشْپایشْ پیتا هخامَنِشْ

گوید داریوش پادشاه پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشامه پدر ارشامه اریارامنه پدر اریارامنه چیشپیش پدر چیشپیش هخامنش.

ازسنگنبشته نقش رستم :

بَغَه وَزَرْکَه اَوْرَمَزْدا هیَ ایمَمْ بُومیمْ ادا هیَ اَوَمْ اَسْمانَمْ ادا هیَ مَرْتیَمْ ادا هیَ شیاتیمْ اداَمرْتیَهیا .

خدای بزرگ است اورمزد آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن آسمان را آفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی را آفرید برای انسان .

ثاتی دارَیَوَاُوشْ خشایَثِیَه اَوَهْیَرادی اَوْرَمَزْدا اُوپَستامْ ابَر اُوتا اَنیاهَه بَغاهَه تیی هَنتیتا .

نی اریکَه آهَمْ نی دَرَوْغَنَه آهَمْ نی زُورَکَر آهَمْ نی ادم نی مَنی تَوما اوپاری اَرْشْتام اُوپَری ایَمْ . (۱)

خشایثیه = شاه وزرك = بزرگ. دهیو = ده مملکت. پوثره = پور نپا.نوه .ثتی = گوید. پیتا = پدر. بغه = خداهی = (ای) که . ادا = این بومی = زمین آسمانه = آسمان . مرتیه = مرد. شیاتیه = شادی .

اوهیرادی = بدین سبب. اوپسته = یاری.ابر = آورد. اوتا = و، انیاهه دیگران ، تیی - آنانکه، هنتیتا = هستند، نی = نه، اریکه = دشمنکام ، دروغنه = دروغگو، دروغی ، زورکر = زورگر ، زور کننده ، منی = مال من ، توما = نژاد ، تخم ، خاندان ، اوپاری — ازپی ، آرشته = راست ، اوپری ایم = ازپی اش رفتم .

گوید داریوش پادشاه برای این اورمزد بمن یاری کرد وخدایان دیگر که هستند .

نه دشمنکام هستم نه دروغگو هستم و نه زورکن نه خودم نه خاندانم.
ازپی راستی رفتم (پیروی کردم).

زبان اوستائی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از ایرانی قدیم وخویشاوند است با پارسی باستان .

این زبان درشمال ایران رواج داشته وبیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس بوده و آثاری از آن برسنگها وغیره موجود نیست . کتابهای مذهبی دوره هخامنشی درنتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونانیان وصدسال حکومت سلوکی تقریباً از میان رفت وسلاطین اشکانی گرچه دراحیای زبان و آثاراز دست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان وعادات یونانی هم در دربار آنها تااندازه‌ای رونق داشت. بلاش از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد وبعداز اوبطوری که مشهوراست بحکم اردشیر بابکان اوستا رافراهم آورده وتألیف کردند. پس بین اوستائی که امروز دردست داریم زمانی طولانی گذشته وتغییراتی رویداده است ولی نزدیك بیقین است که گاتها یاسرودهای مقدس که جزئی از کتاب یسنای اوستاست ازحیث ترکیب وشیوه متعلق بزمان قدیم تری بوده وممکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود.

اوستای اصلی ازروی آنچه در تواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بود که اکنون دست است و اوستای موجود مرکب است از پنج کتاب : یَسنا ؛ و یَسپرد ؛ وندیدا ؛ یَشت ؛ خرده اوستا ـ که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای بزرگ بیهمتا و ایزدان وفرشتگان وستایش پاکی و راستگوئی ودرستکاری و کوشش ومشتمل برنکوهش دیوان واهریمنان ودروغ وخیانت وفریب است و همچنین شامل اوامر واحکام و اذکار مذهبی است ودربخشهائی اخبار تاریخی و داستان وروایات دارد.

اینك جمله‌ای از کتاب یسنای اوستا که متن آن در صفحهٔ ۱۲ دیده‌شد با ترجمه ذکرمیشود .

وِیش اَیِمْ اَیذَ پَتَنْتُو وی‌دَیْوَنْهُو وی‌دَیْوَیُو وَنْهُوش‌سِرَدْشو میثْتَوُاَشیش وَنُوهی ایذَ میثْتُو (۱) .

دورافتند اینجا ازاین پس دورباشند دیوان ـ سروش‌خوب (اینجا)اقامت کناد، اشیش خوب اینجا اقامت کناد .

جنبهٔ ادبی اوستا ـ بعضی ازقسمتهای‌اوستادارای مزیت‌ادبی‌است جمله‌های فصیح‌وشیرین درستایش‌خدا ووصف‌طبیعت درآن دیده میشودهمچنین اوستادارای مزایای‌لفظی است وقسمتی‌ازآن منظوم ومقفی‌بوده‌چنانکه درگاتها که‌قدیم‌ترین قسمت اوستا میباشدآن نظم وترتیب هنوزباقیست .گاتها سراسر سرود ومناجات واشعار اخلاقی‌عالیست ولطیفترین احساسات دینی‌آن زمان راحکایت‌میکند.

دریکی از گاتهای زرتشت ازآفریننده‌جهان وازچگونگی زمین وآسمان و ازوظایف‌بندگی مردمان‌پرسش مینماید وهرقطعه‌آن باین‌جمله‌شروع‌میشود :

تَتْ تو اِپِرِ سه اِرِشْ موئی وَ ئُوچا اَهورا [۲] ازتومیپرسم براستی‌بمن بفرما ای‌اهورا .

علاوه‌برآنچه‌از کتیبه‌هاو کتب‌پارسی‌واوستائی‌مذکورافتادچنانکه‌درمقدمه هم گفته‌شدازتألیفات‌یونانی وعبرانی‌چنین‌برمیآید که‌درآن زمان‌وقایع‌نگاری در دربار پادشاهان معمول بوده ودبستان وعلوم و کتابها در ایران وجود داشته و داستانهای گونا گون میان مردم انتشاریافته وپادشاهان ایران بموسیقی وآواز سرود توجه مخصوص نشان داده ومغنی ومغنیه درد‌ربار خودمیداشته‌اند که دربزم

۱ـ ویش‌ـوی = کنار دور (بی) ؛ ایم = ازین‌پس ؛ ایذ = اینجا، در اینجا ؛ پتنتو بیفتند،فتند.

دیونهو = دیوان؛ دیویو (دیوان‌ماده) ؛ ونهوش = خوب : میثتو = اقامت کند؛ونوهی = خوب (مونث) ، میثتو = اقامت کند (فعل مؤنث غائب)

۲ـ تت = تورا؛ پرسه = پرسم(پرسیده شده) ارش = راستی ؛ موئی = مرا ؛ وئوچا = آگاه کن؛ (بگو ، وچ ، واژه، واژه)

پادشاه سرود میخواندهاند وناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ و وزن بایکدیگر لازم وملزوم است.

شعر در زبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی ازروی‌شماره‌هجاها (یاسیلاب) های هرمصرع استکه اغلب بااوزان عروضی که پس‌از اسلام درایران معمول‌شد فرق دارد. اینك یك مثال ازنظم کتاب یشت‌چنانکه درفقره ٦مهریشت آمده نقل‌میشود :

𐬙𐬆𐬨 𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙𐬆𐬨 𐬫𐬀𐬰𐬀𐬙𐬆𐬨

𐬯𐬏𐬭𐬆𐬨 𐬛𐬁𐬨𐬋𐬵𐬎 𐬯𐬆𐬎𐬎𐬌𐬱𐬙𐬆𐬨

𐬨𐬌𐬚𐬭𐬆𐬨 𐬫𐬀𐬰𐬁𐬌 𐬰𐬀𐬊𐬚𐬭𐬁𐬠𐬌𐬌𐬋

تلفظ بحروف کنونی .

تَمْ اَموَنْتَمْ یزَتَم. سُورِم داموهو سوُشْتِم . میثْرَمْ یزَئی زَئوثْرابیو .

ترجمه بفارسی امروز:

آن ایزدنیرومندتوانا ودر میان موجودات تواناترین را، مهررابازَوثر میستائیم .

چنانکه می‌بینیم درهریك ازاین سه مصراع هشت هجاموجوداست ونظم و وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا ازکتاب یسنا ٩م٥.

لغات: تم = ازت آن آمونت = توانایزت = ایزدسور = نیـروز وردامن (دام) موجود مخلوق‌سو = تواناسوشته = تواناترمیثره = مهریز = ستایش = عبادات اجش‌زئوژ = عنوانیست که بیك نوشابه مقدس داده میشده .

تلفظ .

یَمَه خْشَثْرَ آوْرُوَهَه	نَیْت اُوتَمْ آنْهه نُیْتْ گَرِمَمْ
نُیْتْ زَوُورُو آنْهَه نَیْتْ مِرِثیوُشْ	نُیْتْ اَرَسْکُو دَیِوَاو داتُو. (۱)

ترجمه : در پادشاهی جم نامدار — نه سرما بود نه گرما
نه پیری بود نه مرگ — نه رشك دادهٔ دیوان

دراین قطعه هم هرمصرع هشت هجاء دارد وموزونست

زبان پهلوی

زبان پهلوی اززبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات وترکیب کلام پارسی باستان بمرورزمان تغییراتی روی داده و بصورت زبان پهلوی درآمده چنانکه پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته واز اینرو این زبان رابجای پهلوی پارسی میانه نیزنامند زیراحد وسط پارسی باستان وفارسی کنونی است .

اینك مثالی اززبان پهلوی (از کتاب گَجَسْتَك اَبالِش) :

۱) لغات : یم = جم ؛ خششتر ـ شاهنشاهی ؛ آورد = نامدار ، باشکوه ؛ اوتم = سرما زورو = پیری ، زور ؛ زال ؛ مرثیوش = مرگ ، فنا ، ارسك = ، رشك ؛ داتو = داده ؛ دیویه = دیو .

ایدون گویند کو گجستك ابالش زندی از ستخر بود.

مردی روه زبان دوست بوذ او روزی گرسنه (گرسك) او تشنه‌ا آتشگاسی آمذ کو باژ گیرم او اونو کس نبوذ:

چنین گویند که ملعون ابالش زندی از استخر بود. مرد خوب روان (مهربان) و دوست بود و روزی گرسنه وتشنه به آتشکاه آمد که باج گیرد و آن جا کس نبود. (۱)

مثالی دیگر از کارنامهٔ اردشیر بابکان (کارنامکی ارتخشیری پاپکان).

په کارنامکی ارتخشیری پابکان ایتون نپشت استذ کو پس اچ مرگی ا الکساندر ارومیك ایرانشر ۲٤۰ کوتك خوتائی بوذ اسپهان او پارس او کوستیهای ا ویش نزدیکتر په دستی اردوان سردار بوذ. پابك مرزبان او شثردار پارس بوذ.

بتلفظ کنونی: بکارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر ۲٤۰ کتخدائی بود اصفهان وپارس واطراف آن بدست اردوان سردار بابك مرزبان وشهردار فارس بود (۲)

ادبیات پهلوی - عمدهٔ ادبیات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتاب های دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده وقسمتی از آن متن اوستا وقسمتی درشرح اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است.

غیر از کتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقیمانده که شامل داستانها و حکایات میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه از غلبهٔ عرب و تغییر رسم الخط و انتشار دیانت اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده که اکنون وجود ندارد و از جملهٔ آنها کتب علمی وفلسفی است که در دورهٔ ساسانی خاصه درزمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته واز یونانی

۱- باب در اینجا بمعنی برکت یافیض است.

۲- لغات: ایتون = ایدون = چنین : استذ = استاذ (ایستاد). علامت ماضی قطعی بجای «است» امروز: اچ = از: کوتك خدائی = کتخدائی، حکومت؛ کوستی = ساحل کنار، اطراف، اویش = ایشان = اش؛ او = و.

و سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده نیز از قراین وروایات معلوم میشود که نویسندگان ایران‌ازروحانیان‌وغیره دراوایل اسلام کتبی‌تدوین‌نموده‌وبسیاری‌از آن کتب رااز‌پهلوی بپازند یا پارسی‌نقل میکرده‌اند ولی بواسطه‌غلبه اسلام‌ونفوذ زبان عرب این‌قبیل نسخه‌ها که خطی‌ونادربوده‌بتدریج از میان‌رفته وفقط‌بعضی از آنچه زرتشتیان درظرف‌قرن‌دوم اسلام ودیرتربهند برده یادرایران‌نگاه‌داشته‌اند باقی مانده است .

کتابهای اوستائی درزبان پهلوی که باقی‌مانده‌عبارتست‌ازقسمتهای‌پنجگانه اوستا ویا بعضی از اجزای‌آنهامانندوندیداد-یسنا-ویشتاسپ‌یشت-اهورمزدیشت خورشیدیشت ـ ماه یشت ـ ماه نیایش وغیره .

معروفترین کتابهای‌دینی‌بپهلوی‌غیرازمتن‌اوستادینکرت (یعنی اعمال‌دین) است‌دراین کتاب از عقاید وآداب ومراسم واحکام واوامروقصص‌زرتشتی‌بحث‌شده دیگر کتاب بندهشن یعنی(آفرینش)است که‌دروی نخست ازآفریدن اهورمزدو سرپیچی اهریمن سپس ازآفرینش ووصف مخلوقات سخن رفته .

از معروفترین کتابهای غیردینی یکی کارنامك‌اردشیربابکان‌است این کتاب مختصربااینکه اساساً افسانه است‌جنبهٔ تاریخی نیزدارد وبرای تاریخ دوره..اسانی بیفایده نیست و دیگرداستان خسروکواتان یعنی (خسرو پسر کباد یا قباد) است وغلامش‌یکی‌دیگرازآن کتابهایادگارزریران است که‌آنراشاهنامه گشتاسب نیز گویند وآن شرح جنگی‌است که میان گشتاسب پیرو دین زرتشت وارجاسب که دشمن‌دین بودواقع‌شده فردوسی نیزدرشاهنامه اززریرو گشتاسب‌سخن‌رانده‌وشاید موضوع‌را از همین کتاب گرفته است .

شعردرزبان پهلوی

در همین کتاب های پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود و در ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشتهٔ حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است وازاین نمونه‌ها میتوان استنباط کرد که دردوره ساسانی اشعار وجود داشته

است وبزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان وموسیقی شناسانی مانند باربد ودیگران دردربارشاهان ساسانی بوده وبآواز شعرخوانده وچنگ و بربط میزده‌اند چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره‌های بعداز اسلام نیزجاری بوده‌است وبموجب آنچه‌ازبقایای این کتب واز کتاب های‌اسلامی‌استنباط‌میگردد اشعارپهلوی‌کلی بوزن‌معمول عروضی‌نبوده بلکه وزن‌هجائی‌داشته است‌اینک‌نمونهٔ سخن‌منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که درشهر تورفان ترکستان‌پیدا شده :

آپریوانی پرستگان

پرِشتگان روشنان | فِرَهگان کَرِدگاران
بغان تهمان اود | مهرسپندان استاوَدان

یاران زورمندان

قطعه بتلفظ کنونی :

آفرین فرشتگان

فرشتگان‌روشنان | فِرَهگان کردگاران
بغان تهمان و | مهرسپندان‌اوستادان

یاران‌زورمندان

معنی قطعه: فرشتگان‌روشن‌بافروکردار نیرومند مهرسپندان‌ستوده‌یاران‌زورمند عنوان‌این‌قطعه‌چنانکه‌دربالادیده میشود آپریوان‌ای‌پرستگان‌یا آفرین‌فرشتگان بمعنی‌سپاس‌ومدح‌فرشتگان است. و وزن آن هجائیست و معادل بامفاعلن مفاعلن میباشند .

ملاحظات کلی درباب ادبیات ایران پیش از اسلام

درآنچه‌گذشت دیدیم که ایران‌باستان از روزگارقدیم دارای خط وزبان ادبی و علوم و ادبیات نظم ونثر بوده است . از روی آثار وقرائن و اخبار علوم و

لغات : پرستك = فرشته فره = فرـفر. بغ = خدا خداوند. تهم = قوی ـ زورمند .
مهرسپند = در اصطلاح مانویان به‌عنصر وگوهران گفته میشد . استود = ستوده .

فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده وموبدان آن علوم را تدریس میکرده‌اند. همچنین علم پزشکی را اهمیت میداده‌اند چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی یك روحانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد بمصر بر گشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا نماید و این خبر علاقهٔ شاهان ایران را بدانش و بهداشت نشان میدهد تاریخنویسی هم در ایران قدیم رواج داشته ومورخان ایران از نخست به ثبت وضبط وقایع میپرداخته‌اند . از کتابهای دینی وداستانها وامثال آن هم نـام بردیم .

در دوره ساسانیان علوم فلسفی واجتماعی از یونانی وسنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شد وبدانش وفرهنگ کشور افزوده گشت. کتابهای سودمند اخلاقی واجتماعی بحدی بود که باوجود غلبه عرب و رواج زبان عربی واز بین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره‌ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید، واز آنها در تألیفات عربی نام برده شده یامطالبی نقل گشته یا ترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن والمساوی یا - المحاسن والاضداد یا کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی پهلوی بعنوان «شایست وناشایست» اقتباس وترجمه شده است .

سخن منظوم هم ازقدیمترین زمان در ایران وجود داشته واوزان شعر قدیم هجائی بوده است چنانکه گذشت .

مأخذها : فقه‌اللغه ایران (آلمانی) مخصوصاً جلددوم به کلمه‌های هرمپپوس و کتزیاس رجوع شود- تاریخ هردوت کتاب اول باب ۱۰۰ - کتاب تربیت کوروش تألیف گزنوفن فصل اول و دوم - تاریخ ایران تألیف اشپیگل جلد سوم صفحه ۶۸۲ - افلاطون رساله الکیبیادیس «پلوتارك» بقلم دکتر رضا زاده شفق درشماره چهار مجله مهر منطبعه طهران رساله اول ۱۳۱۲ تورات مخصوصاً کتاب عزرا باب ۴ - گاتها وترجمه‌های اوستا ترجمهٔ پورداود اخلاق ایران باستان مخصوصاً از ص ۵ ۴ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹ - پژوهشها درباب مانی تألیف ویلیام جکسن - مقالات آقای بهار در شماره های ۱-۵ سال پنجم مجله مهر طهران ۱۳۱۶ .

قسمت دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱ـ از غلبه عرب تا عصر فردوسی

(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه درقسمت اول باختصار گفته‌شد دردوره‌ساسانی آثار دینی‌وادبی‌وعلمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعرا و آوازه خوانهای درباری بمارسیده است استنباط می‌شود که کلام منظوم‌وجود داشته‌است چنانکه نمونه‌هائی‌ازباقیمانده‌های آن ذکرشد. باوجوداین‌ازفحوای‌تاریخ‌میتوان فهمید که‌آثار ادبی‌در ادوارقدیم دامنه بسیاروسیع نداشته‌بلکه تاحدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است وچون‌دراواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دوطبقه یعنی‌درباریان و روحانیان باوفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون دردین فاسدشده بودلهذا میتوان گفت اوضاع ادبی‌ایران نیزدرهنگام ظهور اسلام درخشان نبوده وبواسطه فساد این‌دوطبقه ادبیات نیزروبسوی انحطاط میرفته است.

(ادبیات‌ایران‌دردوره‌استیلای‌عرب ۲۱-۲۰۵)

درحدود سال ۲۱ بعد از هجرت آخرین جنگ مهم‌ایرانیان وعرب که آنرا تازیان فتح‌الفتوح نام‌نهادندواقع شدویزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی که‌بعد

ازمبارزه‌های اولین بازبرای مقاومت چندین بار لشکر گرد آورده بود شکست یافت. اگرچه یزدگرد دست از کوشش برنداشت و بهر وسیله برزم آوری با عرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی ازمرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو دراین موقع خیانت کردند وشاه خسته و پریشان حال ایران از یك ایالت بایالت دیگر گریخت تاعاقبت بخراسان رسید ودر آنجاهم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام در نزدیکی مرو بآسیابانی پناه برد وچنانکه مشهوراست آسیابان غافل اورا بطمع لباس فاخری که دربرداشت بکشت . بعداز این واقعه ایران یکجهت میدان تاخت وتارعرب شد وسلطنت ایران تابع خلافت گشت وتازیان نزدیك دویست سال برما حکومت کردند و اداره امور کشوری و لشکری بدست آنان یا دست نشاندگان آنان افتاد ومخصوصاً آثارعلمی وادبی ایران درتحت نفوذواستیلای زبان تازی قرار گرفت .

نفوذ ایرانیان درعربـ گرچه غلبه سیاسی بواسطه انتشار دین اسلام بغلبه معنوی منجرشده ونفوذ عرب باعماق روح ایرانی راه یافت ولی باز درهمین دورهٔ استیلای عرب ایران مغلوب درمعنی مقاومت کرد وبانفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب رابروفق مزاج وذوق خود پذیرفت وتمدن وافکارخودرا درعرب سرایت داد مخصوصا بعدازآنکه حکومت بخلفای اموی رسید وآنها ستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عرب را که آنوقت نهضت شعوبیه نامیده میشد قوت دادند وچون دراینموقع آل علی که پیروحق بودند نیز بواسطه ظلم وفشاری که ازبنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میکردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند وهنگامیکه مختار ثقفی درحدودسنه ٦٥ هجری در کوفه برضد امویان بعنوان خونخواهی حسین بن علی(ع) قیام کرد ایرانیان اورا یاری نموده ازستمکاران عرب انتقام کشیدند .

درسال ۱۲۹ ابومسلم خراسانی حس انتقامجوئی ایرانی را تجدید کرد و برضد امویان قیام نموده وخلافت اموی را برانداخت وعباسیان را که بخاندان نبوی نزدیکتر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان بروفق انتظارایرانیان رفتارنکردند حتی

ابومسلم‌را که‌خلافت رابرآنهامسلم‌داشت، بودبخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خودبرمکیانرا ازکارانداخته بزرگان رامقتول ساختند با اینهمه دردوره خلافت‌آنها نفوذعقایدوافکار وعادات ایرانی زیادشد واصول دیوانی ایران که‌از اوائل اسلام ازطرف عرب‌اتخاذ شده‌بود دوام‌یافته وسعت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانندنوروز وسده ومهرگان دوباره مرسوم‌شد وبعضی خلفا مانندالمتوکل لباس ایرانی برتن کردند این‌قسمت ازنفوذاجتماعی البته بتأثیر وزارت‌برمکیان بودکه ازایرانیان دانشمند کارآزموده بودند.

همچنین ایران درعرب تأثیرعلمی کرد وزبان‌فارسی درعربی‌نفوذپیدانمودو مقدار زیادی ازکلمات فارسی راگرفته معرب کردند مانند: اسطوانه(ستون)برق (برّه)بلاس(پلاس)جوهر(گوهر)دست(دشت)فنزجان (پنجگان) الکرد کردن قمنجر (کمانگر)طست (طشت) قیروان (کاروان).

حتی شعرای‌عرب ازاینگونه‌کلمات دراشعارخودبکاربردند. ازطرف دیگر عده زیادی ازعربهای کوه وبصره که درحدود ایران‌بودند باایرانیان محشورشده زبان فارسی رافراگرفتند ومهمترآنکه‌این‌زبان‌دراداره‌مملکتی داخل‌شدبطوری که تازمان حجاج‌بن‌یوسف دفاترمالی رابزبان فارسی می‌نوشتند.

ولی این‌اندازه تأثیرزبان فارسی درعربی نسبت‌بنفوذ واستیلای زبان عرب درفارسی جزئی‌است وعمده‌نفوذایران درعرب نفوذعلمی ومعنوی‌بود نه‌لفظی‌زیرا آنان نه‌تنها درعادات ومراسم واصول اداره ایران‌را سرمشق خودقراردادند بلکه درسیر وتواریخ وحکایات وعلوم واخلاق و آداب از کتب های ایرانی استفاده - های بزرگ کردند جمعی از دانشمندان ایران بعضی ازکتابهای پهلوی رابعربی نقل‌کرده باب علوم‌را بروی عرب باز کردند وبااینکه آن‌قوم در بدو اسلام‌بیش از معدودی باسواد نداشتند بعداز استفاده ازایران ودیگر ملل‌مجاور درادبیات وتاریخ وعلوم وغیره نویسندگانی‌مانند جاحظ بصری و ابوالفرج وامثال آنان‌از عرب پدیدآمدند.

نفوذزبان عرب درایران - درمقابل نفوذ علمی وادبی واجتماعی ایران‌در

عرب‌زبان عرب نیز درایران نفوذپیدا کردودرمدت دویست سال‌طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده‌شده است‌دایره‌این نفوذباندازهٔ وسیع و تأثیر آن بطوری‌عمیق بود که اغلب‌علمای ایرانی‌بآن زبان سخن گفتند ومراسله کردند ودر تعلیم وترویج آن کوشیدند وتقریباً تمام‌دانشمندان مادر دورهٔ‌استیلای‌عرب حتی درقرنهای بعد تألیفات خودرا بعربی نوشتند وزبان عرب درایران زبان علم وادب‌شد و کسی بفارسی‌نوشتن توجه نکرد.

یکی ازعلل‌بزرگ استیلای سریع‌زبان عرب‌این‌بود که‌ایرانیان‌دین‌اسلام راپذیرفتند وچون مسلمین آن‌زمان‌هر کتاب غیراز قرآن‌مجید وهرزبان غیراز عربی رابیهوده وزائدمیدانستند ناچار پارسی‌و کتب پارسی بتدریج‌متروك گردید ومردم بفرا گرفتن عربی‌اهتمام‌نمودند . دیگر از اسباب‌نفوذعربی شایدوسعت‌این زبان‌باشد که نسبت به‌پهلوی لغات‌آن‌زیادتر وبرای‌شرح وبسط علوم‌آنزمان‌بهتر بود. درمقابل این‌نفوذ آنچه‌ایرانیان شعوبی درترویج ویانگهداری زبان پارسی کوشیدندکامیاب‌نشدندبلکه ازطرف علمای‌عربی‌نویس‌وامرای عرب‌دوست‌ایرانی مانند صاحب بن‌عباد وذیگران مخالفت‌دیدند وکاربجائی رسید که بهترین علمای عربی‌نویس درفقه ونحو وتاریخ وسیرخود ایرانیان بودند. اینك‌بـرای مثال نام بعضی‌از ایشان ذکرمیشود.

بعضی ازعربی نویسان ایرانی دردوره استیلای عرب

یکی‌ازعلمای‌معروف‌عربی‌نویس‌ایران‌دردوره‌استیلای‌عرب‌**عبدالله بن‌مقفع** بود که در اوائل‌قرن دوم‌هجری درفارس متولـد شد واسم ایـرانی او روزبه پسر دادَوُیه بود .

ابن‌مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی‌را بعربی‌ترجمه کرد وخودنیزدرعلم و ادب تألیفاتی نمودمهمترین ترجمه های‌وی اززبان پهلوی کلیله و دمنه‌است که **هنوزباقی‌است‌وازبهترین** کتابهای‌ادبی‌عرب بشمارمیرودو دیگر ترجمه‌تاریخ‌شاهان

ایران یاخدا ینامك از پهلوی بوده ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفته وتنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ وسیر باقیمانده . ابن مقفع از فلسفه یونان نیز اطلاع داشته ودروضع اصطلاحات وبسط معانی فلسفی کوشش نموده است .

علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت وسیر تألیفات کردند بلکه در دیگر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه میباشد ویکی از معروفترین علمای نامی این علم امام **ابوحنیفه نعمان بن ثابت** بود که مؤسس مذهب حنفی واز فحول علمای فقه بشمار است پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی بکوفه بردند وبوحنیفه درحدود هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا درحدود صد وپنجاه هجری وفات یافت. از کتابهای مهمی که به او منسوب است **کتاب الفقه الاکبر** است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی درزبان عرب نیز تتبع کرده کتبی تألیف نمودند یکی از آنها **سیبویه** نحوی است کـه درحدود ۱۵۶ هجری درفارس متولد و حدود صد وهشتاد تاصدونودوچهار هجری درساوه وفات نمود وی دراصول قواعد زبان عرب **الکتاب** را نوشت که ازمراجع مهم نحووصرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده ودرزبان عرب شعر گفته اند ویکی از معروفترین آنها **بشار بن برد** ودیگری **ابونواس** است . بشار شاعر نابینای معروف دربار عباسیان از بخارستان بود ودرسال ۱۶۷ هجری وفات یـافت اشعارو مدایح او معروف است وتمایل بمذهب زرتشت دربعض آثار وی نمودارمیباشد . ابونواس شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعاروغزلیات دلکش اوباقی است نیز ازشعرای دربار عباسیان بود که درسال صد وبیست دراهواز تولد یافته ودرحدود ۱۹۰ یا ۱۹۵ وفات یافته است .

ازعلمای معروف ایرانی درعالم عربی قرون اولیه اسلام **بنی موسی** بودند **موسی بن شاکر خوارزمی** ازمنجمین مشهور عصر مأمون بشمار میرفت وهندسه نیکو میدانست پسران وی **محمد** و**احمد** و**حسن** که بنی موسی معروفند ازبزرگان وفضلاء قرن سوم

بشمارمیروند که درجمع کتب علمی یونان واقتباس از آن رنج فراوان بردندوهریك دریکی ازعلوم شهرت یافتند : محمد ازعلم نجوم وحساب وهندسه بهرۀ کافی داشت ودراصول اقلیدس ومجسطی استاد بود . احمددرفن حیل سر آمدهمه بود ومسائل بسیاراستخراج کرد.حسن درهندسه قریحهٔ خداداد داشت وقضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حل مینمود گویند بنی موسی بامر مأمون مساحت دورزمین را پیدا کردند ازآثارمهم آنان یکی **کتاب حل** است درعلوم طبیعی وصنایع که قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده است .

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه درمدت دوقرن زبان عرب زبان علمی وادبی ایران گردیدوچطورایرانیان بزبان عرب کهزبان بیگانه بوددر تمام علوم تألیفات کردندوشعر گفتند حتی برای آن قواعد ولغت نوشتند .

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب دراطراف دوردست خصوصاً درشمال غربی ایران ثابت نبود ودرهرفرصت نهضتهائی درآن دیار دیده میشد، نخست ایرانیان احساسات خود را بواسطه ضدیت باخلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنگاه در اواخرقرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان دراین دعوت دخالت مهمی داشتنددوره عباسیان ازحیث تمدن درخشان ترین دورههای سلطنت عرب است . دراین دوره اصول تشکیلات ایران ورسوم وعادات وعلوم وعقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای مباحثات درادیان واصول عقاید اسلامی آزاد گردید .

ازجمله فرقههای معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود وواضع این مذهب واصل بن عطاء وطرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند .

مأمون پسرهارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین درواقع جنگ ایران باعرب بود دراین موقع طاهر ذوالیمینین که اصلا ایرانی بود از طرف مأمون مأمورشد وبا سپاهیان برادروی امین جنگ

کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دویست و پنج هجری امارت خراسان یافت ودرآنجا نوعی استقلال بهم رسانیدومؤسس خاندان طاهریان گردید. ازاین رومیتوان آغازقرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تاسرانجام بدست صفاریان وسامانیان و آل بویه وغزنویان بکمال رسیدودست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

درآن اوان زبان فارسی بعداز دویست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد وشعرا ونویسندگان دراین زبان نظم ونثرفارسی آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها درتذکره‌ها ضبط است.

تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان وادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبارمفصل و صحیح نداریم البته‌میتوان تصور کرد که دراوایل‌هجرت زبان معمول همان‌پهلوی بوده‌است‌ولی‌پیداست که زبان‌پهلوی دراین‌مدت تغییراتی‌پیدا کرد وبتدریج بزبان فارسی کنونی‌منقلب‌شد تااینکه نثرفارسی‌بعد ازاسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی‌نسبت بپهلوی‌یکی نوشته شدن‌آن است‌به‌الفبای عربی‌دوم داخل شدن کلمات زیادعرب‌است‌درآن که ازهمان‌اوان‌بسرعت‌شروع کردچنانکه‌درقدیمترین آثار نظمی ونثری ملاحظه میکنیم. وباید دانست که استعمال‌کلمات عرب درآن زمان نه‌تنها ازروی ضرورت‌بود بلکه نوعی‌نشانه علم وادب‌نیزشمرده‌میشد. تأثیر کلمات عربی‌باندازه‌ای بود که حتی‌اشخاصی‌ماننده‌فردوسی که شایدخواستند بیشتر فارسی‌سره بنویسنداز استعمال بعضی‌ازلغتهای عربی‌ناگزیرشدندچنانکه برخلاف مشهورالفاظ عربی‌بسیار درشاهنامه‌موجوداست.

گذشته ازعربی کلمات خارجی‌دیگر مانندآرامی‌ویونانی ولاتینی ازهمان اوقات یابواسطه زبان عرب ویا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی ازآنها برای نمونه ازروی‌آنچه زبان شناسان گفته‌اند ذکر میشود:

یونانی: دیهیم ـ دینار ـ فنجان ـ پیاله ـ سندل ـ الماس.

آرامی: جزیه(گزیت)مسجد(مزگت)چلیپا(صلیبا)کنشت(کنیسة) تابوت.
از جمله کلمات خارجی یا یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل شده اینهاست:

آبنوس: چاثلیق (کاتولیك) بطریق. قیصر. طلسم. کیمیا. اقلیم. قانون.
اینك بعضی از قواعد صوتی که تحول تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره ومثال ذکر میشود:

١ـ اغلب همزه‌های مفتوح که در اول کلمات مـاقبل یك حرف بی‌صدا در پهلوی بوده درفارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاك واواك واباك ، فارسی = با .

پهلوی : اپر و ابر ، فارسی = بر .

٢ـ درغالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده وساده‌تر و کوتاه‌تر شده: پهلوی: اَپورناك ، فارسی = برنا . پهلوی : اَروُمیك ، فارسی = رومی. پهلوی: زیوندك فارسی = زنده .

٣ـ گ‌وت پهلوی درمواردی به‌ی مبدل شده.هماگون = همایون. آذرگون آذریون زرگون(معرب: زرجون) = زریون. رگ = ری. پتکر = پیکر. پتغام پیغام، پتوستن = پیوستن.

٤ـ ك دربین دوحرف صدادار به‌بر گ مبدل‌شده وسین آخرین به‌ها. مثال: پهلوی:اکاس = فارسی آگاه.پهلوی: یکر = فارسی جگر. پهلوی: نکاس = فارسی نگاه.

٥ـ (و)درمواردی به گ مبدل‌شده پهلوی: وترذ = فارسی گذرد. پهلوی وناس = فارسی گناه . پهلوی: ویشتاسب ـ فارسی گشتاسب.

٦ـ ك اواخر کلمات اغلب افتاده مثال: پهلوی: گرتك = فارسی گُرده(کلیه) پهلوی : نامك = فارسی نامه . پهلوی : ورته ـ ورتك (ورد) = فارسی گل .

نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره‌های قدیم وجدید ایرانی از اولین شعر وشاعر درزبان فارسی بعداز اسلام سخن رانده وازچند شاعر نیز نـام برده وبعضی از آنها دورتر رفته اولین

شعر پارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا شده است. درحقیقت تعیین اول شاعر بعداز اسلام درمملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان ازعادتهای جاری بوده است خالی ازاشکال نیست زیرا باوجود استیلای تازیان وانحصار زبان ادب بعرب باز میتوان تصور کرد که درآن دوره اشخاص گمنام کلام موزون بپارسی میگفته‌اند چنانکه آثار و اخباری دراین باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود دراینصورت نمیتوان یکی‌را درشعر واضع ویامبتکر دانست وآنگهی روایات تذکره نویسان باندازه‌ای مشوش وخالی‌از تحقیق است که ممکن نیست یکی‌از کسانی راکه نام برده‌اند بدون تأمل شاعر فارسی شمرد بااین وصف بهتر آنست ازهمان پارسی گویان قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سخن گویانند باآوردن مثالی ازشعر آنان باستناد همان منابع ذکری کرده شود.

تذکره نویسان ازدوشاعر نامبرده‌اند که بنابروایت آنان هردو قبل‌از استقلال ایران میزیسته‌اند وآندو عبارتند ازابوحفص سغدی وعباس مروی.

حکیم **ابوحفص سغدی** که نحوی ولغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته‌است وبقول صاحب کتاب المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم موسیقی‌نیز میدانسته وشهرود راکه یکی ازآلات موسیقی‌است جز او کسی نمیتوانسته بزند ولی‌عبارت همین کتاب میرساند که ابوحفص درسال سیصد هجری‌میزیسته واگر این‌قول صحیح ومقصود یك‌شخص باشددراینصورت اورا شاعر قبل‌ازاستقلال ایران نمیتوان شمرد. بیتی که ازاو باشکال گوناگون نقل‌شده این است:

آهوی کوهی‌دردشت‌چگونه دوذا　　　او ندارد یار بی‌یار چگونه بوذا

شاعردوم قبل‌ازاستقلال ایران **عباس مروی** رانوشته‌اندومعروفترین‌شعری که باونسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون بمرو یعنی درسال۱۹۳ هجری درمدح اوسروده‌است وظاهراً عباس درزبان‌عرب نیزمهارتی‌بسزا داشته‌است.

قسمتی از قصیدهٔ عباس مروی این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرقدین
گسترانیده به جود وفضل درعالم یدین

مرخلافت را توشایسته چو مردم دیده را
دین یزدان را توبایسته چورخ راهردوعین

و در اثنای این قصیده میگوید:

کس براین منوال پیش ازمن چنین شعری نگفت
مرزبان فارسی را هست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت
گیرداز مدح وثنای حضرت توزیب و زین

از این شعرمعلوم میشود که گویندگانی قبل از اوبوده‌اند وهم میفهماند که کسی قبل ازاو بدین اسلوب شعر نگفته است.

بموجب تذکره‌ها عباس درسال دویست هجری در گذشته است ولی اخبار قطعی تاریخی درخصوص این شاعر بدست نیامده وشیوه‌شعر فوق نیز که بنام او نوشته‌اند بشیوهٔ آنزمان شبیه نیست.

شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

چنانکه قبلا گفته‌شد طاهر ذوالیمینین به‌امرمأمون بابرادر وی ام[illegible] جنگ کرده اورا مغلوب نمود وخلافت را بمأمون که از طرف مادر ایرانی بو[illegible] ساخت وبعد ازآن خود امارت خراسان یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات ملی‌ایرانی برضداجحافات عرب از خراسان بروز کردوآن ایالت‌درحقیقت‌مرکز جوش وخروش ملی گردید همچنین آنجا مهدترقی زبان و ادبیات فارسی وتا چند

قرن‌متوالی شهرهای آن‌سامان واطراف‌مانندبخارا وغزنه ونیشابورمرکزعلم وادب بود .

از معروفترین‌شعرای دورهٔ طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که درنیشابور در دورهٔ حکومت عبدالله بن‌طاهر میزیست . حنظله دیوان داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آنرا دیده وخواندن‌قطعه‌ای از آن درحال وی مؤثر شده وبجسارت وی افزوده بحدی که اوبهمت وعزم درآمده واز خربندگی‌بامارت رسیده است وآن قطعه‌اینست :

مهتری گر بکام شیر در است | شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعز و نعمت وجاه | یاچو مردانت‌مرگ‌رویاروی

وفات حنظله را درحدود ۲۲۰ نوشته‌اند .

شعرای صفاریان (۲۴۵-۲۹۰)

یعقوب پسرلیث صفار که بنابه بعضی‌اقوال نسبش بساسانیان میرسدازمرتبهٔ متوسطی ترقی کردوسیستانرا تصرف نمود وبعد کرمان و هرات وبلخ وخراسان و فارس رافتح کرد وسرانجام روببغداد نهادونزدیك بودآنجارا هم‌بگشاید. یعقوب اولین سلسلهٔ ایرانی‌راکه استقلال‌کامل داشت تأسیس نمودوپس ازاوبرادرش‌عمرو لیث وپسراوطاهرحکومت کردند .

ارتباط صفاریان بادبیات‌ایران از طاهریان بیشتربود زیراگذشته ازآنکه طاهربادبیات فارسی‌چندان‌آشنائی‌نداشت یعقوب‌درسیستان یعنی‌مرکزداستانهای ایرانی‌ونقطهٔ‌دور دست ازخلافت‌عرب‌تولد یافته بودوعربی‌نمیدانست‌بطوریکه بنا بروایت تاریخ سیستان‌مدایح عربی‌راکه‌درحق‌اوساختندوخواندنددرنیافت‌وگفت چیزیکه من‌اندرنیابم چرا باید‌گفت وبدین‌جهت نویسندگان‌وگویندگان‌بزبان ملی‌توجه کردند ودبیراو **محمدبن‌وصیف** بپارسی شعرگفت و ناچار همین علاقهٔ یعقوب وخاندان اوبزبان درترقی ادبیات فارسی‌مؤثربود چنانکه درهمان موقع شاعران دیگربسرودن پارسی پرداختند .

ازشعرای‌معروف‌دربارصفاریان **فیروزمشرقی** رانوشته‌اند که‌معاصرعمروبن‌لیث

بوده است (۲۶۵-۲۸۷) آنچه درخصوص این شاعر شایستهٔ ذکر باشد اینستکه گفته‌اندوی‌فساد ازسخن پارسی‌دور کرد.

وفات‌وی در۲۸۲ اتفاق افتاد ، قطعهٔ ذیل دروصف تیرازو نقل‌شده :

مرغیست‌خدنگ‌ایعجب‌دیدی مرغی که بود شکار او جانا
داده‌پرخویش کرکسش‌هدیه تا نـه بچه‌اش برد بهم مانـا

دیگراز شعرای این‌دوره **ابوسلیك گرگانی** است که نیز در عهد عمرولیث بود واین قطعه‌باو نسبت داده‌شده که آزادگی ومناعت شاعررا نشان‌میدهد و دلیل بربزرگواری اوست :

خون‌خودرا گربریزی برزمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به ازمردم پرست پند گیر و کاربند و گوشدار

دیگرازشعرای صفاریان که اسم‌اوتا این اواخر یعنی‌تاپیداشدن کتاب‌تاریخ سیستان‌مجهول بود **محمدبن‌وصیف** سیستانی است که بنابروایت همان کتاب وی دبیررسائل یعقوب بوده و درمدح اوبپارسی‌شعر گفته .

از این‌شاعر قصیده‌ای درمدح یعقوب درتاریخ سیستان‌آمده که مطلع آن اینست :

ای‌امیری که امیران‌جهان‌خاص‌وعام بنده‌وچاکر ومولای‌وسگ‌بندوغلام

دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹)

جداین خاندان که مروج علم وادب ایران‌بودند سامان (یا سامان خداة) نام داشت واشراف بلخ بودندچهارپسر داشت‌نوح و احمد ویحیی‌والیاس که‌همه در خدمت‌مأمون‌ترقی کرده موردتوجه‌خاص‌خلیفه شده‌حکومت‌یافتندنوح‌درسمرقند احمددرفرغانه یحیی‌درچاچ والیاس درهرات. درمیان این‌برادران‌احمدشایسته‌تر بود و بعداز نوح سمرقند وکاشغررا ضمیمه متصرفات خود کرد وبعدازاوپسرش نصرومخصوصاً اسمعیل‌باعث ترقی سلطنت سامانی‌شدند.

دوره‌حکومت‌سامانی‌رامیتوان‌اولین دوره ترقی زبان وادبیات فارسی شمرد

زیرا دراین عصر شماره‌سخن سرایان ایران زیادشد: تذکره‌لباب‌الالباب‌از بیست‌و هفت شاعرپارسی گونام‌برده که همه درآن عصرمیزیسته‌اند بخاراپایتخت‌سامانیان مرکزفقها وادبا ونویسندگان نامی بود همچنین سمرقند، دراین دوره بعلم وادب شهرت داشت. توان گفت بنیاد نظم ونثرفارسی بعدازاسلام دراین عصر نهاده شد. بهترین سرمشق شعراین زمان هماناشعررودکی ونیکوترین‌نمونهٔ‌نثرتاریخ‌بلعمی است که‌هردوشیواو گویاست.بنای‌نظم‌شاهنامه هم درروزگارسامانیان گذارده‌شده چنانکه بیاید. گذشته‌از شاهان‌معارفپرور سامانی که به‌بعضی از آنان‌مانندنوح‌بن منصور نسبت‌شاعری هم‌داده‌اند وزرای دانشمند دانش دوست هم‌مانند جیهانی و ابوالفضل‌بلعمی وابوعلی‌بلعمی‌وجودداشتند که درترویج علوم‌وادبیات‌میکوشیدند. یکی ازشعرای مشهور این دوره**ابوشکوربلخی** را نوشته‌اند که در اواسط سلطنت سامانی‌میزیسته ودردربار نوح‌بن نصربوده ابوشکور ازاولین کسانی‌بود که مثنوی ساخت ازاشعاریکه باونسبت داده شده یکی بیتی‌است که مضمون آنرا حکمای یونان نیز گفته‌اند وحکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده‌آن بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

دراین بیت نغز پرمعنی شاعر خردمند به‌کوتاهی فکربشروبیکران بودن دانش ولزوم تواضع وخویشتن شناسی اشارت کرده‌است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرا اگرچرب‌وشیرین‌دهی‌مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید ازوچرب وشیرین‌نخواهی مزید

این‌قطعه عقیده علمی تأثیرصفات موروث رادرآموزش وپرورش بیان‌میکند فردوسی این‌مضمون رادر قطعه ذیل بهتر وخوشتر اداکرده‌است:

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی وشهدناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوهٔ تلخ بار آورد.

منظومه‌ای نیز به ابوشکور منسوب است که نام آنرا **آفرین نامه** نوشته‌اند ودرحدودسیصدوسی‌وشش تألیف‌یافته‌است وابیات متفرقه ازاین منظومه باقی است اینك برخی ازآن دراینجانقل‌میشود. ابوشکور گویدآدمی نیك‌وبدخوی خودرا بواسطه دانش وخرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خرد مند داند که پاکی وشرم　　درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی‌پاکان چوخوی ملك　　چه اندر زمینی چه اندر فلك

شخص خردمند دارای اراده وتصمیم است، خرد مانند سردار وشهوتها و خواهشهای بیجامانند لشکریانند که مجبورند سربفرمان سردارخود فروآورند:

خردمند گوید خرد پادشاست　　که برخاص‌وبرعام‌فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است　　همه شهوت وآرزوچا کراست

دشواریهای جهان وگره های عمرانسان بواسطه دانش گشوده گردد :

کسی کو بدانش برد روزگار　　نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن　　بدانش توان رشتن و بافتن

پس گرانبهاترین گوهر عمر آدمی خرد و هنراست که باکسب دانش بدست آید .

گهر گر شماری‌تو بیش ازهنر　　ز بهر هنر شد گرامی گهر

اغلب اشعاریکه‌از ابوشکورمانده‌مثنویست وشاید شاعربدین‌سبك‌دلبستگی داشته غیراز آفرین‌نامه اورا مثنویهای دیگرهم بوده‌است .

ازشعرای معروف دیگراین عهد**ابوالمؤید بلخی**است که اشعاری از او در لباب‌الالباب ثبت است .

ابوالمؤید از کسانی‌است که‌پیش‌از فردوسی به‌تصنیف‌شاهنامه‌پرداخته و در کتابهای قدیم مانندقابوس نامه ذکرآن آمده نهایت‌اینکه‌شاهنامهٔ‌مؤیدی به‌نثر بوده‌نیز ابوالمؤید قصه یوسف‌وزلیخا را بپارسی نظم کرده چنانکه در لاحقهٔ‌یکی از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی آمده .

مراین قصه را پارسی کرده‌اند | بدو در معانی بگسترده‌اند .
یکی بوالمؤید که از بلخ بود | بدانش همی خویشتن را ستود

دیگر از شعرای نامی سامانی **ابوالحسن شهیدبلخی** است که معروفتر از معاصرین دیگر خویش است ودراغلب تذکره‌ها نام‌او دیده میشود. وی ازفضلای عصرخود بوده درتمام فنون سخن شعر گفته ودرهر دوزبان فارسی وعربی مهارتی بسزا داشته‌است‌ونام یکی ازمنظومات‌عربی‌اودر لباب‌الالباب نقل‌شده.شهید گذشته ازشاعری درفلسفه نیزماهر بوده و گویا بامحمد زکریا مباحثات داشته. ازبرخی سخنان‌این‌شاعرچنین‌بدست‌میآید که‌خاطرش‌ازاینکه‌قدردانش‌ومرتبت‌دانشمندان کم وناز ونعمت نصیب بیخردان‌است‌آزرده‌بوده چنانکه بدین ابیات‌آن‌آزردگی دل رابیان کرده :

دانشا چون دریغم آئی از آنك | بی بهائی ولیکن از توبهاست
بیتو از خواسته مبادم گنج | هم چنین زار وار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بسست | بی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه‌می‌بینیم شاعربلندهمت باوجود این دریغا گوئی وتأسف‌بازنداری با ادب ودانش را بدارائی بیدانش ترجیح میدهد. مضمون قسمتی از اشعار شهید میرساند که وی روح‌لطیف‌حساسی داشته واززشتیهای روزگار وخواربودن‌دانش دراندوه بوده است وجهان راکاشانه غم میدیده‌است . چنانکه گوید :

اگر غم راچو آتش دود بودی | جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گربگردی | خردمندی نیابی شادمانه

نیز گوید :

دانش وخواسته است نرگس و گل | که بیکجای نشکفند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست | هر کرا خواسته است دانش کم

نیزقطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان | باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من | چون که بنالم بسحرگاه زار

بعضی ازشعرای بزرگ بفضل وبرتری او قائل بودند ورودکی دروفات وی که گویا بسال۳۲۵ اتفاق افتاده قطعه مؤثر ذیل‌را سروده‌است:

کاروان شهید رفت از پیش　　وان ما رفته گیرومی‌اندیش
ازشمار دوچشم یك تن کم　　وز شمار خرد هزاران بیش .

صاحب لباب‌الالباب قطعه‌ای ازاو نقل کرده وآنرا درمدح نصربن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که ازاین لحاظ زمان شاعرمعین میگردد.

دیگراز گویندگان نامی عصرسامانی **عمارهٔ مروزی**است که مقارن‌اواخر آن‌عصر میزیسته چنانکه‌شعری درمرثیه ابوابراهیم‌منتصرآخرین‌شاهزاده‌سامانی ساخته وسلطان محمود را مدح گفته .

ازابیات کمی که ازاین‌شاعرخوش‌قریحه مانده‌پیداست که مست‌زیبائی‌بوده وازنقش‌زمین‌وبرف‌سیمین وشاخ بید وبرگ‌لاله ذوق‌مییافته‌است درقطعه‌ای سپری شدن زمستان وآمدن بهاررا اینگونه وصف میکند:

جهان زبرف اگرچند گاه سیمین‌بود　　زمرد آمد وبگرفت جای توده سیم
بهارخانهٔ کشمیریان بوقت بهار　　بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
بدور باد همه روی آبگیر نگر　　پشیزه ساخته برشکل‌پشت‌ماهی‌شیم.

نیز درنظارهٔ باغی که بیك‌سوی‌آن گلزار وبسوی دیگر بیدپرشاخساربوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز باد　　چون یکی‌مست نوان‌سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد　　چون سر شمشیر آلوده بخون

عماره مرزوی پندگوئی وراهنمائی‌هم میکند وبآنانکه فریفته ظاهرجهان ومغرور اعزاز مردمانند گوید:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد　　ای‌بس‌عزیزرا که‌جهان کردزودخوار
ماراست‌این‌جهان‌وجهانجوی‌مارگیر　　وز مارگیر مار برآرد شبی دمار

میدانیم که‌ابوابراهیم‌اسمعیل‌منتصر پسرنوح‌بن‌نصرشاهزاده غیوروجنگاور

سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور ونگهداری خاندان شاهی وحفظ نام ونژاد فدا کاریها کرده وسالهادرمیدان کارزاردلاوری نشان داده‌است . عماره بتأثیر کشته‌شدن چنین شاهزادهٔ میهن‌دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیهٔ زیررا ساخته :

از خون او چوروی زمین لعل فام شد   روی وفا سیه شد و چشم امید زرد
تیغش بخواست خوردهمی خون مرگ را   مرگ ازنهیب خویش مرآنشاهرابخورد

مرگ عماره دراواخرقرن چهارم یااوائل قرن پنجم اتفاق افتاد .

حکیم کسائی مروزی - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسائی مروزی از نامیان سخنگویان اواخرقرن چهارم بوده‌ودر نزددانشمندان وگویندگان عصرمنزلتی داشته‌شاعربزرگ خراسان ناصرخسرو چندین باردراشعارخودازاونام برده‌وبموجب بعض نسخ درپایان قصیده‌ای که درجواب کسائی ساخته این بیت‌را سروده‌است :

من چاکروغلام کسائی که‌اوبگفت   جان‌وخردرونده‌براین چرخ‌اخضرند

عماره مروزئی دربارهٔ او گفته :

زیبا بود ار مرو بنازد بکسائی   چونانکه‌جهان‌جمله‌باستادسمرقند

ودرضمن این بیت یادی‌هم از رودکی کرده .

کسائی بموجب قصیده‌ای که‌بیتی‌چندازآن درزیرنقل میشوددرحدود سال ۳٤۱ تولدیافته وازروی‌اخباروفحوای اشعارعمری دراز داشته وگویا تا نزدیکی صدسال رسیده‌است . این‌شاعرشیعی‌بوده وابیاتی‌درمدح علی(ع) سروده است .

ازنخستین‌شاعران فارسی زبانست که قصاید دینی ومطالب‌حکمی وپندهای اخلاقی ساخته وازاین‌لحاظ توان گفت که نمونه وسرمشق برای ناصرخسرو بوده چنانکه وی دراین‌سبک یعنی‌شعردینی‌وتحریض بدانش‌وتقوی قصائد درازسرود ، ودرچند مورد نام کسائی‌راآورده . دربعض تذکره‌ها قصیده‌ای‌را درباب‌جان‌وخرد بمطلع زیر:

جان‌وخردرونده‌براین‌چرخ‌اخضرند   یاهردوان‌نهفته‌درین گوی‌اغبرند

بکسائی‌نسبت داده‌اند وناصرخسروجوابی باوگفته که مطلعش اینست :

بالای هفت‌چرخ مدور دو گوهرند کز نور هردو عالم و آدم منورند

کسائی باوجود توجه بمعالی‌معنوی واخلاقی‌عالم‌حسن‌را فراموش‌نکرده و جلوه‌های‌طبیعت‌را دریافته‌است گاهی‌نیلوفر آبی‌رادیده و آنرابه‌تیغ‌آبداده‌و یاقوت آبدار تشبیه کرده گاهی گل‌را عزیز شمرده و گل‌فروش‌را ازاینکه چنان کالای لطیف‌رابرای سیم‌میفروشد سرزنش‌نموده دمی‌قطرهٔ باران راکه برورق پیلگوش است باشك‌چشم‌عاشق‌مانند کرده وبرگ آنرابسان پربازسفیدی که لؤلؤناسفته‌ای بمنقار برچیده باشد تصورنموده ودمی‌نیز بمی ومعشوق پرداخته است .

اینك مثالی‌چند ازاین اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان‌آب چون تیغ آبداده و یاقوت‌آبدار

همرنگ‌آسمان‌وبکردار آسمان زردیش درمیانه چوماه‌ده وچهار

چون‌راهبی که‌دوزخ‌اوسال‌وماه‌زرد وزمطرب کبود ردا کرده وازار

***

گل‌نعمتی‌است‌هدیه‌فرستاده‌ازبهشت مردم کریم تر شود اندر نعیم گل

ای گل‌فروش گل‌چه‌فروشی‌برای‌سیم وز گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل

✡✡✡

سرود گوی شدآنمرغك‌سرودسرای چوعاشقی که‌به‌معشوق‌خوددهد پیغام

همی‌چه گوید گوید که‌عاشق‌شبگیر بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

✡*✡

بر پیلگوش قطرهٔ باران نگاه کن چون‌اشك‌چشم‌عاشق گریان‌همی‌شده

گوئی که پر باز سپیداست برگ او منقار باز لؤلؤ ناسفته برچده

از اشعار مؤثر کسائی قصیده‌ایست که دروصف حال خود گفته ودرآن از ناپایداری این‌جهان فانی واز گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده‌است . اینك ابیاتی ازآن قصیده :

بسیصد وچهل ویك رسید نوبت سال چهار شنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم بجهان تاچه گویم و چه کنم سرود گویم وشادی کنم بنعمت‌ومال

ستورِوار بدینسان گذاشتم همه عمر — که برده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیال
بکف چه‌دارم ازین پنجهٔ شمرده تمام — شمار نامهٔ با صد هزار گونه وبال
من این‌شمار بآخر چگونه وصل کنم — که ابتداش‌دروغست وانتهاش خجال
درم خریدهٔ آزم ستم رسیدهٔ حرص — نشانهٔ حدثانم شکار ذل سئوال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف — دریغ صورت‌نیکو دریغ‌حسن‌وجمال
کجاشدآ نهمه‌خوبی کجاشدآ نهمه عشق — کجاشدآ نهمه‌نیرو کجاشدآ نهمه حال
سرم بگونهٔ شیراست ودل بگونهٔقیر — رخم بگونهٔ نیلست وتن بگونهٔ نال
نهیب‌مرگ بلرزاندم همی شب‌وروز — چو کودکان بدآموزرا نهیب دوال
گذاشتیم‌وگذشتیم وبودنی همه بود — شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال
ایا کسائی پنجاه برتو پنجه گزارد — بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
تو گر بمال‌وامل‌بیش‌ازاین‌نداری‌میل — جداشو ازامل‌و گوش‌وقت‌خویش‌بمال

رودکی سمرقندیـ ابوعبدالله جعفربن محمدبن رودکی در ناحیه رودك سمرقند تولدیافت اورامی‌توان نخستین‌شاعربزرگ ایران‌شمردزیرا نه‌تنهاازآن سخنگوی بیشتر از سابقین ومعاصرینش اشعاری که دلیل فضل وبلندی خیال او میباشد باقی‌مانده بلکه تمام تذکره نویسان اورا بهمین‌صفت‌شناخته‌اند بعلاوه‌عده زیادی ازشعرا خصوصاً ازمعاصرین‌اومانند شهیدبلخی ومعروفی‌بلخی ودیگران اوراستوده حتی‌آنهائیکه‌خودرا ازسخن‌سرایان بزرگ دانسته‌اند بارودکی‌رقابت جسته اند چنانکه معمری گرگانی که خویشتن را دارای قریحه واستعدادکامل میدانسته وازآثاراوقوت سخن وآزادگی وبی‌نیازی سخنگوآشکاراست خودرا با رودکی مقایسه کرده وگفته‌است:

اگر بدولت با رودکی نه همسانم — عجب‌مکن‌سخن‌ازرودکی‌نه کم‌دانم

عنصری که استاد قصیده‌بود هنرمندی رودکی‌را درغزل‌تصدیق‌نموده واورا اینگونه ستوده است :

غزل رودکی وار نیکو بود — غزلهای من رودکی‌وار نیست
اگرچه بکوشم بباریك وهم — بدین پرده اندر مرا بار نیست

کسائی مروزی دربارهٔوی میگوید :

رودکی استاد شاعران جهان بود	صدیك‌ازاوتوئی کسائی‌پرگست[۱]

مسعودسعد درتفاخر گوید :

سجودآرد به پیش خاطرمن	روان رودکی و ابن هانی

خاقانی درستایش‌شعرخود گوید :

شاعر مفلق‌منم خوان معانی‌مراست	ریزه‌خورخوان من رودکی‌وعنصری

جامی گوید :

رودکی آنکه درهمی سفتی	مدح سامانیان همی گفتی

رودکی‌راعلما وفضلاءنیزستوده‌اند وابوالفضل‌بلعمی‌وزیرمعروف‌اسمعیل‌بن احمدسامانی میگفته رودکی‌را درعرب‌وعجم مانندنباشد. بلعمی نه‌تنها رودکی‌را تحسین کرده بلکه ازاوقدردانی‌هم نموده وصله‌ها باوبخشیده‌است چنانکه سوزنی ازشعرای قرن‌ششم بدان اشارت‌میکند :

صدیك ازآنچه توبکمین‌شاعری‌دهی	ازبلعمی بعمری نگرفت رودکی

سبك وافکاررودکی- رودکی درفنون‌سخن وانواع‌شعرمانند قصیده‌ورباعی ومثنوی وقطعه‌وغزل‌مهارت داشته ودرهرطرزبخوبی‌کامیاب گردیده ومخصوصاًدر قصیده‌سرائی پیشرودیگران بوده‌است ومیتوان گفت نخستین‌شاعر بعدازاسلام‌است که قصیده‌عالی ومحکم‌ساخته.

رودکی نه‌تنها درسخن پردازی وتناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی‌بسیار دقیق بکاربرده وقطعه های عبرت‌آمیز وادبیات حکیمانه بیادگار گذارده‌است از جمله قطعه‌های پندآمیزاو یکی اینست :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا	زمانه‌راچونکوبنگری‌همه‌پنداست

بروزنیك کسان گفت غم‌مخور زنهار	بساکسا که بروزتو آرزومند است

دراین‌مضمون اشعاربسیار ازاو نقل‌شده ونشان‌میدهد که شاعر درمقابل غم اندوه روزگار دل قوی وفکر توانا داشته ودرهر فرصت شخص را به بردباری

---

(۱) ... یعنی هرگز حاشا.

دعوت میکرده که‌مرد بایدمانند کوه برجای‌بماند وموج های‌حوادث‌را بی‌اندیشه ولرز ازخودبگذراند این‌معانی‌مخصوصاً ،زیك‌قصیدهٔ شیوای او که بمناسبت‌مرگ یکی از بزرگان برای دلداری درموقع آسیب روزگار وتشویش افکار ساخته‌است پیداست . اینك چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگنی و سزاواری — وندر نهان سرشك همی باری
رفت آنکه‌رفت و آمدآنك آمد — بودآنکه‌بود خیره چه‌غم‌داری
همواره حواهی کرد گیتی را — گیتی‌است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کـن — کی رفته را بـزاری باز آری
مُستی مکن که مشنود اوُمستی — زاری‌مکن که نشنود او زاری
اندر بـلای سخت پدید آیـد — فضل و بزرگمردی و سالاری

از زندگی‌درازی که ظاهراً نصیب این شاعرشده واز اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته‌های خودرا بکار بسته وتندرست و شادمان زیسته است واگر قصهٔ کوربودن او صحیح‌باشد چنانکه گفته‌اند بردباری وسبکروحی‌اوبیشتر درنظر جلوه میکند و معلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی‌برون را از میان‌برده است. برای‌رسیدن بدین‌توانائی‌و سعادت شاعرچهار وسیله‌اندیشیده که در واقع آنرا چهاررکن زندگی‌توان نامید وآن‌عبارت است ازخرد وتندرستی و ونیکخوئی ونیکنامی‌چنانکه گوید :

چهـار چیز مر آزاده را ز غم بخرد — تن درست وخوی نیك ونام‌نیك و خرد
هرآنکه‌ایزدش‌این‌هرچهارروزی کرد — سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی بااینکه مـارا به‌زنده دلی وشادی واستفاده از نعمتهای این جهان دعوت‌میکندازطرف دیگر میگویدنباید فریب‌شکوه وجلوهٔ آن‌را خوردومغرور ت جاه گردید:

مهتران جهـان همه مـردند — مر گرا سر فرو همی کردند .
زیر خاك اندرون شدند آنان — که همه کوشکها بر آوردند .
از هزاران هزار نعمت و نـاز — نـه بآخر بجز کفن بردند ؟ .

اگرمرد نیکی‌وخدمت ومردانگی‌را فراموش کند و دنیا گیرو خودپرست گردد عاقبت همین‌دنیا اورا ازپای درمیآورد پس‌باید در روزگار کوتاه‌عمر خوش زیست ولی‌بیدار بود.

ریا و دو روئی وخوش ظاهری وبدباطنی درمذهب خردمندان مذموم است چه فایده که شخص روی‌بمحراب نهدولی دلش‌جای دیگرباشد.

روی بمحراب نهادن چه سود　　دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسهٔ عاشقی　　از تو پذیرد نپذیرد نماز

چنانکه گفته شدرودکی‌درقصیده‌استاد بوده‌وبسبك خاص‌زمان شعر میسرود که‌آنرا اکنون سبك‌خراسانی یا سبك‌ترکستانی خوانیم که از خواص‌آن یکی سادگی ودرعین‌حال متانت واستحکام‌است ازقصایدی که ازاومانده یکی آنست که بامطلع زیرآغاز میکند:

مادرمی را بکرد باید قربان　　بچه اورا گرفت و کرد بزندان

این‌قصیده را رودکی‌درمدح امیربوجعفراحمدصفاری که ازخاندان‌یعقوب بود و نصربن احمد سامانی او را گرامی داشت وبامیری سیستانش برگماشته بود بمناسبت یادی که شاه درمجلسی‌از امیر کردساخت. قصیده بطورکلی بروفق سبك خراسانی‌ساده ومحکم است بااینحال‌علائم مدیحه سرائیهای‌متکلف که درقرن‌بعد ازرودکی رابج گشت درآن ناپیدا نیست: امیربروزنبردمانندپیل‌دمان‌واسفندیار زمان‌وعالم‌همه درپیش‌سنانش‌ترسان ولرزان‌است. سخاوت‌میکند وشاعروسخندان رامی‌نوازدبهنگام عدل‌قوی وضعیف دربرابرش‌یکسان‌است نعمتش‌برهمه گسترده بخششکار وپوزش پذیراست.

از قصیده‌های دیگر رودکی‌آنست که در روزگارپیری درشرح حال خود ساخته واز نشاط ایام جوانی‌وضعف پیری‌سخن میراندودرضمن‌همین‌قصیده ازحیث شاعری ونفوذ سخن‌وشیوع شعرخود نیزیاد میکند اینك چندبیت ازآن:

مرابسود وفرو ریخت‌هرچه دندان بود　　نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و دُرّ و مرجان بود — ستارهٔ سحری بود وقطره باران بود
دلم خزانهٔ پر گنج بود گنج سخن — نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود
همیشه شاد ندانستمی که غم چه بود — دلم نشاط وطرب را همیشه میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر — ازآن سپس که بکردار سنگ وسندان بود
عیال نه زن و فرزند نه معونت نه — ازاین ستم دلم آسوده بود وآسان بود
تو رودکی را ای ماهرو همی بینی — بدان زمانه ندیدی که اینچنینان بود
بدان زمانه ندیدی که درجهان رفتی — سرودگویان گوئی هزار دستان بود
همیشه شعر ورا زی ملوك دیوانست — همیشه شعر ورازی ملوك دیوان بود
شدآن زمانه که شعرش همه‌جهان بنوشت — شدآن زمانه که اوشاعر خراسان بود
کرا بزرگی و نعمت زاین وآن بودی — ورا بزرگی ونعمت زآل سامان بود
کنون زمانه دگر گشت ومن دگر گشتم — عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

ازهنرهای بزرگ رودکی که جملهٔ نویسندگان از آن سخن رانده‌اند موسیقی شناسی ونغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید :

رودکی چنگ بر گرفت ونواخت — باده انداز کو سرود انداخت

رودکی درخدمت شاهان سامانی شعرمیسرود وآنها رابآواز میخواند و برچنگ مینواخت ودرتأثیر آواز ونفوذ سخن اوهمین بس که چون نصربن‌احمد سامانی درسفرخود بخارا فراموش کرد ودرباریان وی که آرزوی دار ودیاردردل داشتند چون‌خودجرئت نکردند بررودکی‌توسل جسته‌ازاو درخواست‌نمودندتاامیر رابعزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت وصبحگاه نزد امیرآمده چنگ‌برگرفت وآنراکه مطلعش نقل‌میشود آغاز کرده تاآخر بخواند .

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آید همی

وبدینواسطه در دل‌امیر راه‌یافته اورا آنچنان بشور وطرب آورد که امیر بی‌موزه بسوی بخارا رهسپار شد .

یکی ازآثار مهم رودکی منظومهٔ کلیله ودمنه بود که اصلاً آنرا دانشمند ایرانی‌ابن‌مقفع ازپهلوی‌بعربی‌نقل کرده‌بود. این‌منظومه‌ازمیان‌رفته وابیاتی ازآن

در کتاب فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوك بما رسیده است رودکی درمقابل این خدمت از شاه انعام دیده وصله یافته وبنا بربیتی که بعنصری نسبت داده شده چهل هزار درم بگرفت .

رودکی هم درلفظ وهم در معنی تازگی نشان داده وبیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود درشمار اشعار رودکی مبالغه کرده اند صاحب لباب الالباب گفته اشعار او صد دفتر برآمده است وشعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید :

شعر او را برشمردم سیزده ره صدهزار هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

بهرصورت این اخبار میرساند که استاد رودکی شعر زیاد گفته است افسوس که ازاین همه جز دیوانی باقی نمانده واشعار زیادی ازآن هم منسوب است بقطران تبریزی وبواسطهٔ اشتباه متأخرین دراسم ممدوحین این دو شاعر با اشعار رودکی مخلوط شده است. وفات رودکی راسیصدوبیست ونه ضبط کرده اند که تقریباً ده سال پیش ازوفات ممدوح وحامی او نصربن احمد میشود .

دقیقی طوسی – ابومنصور محمدبن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی بوده است وتوان گفت درمیان سخنگویان دورهٔ سامانی پس ازرودکی مقام دوم ازآن این شاعر سخن سراست. روزگار شهرت او مصادف بود بادورهٔ سلطنت منصوربن نوح (۳۵۰–۳۶٦) ونوح بن منصور(۳٦٦–۳۸۷) . درمسقط الرأس دقیقی اختلاف است ازتذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا وبعضی سمرقند گفته اند ولی گویا بلخی بوده است.

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابوسعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آل محتاج بود که درماوراءالنهر حکومت داشتند ودر واقع دست نشاندهٔ سامانیان بودند بیت زیر ازمعزی شاعر قرن ششم اشاره به انتساب دقیقی بدربار چغانیان است.

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف چونانکه بر دقیقی ایام بو چغانیان

همچنین در کتاب چهارمقاله عروضی نیز که درقرن ششم تألیف یافته نقل شده که چون عمید اسعد فرخی رانزد امیرچغانیان برد چنین گفت: «ترا ای خداوند شاعری آورده ام که تادقیقی روی درنقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده».

همین امراست که فرخی اورا مدح کرده‌وقصیدهٔ معروف داغگاه رابنام‌وی سروده ودرآن گوید .

تا ترا زنده مدیح تو دقیقی در گذشت   زآفرین‌تو دل‌آکنده‌چنان‌کزدانه‌نار

وازاین شعرهم معلوم میشود فرخی این‌قصیده راوقتی گفته‌است که دقیقی درگذشته بوده دقیقی غیراز قصاید ومدایح غزل‌نیز ساخته و سخنگویان بزرگ عنصری سبك اورا پسندیده واستقبال از او کرده‌اند .

شهرت این‌شاعر عمده بواسطه‌شاهنامه‌اواست که بامرنوح بن‌منصورهشتمین امیر سامانی بنظم‌آن شروع‌نموده ودر این‌کار پیشرو حکیم فردوسی بوده است دقیقی‌قسمتی ازشاهنامه رابپایان نیاورده بود که درجوانی بدست یك غلام کشته شد دور نیست که مرگ ناگهان شاعر دراوایل سلطنت امیرنوح بن منصور یعنی درحدود (٣٦٧-٣٧٠) هجری اتفاق افتاده باشد از فحوای سخن فردوسی که اولین نظم‌کامل شاهنامه‌رادرهمان‌سنوات‌شروع کرده معلوم‌میگردد که‌آن‌هنگام چندسال بعداز وفات دقیقی‌بوده‌است.بموجب روایات دیگردیرتر وفات یافته. در شماراشعار شاهنامه دقیقی‌روایات‌مختلف‌است ولی‌آنچه بعدازمرگ‌اوبطور تحقیق موجودبوده‌هزار بیت‌است‌زیرافردوسی‌آنهارا عیناً درشاهنامه خودآورده‌وتصریح نموده که‌تمام گفتهٔ دقیقی‌همین‌بوده است‌دقیقی‌دراین‌هزاربیت ازداستان گشتاسب وظهور زرتشت سخن گفته وباندازه‌ای زرتشت راستوده که معلوم‌میدارد علاقه‌و احترام خاصی،نسبت بدین باستان ایرانیان داشته‌است .

ازقصاید معدود دقیقی که‌بدست‌آمده‌پیداست که سبك‌وروشی‌داشته‌وسخنش پخته وآماده‌بوده‌ودرضمن‌قصیده‌ازپندوراهنمائی‌وترویج صفات‌مردانگی‌خودداری نمیکرده درقصیده‌زیرممدوح‌را بدلیری‌وسخاوت‌وخردیعنی‌سه‌صفت‌بزرگ آدمیت تحریص‌میکند:پیداست که‌دلیر بیخرد متهوروخردمند بیدل ترسواست و کسی که هم‌خرددارد وهم‌دلاوری اگراز صفت‌سخاوت ومردم‌داری وزربخشی و دستگیری محروم باشدشجاعت اوبشکل قساوت وخردش بصورت خست وخود پرستی جلوه خواهد نمودا گر دل گاهی کینه جوید باید گاهی هم‌مهر داشته باشد .

ز دوچیز کردند مر مملکت را — یکی پرنیانی یکـی زعفرانـی
یکـی زر نام ملك بـر نوشته — دگر آهن آب دادهٔ یمانـی
کـرا بویـهٔ وصلت ملك خیزد — یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگـوی‌ودستی گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت‌شکاریست کورانگیرد — عقاب پرنـده نه شیر ژیانـی
دوچیز است کورابه‌بند اندرآرد — یکی تیغ هندی دگـر زر کانی
بشمشیر باید گـرفتن مر او را — بـدینار بستنش پای ار توانـی
کرا بخت و شمشیر ودینار باشد — و بـالا تن تهم و نسبت کیانـی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت — فلك کی دهد مملکت رایگانی

دربعضی قصایداوقطعه های زیبای غزل‌وار هست‌مانند قطعه زیر که درآن سخن‌ازمعشوق ومی وزیبائی طبیعت درمیانست وتشبیهات‌رنگین‌لطیف‌خیالی بعمل آمده.سبزه‌خلعت‌بهشتی‌بزمین گسترده‌و گلهای‌سرخ‌چمن‌راماننددیبای‌خون‌آلوده پوشانده‌وجهان‌مانند طاوس‌وچمن‌رنگ‌رنگست و گوئی‌نقش‌دوست‌برآن کشیده‌اند بسکه گل.روییده از گل بوی گلاب میآید توگوئی گل اندر گل سرشته اند .

بر افکند ای صنم‌ابـر بهشتی — زمین را خـلعت اردی بـهشتی
بهشت عـدن را گلـزار مـاند — درخت آراسته حـور بهشتی
زمین برسان‌خون آلوده دیبا — هوا برسان نیل انـدوده وشتی
بطعم نـوش گشته چشمهٔ آب — برنگك دیـدهٔ آهـوی دشتی
چنان گرددجهان‌هزمان که گوئی — پلنگك آهو نگیرد جزبکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره — مهی کو دارد ازخورشید پشتی
بتی رخسار او همرنگك یاقوت — مئی بـر گونهٔ جامـهٔ کنشتی
جهان‌طاوس گونه گشت ودیدار — بجائی نرمی و جائـی درشتی
بدان‌ماند که گوئی ازمی‌ومشك — مثال دوست برصحرا نـوشتی
زگل‌بوی گلاب آیـد بدانسان — که‌پنداری گل‌اندر گل‌سرشتی
دقیقی چهارخصلت برگزیدست — بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگك ونالـهٔ چنگك — می‌خوش‌رنگك‌ودین زردهشتی

نثر دورهٔ سامانی- نثرفارسی درعصر سامـانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی‌از آنها بطی‌زمان ازبین‌رفته وقسمتی‌از آسیب مصون‌مانده‌ازجمله آنهامقدمه‌شاهنامه‌ایست که بامرابومنصوربن‌عبدالرزاق حاکم طوس درحدود ۳۴۶ نوشته‌شده دیگر کتاب سودمند ترجمه **تاریخ‌طبری**است که مترجم آن ابوعلی‌محمد بلعمی وزیرعبدالملك‌بن‌نوح (۳۴۳-۳۵۲) ومنصوربن‌نوح (۳۵۰-۳۶۶) بوده و آنرا درحدود۳۵۲ بحکم امیرمنصور بپارسی‌نقل کرده است. کتاب‌مزبور به‌نثرساده وروانی‌است وشیوه نویسندگی آن‌عصررا نشان‌میدهد.

دیگر ازنوشته‌های‌فارسی منثورعصرسامانی‌ترجمه **تفسیرطبری** است که نیز بامرمنصوربن‌نوح توسط نخبه‌ای ازعلمای ماوراءالنهربعمل آمده. گذشته ازاینها یك‌نسخه‌خطی‌ترجمه‌وتفسیرقرآن باقی‌مانده که بعضی‌ازمستشرقین‌تصورمیکنندازدوره‌سامانی‌باشد. تألیفات دیگرهم‌هست که هنوز کشف یامنتشرنشده.

اینك چندجمله بروجه‌نمونه ازهریك نقل‌میشود:

ازمقدمه شاهنامهٔ ابومنصوری:

«سپاس وآفرین خدای‌را که این‌جهان وآن‌جهان‌راآفریده ومابندگان‌را اندرجهان‌پدیدار کرد ونیك‌اندیشان‌راوبدکرداران‌را پاداش‌وبادافراه‌برابرداشت ودرود بربرگزیدگان وپاکان ودینداران باد خاصـه بربهترین خلق خدا محمد مصطفی‌ﷺ وبراهل بیت وفرزندان اوباد.

آغازکار شاهنامـه ازگـردآوریده ابومنصـور المعمری دستور ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ‌اول‌ایدون گوید دراین‌نامه که تاجهان بودمردم گرددانش گشته‌اند وسخن‌را بزرگ‌داشته ونیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند...»

ازترجمه تاریخ طبری:

«سپاس‌وآفرین‌مرخدای‌کامکاروکامروان‌وآفریننده زمین وآسمان‌وآنکس که نه‌همتا (دارد) ونه‌انباز ونه‌یار ونه‌زن ونه فرزند همیشه بود وهمیشه باشد و برهستی‌اونشانهای آفرینش پیداست‌وآسمان وزمین وروز وآنچه بدو اندراست و چون‌بخود نگاه کنی‌بدانی که‌آفرینش‌اوبرهستی او گواست وعبادت‌وی‌بربندگان وی واجب وهویداست..»

از ترجمه تفسیر طبری :

«و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل و چنان خواست کی مر این ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ماوراءالنهر را گرد کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ...»

از همین نمونه‌های کوتاه توان دید که نثر فارسی در قرن چهارم بطور کلی ساده و روان بوده و عبارات پیچیده کم داشته و جمله‌ها کوتاه نوشته میشده و رسم الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم کنونی فرق داشته است.

علمای عربی نویس ایرانی در دوره سامانی ـ سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده‌اند گذشته از اینکه بادبیات فارسی رونقی دادند اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند بهرصورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی درهر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه درسابق نیز اشارت رفت دربار سامانی مجمع شعراء بود و بسیاری از ایشان بعربی شعر میگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آنرا ترویج میکردند.

علمای ایرانی که در آن عصر بعربی تألیفات نموده‌اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب **ابن قتیبه** و **دینوری** و **حمزه اصفهانی** **طبری** و در جغرافی **ابن فقیه همدانی** و در حدیث **محمد بن یعقوب کلینی** و **ابن بابویه** و در طب **محمد بن زکریای رازی** و در موسیقی و ادب **اسحاق موصلی** و در ریاضی و نجوم **ابومعشر** را نام بریم

ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد مانند کتاب الشعر والشعراء وعیون الاخبار وادب الکاتب ، وفات اورا سال دویست و هفتاد و شش نوشته اند

دینوری هم‌عصر و هموطن ابن قتیبه بوده و کتاب **اخبار الطوال** او معروف است کتاب‌های دیگر نیز درعلوم و تاریخ وسیاست و ادب، تألیف کرده‌است تاریخ وفات

اورا باختلاف ۲۸۱و۲۹۰ هجری گفته‌اند.

حمزه اصفهانی درلغت وتاریخ استاد بوده و تألیفات داشته کتاب تاریخ او موسوم به **سنی ملوك العجم** معروف است نیز کتابی درتصحیف ازاوباقی است وفاتش در۳۵۰ یا۳٦۰ اتفاق افتاده .

محمد جریرطبری ــ ازاهل طبرستان بوده وگذشته ازتاریخ عمومی مفصل و معروف تفسیر قرآن نیزنوشته و آن هردو رابامر منصوربن نوح سامانی پارسی کرده‌اند چنانکه گذشت. طبری درسیصدو ده وفات یافت .

ابن‌فقیه‌همدانی از جغرافیون مشهوربود و درحدود سال‌دویست ونود کتاب البلدان را تألیف نمود.

محمد بن یعقوب کلینی ــ از نامیان محدثین شیعه بوده وتألیف مهمش در حدیث کتاب **کافی** میباشدکلینی درسال سیصد وبیست ونه در گذشت **محمدبن‌علی** معروف به **ابن‌بابویه** وملقب بصدوق ازاهل‌قم وازسران فقهای شیعه‌محسوب است کتاب من **لایحضره‌الفقیه** او از مراجع فقه شیعه است . وفات او را در سال ۳۸۱ نوشته اند .

ابوبکرمحمدبن‌زکریای رازی ــ از اهل ری واز بزرگان‌حکماء و علماء بود تولدش در حدود۲٤۰ درری **اتفاق** افتاد این‌دانشمندبزرگ وپزشك‌نامی‌نه‌تنها درعلوم وادب وحکمت‌تتبع‌نموده وتألیفات‌زیادی کرده بلکه درعلم‌پزشکی‌مقامی بزرگ‌داشته درری وبغداد طبابت کرده ودر بیمارستانهای این دوشهرآزمایشها نموده‌است .

بیشترتحقیقات و تحصیلات استاد دربغداد بوده و دربیمارستان‌آنجا ریاست داشته. اقامتش دراین شهرنامی که مرکزعلوم اسلامی بودمیان‌سال‌دویست‌وهفتاد وپنج ودویست هشتاد ونه‌بوده است .

یکی‌ازتألیفات‌معروف‌او درطب کتاب‌حاوی‌است که درواقع آنرا جامع‌علوم طبی‌زمان بایددانست. دیگر کتاب **الطب المنصوری** است که‌آنرا بنام منصوربن اسحق‌سامانی‌حاکم ری تألیف نموده.رازی درشیمی‌وتجزیه‌وترکیب‌ادویه‌وعناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی‌دانهای عصرخود بوده وازاین رو در

تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته وفات رازی باغلب احتمال درسیصد و بیست یا بیست ودواتفاق افتاده.

اسحاق موصلی ابومحمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلا ایرانی و ازخاندان های محترم ایران بود وبمناسبت مولد خود که موصل است بموصلی شهرت یافت ابراهیم ازموسیقی دانهای بزرگ عصرخودبشمارمیرفت ولی اسحاق ازپدربیشتر ترقی کرد وبی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یااز ریاضی مطلع باشدبذکاوهوش فطری قواعدواصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که ازعلم موسیقی یونان که درهمان عصر ترجمه شدنمیماند گذشته از موسیقی درفن حدیث ولغت ونحواستاد بود و نیز شعر خوب میسرود وبزرگان ادب ابیات او را می پسندیدند اسحاق بجهت فضایل مایل نبود بموسیقی مشهور شود ومیخواست بااصحاب فقه یاادب بمجالس خلفا درآید و بالاخره مأمون اورا بارجال ادب وفقه بارداد اسحاق سال صد وپنجاه متولد گردید و در دویست وسی وپنج یادویست وسی وشش وفات یافت .

ابومعشر بلخی ـ جعفربن محمدبن عمرمنجم معروف به ابومعشرازمشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا درسلك اصحاب حدیث بود وبایعقوب بن اسحق کندی فیلسوف مشهورعرب معارضه مینود اورابتعلیم وتعلم فلسفه نکوهش میکرد وعوام بغداد رابراومی شورانید یعقوب درخفا کسان گماشت تااورا بحساب وهندسه متوجه ساختند ابومعشربلخی بتحصیل این علم همت بست ونیك فراگرفت بعدازاین بعلم نجوم پرداخت ومهارت بسیاریافت چندانکه تألیف اودراین علم بسی مهم است وفضلای منجمین بـاقوال ورأی وی متمسك میشوند ابومعشر قریب چهل کتاب درعلم نجوم تألیف کرده است. وفات اودرسنه دویست وهفتاد ودو که نزدیك صدسال ازعمرش رفته بود اتفاق افتاد .

مأخذها ـ تذکره هـای فـارسی (رجوع بآخر این کتاب شود) ـ در خصوص نفوذ ایـران در عرب : کتاب انـاسترانتسف **Inastrantsef** تـرجمه انکلیسی بـقلم آقـای تـریمان ایضاً تتبعات اسلامی تـألیف گلدزیـهر **Goldzieher** فصل عرب و عجم ـ ایضاً تحقیقات آقـای دهخدا درکتاب امـثال و حکم جلد ۳ صفحه ۱۵۳۷ بـآن طرف ایضاً تـاریخ

تمدن اسلام تألیف فن کرمر VonKermer جلد اول ایضاً مقالهٔ دکتر رضازاده شفق در شرق منطبعه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ ایضاً کتاب فجرالاسلام و ضحی‌الاسلام تألیف احمد امین ودیگران چاپ مصر ایضاً مقاله دکتر رضا زاده شفق راجع به ابن خلدون مجله ارمغان سال ۱۵ شماره۶ـ ایضاًمقالات آقای همائی‌درمجلهٔ مهر منطبعه‌طهران‌ایضاً مقاله کریستنسن Dhristensen درشماره های ٤و۵ سال اول همان مجله ایضاً مقاله آقای اقبال درشماره ۲ سال دوم همان مجله و تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح آقای بهار ـ اوایل شعر فارسی تألیف جاکسن ـ Jackson (انگلیسی) ـ احوال واشعار رودکی تألیف آقای سعید نفیسی ۱۳۱۰ وجلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ طهران ـ شعرای قبل ازرودکی به قلم اته Ethe آلمانی که در فقه اللغه ایران و جداگانه طبع شده ـ تاریخ ادبی براون جلد اول مخصوصاً فصل ١٤ـ تحفة الملوك چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لیدن ۱۹۰۹ باحواشی آقای محمد قزوینی .

در خصوص دانشمندان وعربی نویسان گذشته ازمنابع فوق رجوع شود به : یتیمة الدهر ثعالبی ـ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیزی) محمد زکریای رازی تألیف آقای دکتر محمود نجم‌آبادی شرح‌حال ابن‌مقفع بقلم آقای اقبال‌آشتیانی ـ تاریخ الحکماء قفطی ـ آداب‌اللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن الندیم وفیات الاعیان ابن خلکان ـ طبقات‌الشعراء ابن‌قتیبه .

۳ ـ دوره غزنوی ـ عهد فردوسی

دورهٔ عظمت غزنویان که باروزگار شهرت فردوسی‌مقارن‌است‌وعلمای‌نامی داشته که درعلوم وادبیات استادان عصربوده‌اند ولی‌جای آن‌است که به ملاحظه ادبیات ملی‌فردوسی‌را محور این‌عهد قراردهیم زیرا فردوسی نخستین سخن‌سرای بزرگ ایران‌است که بعدازاستیلای عرب وفراموش‌شدن افکار وآثارملی‌شاهنامه راکه پیش ازاو دقیقی ودیگران شروع کرده وناقص گذاشته بودند ازنو آغاز کرده بپایان‌رسانیده‌وبدین‌واسطه داستان‌باستان‌رابخاطرها آورده وتاریخ‌روزگار گذشته‌را زنده کرد چنانکه خود گوید :

بسی‌رنج بردم‌دراین سال‌سی　　　عجم‌زنده کردم بدین پارسی

دراین‌عهد علم وادب‌رواجی‌یافته امراء ووزراء که بعضی‌ازآنان‌مانندقابوس وشمگیروصاحب‌بن‌عباد خودنیزازدانشمندان‌بشمارمیرفتند فضلارا تشویق‌وحمایت میکردند. مناطق اقتدار وپایتخت‌های‌آنان مانند بخارا وسمرقند وطبرستان‌وری واصفهان مراکزعلم وادب ومحافل‌دانشمندان بود.

درهمین‌عهد بود که‌سلسله غزنوی‌بکوشش سلطان‌محمود باوج‌بزرگی‌رسید وشهرغزنه مرکزی تازه برای علوم وادبیات گردید وسخن شناسان‌را بدانجا راه آمد وشد باز گشت.

شهرت‌غزنویان باترقی البتکین یکی ازغلامان سامانیان‌آغازشد بعدازآن کار سبکتکین غلام وداماد اوبالاگرفت ودرسیصد وهشتاد وچهار ازجانب نوح‌بن منصور سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتکین بود که درسال سیصد وهشتاد ونه دربلخ جلوس کرد وتا وفاتش که در چهارصد وبیست ویك اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و در اندك مدت قوی‌ترین حکمران خطه‌ایران گردید ودرهند فتوحات کرده‌ازمعابد آنجا مانند سومنات وغیره خزائن بیاورد این‌پادشاه بحمایت مذهب‌سنت‌برخاست وتعصب بسیارنشان‌داد وپیروان مذاهب دیگرمخصوصاً اسمعیلیه‌را سخت دنبال و سیاست نمود.

محمودبزبان وادبیات‌فارسی‌مانندبعض‌دیگرازپادشاهان‌غزنوی‌خدمت کرد زیرا شعراء وادباءرا حرمت گذاشت وبیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند عنصری وفرخی وفردوسی اورامدح کرده‌اند گویند قریب‌چهارصدتن‌ازشاعران‌در درباروی گردآمده‌بودند گویا محمودخودنیز بپارسی‌شعرمیساخته ودر نثرفارسی دست‌داشته. بااینهمه نبایددرهنرپروری‌وقدرشناسی‌وی‌مبالغه‌نمودبعضی‌ازمحققین دورمیدانند سلطان‌محموددرفارسی باندازه‌کافی دارای‌ذوق بوده وبدقایق ادبی پی برده وقدرسخن‌راآنطور که بایدوشاید شناخته‌باشد چنانکه‌قدرسخنگوی‌بزرگی مانند فردوسی‌را نشناخت بعلاوه‌محمود باآنحد که مدایح‌شاعران دربار میرساند سخی وزربخش‌نبوده وسیم وزررا گاهی بدانش‌وهنر برتری میداده است چنانکه فردوسی‌راهم بدین‌سبب ازخود رنجاند ومیتوان گفت محمود درحمایت شعراء و نویسندگان‌تقلیدشاهان‌سامانی‌رامینموده‌ومیخواسته‌است‌شعرا اورا‌باسخنان نیکو ستوده یمین دولت وامین‌ملتش‌دانند وحامی دین وسلطان مسلمینش‌خوانند بعضی ازاعقاب‌محمود مانندسلطان‌مسعود وابراهیم وبهرامشاه نیز طرفدار گویندگان و ادیبان‌بودندولی‌دراینکاربپایه محمودنرسیدندمخصوصاً که غزنویان‌مرو‌ونشر علوم

سلجوقیان گردیده واز ترویج علم وادب بازماندند .

اینك چندتن ازنامیان شعرای دربار غزنوی را بروجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم .

عنصری - ابوالقاسم حسن بن احمدعنصری درحدود سیصدوپنجاه تولدیافت اصلش ازبلخ بود وچنانکه گفته اندپدرش پیشه بازرگانی داشته واونیزخودبشغل پدر اشتغال میکرد تادرسفری دچار راهزنان شد وسرمایه اش ازدست رفت بعدازاین واقعه درصدد تحصیل دانش برآمدو کسب هنرنمود وشهرت یافت وسرانجام بواسطه امیر نصربرادر کهتر سلطان محمود که ازممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید.

عنصری روزبروز پیش سلطان تقرب جست تالقب ملك الشعرائی یافت وطرف توجه مورداحسان سلطان واقع گشت وتمام شعرای دربار احترام اوراواجب شمردند وروز بروز بمقام ومرتبت افزود ومانندرودکی جاه ومال بسیاربهم رسانید چنانکه خاقانی گفته:

شنیدم که از نقره زد دیگدان　　　ز زرساخت آلات خوان عنصری

قسمت عمده اشعارعنصری قصایداوست که اغلب آنها درمدح سلطان محمود غزنوی وبرادراو امیرنصر وپسرش سلطان مسعود وبرادرش امیریوسف گفته واعمال واوصاف وفتوحات آنان را شرح نموده والحق دراغلب آن قصاید دادسخن را داده و معانی دقیق درقالب عبارت محکم ونغز وروان آورده وکلماتش باحسن انسجام اداشده وبطور حتم ازمدیحه سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود ازاستادان بود اورا ستوده ودرخطاب به شمع گفته است :

توهمی تابی ومن برتوهمی خوانم بمهر　　　هر شبی تاروز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد استادان زمانه عنصری　　　عنصرش بی عیب ودل بیغش ودینش بیفتن

شعراوچون طبع اوهم بی تکلف هم بدیع　　　طبع اوچون شعراوهم باملاحت هم حسن

نعمت فردوس یك لفظ متینش راشمر　　　گنج بادآورد یك بیت مدیحش راثمن

تاهمی خوانی توابیاتش همی خائی شکر　　　تاهمیگوئی توابیاتش همی بوئی سمن

توان گفت پیش ازعنصری قصیده سرای معروفی که بااوبرابری تواندنیامده بود

مگر رودکی که ویرا سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود بفضل و برتری او اقرار

سبك عنصری - عنصر غالباً قصیده‌را بمقدمه‌ای باغزل وتشبیب شروع میکند وبعد سخن‌را بمدح ممدوح میرساند .

این شیوه را بعض معاصرین او نیز بکار بردند عنصری درغزل نیز دست داشته گرچه درآن فن سبقت رودکی‌را تصدیق کرده و گفته است :

غزل رودکی وار نیکو بود　　　غزلهای من رودکی‌وار نیست

دیوان قصاید عنصری باقیست ودو هزار واندی بیت دارد و گفته‌اند دراصل سی‌هزار بیت داشته .

چنانکه گفته‌شد هنرنمائی عنصری عمده درمدیحه سرائی اوست وقسمت عمده مدایح او متوجه‌است بسلطان محمود وجنگها و دلیریهای این پادشاه. درسفرهای وی شاعر ملتزم رکاب بوده وقایع را مشاهده نموده و ممدوح خودرا باوصفهای عالی و مزیتهای دقیق خیالی متصف ساخته .

طلعتش مانند خورشید منور همتش از دعای ابدال برتر نعمتش مانند ریگ بیابان وسخاوتش مثل دریای بیکرانست جودش عین وجود و کینش مایهٔ عدم است رأیش دردل عقل فروزد ورویش درتن جان فزاید. قرار زمین ومدار آسمانست دریای سخا و بوستان وفاست سفینهٔ ادب وقطب علم و گنج هنر است شیر درمقابل شمشیر او مانند برگ رزان در برابر باد خزانست گردنکشان را بگرز میکشد ومغز بداندیشان رابه تیر میکوبد.

از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه‌سرائی است انتظاری نباید داشت وچنانکه گفته شد الحق دراین فن توانا است یعنی کلمات برگزیده ومفید معنی‌را باحسن انتخاب وصفای قریحه بهم نیك پیونداده ومعانی دقیق وشعر شیوای رشیقی بوجود آورده شعرش نه‌مانند شعر فرخی‌ساده است ونه‌مثل بعضی اشعار منوچهری معروض تنافر لغات ودشوار وناهنجار بلکه استوار ومتین ودرعین حال صاف وروان ومانند آب درجریانست قصایدی مانند :

چه چیز است رخساره وزلف دلبر... یا: چنین بماند شمشیر خسروان آثار ..

ونظایر آن شاهداین قولست .

اینك چندبیت ازمدیحه‌ای که‌سازش کلمات و آهنگ‌ لغات واتساق صفات‌را بنیکی‌نشان میدهد نقل‌میشود که وصفی‌شیوا ازشمشیرسلطان نموده‌سپس‌بستایش خوداو گریز میزنند :

چیست‌آن آبی چوآتش وآهنی چون پرنیان
بی روان تن پیکری پاکیزه خون درتن روان

ار بجنبانیش آبست ار بلرزانی درخش
اربیندازیش تیر است ار بخمانی کمان

آینه دیدی برو گسترده مروارید خورد
ریزهٔ الماس دیدی بافته برپرنیان

بوستان دیدار آتشکار نشناسد خرد
کاتش افروخته است آن یا شکفته بوستان

تا بدست شاه باشد مار باشد بی‌فسون
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان

شاه گیتی خسرو لشکر کش و لشکر شکن
سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان

زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان

پست گشته راستی از نام او گردد بلند
پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان

ای خرد را جان و جانرا دانش و دل را امید
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان

بر سپهر مهر مهری برنگین داد مهر
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان

کوه‌کان باد وزان گردد بجنبش اسب تست
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران

کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده
کار بینی کار جوئی کار سازی کار دان
شادی و شاهی تو داری شاد باش و شاه باش
جامه شادی تو پوش و نامه شاهی تو خوان

درمطالعه این ابیات و نظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبای گوشنواز و سبك تألیف و معانی و طرز ادای آنها هرگز ساده و عادی نیست یعنی هر کسی را یارای آوردن آنها مقدور نباشد از طرف دیگر سنگین و مغلق و ناروان هم نیست و حد اعلای یك مدح لطیف را که رسم آنزمان وفن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرگ نموده گذشته از استادی درمعنی و لفظ مناسب باشرایط مدح که عمده هنرپردازی شاعر در این قصاید همانست و باید آنرا از همان نظر نگریست در قسمتهائی مزیت اخلاقی هم که از لحاظ عصر درخور است در این اشعار توان یافت در ضمن مدح ممدوح را بشجاعت و دانش و داد تشویق میکند و بسا که فواید اجتماعی نیز از آن حاصل میگردد و قصیده‌ای گوید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود		کسی ندید و نه بیندش از این چهار جدا
بوقت قدرت عفو و بوقت زلت رحم		بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا

که درحقیقت اینگونه صفات را بدین تغییرات جزیل بممدوحش تلقین میکند در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده میشود مانند ابیات ذیل:

چومرد پرهنر از خویش ایمنی دارد		رود بدیدهٔ دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اختر گر		نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار



کسیکه برتو مزور کند حدیث کسان		دهان آن کس در خاك باد و خاکستر
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت		چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر



بباز گفت همی زاغ همچو یارانیم		که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر — میان طبع من وتومیانه هست نگر
خورداز آنکه بماندزمی ملوک زمین — تو از پلیدی و مردار پر کنی ژاغر

✿✿✿

نه هر که قصدبزرگی کند چنو باشد — نه هر که کان کنداورابگوهر آید کار

✿✿✿

عجب مدار که نامرد مردی آموزد — از آن خجسته رسوم واز آن خجسته سیر
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه — که چند روزه بماند نهاده باعنبر
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش — سری که بالش جوید نیابد اوافسر
ززود خفتن واز دیرخاستن هرگز — نه ملك یابد مرد ونه برملوك ظفر

ازاین چندبیت نیك پیداست که شاعر بر لطایف اخلاف بشری واقف بوده .

عنصری گذشته ازقصیده وغزل ورباعی درمثنوی نیز مهارت داشته وگویاقصه وامق وعذرارانخست او بنظم کشیده . همچنین مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت وخنك بت وشاد بهروعین الحیات باو نسبت داده شده عنصری بسال چهارصدوسی ویك بدرود زندگانی گفت .

از معاصرین عنصری وازشعرای معروف دربارغزنوی یکی ابونظر عبدالعزیز بن منصورمروزی متخلص به **عسجدی** بود که او نیز قصایدی درمدح محمود ساخته و افسوس چیز زیادی از آنها بما نرسیده است گرچه تذکره نویسان اوراازعطایای سلطان بهره مند دانسته اندولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه ورفاه عنصری را نداشته ودرزحمت بوده است چنانکه خود گوید :

فغان زدست ستمهای گنبددوار — فغان زسفلی وعلوی وثابت وسیار
چه اعتبار براین اختران نامسعود — چه اعتماد براین روزگار ناهموار
جفای چرخ بسی دیده انداهل هنر — از آن بهرزه شکایت نمیکنداحرار

عسجدی غیر ازمدیحه اشعاری دیگر سروده وازقطعات معدودی که باقیست پیداست که وی درسخن قدرت داشته ودروصف وتشبیه ماهر بوده قصیده ای شیوا از اودر مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات ذیل از آنست :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد　　کردار خویش را علم معجزات کرد
آثار روشن ملکان گذشته را　　نزدیك بخردان همه از مشکلات کرد
بزدود زاهل کفر جهانرا بر اهل دین　　شکر دعاء خویشتن از واجبات کرد
محمود شهریار کریم آنکه ملك را　　بنیاد بر محامد و بر مکرمات کرد
شطرنج ملك باخت ملك با هزار شاه　　هر شاه را بلعب دگر شاهمات کرد
شاها تو از سکندر بیشی بدان جهت　　کاو هر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
عین الرضاء ایزد جوئی تو در سفر　　باز او سفر بجستن عین الحیات کرد

وفات او را چهارصد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند باسال وفات سلطان مسعود غزنوی با اینکه دیوانی باو نسبت داده اند که گویا سه هزار بیت داشته اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست.

دیگر از معاصرین عنصری **غضائری رازی** است که مقرش در اراك (عراق) بوده و بدربار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده غضائری در قصیده توانا بوده و در مدح مبالغه کرده است. شهرت وی بواسطه قصیده ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال　　مرا ببین که ببینی کمال را بکمال

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است عنصری باقصیده ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضائری نیز بوی جواب ساخته . قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبك شیوهٔ زمان خواندنیست .

فرخی - از شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص بفرخی از اهل سیستان بود . چنانکه خود در این بیت اشارت بوطن خویش کرده :

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
وز پی خویشان زشهر خویشتن دارم خبر

پدر فرخی جولوغ در خدمت امیر خلف بانو صاحب سیستان بسر میبرد(۱)

۱- امیرابو احمد خلف بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و حامی علم و ادب بود بسال ۳۹۳ مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ وفات یافت اورا بنام مادرش بانو امیر خلف بانو هم میگفتند .

فرخی ذوق لطیف وقریحهٔ خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو میزد. در شعر مخصوصاً قصیده راخوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده.

پیش از آنکه بدربار محمود رسد در سیستان خدمت دهقانی میکرد وچون از صله وانعام ابوالمظفر احمدبن محمد امیر چغانیان(۱) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی شد وقصیده‌ای که چندبیت از آن نقل میشود دروصف شعر خود و مدح امیر گفت:

با کاروان حله برفتم زسیستان — باحلهٔ تنیده زدل بافته ز جان
با حلّه فریشم تر کیب اوسخن — با حلهٔ نگارگر نقش او زفان
هر تاراو برنج بر آورده ازضمیر — هرپوداوبجهدجدا کرده ازروان
ازهرصنایعی که بخواهی براواثر — وزهربدایعیکه بخواهی براو نشان
نه حُلّه‌ای کز آب مراورارسد گزند — نه‌حله‌ای کز آتش اورا بودزیان

تا گوید:

تانقش کرد برسرهرنقش برنوشت — مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

چون به‌چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرّگان بداغگاه رفته بود پس فرخی قصیدهٔ خودرا بخواجه عمیداسعد که پیشکار ابوالمظفر بودعرضه داشت واوفرخی را باخودبداغگاه برد ودرضمن ازاودرخواست نمودتاشعری دروصف داغگاه بسازد واو همان شب قصیده معروف داغگاه رانظم کرد که مطلع آن این است:

تا پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار — پرنیان هفت رنگ اندرسر آرد کوهسار

روزدیگر قصیده راپیش امیر بخواند. امیر شعرشناس بود وازاین قصیده حیرت کردوشاعررا بنواخت وصلهٔ فراوان بخشید.

بعدفرخی بدربار غزنوی روی نهاد وسلطان محمود نیزاورا همچنان گرامی داشت واو بدربارپادشاه مقام بلندیافت ودارای ثروت شد وجاه وجُزل پیدا کردچنانکه خود درقصیده‌ای گوید:

۱- چغانیان ولایتی است درماوراءالنهر وابوالمظفر بخاندان موسوم به آل محتاج یاملوك چغانیان منسوب بود که قرن چهارم درآن ولایت حکومت میکردند.

با ضیعت آبادم وبا خانهٔ آباد — با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم وهم با گلهٔ میش — هم باصنم چینم وهم بابت فرخار
سازسفرم‌هست ونوای‌حضرم‌هست — اسبان سبکبار وستوران گرانبار
ازساز مراخیمه چوکاشانهٔ مانی — وزفرش‌مراخانه‌چوبتخانهٔ‌فرخار

بااینکه شاعراینگونه غرق‌نعمت وملازم‌حضرت بود گاهی‌هم مورد عتاب واقع‌میشد. چنانکه درقصیدهٔ‌بمطلع«ای‌ندیمان‌شهریار جهان ـ ای‌بزرگان درگه سلطان» یکی ازین‌موارد راگفته و ازبزرگان دربارسلطان شفاعت می‌طلبد و روزگارتقرب خودرا درهمین قصیده چنین‌یاد میکند:

شاه‌گیتی مرا گرامی داشت — نام من‌داشت روزوشب بزبان
باز خواندی مرا زوقت بوقت — باز جستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیا و رود بزن — گاه گفتی بیا و شعر بخوان

ازفحوای سخنان شاعرپیداست که‌این‌عتاب ازبزرگترین‌منعم وحامی‌یعنی ازابواحمد محمدپسر سلطان‌محمود بوده ولی‌بجز یکی دوموردديگر بوی درد و اندوه ازسخن فرخی نمیآید ومعلوم‌میدارد درواقع شاعر درفراوانی و تن آسانی زیسته وروزگار خودرا باساز وآواز وشعرسازی وعشق‌بازی‌بسر میبرده ودلش‌در گرو خوبان بوده‌است چنانکه‌گفته :

مرا دلیست گروگان‌عشق‌چندین جای — عجبتر از دل من دل‌نیافریده خدای
دلم‌یکی ودراو عاشقی گروه گروه — تو درجهان چودل‌من‌دلی‌دگر بنمای

فرخی قسمت‌عمده‌قصاید خودرا در دربار غزنوی سروده سلطان محمود و پسرانش ابواحمد محمد ومسعود وبرادرش امیریوسف ووزراء وندمای آنان را مدح کرده وازآن جمله درستایش ابواحمد محمد گفته‌است :

چهار چیزگزین بود خسروانرا کار — نشاط کردن‌چوگان وبزم‌ورزم‌وشکار
ملك محمد محمود آمد و بفزود — برآن چهار بتوفیق کرد کار چهار
نگاهداشتن عهد و برکشیدن حق — بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشتر از نه هزار بیت است و گذشته از قصاید غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات را حاوی است. معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید وطواط و دیگران او را ستوده اند. فرخی گذشته از شاعری در عروض و نقد الشعر استاد بوده و کتابی در این علم باسم **ترجمان البلاغه** تألیف نموده و آن بمرور زمان از میان رفته است ولی رشید الدین وطواط آنرا دیده و در تألیف کتاب حدائق السحر خود از آن استفاده کرده.

سبك و مذاق فرخی ــ فرخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارت بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده ای را که باوصف ابر شروع میکند متذکر شد که در عبارت و تشبیهات آن صفت سخن پردازی شاعر هویداست و مطلع آن قصیده این است:

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

فرخی در مدح و ستایش بسبك زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند به ممدوح خود می بخشد. ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی کیش او و جود و بخشش مذهب او است زر در نظرش مانند کاه است دلش مانند دریا فراخ و بیکران و کفش مانند دریا گوهرفشان است جهان را بتدبیر میگرداند در چهره اش روزبهی پیداست داد میدهد و دانشمند را مینوازد شاهان از و بشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد مریخ از ترس راه خود گم میکند و حمل را از عقرب باز نمی شناسد و هراس بر دلها می نشیند. اختر نیك و بخت بلند دارد. عهد نگهدار و حق پرست و دیندار و راست گفتار است.

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را در صفات نیك تشویق کرده و اگر بعضی آن صفات را نداشته اند بدان تحریص نموده است.

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف

زیبائی طبیعت وسخن از بهارونوروز و می و معشوق است . اینك نمونه تغزلی از قصیدهٔ معروفی درمدح سلطان محمود که دربالا اشاره بدان شد . دراین‌قصیده هم آن تصویری لطیف از ابربعمل‌آمده وتشبیهات نغزبکاررفته است :

برآمد نیلگون‌ابری‌زروی نیلگون دریا
چورأی‌عاشقان گردان‌چوطبع بیدلان‌شیدا

چوگردان گشته سیلابی‌میان‌آب‌آسوده
چوگردان گردبادی‌تند گردی‌تیره‌اندروا

بباریدوزهم‌بگسست‌وگردان گشت‌بر گردون
چوپیلان پراکنده میان آبگون صحرا

تو گفتی گرد زنگاراست برآئینهٔ چینی
تو گوئی‌موی‌سنجابست‌برپیروزه گون‌دیبا

بسان مرغزارسبزرنگ اندرشده گردش
بیکساعت ملون کرده روی گنبد خضرا

تو گفتی‌آسمان‌دریاست‌ازسبزی‌وبررویش
بپرواز اندرآوردست ناگه بچگان عنقا

می‌بینیم که استاد دراین‌چندبیت طبیعت‌را بسخن می‌نگارد. توده‌های‌ابررا مانند رأی عاشقان وطبع دلباختگان گردان وشیدا می‌بیند و آنهارا به‌سیلابی که میان‌آب ساکن‌آید یا بگردبادی که درهوا برخیزد یابمرغزار گردنده‌وبچگان عنقا که‌برروی دریاپیروازدرآیند‌تشبیه‌می‌نماید. درمدیحهٔ دیگر که‌بازروی‌سخن بدان پادشاهست‌نشئه بهارونقشه گلزارونسیم گل ونغمه قمری‌وبلبل‌راباابن سخنان نغز ووزن نشاط‌آوردلنشین می‌ستاید :

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار

چون‌بهشت‌عدن‌یکی‌چون‌هوای‌دوست
یکی چون گلاب‌بلخ یکی چون‌بت بهار

زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل
درخت ازجمال برگ سر که ز لاله زار
یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ
گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار
ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغز
ز ساری حدیث خوب زقمری خروش زار
یکی بر کنار گل یکی در میان بید
یکی زیر شاخ سرو یکی برسر چنار
هوا خرم از نسیم زمین خرم از لباس
جهان خرم از جمال ملك خرم ازشکار

باوجود این وصف‌های جاذب طبیعی شعرفرخی از تشبیهات خیالی واستعاره وکنایه خالی نیست: شب‌را بزنگی وسپیده‌صبح رابدندان او ونور سفید روزرا به رادی قصب وقد را به سرو وصورت رابماه وشراب رابه عقیق مذاب وسبزه‌زار را به‌پرند نیلگون وبید رابه پرطوطی وارغوان را به‌لعل بدخشی وباغ‌را به‌بوقلمون تشبیه‌نموده‌است‌واینگونه تشبیهات که در ادبیات مافراوانست اگر درست ترسیم طبیعت نمودارنمیسازد ازطرف دیگر نماینده باریکی فکر ولطف موقع وفراخی خیال‌است ودر هرصورت توان گفت تغزلهای استادطرحهای غریب‌ریخته و رنگ آمیزی های‌بدیع بکاربرده ونشاط نشئه طبیعت‌را خوب بسلك سخن کشیده اینك چندبیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام ای‌خوشا این‌جهان بدین‌هنگام
چون‌بناگوش‌نیکوان‌شد باغ از گل سیب و از گل بادام

همچو لوح زمردین گشته است | دشت همچون صحیفهٔ زرخام
باغ پر خیمه های دیبا گشت | زند وافان درون شده بخیام
گل سوری بدست باد بهار | سوی باده همی دهد پیغام
که ترا بامن ارمناظره ایست | من بباغ آمدم بباغ خرام

فرخی درنمودن احساسات شادی واندوه وشوق وصال ودرد جدائی ودیگر عواطف بشری نیز سخن آرای ماهریست وشعرش نشان میدهد که وی اهل دل بوده واوضاع جهان و حالات مردمان بیدرنگ درآئینهٔ ضمیراونقش بسته ومتأثرش میساخته. قصیده شیوای مؤثردرمرثیه سلطان محمود که بامطلع :

شهرغزنین نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار

آغازمیکند این حقیقت را نشان میدهد. همچنین است ابیات ذیل که درد جدائی را درآن جلوه داده :

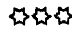
دل من همی داد گفتی گوائی | که باشدمرا روزی ازتوجدائی
بلی هرچه خواهدرسیدن بمردم | برآن دل دهد هر زمانی گوائی
من اینروزرا داشتم چشم زین غم | نبوده است با روز من روشنائی

برخی ازاشعارفرخی معانی تاریخی دارد زیراوی ندیم سلطان محمود ودربسی ازسفرهای هند باوی بود. پس ازجنگها وفتوحات سلطان درقصاید خود سخن بمیان آورده وبسا که ازاین قصاید برای وقایع نامها وجاهای تاریخی استفاده توان کرد اینك مطلع های برخی از اینگونه قصاید تاریخی :

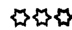
بهار تازه دمید ای بروی رشك بهار
بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیار



فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نورا حلاوتیست دگر



بخندد همی باغ چون روی دلبر
ببوید همی خاك چون مشك اذفر



تر کش ای ترك بیکسو فکن و جامهٔ جنگ
چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ



درضمن این قصاید تاریخی ابیاتی نیز میتوان یافت که مراسم و آئین عصر در آن نمودار است مانند آنچه در باب مجالس سلطان وجشنهای نوروز و مهرگان گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابومظفر چغانی ساخته .

درخاتمه باید گفت فرخی ازقصیده گویان درجهٔ اول ایرانست. در سخن تواناست طبعش روان و قصایدش صریح و آسانست وپیچیدگی ومعانی دقیقی فلسفی ومطالب علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق وقریحه است. حس وزن و موسیقی شناسی او در آهنگ وپیوند نظم او مؤثر بوده وسخنش را ازهر گونه تعقید ودرشتی بر کنار داشته است ، تاریخ وفات فرخی را سال ٤٢٩ نوشته اند .

منوچهری- ابوالنجم احمد منوچهری ازدامغان بود. تخلص خود را ازنام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر پنجمین حکمران زیاری(١) گرفته . بعضی تذکره نویسان اورا شصت گله نیز نامیده اند ولی گویا این لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پیش آمده باشد. احمد بن منوچهر ازشعرای قرن ششم بوده وراوندی مؤلف تاریخ راحة الصدور در بین معاصرین خود ازاو نام و اورا بلقب شصت گله خوانده .

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است اورا ازشعرای دربار وی شمرد زیرا درمیان اشعار او نامی ازمحمود دیده نمیشود و آنچه برما معلوم است قبل ازچهارصد و بیست و شش که مسعود بگرگان رفت منوچهری درغزنه بود . خدمت

١- آل زیار (٣٠٤-٤٢٠) درحوالی طبرستان وجرجان حکومت داشته .

آن سلطان پیوسته. بهرصورت منوچهری رامیتوان شاعردربار مسعودشمرد زیرا اغلب قصاید اودرمدح آن پادشاه ووزراء وامرای او میباشد.

سبك وافكار منوچهری- ازسخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین خاصه سخن سرایان تازی را زیادخوانده ونسبت بدان انسی پیدانموده چنانکه گوید :

من بسی دیوان شعرتازیان دارم زبر

واتفاقی نیست که نام شماره‌ای ازشعرای گذشته ومعاصر ایران وعرب را در دیوان خود آورده وازمضامین آنهانقل کرده مانندذکر از اطلال ودمن ویاد از دیارمندرس وحدیث قافله وجدائی ازمحبوب ومسافرت باشتر ووصف بیابان وصحبت ازخار مغیلان وتصویرستاره هااز سهیل وسماك.

شاعر گذشته ازشعر ومضامین عرب درلغت عرب هم بتبحر داشته و نه تنهامانند بعضی ازمعاصرین خودمضامین واسلوب عرب را اقتباس نموده بلکه عین لغتهای غریب وتر کیبهای ناروای عربی مانند: «معنبر ذوائب معقد عقایص مسلسل غدایر سجنجل ترائب» داخل شعرفارسی کرده وقافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند کواعب وتجائب ومراحب ومحجن ومعکن رواداشته‌است، چندقصیده ازوی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خواننده آبستن میآورد مانندقصیده‌ای که بامطلع «سلام علی دارام الکواعب بتان سیه چشم عنبرذوائب» آغازمیکند وگوینده نامی تازی یعنی امرءالقیس را متذکرمیسازدحتی گاهی درضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هائی شاهدتوجه شاعر بسخن سرایان تازیست، مثلادرضمن قصیده زیبابا مطلع :

«روزی بس خرم‌است‌می گیر از بامداد   هیچ بهانه نماند ایزد نام تو داد»

گوید :

قوس قزح وار عالم فردوس وار   کبك دری کوس‌وار کرد قفانبك ...

که مطلع قصیده معروف امرءالقیس رابیاد میآورد.

(قفانبك من ذكری الحبیب ومنزل   بسقط اللوی بین الدخول فحومل)

همچنین درطي قصیده شکوائي خود با مطلع :

« حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
گوید :

« من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد تو ندانی خواند الاهبی بصحنك فاصبحین»

که قصیده عمروبن کلثوم را بنظر میآورد :

« الاهبیّ بصحنك فاصبحینا ولا تبقی خمور الاندرینا »

و این هردو قصیده تازی ازمعلقات هفتگانه است که معروفست .

با اینهمه مبادا گمان رود تمام شعر منوچهری بااینگونه تضمینها یابالغتهای درشت معقداست. اولا شاعر باتسلطی که درزبان وقدرتیکه درکلمات وعبارات داشته همین تعبیرات ثقیل بیگانه منش را هم رام کرده ودرجزو سخن فارسی آورده دوم آنکه غالب اشعاروی بفارسی روان وبهترین سخنان سروده شده. پیداست که عده‌ای ازاین قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشتهٔ مطلب به ممدوح میرسد . توان گفت عمده سخن پردازی شاعر درهمین قسمت تغزل است که در آن گاهی زیبائی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خودرا تصویرنموده ودر مواردی موضوعهای گوناگون مانند وصف شمع یااسب باکاروان یا نظایر آنرا برگزیده. وصفهای منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد وهم تشبیهات تخیل آمیزماهرانه که اولی دل را میفریبد ودومی اندیشه‌را واغلب این دوهنر باهم است. گل وسبزه مانندبالش وبستربصحرا فراگسترده، درختان کبود ازفشاربار خمیده و چون چنبرهای یاقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران درآن درجست وخیزند سنبل نظیرزلف خوبان ونرگس مثال معشوقان دامنهٔ کهساررا پوشیده ولاله نعمان سان خوبرخساران است که گوئی دلرا بمشك وسررا بخون آلوده است، نرگس مانندحورانی است که طبق سیمین برسرنهاده وبرآن ساغرهای زرین چیده.... همهٔ اینها بدیعست ولی چه فایده بقائی ندارد درصورتیکه جمال وشکوه خواجه برقرار وپایدار است .

دربعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند ونقشهای بدیع لطیفی

بوجود میآید که نمونه درخشانی‌ازروح نگارگر گوینده آنست. هرصاحبدلی که قصیده « شبی گیسوفروهشته بدامن » را بخواند و منظره‌های بدیع راکه در آن نمایانده شده بنگرد وقدرت سخن‌راکه پرده‌های رنگینی‌را ازتاریکی‌شب وتابش ستاره‌ها وآمدن ابروباران وشروع بادوطوفان وطلوع آفتاب تابان‌پشت سرهم در برابر دیده مجسم میدارد دریابدبی‌اختیار بگوینده‌آن منوچهری‌دامغانی آفرین خواهد گفت . اینك چندبیتی ازآن قصیده :

شبی گیسو فرو هشته بدامن — پلاسش معجز و قیرش گرزن
بکردار زن زنگی که هرشب — بزاید کودکی بلغاری آن زن
شبی‌چون‌چاه‌بیژن تنگ‌وتاریك — چو بیژن در میان چاه اومن



تصویر ستاره‌ها :

ثریا چون منیژه بر سر چاه — دوچشم‌من‌براوچون‌چشم‌بیژن
همی‌برگشت گردقطب‌جدی — چوگرد بابزن مرغ مثمن
بنات‌النعش گرداوهمی گشت — چو اندردست مردچپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سرکوه — چنان دوچشم شاهین‌ازنشیمن
یکی‌پله است‌این منبر مجره — زده گردش فقط ازآب روین



اسب شاعر :

مرا در زیر ران اندر کمیتی — کشنده‌نی‌وسرکش‌نی وتوسن
عنان‌برگردن‌سرخش فکنده — چو دومار سیه برشاخ چندن
دمش چون تافته دُم بریشم — سمش‌چون‌زآهن‌وفولادوهاون
همی‌راندم فرس‌رامن بتقریب — چوانگشتان مردارغنون زن

طلوع آفتاب :

سر ازالبرزبرزدقرص خورشید — چوخون‌آلوده‌دزدی‌سرزمکمن

بکردار چراغ نیم مرده
که هرساعت فزون گرددش روغن

*✩✩

شروع طوفان وباران :

برآمد بادی از اقصای بابل
هبوبش خاره در و باره افکن

تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
فرود آرد همی احجار صد من

زروی بادیه برخاست گردی
که گیتی کرد همچون خز ادکن

چنان کز روی دریا بامدادان
بخار آب خیزد ماه بهمن

برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
یکی میغ از ستیغ کوه قارن

چنان چون صدهزاران خرمن تر
که عمداً بر زنی آتش بخرمن

بجستی هر زمان از میغ برقی
که کردی گیتی تاریك روشن

چنان آهنگری کز کورهٔ تنگ
بشب بیرون کشد رخشنده آهن

خروشی بر کشیدی تند تندر
که موی مردمان کردی چوسوزن

تو گفتی نای رویین هر زمانی
بگوش اندر دمیدی یك دمیدن

بلرزیدی زمین از زلزله سخت
که کوه اندر فتادی زوبگردن

فرو بارید بارانی ز گردون
چنان چون برگ گل بارد بگلشن

و یا اندر تموزی مه ببارد
جراد منتشر بر بام و برزن

زصحرا سیلها برخاست هر سو
درازآهنگ وپیچان وزمین کن

توانگفت در این سبك توصیف شاعر سخن آرای ایران قریب هزارسال پیش حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازی (Naturalisme) عصرما قرین شده . تعریف طوفان ازاین بهتر دشواراست وشاید وصف سیل را هیچ شاعری درهیچ زبانی زیباتر وطبیعی تر ازین یك مصرع :

«درازآهنگ وپیچان وزمین کن» نکرده باشد .

بااینحال همهٔ وصفهای منوچهری نقش وتقلید طبیعت نیست وچنانکه دربالاهم گفته شد تشبیهاتی که بیشتر ازذوق خیال واندیشه در آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است .

هرچند گاهی آثار اندوه از گفته های اومانند آنچه درقصیدهٔ شمع آمده پیدااس

ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز ومسرت خیزاست و کمتر شاعری درزبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان وسخنان زنده وشادان سروده باشد مضمون غالب اشعار استاد ازاین قبیل است :

نوبهار آمد و گل تازه فرارآورد تونیز می فراز آور وبربط بنواز تاچند بکاخ اندری وغم جهان خوری سوی باغ آی وسازو آواز نغمهٔ بلبل را بنیوش و روزهای گریزان بهاررا بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می گیر از بامداد — هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد
خواسته داری وساز بیغمیت هست باز — ایمنی و عز وناز فرخی و دین وداد
نیز چه خواهی دگر خوش بخور وخوش بزی — انده فردا مبر گیتی خوابست و باد
می خور کت باد نوش برسمن وپیلگوش — روزخوش ورام خوش روزخور وماه باد
برجه تا برجهیم جام بکف برنهیم — تن بمی اندردهیم کارتو صعب اوفتاد
بارد در خوشاب باز زاستین سحاب — وزدم حوت آفتاب روی ببالا نهاد
مرغ دل انگیز گشت بادسمن بیز گشت — بلبل شبخیز گشت کبک گلو بر گشاد

مخصوصاً دراشعار مسمط که خوددر آن سبك مبتکر بود این روح الفت و ابتهاج نمایانست .

شاعر طبیعت پرست نشاط و زنده دلی که میخواهد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد وازز یبائیهای آفرینش لذت پذیرد حس لطیف موسیقی هم دارد و پرده گوشش بالحان نغزمرغان وسازو آوازفرزندانسان باز است وبرای او که درنوبهار مجذوب نمایش باغ وچمن است کبك ناقوس وشارك سنتوروفاخته نای و بط طنبور میزند تا چه ماند بانسان که رازدل را درآواز و پرده های گونا گون میسراید و شاعرنام برخی ازآوازهارا درقصاید خود ازآنجمله درمنظومهٔ :

«رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه
ای درخت ملك بارت عز و بیداری تنه »

میشمارد. چنانکه اشارت رفت منوچهری دربیان وتبعیرحالات مسرت باملال آدمی هم

شعرپرداز توانائیست در راز و نیازباشمع حال کسی را که برای دیگران ازتن و جان بگذرد وخود بهره‌ای جز بدی وناسپاسی نبرد بدین سبك بدیع بیان می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان
دوستان در راحتند ازما وما اندر حزن
هردو گریانیم‌وهردو زردوهردودر گداز
هر دوسوزانیم وهر دوفرد وهردوممتحن
آنچه‌من بردل نهادم بر سرت بینم همی
آنچه تو برسر نهادی در دلم دارد وطن
اشك‌توچون‌زد که بگدازی وبرریزی‌بزر
اشك‌من‌چون ریخته برزر بر گك یاسمن
راز دار من توئی همواره یار من توئی
غمگسار من توئی من آن تو‌تو آن من

منوچهری بفحوای شعر خودش گذشته ازهنر های زیبا درعلوم هم دستی داشته وحکمت وپزشکی ونحو ونجوم میدانسته، دیوان اشعارش اکنون درحدود سه هزاربیت‌است. وفات‌اورا درحدود چهارصدوسی و دوهجری نوشته‌اند.

✿ فردوسی ✿

ابوالقاسم فردوسی ازلحاظ زنده کردن تاریخ وداستان ملی وازجهت نفس تازه دمیدن بزبان فارسی بی‌شبهه بزرگترین شاعر ایرانست وکسی دیگراز گویندگان ما دراین هنربپایهٔ اونمیرسد .

دریغاشخص‌بدین‌بزرگی‌ومقام، شرح‌حال‌وتاریخ زندگیش‌ناقص‌ومجهولست وآنچه برما معلوم است اندکیست از بسیار.

تخلص‌یا لقب شاعرانهٔ اوفردوسی و کنیهٔ اوابوالقاسم بوده ولی درنام‌اوونام

پدرش روایات گوناگون است. زادگاه او بقول کتاب چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است بمهد او که از و یاد کرده اند) قریهٔ باژ از ناحیهٔ طابران دربلوك طوس واقامتش درطابران بوده است.

تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا گرچه درموارد زیادی سن خودرا ذکر کرده وسالهای مختلف از ٥٨ تا ٧٦ بلکه ٨٠ سال گفته ولی مبدأ بدست نداده تازمان صحیح تولد از آن بدست آید و تنها بمقایسه وتقریب ممکنست دریافت. مثلاچون از آخرین سنها که گو بامقارن ختام شاهنامه بدست داده دربعضی نسخه‌های خطی شاهنامه مانند نسخهٔ محفوظ در لیدن (هلند) ودراشتراز بورگ (آلمان) هفتاد وشش است وچون شاهنامه را بموجب یك بیت خاتمه که گفته :

زهجرت شده پنج هشتاد بار | که من گفتم این نامهٔ نامدار

در تاریخ چهارصدهجری انجام داده پس درسال ٤٠٠ هفتادوشش ساله بوده است در اینصورت سال تولدش ٣٢٤ هجری خواهد بود .

قرینهٔ سن ٧٦ بیت دیگریست که بازدر آخر شاهنامه آمده ·

کنون عمر نزدیك هشتاد شد | امیدم بیکباره بر باد شد

بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ٣٣٠ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعرما درجلوس سلطان محمود یعنی درسال ٣٨٩ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ٣٣٠ میشود چنانکه گوید :

بدانگه که بد سال پنجاه وهشت | جوان بودم و چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند | که اندیشه شد پیر و من بی گزند
که ای نامداران گردنکشان | که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد | زمین و زمان پیش او بنده شد
به پیوستم این نامه بر نام اوی | همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه رابنام او کرده ودراین حین پنجاه وهشت سال داشته .

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیزاین‌قیاس را قوی میکند مثلاً درضمن اشعار شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یك	همی زیـر شعر اندر آمد فلك
سی وپنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بـردم بامید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا	نبد حاصلی سی و پنج مـرا
کنون عمر نزدیك هشتاد شد	امیدم بـیـکباره بر بـاد شد
سر آمد کنون قصهٔ یـزد گرد	بـماه سپندارمذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بـار	که گفتم من این نامه نـامدار

بحکم این‌اشعار درسال‌چهارصدهجری هفتادو یك سال‌داشته واگر هفتاد و یك از ۴۰۰ هجری کم کنیم‌عدد۳۲۹ حاصل‌میگردد، نیزازاشعارفوق تاریخ شروع شاهنامه بدست‌می‌آید زیرا شاعردرحدود۴۰۰ میگوید سی وپنج سال صرف نظم شاهنامه کرده‌ام پس حوالی ۳۶۵ هجری راآغاز نظم‌آن توان گرفت‌واین با بیتی دیگر که گویدچون‌سال شصت وپنج گذشت اختردیرساز بامن‌موافق شد و تاریخ شاهان‌را ساختم باتعبیری که‌بعضی‌دانشمندان ازآن کرده‌اند درست درمیآید، بیت مذکور باتالی آن اینست .

چوبـگذشت سال‌ازبرم‌شصت وپنج	فزون کردم اندیشهٔ دردو رنج
بـتاریخ شاهان نیاز آمـدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمندمیگویند اصل مصرع اول(چوبـگذشت سال‌ازبرم شصت وپنج) است ومقصودسیصدوشصت وپنج هجریست که‌تاریخ شروع شاهنامه‌است‌پس‌در۳۶۵ یعنی‌بسن‌سی‌وپنج سالگی شاهنامه را شروع کرده ودر۷۰ سالگی یعنی‌پس‌از ۳۵ سال‌تمام کرده است .

درنتیجهٔ این‌مقایسه‌ها میتوان گفت فردوسی درحدود سال ۳۳۰ هجری در طوس تولد یافته ودرحدود سال۳۶۵ یعنی‌در۳۵ سالگی آغازبنظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال یعنی در۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هـجری آنرا بپایـان ورده

بحکم بعضی اشعار شاهنامه واخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین عمر ازدهقانان طوس بوده وزندگانی آسان وفارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از پیری ونداری اشاره به نشاط وناز پروردگی وبرتری روزگار جوانی میکند. دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش براحتی میگذشته وخوددرطابران طوس درباغی اقامت میکرده ودر آن باغ یار وندیم داشته وفراغت وصفائی نصیبش بوده ودر آن حال شعر میسروده است واین معنی ازابیاتی مانندآنکه درداستان بیژن ومنیژه آورده واز باغ وجویبار مسکن خود سخن گفته پیداست .

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقائی نداشت ودر قسمت دوم عمر نداری وپیری دست بدست شاعر بزرگ ایران روی آورد وآسایش ورفاه را ازوباز گرفت این وضع غم انگیز ازابیاتی ازقبیل آنکه درزیر نقل میگردد پیداست :

الا ای برآورده چرخ بلند — چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی — به پیری مرا خوار بگذاشتی

مرا کاش هرگز نه پروردیا — چو پرورده بودی نیازردیا

بجای عنانم عصا داد سال — پراکنده شد مال وبرگشت حال

دو گوش ودو پای من آهو گرفت — تهی دستی و سال نیرو گرفت

ازاین اشعار وامثال آن پیداست که پیری شاعر زود شروع کرده ودر شصت سالگی شکسته شده وضعف وسستی پیدا نموده وگوش او از شنیدن وپایش از رفتن باز مانده.

از تأثرات شاعر بزرگ اینکه در اواخر عمر بحکم تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صله وبخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی درحضرت سلطان بدگوئی نموده وپادشاه را نسبت بزنده کنندهٔ نام ایران بدبین وظنین کردند ونامه ای بدان ارزش واهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :

چنین شهریاری وبخشنده ای — بگیتی زشاهان درخشنده ای

نکرد اندرین داستانها نگاه — زبدگوی وبخت بد آمد گناه

حسد برد بدگوی در کارمن — تبه شد بر شاه بازار من

بنابروایت فردوسی براثر این‌احوال خودعزیمت غزنه کردوبدربار سلطان رسیدولی بازهم روی مهرواحسان ازساحت سلطان ندید ناچار دل‌بباز گشت‌نهاد وبقول تذکرهٔ هفت‌اقلیم این‌قطعهٔ شیوا رادرآن موقع‌ساخت(گرچه‌آنرابعنصری هم‌نسبت داده‌اند) :

حکیم گفت کسیرا که بخت‌والانیست بهیچ روی مر او را زمانه جویانیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی بدستت افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته درگه‌محمود زاولی دریاست چگونه دریا کان را کرانه پیدانیـ
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در گناه بخت من‌است‌این گناه‌دریانیـ

در نتیجهٔ‌این یأس وسرشکستگی بود که شاعربرگشت وقصیده‌ای درهجو سلطان ساخت ودرآن ازدون همتی ودهن‌بینی وبی‌تباری اویاد کرد وازبخت‌خود که محتاج کوته‌نظران گشته بودشکایت نمود. سلطان‌باآن جاه وشکوه‌در گذشت وآن هجابجا بماند. برحسب روایت‌عروضی‌درچهار مقاله فردوسی ازدست‌ساعیان وبدگویان وازبی توجهی سلطان آزرده گشت وصله سلطان راکه موافق‌مقام‌او نبود رد کرد وبرای مصون‌ماندن ازغضب او ازغزنه بهرات عزیمت کرد وازآنجا به‌پیش‌پادشاه طبرستان‌شهریاربن‌شروین که‌ایرانی‌پاك‌نژادبودبرفت وهجویه‌راکه صدبیت بوددرآنجاساخت‌ولی شهریارآن‌هجویه را ازوی بازخرید ومانع‌ازانتشار آن‌شد. عروضی این‌شش بیت‌را ازآن هجویه که بدست اوآمده است‌آورده:

مرا غمز کردند کان پر سخن بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من‌حکایت کنم چو محمود راصد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار وگرچند باشد پدر شهریار
ازاین در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه وگرنه مرا برنشاندی بگاه
چواندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری درخاتمه‌یکی ازنسخه‌های‌قدیم شاهنامه نیزبحکم‌اشعاری درمقدمه نسخه‌ای ازیوسف وزلیخاکه در موزه بریتانیاست فردوسی بسال ۳۸٤

مسافرتی بجنوب ایران کرد وتابغدادرفت ودرآنجا بدیدن موفق وزیر بهاءالدوله دیلمی نایل آمد وبخواهش اوقصه یوسف زلیخارا ساخت ودربازگشت درحدود ۳۸۸ به خان لنجان درحوالی اصفهان رسید ونزدحاکم آنجا احمدبن محمدبن ابی بکر احترام دید ویك نسخه از شاهنامه رابنام اوکرد وپس از برگشتن ازاین مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه رابرای تقدیم بسلطان محمود همت گماشت. دانشمندان به دلایل اشعارمربوط باین مسافرت راساختگی میشمارند ازآنجمله سستی آن اشعار است که بسبك وشیوه استاد هرگز شبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیداست.

ازسوانح مهم ودردناك زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که درعین سن رشد وجوانی یعنی سی وهفت سالگی پدرپیر شصت وپنج ساله را داغ فراق بردل نهاد چنانکه درضمن مرثیهٔ دلسوزخود میگوید:

مگر بهره گیرم من ازپند خویش   براندیشم ازمرگ فرزند خویش
جوان راچو شد سال برسی وهفت   نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

عروضی گوید چون سلطان محموداز مسافرت هند برمیگشت مناسبت بیتی که وزیرش خواجه احمدحسن میمندی ازفردوسی خواند وگفت.

اگر جز بکام من آید جواب   من و گرزو میدان و افراسیاب،

محمود را ازشاعربزرگ یادآمد وازبی مبالاتی که درحق او نشان داد پشیمان شد وفرمان دادشصت هزاردینار براو بفرستند وازو رضایت طلبند ولی موقعیکه احسان سلطان از دروازه رودباراشترشهر طابران واردمیشد جنازه فردوسی رابه دروازهٔ رزان همی بردند! تاریخ وفات فردوسی را ۴۱۱ یا ۴۱۶ نوشته‌اند. بنابقول عروضی، ازآن مردبزرگ تنهایك دختر باقی مانده‌بود.

※شاهنامه※

شاهنامه نویسی در قدیم ـ شاهنامه نویسی یعنی [illegible] زندگی وکارها مهم شاهان وپهلوانان ایران ازروزگار کهن در [illegible] [illegible] آنچه درکتاب تورات آمده [illegible] کارهای شاه [illegible] ضبط میشده‌است. ازقدیمترین شاهنامه ها که نام آن بزمان ما رسیده کتاب [illegible] نامك

یاخداینامه (شاهنامه) پهلوی‌است که دردوره ساسانیان تألیف یـافت و داد ایرانی‌ابن‌مقفع آنراازپهلوی بتازی‌ترجمه کردچنانکه گذشت. این کتاب‌و ترجمه عربی آن‌درقرن های‌نخستین اسلامی‌بوده وبعداز بین‌رفته‌است. از کتابهای‌پهلوی که میتوان درردیف شاهنامه‌های قدیم‌بشمار آورد وبزمان مـا رسیده‌است یـکی کارنامکی ارتخشیر پاپکان (یاکارنامه اردشیر بابـکان) ودیـگـری یاتکار زریران (یادگار زریران)است که آنراشاهنامۀ گشتاسب هم گفته‌اند. اولی شرح‌خاندان‌و زندگانی داستانی اردشیر وپسرش شاهپور ودومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت وجنـگ‌ارجاسب است‌باا‌و.

ماخذ های‌شاهنامه - ازجمله مأخذهای شاهنامه کتاب‌اوستاو تألیفات دیـگر مربوط باوستا مانند بند هشن ودینـکرت ونظایرآنهاست سخن‌ازیزدان واهریمن و روایات راجع بزرتشت وداستان آفرینش وحکایات کیومرث و شاهـان کیان و قصه جم وفریدون ونظایرآنها از اوستا است که هم‌درمطالب و هـم درتلفظ نامها تغییراتی روی داده‌حتی‌بعضی ازاین داستانها مانندداستان جم وکاوه و کیکاوس‌به افسانه های‌مشترك آریائی یعنی‌ایرانی وهندی برمیـگردد ودر مقام تحقیق اساس افسانهاازدورۀایران وهندهم‌قدیم‌تررفته‌ازافسانه‌های‌مشترك‌هندواروپائی‌سرچشمه میـگیردمثلا ازشیرحیوان بزرگ‌شدن زال‌پاریس پسرپر یاموس یونانی‌راوروبین تن بودن اسفندیارآخیلس یونانی وزیـگفرید آلمانی‌را و داستان هفتخان رستم افسانه دوازده خوان‌هرکلس‌یونانی‌رابخاطر میآورد قصه‌هائی‌هم مانندقصه‌رستم‌و اسفندیار درشاهنامه موجوداست که‌بعداز دورۀهخامنشیان ازمنابع دیـگرایرانی شایدازمنابع‌مربوط به‌مشرق‌ایران‌مانندزابلستان گرفته‌شده.ناچاراغلب‌این‌مطالب درشاهنامه پهلوی یعنی‌خوتای نامك ونظایرآن مندرج‌بود کـه ازآن بفارسی یا عربی‌ترجمه شده ومورد استفاده واقع گردیده .

گذشته ازمنابع ایرانی‌منابع خارجی هم‌مأخذ شاهنامه‌قرارگرفته است از آن‌جمله‌داستان‌اسکندراست که‌اصل‌آن‌ازیونانی به‌سریانی‌وعربی‌نقل‌شده وازآن

منابع به داستانهای ایرانی پیوسته پیداست که مطالب راجع باسلام و عرب هم مستقیماً ازمنابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامهـ داستانهای باستان رافردوسی مستقیماً از اوستا یا کتاب های پهلوی نگرفته واگر گاهی یك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعداز اسلام بتشویق شاهان وامیران وسپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندانی مانند ابن مقفع بتازی ویافارسی اندرآمد واینعمل درزمان پادشاهان سامانی درنتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت ودفتر وکتاب ها ازمنظوم و منثور تهیه گردید که مأخذهای شاعر بزرگ ماهمانها بوداز آنجمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی رانام برد که تقریباً دراوایل قرن چهارم نظم شد ودیگر شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی که هم درآن اوان به نثر نوشته شد دیگر شاهنامه منصوب به ابوعلی بلخی وامثال آن ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابومنصوری است که بحکم ابو-منصور محمدبن عبدالرزاق طوسی که دراواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود واز بزرگزادگان آن سامان بشمارمیرفت وتعصب ایرانی داشت تألیف یافت. وی فرمان داد تادانشمندانی گرد آیند وداستانهای ملی رافراهم آورند وشاهنامه‌ای تصنیف کنند .

پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستائی وکتاب های پهلوی مانند خوتای نامك بوده است . چندبیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابومنصورا رامیرساند .

دراین ابیات فردوسی گوید نامهٔ اززمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود(که باید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد) پس پهلوانی دهقان نژاد موبدان را ازهر کشوری فراهم آورد وبتألیف شاهنامه بر گماشت .

یکی نامه بود از گه باستان　　فراوان بدو اندر آن داستان
پراکنده در دست هر موبدی　　ازو بهره برد هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد　　دلیر وبزرگ و خردمند و راد
پژوهندهٔ روزگار نخست　　گذشته سخنها همه باز جست
زهر کشوری موبدی سالخورد　　بیاورد این نامه ها گرد کرد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم آغاز نمود وچنانکه درشرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفا ننمود وکارش ناقص ماند. تمام این شاهنامه‌ها که نام از آنها بردیم ازبین رفته وبعصر ما نرسیده فقط هزار بیت ازشاهنامه دقیقی درشرح ظهور زرتشت وجنگ گشتاسب وارجاسب باقی بوده وفردوسی آن را درشاهنامه آورده وبدین طریق آن هزار بیت از تطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینك اشعار زیر ازشاهنامه اشاره دقیقی وکار اوست :

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من — ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش راخوی بدیار بود — ابا بد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ — نهادش بسر بریکی تیره ترك
مدان خوی درجان شیرین بداد — نبود ازجهان دلش یك روز شاد
یکایك از وبخت بر گشته شد — بدست یکی بنده بر کشته شد
ز گشتاسب وارجاسب بیتی هزار — بگفت وسرآمد براو روزگار
برفت او واین نامه ناگفته ماند — چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا — بیفزای در حشر جاه ورا

بطوریکه گفته شد استاد درحدود سال سیصد وشصت وپنج درسن سی وپنج سالگی دل بنظم شاهنامه مینهد وبه‌پرسش وپژوهش میپردازد چنانکه گوید :

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار — بترسیدم از گردش روزگار

دراین بین یکی ازدوستان وهمشهریان شاعر ویرا دراین عمل تشویق میکندو کتابی بدومیدهد تااز روی آن نامه خسروانرا میگوید :

بشهرم یکی مهربان دوست بود — تو گفتی که بامن بیك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو — به‌نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی — به پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده‌زبان و جوانیت هست — سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان باز گوی — بدین جوی نزد مهان آبروی

شاعر ازاین مهروازین نامه شادمان میگرددوبدان میپردازد دراین میان جوانی دیگراز گوهر پهلوان یعنی‌ازنژادبزرگزادگان بیاری‌او برمیخیزد:

مرا گفت کز من چه آیدهمی | که‌جانت‌سخن بر گرایدهمی
بچیزی که‌باشد مرا دسترس | بکوشم نیازت نیارم بکس

مردان‌وادب‌پروران‌دیگر نیزدراین‌اقدام بزرگ که‌میرفت‌ملتی‌رابشعروقلم زنده بدارد براویاری کردند که برخی‌ازآنان‌را نام‌برده از آنجمله یکی‌حسین یا حیی قتیب نامی‌است که گویا عامل‌طوس‌بوده‌وشاعررا بابخشودن‌مالیات‌دستگیری کرده وکسان دیگر ازبزرگان طوس مانندعلی‌دیلم بودلف‌بودندکه در تشویق شاعربهری داشتند ازابوالعباس فضل‌بن‌احمد نخستین‌وزیرمحمود نیز نام به نیکی برده وچنین گفته :

اگرفضل‌را مسندومرقداست | نشستنگه فضل‌بن احمداست

ناچاراشخاص دیگرازمیهن دوستان‌واصیل‌زادگان ایرانی بودند که بیاری سخنگوی‌طوس برخاستندونام‌آنان‌نیامده وبمانرسیده. ازحسین وبودلف‌اینگونه نام برده :

حسین‌قتیب است‌ازآزادگان | که‌ازمن‌نخواهدسخن‌رایگان
نیم‌آگه از اصل‌وفرع خراج | همی غلطم اندر میان دواج
ازین نامه از نامداران شهر | علی دیلم بودلف راست بهر
ازویم‌خوروپوشش وسیم وزر | ازو یافتم جنبش و پای و پر

باید گفت که درفوق‌میل‌وفرمان‌شاهان‌سامانی‌وبزرگان کشورمیل‌وآرزوی خودشاعردراین‌کارمؤثربوده است‌حتی دراوایل‌تمولی‌هم‌داشته وچشم‌احتیاج‌بسوی کسی‌ندوخته وبسرمایه خود براینکارخاسته چنانکه‌درسخن ازمرگ‌دقیقی گوید ممکنست من‌هم‌مانند دقیقی‌زودبمیرم پس‌تاعمرباقی‌است ودارائی‌من ازدست‌نرفته بهتر است هرچه زودتربنظم کتاب بپردازم.

مگر خود درنگم نباشد بسی | بباید سپردن بدیگر کسی
دودیگر که گنجم‌وفادارنیست | همان‌رنج‌را کس‌خریدار نیست

دریغا دردیف نیکان اشخاصی بیقیدو بی‌خبرازحال سخن‌پردازنامی ایران‌هم بودند که برخی تنها به‌آفرین واحسنت کفایت میکردند واشعار اوراکه بخون‌دل ساخته ونورچشم و گوهرجان درآن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید:

بزرگان با دانش آزادگان نبشتند یکسر همه رایگان
جزاحسنت‌ازایشان نبدبهره‌ام بکفت اندراحسنتشان‌زهره‌ام

بدترازاینان کسانی‌بودند که بدهم درباره فردوسی‌روامیداشتند وبراوحسد می‌بردند وازاوسعایت میکردند .

محتویات شاهنامه ـ درمعانی ومحتویات شاهنامه سخن گفتن‌بس دشوار است وپژوهشها وبررسی‌ها میخواهد ودراین موردخلاصه‌ای گفته خواهدشد .

شمارهٔ اشعارشاهنامه شصت‌هزاربیت بود واین‌شماره درنسخه‌های گوناگون شاهنامه بواسطه گذشتن زمان وکاستن یاافزودن مردمان کم وبیش شده .

۱ـوقایع‌عمده ـ پس ازنعمت‌خداوندوسخن‌دروصف‌دانش‌وخردومدح‌پیامبر ویاران وذکری ازتاریخ‌فراهم‌آمدن شاهنامه‌داستان اصلی‌آغازمیگردد وبه‌ذکر کیومرث که نخستین شاهان استمیپردازد وتاانجام شاهنامه از پنجاه پادشاه نام می‌برد و ازروزگار پادشاهی و حالات ورزم وبزم پهلوانان و وزیران‌آنان سخن میگوید ورشته‌نظم باشکست‌آخرین‌پادشاه ایران‌یعنی‌یزدگردسوم وبادست‌یافتن تازیان بایران بپایان می‌رسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب ازپنجاه فصل‌است که هرفصل‌مخصوص پادشاهی. ازشاهی کیومرث تاشاهی‌منوچهر سخن ازآغاز تمدن بشر و ظهورکشاورزی وآموختن رسم تهیه خوراك و پوشاك ساختن ابنیه و امثال‌آنست. دراین‌قسمت داستان‌ضحاك وکاوه و فریدون هم‌آمده که ازقدیمیترین داستانهای‌آریائی است . در زمان منوچهر سام پیدا می‌شود و زال بجهان میآید وازورستم بوجود میآید. پسرِمنوچهر نوذرپس‌ازهفت‌سال‌شاهی بدست افراسیاب‌شاه‌تورانیان کشته میشود واین وقعه‌سبب یك سلسله‌لشکرکشیها میان‌ایران وتوران‌میگردد پهلوان‌نامی‌ومدافع بزرگ ایران دراین‌جنگها‌رستم

استوی درنخستین جنگ کمربند افراسیاب را گرفته اززین اسب بلندمیکندولی بواسطه گسستن کمربندشاه توران ازچنگ مرگ رهائی مییابد وزنده جان بدربردن اوسبب میشود که جنگ ایران وتوران بطول انجامدچنانکه دوره پنج پادشاه دیگر را فرامیگیرد .

ازدوره‌های مفصل ومهم شاهنامه دوره کیکاوس است کارهای شگفت آمیز رستم در زمان اوانجام میگیرد درآندوره است که هفتخوان رستم ورستم ووقعه دردناك جنگ اوباپسرش سهراب و کشتن پسر وقوع مییابد آتش دشمنی میان ایران وتوران بارفتن سیاوش پسر کیکاوس به توران و کشته شدنش درآن سامان ازنو تیزمیگردد و کارزار دوباره آغازمیشود وجنگها وپیکارهای بسیار که یك قسمتی ازآنها بازبدست رستم است اتفاق میافتد . سرانجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار آمده کشته میگردد ازداستانهای مهم این دوره اخیرداستان عشق بیژن ومنیژه است. داستان ظهورزرتشت به نقل اشعاردقیقی هم باقصه کیکاوس ارتباط دارد. درپادشاهی گشتاسب پهلوان بزرگ داستانی ایران یعنی رستم جهان را بدرودمیگوید باظهور دارامقدمه داستان اسکندرکه مطالب آن از منابع غیر ایران نشئت کرده بمیان میآید عصر اشکانیان بانهایت اختصاربرگزار میشود و تاریخ ساسانیان شروع میگردد و وقایع آن عصر که قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم داردبتفصیل گفته میشود بطوریکه حدود یکسوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ماباذکر شاهی وشکست یزدگرد سوم ساسانی بپایان میرسد.

۱ ـ مطالب ومعانی درشاهنامه. شاهنامه دربادی نظرداستان رزمی ایرانست و ازاینجهت ممکنست تصورشوددرسرتاسراینکتاب سخن ازجنگ ودلاوری قهرمانان است ولی حقیقت آنکه بسامعانی باریك ومطالب عالی فلسفی واجتماعی واخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بـد. آورده است.

سخنانیکه سخنگوی بزرگ ما درآغاز شاهنامه درنعت خدا تعالی وپیامبر ویاران ودروصف خرد ودانش سروده است هم ازحیث لفظ و هم ازجهت معنی بس

نغزولطیف است وبجاست که محض‌میمنت چند بیتی از آن‌را بیاوریم :

بنام خداوند جان و خرد — کزین برتراندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای — خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپر — فروزنده ماه و ناهید و مهر
زنام ونشان وگمان بر تراست — نگارنده برشده گوهر است
نیابد بدو نیز اندیشه راه — که او برتر از نام‌واز جایگاه
سخن‌هرچه‌زین گوهران بگذرد — نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن نداند کس اورا چوهست — میان بندگی را ببایدت بست



خرد افسر شهریاران بود — خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس — خرد مایهٔ زندگانی شناس
خرد رهنمای‌وخرد دلگشای — خرد دست گیرد بهردو سرای
ازو شادمانی وزو مردمیست — ازویت فزونی وزویت کمیست

گوینده‌این‌اشعار کسیست که‌بوجودباری‌ایمان‌دارد‌وازدیگرسوبنظرفلسفی میداند که درك‌واثبات‌حقیقت‌اودشوار‌است‌واین‌حال روحی‌راباآن زبان‌زیبای‌نعت بیان‌میکندسپس‌ماراآگاه‌میسازد که پس‌ازمقام ایمان جایگاه خرد است مردیابد دراینجهان کسب‌آزمایش وخرد کند و صاحب نظرباشد تا بحقایق پی‌برد.درتاریخ شاهی هوشنگ‌وتهمورث‌وجمشید‌شاعرظهورتمدن وفرهنگ‌را باعباراتی‌خجسته و شیوا میگویدوآن‌را میتوان بهترین‌خلاصه تاریخ منظوم تمدن بشرنامید .

ازشاهکارهای فردوسی ملاحظات نغزی است که درضمن یاپایان‌شرح‌وقایع جنگهای بزرگ‌اظهارمیداردازاین سخنان‌پیداست که‌دروصف‌کارزارهای‌خونین‌و کشته‌شدن جوانان ودرگذشتن پهلوانان وویران گشتن دودمانهاوزیردست‌شدن سروران و دیگرتبدلات جهان خود شاعربساغمگین و متحیروآشفته میگردد و درمقابل رازآفرینش مبهوت وغرق اندیشه وسکوت میشود و فکرتش میان شك

ویقین وجبرواختیارغوطه میزندواینگونه تأثرات خاطررابابیان زیبای حکیمانه میگویدومیگذرد. نتیجه‌های اجتماعی‌واخلاقی که سخن‌سرای حکیم‌ازداستانهای شگفت میگیرد وسخنان‌عبرت‌انگیزوپندهای سحرآمیز که‌میدهد بس سودمند و دقیق است وشایان بررسی وتحقیق. درتمام این موارد شاعربیداردل مارااز اینکه جهان وشکوه جهان گذرانست ومرد باید در این عمر دو روزه دلاور وبخشاینده وفداکاروراستگوودستگیرونیکوکارباشد بکلمات‌عبرت‌بخش آگاه‌میسازدواینگونه سخنان دلنشین میگوید :

بیا تا جهان را به بد نسپریم — بکوشش همه‌دست نیکی بریم
نباشد همی نیك وبد پایدار — همان‌به که نیکی بود یادگار
همان گنج دینار و کاخ بلند — نخواهد، بدن مرترا سودمند
فریدون فرخ فرشته نبود — بمشك و به عنبرسرشته نبود
بداد ودهش یافت آن نیکوئی — تودادودهش کن فریدون‌توئی

پندهائی ازربان پهلوان وشاهان‌ودانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوذر وکیخسروبایرانیان ووصیت این شاه بگودرز وزال‌به‌رستم ودارا باسکندریا نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمغز بزرگمهردرهفت بزم انوشیروان و اندرز این‌پادشاه بهرمزد ونظاهرآنها هریك بجای خود معانی حکمت عملی‌را دربردارد و سرمشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و شجاعت و بزرگمنشی ومیهن دوستی وخدا پرستی وراه ورسم کشورداری وعدالت گستری‌و مردم پروری بفصاحتی بی‌نظیربیان کرده . اینك خلاصه ای ازسخنان حکیمانه بزرگمهررا که درهفت بزم پادشاه نامی ایران اظهارداشته بروجه مثال‌میاوریم‌در ضمن این بیانات شیواچندمطلب سودمند اساسی که برای‌تمام‌جهان‌متمدن دستور زندگانی‌تواندبود آمده‌است: نخست آنکه‌سخن‌را کوتاه‌وسودمندباید گفت‌دوم آنکه هنرباید جست وتنها پی اندوختن مال‌نباید بود سوم آنکه بهترین‌کاردراین جهان مردمیست چهارم آنکه روشنائی جهان ازراستی ودرستی است‌پنجم آنکه‌هرکسی محکم‌نهاد خودخوئی‌دیگرداردومردخردمند باید باهرخوئی‌بسازدششم آنکه‌مرد

نباید پی‌نایافت ونشدنی‌برود .هفتم آنکه‌مرد باید درتن وروان نیرومندباشد زیرا دروغ وبدی‌ازناتوانی‌زایدهشتم آنکه باید دانش‌طلب کرد وهنرآموخت نهم آنکه درزندگی‌نه‌ممساك‌بایدبود ونه مسرف دهم آنکه باید خداپرست بود . نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب‌بلند وسخنان سودمندرا میرساند بروجه ذیل است :

نخستین چو از بند بگشاد لب — به یزدان ستودن هنر داد لب
دگر گفت روشن روان آنکسی — کـه کوتـاه گوید بمعنی بسی
کسی راکه مغزش بود بـا شتاب — فـراوان سخن باشد و دیر یـاب
هنر جوی و تیمار بیشی مخور — که گیتی سپنجست و ما بر گذر
بگیتی به از مـردمی کارنیست — بدین با تو دانش به پیکار نیست
همه روشنی مـردم از راستیست — ز تـاری کژی بیـاید گـریست
دل هـر کسی بندهٔ آرزوست — وزوهر کسی بادگر گونه‌خوست
دوهر کسی‌ده جهان دیگراست — تورابا وی‌آمیزش اندرخوراست
بنایافت رنجـه مکن خویشتن — کـه تیمار جان باشد و رنج تن
ز نیـرو بـود مـرد را راستی — زسستی کـژی آیـد و کاستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست — به از خاموشی‌هیچ پیرایه نیست
چو داری بدست اندرون خواسته — زر و سیم و اسبـان آراسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد — نبـاید فشانـد و نبـاید فشرد
هرآنکس که او کرده کردگار — بداند گذشت از بـد روزگار
پرستیدن داور افـزون کند — ز دل کاوش دیـو بیرون کند

درضمن‌صحبت ازوصف‌رزمهادرشاهنامه‌نبایدازاین‌نکته‌غفلت‌نمود که شاعر ما آئین‌جنگ‌وجنگاوری‌راآنچنان ماهرانه تعریف‌میکند که معلوم‌میداردمانند سپهبدی خود بفنون جنگ‌آگاه بوده وتمام اصطلاحات وروش‌وحرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است . ولی بـاوجود اینکه شرح رزم و پیکار ودشمنیهای اقوام وملل را میگوید نظرفراخ وروان بزرگ او جهان را بوجدت می‌بیند وستیزه جوئیهای بشررا دلیل نادانی اومیشمارد وبتکرارمیگوید که عمر

کوتاه هرگز نیرزد بدانکه جز به‌نیکی گذرانده شود ومردمان باندیشه‌های کوتاه بی‌بنیان خود مغرور گردند وحق را که درهمه جهان جلوه نموده تنهااز دریچه پندار خود نگرند . این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه درفلسفه دینی اوجلوه میکند زیرااوحقیقت ادیان را مانندخود خداوندیکی میداند وخصومتهای ملل رابرسردین بچگانه میپندارد وازتفرقه‌های بیمایه مردم بتأثر یاد میکند. این معنی مخصوصاً در قصه خواب کید هندی و گزارش مهران جلوه گراست .

۳ ـ **محسنات ادبی**ـ شاهنامه از لحاظ زیبائیهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌ها است . با اینکه استاد بحکم نمونه‌هائی که ازومانده ویا تسلطی که در لطایف زبان داشته میتوانسته‌است مانند سخنگویان دیگر درانواع شعر ازقصیده و غزل ورباعی وقطعه طبع آزمائی کند تا بتعلق خاطری که بداستان ملی ایران داشته همین سبك نظم شاهنامه‌را کـه دربحر تقارب است وبرای داستان وحماسه و شعر رزمی بهترین وزنست اختیار کرده‌ودراین شیوه استادهمه‌است وکسی‌راازگویندگان خواه پیش ازو وخواه بعد ازو یارای برابری با وی نبوده است خوداستاداینگونه برتری سخن خودرادریافته وبیجهت نیست که گفته :

برافکندم از نظم کاخی بلند　　　که از باد وبـاران نیابد گزند

درشصت‌هزار بیت‌شاهنامه سخنی که سست‌ونابجا یاعبارتی که سنگین‌ونازیبا باشد نه باندازه‌ای کم‌است که توان‌دریافت که خود استاد گوید :

که گر باز جویند ازو بیت بد　　　همانـا که باشد کم ازپنج صد

وپیداست که پانصد بیت ناروا درمیان شصت‌هزار بیت بمثابه هیچست .

بااینکه‌این‌دیوان بزرگ واژه‌های تازی بسیار کم‌دارد ومطالب بفارسی‌سره گفته شده بازهرگز شیوهٔ ساختگی یاتنگنای عبارت درآن محسوس نیست .

ازمزایای ادبی‌شاهنامه‌اشارت‌بحکایات وضروب وامثال ومعانی‌دینی‌واخلاقی است **که‌معلوم** میداردشاعرمطالعاتی زیاد داشته واحوال امم وامثال‌حکم‌راخوانده وبامعارف‌اسلامی‌بخصوص‌بادقایق قرآنی آشنائی‌کامل داشته سخنان‌شیوای‌اودعوی **اورا که گوید :**

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی

کاملا ثابت میکند ومینمایاند که باادبیات اسلامی وایرانی مأنوس بوده .

فردوسی دروصف و تشبیه که از هنرهای بدیعی است نیز زبردست است نمایش طبیعت یاوقایع جنگ یاحالات بشررا ازشادی وخشم واندوه وصفاوخلوص و امثال آن درسخن نیك میپروراند.

وصف برآمدن یافرورفتن قرص خورشید ورنگارنگی افق وجلوهٔ آسمان و نمایش باغ وچمن وکوهسار که غالباً درآغازداستانها آمده بمهارت استاددلیلی است.

تصویرشب درآغازداستان منیژه وبیژن شاهداین قول تواندبود وجاداردچند بیتی از آن نقل گردد .

شبی چون شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه بسیج گذر کرد بسر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ میان کرده باریك ودل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد سپرده هوا را بزنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش گسترده چون پرزاغ
چوپولاد زنگار خورده سپهر تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
نمودم بهرسو بچشم اهرمن چومار سیه باز کرده دهن
چنان گشت باغ ولب جویبار کجا موج خیزد ز دریای قار
فرومانده گردون گردان بجای شده سست خورشیدرادست وپای
زمین زیرآن چادر قیر گون تو گفتی شدستی بخواب اندرون
نه آوای مرغ و نه هرای دد زمانه زبان بست از نیك و بد

درقرائت این اشعار نغز گوئی شب سیاه خاموش بهت آوری که درعمق ظلمت آن هلال باریکی میدرخشید وهیاهوی زندگی جای خودرا بیك سکوت وحشتناك داده درپیش چشم آدمی مجسم میگردد .

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت یالطایف احساسات بشررا باسخنان زیباوعبارت های دلربا تصویروتعبیرمیکند. واین صفت دراکثر اشعار شاهنامه جلوه گر است

حتی در وقایع ساده‌ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوائی را توان یافت رفتن کنیزکان رودابه بکنار رودی که لشکرگاه زال در آنجا بود و گل چیدن و جلب نظر کردن آنانرا این چنین وصف میکند:

بدیبای رومی بیاراستند — سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تا رود بار — بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
مه فرودین و سر سال بود — لب رود لشکر که زال بود
از آنسوی رودان کنیزان بدند — ز دستان همه داستانها زدند
بسی گل چدند از لب رودبار — رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هر سو همی گل چدند — سراپرده را چون برابر شدند
نگه کرد دستان ز بخت بلند — بپرسید کاین گل پرستان که‌اند

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره با دشمنان ایران در نبرد بوده در طول زندگانی پرشور و شر بی آرام خود حالاتی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعر میآید که مرد صاحبدل راخواندن و نیاشفتن محال است ابیاتی از خوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن این گونه حالات و هیجان و رقت توأم با حس عمیق میهن دوستی جلوه گر است:

یکی راه پیش آمدش نا گزیر — همی رفت بایست بر خیر خیر
بیابان بی آب و گرمای سخت — کز و مرغ گشتی بتن لخت لخت
چنان گرم گردید هامون و دشت — تو گفتی که آتش براو بر گذشت
تن رخش و گویا زبان سوار — ز گرمی و از تشنگی شد ز کار
پیاده شد از اسب و ژوبین بدست — همی رفت پویان بکردار مست
نمیدید بر چاره جستن رهی — سوی آسمان کرد روی آنگهی
چنین گفت کای داور دادگر — همه رنج و شادی تو آری بسر
گرایدونکه خشنودی از رنج من — بدین گیتی آکنده شد گنج من
بپویم همی تا مگر کردگار — دهد شاه کاوس را زینهار
هم ایرانیان را ز چنگال دیو — رهاند بی آزار کیهان خدیو

رهانی توشان پاك بردست من — که دادم بایشان کنون جان و تن
مده رنج این لشکرم را بباد — من و لشکر و کشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه‌سرائی شاعر بحث بنمائیم و داستانهای عاشقانه زیبائی مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه و گشتاسب و کتایون را بررسی کنیم سخن بدرازا خواهد کشید وهر صاحب ذوقی که آنهارا بخواند پی به‌مهارت استاد درنشان دادن زبان دل خواهد برد . ازداستانهائی که بسبك فاجعه ازقلم استاد برآمده کافیست که از داستان رستم و سهراب نام بریم که چگونه سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده . درذکر اینگونه نمونه‌های ادبی مهروا ندوه چندبیتی ازاشعاریکه دلگدازترین غم زندگانی خودفردوسی یعنی قضیه مرگ فرزنداورا نشان میدهدنقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری که درکلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهرخواهد بود :

مرا سال بگذشت برشصت و پنج — نه نیکو بـود گر بیـازم بگنج
مگر بهرگیرم من ازپند خویش — براندیشم ازمرگ فرزند خویش
مرا بـود نوبت برفت آن جوان — زدردش منم چون تنی بی روان
شتابم همـی تـا مگر یـابمش — چو یـابم به بیغـاره بشتابمش

از خواص سخن‌سرائی فردوسی یکی نیز نزاهت‌قلم و عفت‌سخن و پاك گفتاری او است که درشاهنامه‌ای بدان تفصیل کلمه‌ای خلاف ادب و منافی باشرم بکارنرفته حتی درمواردیکه سخنگوئی وسرزنش مقتضی بوده مقصود را درپرده گفته وشعررا از پستی نگهداشته .

اهمیت وفوائد شاهنامه ـ ازآنچه بروجه اختصار گفته‌شدخواننده‌صاحب نظرپی‌باهمیت وفوایدشاهنامه‌تواند برد.این دیوان ارجمنددلپسندسندملیت‌ماست زیرادرزمانیکه زبان‌وادبیات‌ما درمقابل‌نفوذ زبان‌وادبیات تازی‌عقب رفته‌و تاریخ‌و داستان‌ملی‌ما درظرف‌چند قرن‌متروك‌شده وروبفراموشی‌میرفت‌شاهنامه هردوراازنوجان‌دمیدوزندگی‌جاویدان‌بخشید.بااهتمامیکه استاددراستعمال‌واژه‌های فارسی داشت بسیاری‌ازلغات‌زیبای زبان‌مارابزبان‌شعر روان‌خوددوباره‌رایج ساخت‌وسخن

نغزفارسی اوسرمشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته اززبان ازحیث معانی‌هم ارزشی‌بس بزرگ دارد.داستانهای پهلوانان ایران‌درسهای شجاعت‌وعفت‌وفداکاری‌ومیهن دوستی‌ورزا یاد میدهدوهر ایرانی‌را درمهروعلاقه‌وحسن‌وظیفه‌نسبت بایران که‌یادگارنیاکانست بیدارمیکند. چنانکه گفتیم مطالب نغزفلسفی ودینی‌واخلاقی‌واجتماعی‌هم دراین‌نامه‌بزرگ کم نیست ومرد بینارا ازآنگونه‌مطالب سودی‌حاصل است . سبك‌شیواوپیوند سخن‌و پیوستگی معانی ودقایق شعری ولطائف‌ادبی‌وامثله و کنایات ومحسنات بدیعی در سرتاسرشاهنامه جلوه‌گراست . ازحقایقی که‌دراشعارشاهنامه گاه گاه‌ظهورمیکند روح‌میهن‌پرستی‌وبزرگ‌داشتن‌نام‌ایران وستایش‌ازتبارو گهر ایرانیست‌اگر کسی جانفشانیهای‌رستم‌را برای‌حفظ وپاس میهن‌بخواندودرگفتهای‌سرداران وپهلوانان بیندیشدوابیات‌مؤثرمانندآنچه درنامه‌رستم فرخزاد به‌برادرخودآمده‌مطالعه کند روح خدمت‌بمردم‌و کشورایران‌راکه درغالب اشعارشاهنامه است‌خوددرك خواهد نمودآنگاه اونیزعهدی‌باخود برای‌پاس حقوق میهن‌خود کرده بااینگونه سخنان همدل وهمداستان خواهد بود .

چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و برزنده یك تن‌مباد
زبهربر و بوم و فرزند خویش	زن و کودك‌خردوپیوند خویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم	ازآن به که کشوربدشمن دهیم
جهانجوی اگر کشته آید بنام	به اززنده دشمن بدو شادکام

آثاردیگرفردوسی ـ تذکره‌نویسان منظومه‌ای‌دیگر که‌بوزن‌شعرشاهنامه ودرداستان‌یوسف‌وزلیخاست‌بفردوسی‌نسبت‌داده‌اندوبموجب‌مقدمه‌ای که دریکی‌از نسخه‌های‌خطی یوسف‌زلیخاآمده شاعرآنرا درزمان حکومت‌بهاءالدوله دیلمی از آل‌بویه دربغداددرحدود سال ٣٨٤ بنا بخواهش وزیروی‌ابوعلی حسن موفق‌بنظم کشیده ومنابع اوسوره‌یوسف درقرآن کریم‌واخباریهود بوده‌است اینك ابیاتی‌از یك نسخه خطی یوسف وزلیخا که این مطلب‌را میرساند .

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند — بهر جای معروف و ننهفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود — بدانش همی خویشتن را ستود
پس از وی سخن یافت این داستان — یکی مرد بد خوب روی و جوان
نهاده ورا بختیاری لقب — گشادی بر اشعار هر جای لب
قضا را یکی روز اخبار آن — همی راندمش بیغرض بر زبان
به نزدیك تاج زمانه اجل — موفق سپهر وفا و محل
مرا گفت خواهم که اکنون تو نیز — بباشی به گفتار و شغلی به نیز
هم از بهر این قصه ساز آوری — زهر گوشه معنی فراز آوری

بعضی از دانشمندان نه‌تنها درصحت خبر این مسافرت فردوسی به بغداد تردید دارند بلکه درانتساب مثنوی یوسف‌وزلیخا بوی‌هم شبههٔ قوی ابراز میکنند دراین اواخر یکی‌از دانشمندان نسخه‌ای‌خطی ازیوسف وزلیخا بدست‌آورده که بموجب اشعاری درمقدمه آن گوینده این‌مثنوی‌فردوسی نبوده بلکه مثنوی‌نامبرده‌درزمان سلطان‌ملکشاه سلجوقی(٤٦٥-٤٨٥) بنام برادر وی طغانشاه بن‌الب ارسلان بنظم کشیده شده .

گذشته ازیوسف وزلیخا اشعاری‌چند نیزازقصیده وقطعه ورباعی و غزل‌در تذکره های مانندهفت اقلیم وریاض‌الشعراء ومنتخب‌الاشعار بفردوسی نسبت‌داده شده که یکی ازآن بمطلع :

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست
بهیچ روی مرورا زمانه جویا نیست

دربالا نقل‌شد ودر ضمن‌اشاره‌ای بقطعه دیگر رفت که تمام‌آن در تذکره لباب‌الالباب چنین‌است ·

بسی‌رنج دیدم بسی گفته‌خواندم — ز گفتار تازی و از پهلوانی
بچندین هنرشصت و دوسال‌بودم — چه توشه برم زآشکار و نهانی
بجز حسرت وجز وبال گناهان — ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم — برآن بیت بو طاهر خسروانی

جوانی من از کودکی یاددارم   دریغا جوانی دریغا جوانی

این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود درشصت ودوسالگی سروده واین نظیره گوئی بقطعه‌ایست که شاعردیگر بوطاهر خسروانی ازشاعران دوره‌سامانی سروده .

همینطور که سخنگوی بزرگ طوس درنظم شاهنامه کاملا مبتکر نبودوپیش ازو گویندگان مانندابوشکوربلخی ورودکی وابوالمؤیدوبختیاری وبوعلی‌بلخی ودقیقی دراین باب آغاز سخن کرده وناچارتأثیراتی درفکر و ذوق آن شاعرنامی داشته‌اند اونیز چون فصاحت سخن فارسی رابحدکمال رسانید ودرداستان‌سرائی داد سخن داد لاجرم مقلدین و متتبعین زیاد پیدا کرده و بعد ازو بسیاری از شاعران‌فارسی زبان بشیوهٔ‌استادشاهنامه‌سرودند که از آن‌جمله‌اینها راتوان‌شمرد.

ظفرنامه حمدالله مستوفی (قرن ششم) شهنامه‌احمد تبریزی (قـرن هشتم) شهنامه قاسمی (قرن‌دهم) شاهنشاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده‌ای‌ازشعرای ایرانی وبومی هندشاهنامه ساختند مانندشاهنامه طغلق وشاهنامه کلیم وشاهنامه بختاورخانی وشاهنامه قدسی و شاهنامه نـادری و شاهنامه احمدی وشاهنامه شاه عالم .

بااین همه‌شاهنامه سرایان باید گفت‌هنوز کسی درسخن پردازی وشیوائی وجزالت بپایه‌استادنرسیده‌ونظیرشاهنامه‌رانساخته‌وگوئی‌شاهنامه‌سرائی‌بافردوسی شروع وبنام‌او ختم‌شده‌است.

تمام‌عالم متمدن تأثیر کرده ودرادبیات جهان مقامی‌پیدانموده و اشعاروافکاری که‌در آن‌هست یاکاملاو یاقسمتهائی برزبانهای بیگانه‌نقل گشته‌است.از جمله‌ترجمه‌های کامل‌شاهنامه‌یکی‌بعربی‌استکه‌بدست‌بنداری(قوام‌الدین‌فتح‌بن‌علی اصفهانی)بین سالهای۶۲۰و۶۲۴حصول‌یافته واین‌ترجمه‌ازلحاظ قدمتش بسی‌مهم و برای‌اصلاح‌بعضی‌تحریفات که‌از آن‌ب‌عدرشاهنامه روی‌داده‌سودمنداست‌از‌ترجمه های‌کامل شاهنامه بزبانهای اروپائی‌یکی‌به نثرفرانسوی‌است بتوسط مول(Mohl) که مقدمه‌ای فاضلانه داردوبامتن‌وترجمه‌هفت جلد کلانست ودیگر بنظم‌ایتالیائی

است بتوسط پیتزی (Pitzzi) ترجمه‌های متعدد انگلیسی هم دارد. عده‌ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادیست و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ شاهنامه از فارسی بآلمانی تألیف ولف (Wolff) است که در شاهنامه موجود است باموارد استعمال ضبط شده و مؤلف در اینکار حدود بیست سال عمر صرف نموده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه در مغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد نلدکه Noneldeke آلمانی، است:

دولت ایران درسال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را در طهران بر-گردو تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و ازشانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان و خاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند ودر کشورهای مهم خاور و باختر جشن برپا گردید و بمناسبت این جشن تألیفات و مقالات بسیار که نتیجه تحقیقات وافر اهل کمال بود بوجود آمد و یاد گوینده نامدار ایران درخاطرها زنده گشت.

با این مقدمات و حالات و کمالات که دراین مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی برد و آنگاه دریافت که عجب نباشد شاعر خود ببزرگی خود پی برده و این سخنان را درباره خویش سروده است:

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بنا های آباد گردد خراب	ز باران واز تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از ین پس که من زنده‌ام	که تخم سخن را پرا کنده‌ام

معروفترین فضلای عصر غزنوی

درجهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان دانشمندان و ادیبان دیگرهم وجود داشته‌اند که هریك دررشته‌ای ازعلم وادب استاد بوده اینك نخبه‌ای از آنان بروجه اختصار نام برده میشود:

بدیع الزمان- ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی از ادباء و نویسندگان

بودوبافضلای عصر خودمانند ابوبکرخوارزمی وابوعلی مسکویه معارضه‌ومراسله داشت .

اولین کسی است که قصص و روایات أدبی درنثر مسجع عربی ساخت وسبك مقامه نویسی را ایجاد نمود. کتاب مقامات بدیع‌الزمان که‌اکنون‌مرکب‌ازپنجاه ویك مقامه است وبنام‌خلف‌بن‌احمد امیرسیستان اهدا شده از کتابهای ادبی‌عربی معدود است .

بدیع‌الزمان بفارسی‌نیزسخن شناس‌بود چنانکه‌بسال ۳۸۰ بخدمت صاحب‌بن عبادرسید وبامرآن وزیرسه‌بیت منطقی‌شاعررا ازفارسی بعربی‌ترجمه کرد. وفات اورا بسال ۳۹۸ نوشته‌اند.

قابوس‌وشمگیر ـ شمس‌المعالی‌قابوس‌پسروشمگیر حکمران دانشمند زیاری گذشته‌ازآنکه بعربی‌وفارسی‌اشعارسروده درنامه‌نویسی وانشاء نیزشیوه‌بدیع‌داشته رسائل اوراکه بعربی‌است‌یکی ازادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی «کمال‌البلاغه» جمع کرده. قابوس‌بسال۴۰۳ مقتول گردید.

ابوعلی‌مسکویه ـ ابوعلی‌محمدمسکویه از دانشمندان و مورخان بشماراست گویندنخست‌زرتشتی‌بود بعد اسلام‌آورد بدربارآل‌بویه خاصه خدمت عضدالدوله تقرب‌داشت‌وخازن‌اوبود درتاریخ وطب‌وسیرواخلاق‌تألیفات دارد.ازمؤلفات‌مشهور او کتاب«تجارب‌الامم‌وتعاقب‌الهمم» است که‌درتاریخ عمومی‌اسلام وایران‌است واز مطالب‌آن پیداست که مؤلف درتاریخ نویسی‌سلیقه‌خاصی‌داشته ومقصودش‌تنهانقل حوادث نبوده‌است. تألیف‌دیگر ابن‌مسکویه دراخلاق‌است که« تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق» نام دارد وحکیم نامی‌نصیرالدین‌طوسی‌آنرا بفارسی کرده .

وفات او در ۴۲۱ اتفاق افتاد .

شیخ ابوعلی‌بن‌سینا ـ شیخ الرئیس ابوعلی حسین‌بن عبدالله بن‌سینا نه تنها از دانشمندان نامی‌ایران بلکه ازعلمای جهان‌محسوب است‌پدرش‌ازاهل‌بلخ بود ودر زمان نوح بن‌منصور سامانی‌ببخارا مهاجرت نمود .

ابن‌سینا درحدود۳۷۰ درقریه خرمیثن‌درحوالی بخاراتولدیافت ازعنفوان

جوانی بکسب فضائل پرداخت ودرمقدمات علوم وقرآن وادب مهارت بهم رسانید وخوشه دانش چید بعدبه تحصیل فقه ومنطق ونجوم وریاضی وطب پرداخت ودر اندك‌مدتی پیشرفت‌های او اسباب حیرت پدرواستادان گردید . بعدازمطالعه کتب فارابی توجه‌خاصی‌نسبت بماوراءالطبیعه وحکمت الهی پیدا کرد ودرآن علم غور وتعمق نمود ازطرفی به‌تحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب‌وکشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین و امرا مانند نوح بن منصورسامانی و مجد الدوله و شمس الدوله دیلمی کامیاب گشت .

ابوعلی‌سینانخست دربخارا پایتخت‌سامانیان‌اقامت‌داشت بعدبه گرگانج‌مقر خوارزمشاهیان رفت‌وازصدر نشینان‌مجلس‌مأمون‌بن‌مأمون‌خوارزمشاهی بود . بعد ازظهورسلطان‌محمودبگرگان‌مقرحکومت‌زیاریان‌وازآنجابه‌ری‌وهمدان‌واصفهان مسافرت کردوبخدمت شمس‌الدوله‌بن فخرالدوله دیلمی‌پیوست ودوباربین‌سالهای ۴۰۵و۴۱۲ درهمدان وزارت‌اورا داشت .

بااینهمه‌مسافرتها ودشواریها ومناصب و اشغال حکومتی که ناچارشیخ را از فراغت‌خاطربازمیداشت فکرجوان‌اودرکارومصدرفیض وآثاربودوطالبین علم و هنررا بحلقه تدریس خود جمع میکردوازطرفی‌نیزبتدوین و تصنیف مطالب علمی میپرداخت .

تألیفات شیخ از صد فزون بوده و معروفترین آنها کتاب «شفاء» درحکمت شامل منطق وطبیعیات و الهیات وریاضیات و کتاب «قانون» درطب است که پنج قسمت دارد .۱ـ کلیات۲ـ ادویه مفرده ۳ـ امراض‌مخصوصه اعضاء ۴ـ امراض‌عمومی بدن۵ـ ادویه‌مرکبه. دیگر کتاب «اشارات»است‌درمنطق وحکمت وآن نماینده آخرین‌نظریات استادمیباشد.هرسه کتاب‌ازامهات کتب‌علمی‌عالم بوده‌وازدیربازدر بلاد شرق‌وغرب‌ازطرف‌معلمین بزرگ تدریس شده است . باوجوداینکه‌ابوعلی‌از دانشمندان درجه اول‌بودوبعلوم‌میپرداخت‌ازلحاظ ادبی‌هم مبرز بوده شاهد این مطلب‌آنکه عبارت عربی تألیفات‌استاد بسیارجزیل ومنظم وساده وزیباست.اشعار

وقصاید خوب نیز مانند قصیده نفس بتازی ساخته وقصه‌هائی مانند حی بن یقظان وسلامان وابسال پرداخته وبروایت شاگردش جوزجانی لغتی کامل بعربی گرد آورده گرچه اکنون دردست نیست .

شیخ درزبان فارسی نیز تألیف نموده از جمله کتـاب فلسفی او موسوم به «دانشنامه علائی» که آنرا بنام علاءالدوله پسر کاکویه کرده معروف است ودراینکتاب استاد وقوف خودرا بزبان مادری خود کاملا نشان داده حتی اصطلاحات علمی بفارسی سره بکار برده . نیز شیخ بپارسی شعر سروده ویکی ازرباعیها که بدو اسناد شده اینست:

کفر چو منی گزاف وآسان نبود   محکمتر از ایمان من ایمان نبود

دردهر چومن یکی وآنهم کافر   پس درهمه دهر یك مسلمان نبود

وفات شیخ بسال ٤٢٨ درهمدان واقعشد .

ثعالبی ـ ابومنصور عبدالملك بن محمد ثعالبی نیشابوری از ادبا و فضلای معروف بودودرلغت وقصص وامثال وحکم تألیفات مفید دارد .

کتابی مهم درشرح حال ومنتخب اشعارشماره زیادی ازسخن سرایان عربی گوی ایرانی وشعرای عرب باسم «یتیمة الدهر» تألیف کرد بعدآنرا بواسطه کتاب «تتمه ـ الیتیمه» تکمیل نمود. ثعالبی بسال ٤٢٩ درگذشت .

بیرونی ـ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران، از دانشمندان جهان بشمار است بسال ٣٦٢ دربیرون یعنی حوالی خوارزم تولد یافت قسمت اول عمرش درخوارزم گذشت . طرف توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود سپس بخدمت شمس المعالی قابوس وشمگیر زیاری حکمران گرگان رسید وازآن پادشاه حمایت دید بعد بدربار سلطان محمود پیوست و درخدمت آن پادشاه تقرب پیدا کردو در مسافرت‌های هند با او بهند رفت وازاحوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی ازتألیفات مفید او کتاب «الاثار الباقیه عن القرون الخالیه» نام دارد که در تقویم وسنوات واعیاد ملل خاور نزدیك مانند ایرانیان (سغدیان، خوارزمیان، پارسیان)

ویونانیان ویهودیان وعیسویان ومسلمانانست وآنرا درحدود سال ۳۹۰ بنام‌قابوس نوشت ونیز کتاب «تحقیق ماللهند» است که بعدازمسافرت هند دراخبار واخلاق‌و عادات هندیها تألیف کرد.

بیرونی درهیئت وهندسه‌ونجوم دوتألیف مشهوردارد یکی‌موسوم‌به«التفهیم لاوایل صناعة التنجیم » که‌آنرا درحدود ۴۲۰ درغزنه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی‌تألیف کرده‌وهم‌یکدوره ازآنرابفارسی‌نوشته ودیگری«قانون‌مسعودی» است که‌آنراما‌بین‌سال ۴۲۱-۴۲۷ بنام‌سلطان‌مسعودغزنوی‌مرتب‌ساخته‌وفات‌بیرونی را درحدود ۴۴۰ نوشته‌اند.

ابوالفضل بیهقی - تألیفات مهم فضلای فوق چنانکه دیده‌شداغلب‌بعربی‌بود ولی‌شاهکار ابوالفضل‌بیهقی‌بفارسی‌است بیهقی‌مدت نوزده سال‌منشی دیوان رسایل غزنویان بود تاریخی‌بزرگ در حالات سلاطین‌آن سلسله که به ۳۰ جلدمیرسیده وگویاموسوم‌بتاریخ‌آل ناصربوده‌بفارسی‌بلیغ وشیرینی‌تألیف کرده‌افسوس‌جزچند جلدناقص‌آن که درشرح حالات وسلطنت ووقایع روزگارسلطان‌مسعود وموسوم به‌تاریخ مسعودی‌است‌وبه‌تاریخ‌بیهقی‌مشهوراست‌باقی‌نمانده بحکم‌این کتاب بیهقی بی‌گمان درزبان فارسی استاد بلاغت‌بوده وسبک‌سخن‌وشیوه نویسندگی‌اودر کمتر کتاب فارسی‌یافت‌میشود چیزیکه در باب این کتاب بخصوص‌جالب‌نظراست همانا عبارتست‌ازحق پرستی‌وصدق‌خواهی‌مؤلف کسی که‌آنرابدقت‌بخواندبیقین‌درمییابد که‌بیهقی درآن‌زمان یعنی‌نهصد سال پیش‌چگونه تاریخ نویسی‌میکرده وازراستی منحرف نمیشده است .

بیهقی درسال ۴۵۱ بتألیف این‌تاریخ پرداخت‌وفات اوبسال ۴۷۰ اتفاق افتاد.

رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران - بطوریکه‌درفوق‌اشارت‌رفت گذشته‌ازدربارغزنه‌بخاراوگرگانج‌ونقاط‌دیگردرسایه‌سامانیان‌وخوارزمشاهیان‌و دیگران کانون‌علوم وادبیات‌ومجمع‌شعراء وفضلابوده ودانشمندان مانندابوریحان بیرونی‌وشیخ‌ابوعلی‌سینا وابوالخیرخمارازحکماء واطباء نامی‌آن‌زمان وابوسهیل مسیحی‌وابونصر عراقی و امثال‌آنان درآن دیار میزیسته‌اند سلاطین هردوسلسله

علم‌دوست وادب پرور بودند وشعراء وحکماء ونویسندگان را حمایت میکردند سامانیان اول کسانی بودند که بترجمه وتألیف کتب فارسی ونظم شاهنامه امر کردند و نوح بن منصور کتابخانه‌ای بزرگ داشت چنانکه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد.

مأمون بن مأمون ازخوارزمشاهیان مخصوصاً دانش دوستی وهنرپروری شیمه داشت. نیز شاهان این دوخاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند مانند بلعمی وزیر سامانیان واحمد بن محمد سهیلی وزیر مأمون همچنین طبرستان و گرگان و حوالی یعنی مقر حکومت آل زیار وعلویان محل اجتماع فضلا وسخنگویان بود شمس المعالی قابوس وشمگیر ونوه او کیکاوس ازدانشمندان بشمار میرفتند از دیلمیان و آل بویه نیز شاهان ووزیران هنرمند وهنرپرور مانند شمس الدوله وعلاءالدوله وعضدالدوله و عزالدوله وبهاء الدوله وصاحب بن عباد ظهور کردند غالب مؤلفین این عصر خاصه آنانی که بدربار وزیر صاحب بن عباد گرد آمده بودند بعربی مینوشتند ولی تألیفاتی بفارسی نیز میکردند چنانکه ازدانشنامهٔ علائی وکتاب التفهیم معلوم توان کرد نیز شعرای فارسی گو بدربار آل بویه کم نبود ازآنجمله میتوان منطقی وخسروی وبندار وبختیاری را نام برد بعضی ازشعرای این عصر ذواللسانین بودند یعنی بفارسی و تازی سخن سرائی میکردند مانند ابوالفتح بستی متوفی بسال ٤٠٠ که درهردو زبان اشعار نغز سروده.

ماخذها - تذکره های فارسی (رجوع شود بفهرست کتب درآخر همین کتاب) چهار مقاله عروضی وتعلیقات چهار مقاله بقلم آقای محمد قزوینی چاپ لیدن - کتاب حماسه ملی ایران تألیف نلد که Noeldeke - ابوالمؤید بلخی بقلم آقای سعید نفیسی مجله شرق چاپ تهران ۱۳۱۸ سلسله مقالات راجع بفردوسی در مجله کاوه چاپ برلین ۱۳۳۹ هجری قمری - تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ۲ - فردوسی نامه مهر چاپ تهران ۱۳۱۳ - مقاله راجع بفردوسی بقلم آقای بهار در مجله (باختر) اصفهان شماره ۱۱-۱۲ سال اول ۱۳۱۳ - فرماندهی فردوسی تألیف آقای بهار مست چاپ تهران ۱۳۱۳ - مقدمه دیوان فرخی چاپ تهران باهتمام آقای عبدالرسولی ۱۳۱۱ - سخن وسخنوران تألیف آقای بدیع الزمان ج ۱ چاپ تهران ۱۳۰۸ - فهرست نسخ فارسی در بریتیش موزیوم (انگلیسی) تألیف ریو ج ۲ - تاریخ ادبیات ایران در ضمن فقه اللغه ایران (آلمان) ج ۲ تألیف اته - دیوان منوچهری باحواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم کازیمیرسکی - راجع بتخلص ولقب منوچهری راحة الصدور چاپ فرنگ ص ۵۷ و ٤۷۷ مقالات آقای سعید نفیسی احوال منوچهری در مجله باختر اصفهان سال دوم - راجع به یوسف وزلیخای فردوسی مجله مهر [illegible] طبعهٔ تهران ص ۵۸۷ بقلم دکتر رضا زاده شفق - ایضاً مقاله مهم گرنباوم Grunbaum

دردوشماره جلد ٤٣ مجله انجمن آسیائی آلمان - ایضاً مقالات فاضلانه آقای عبدالعظیم قریب درشماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مجله آموزش وپرورش سال نهم ۱۳۱۸ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همائی جلد ۱ تبریز ۱۳٤۸ - ابن سینا رساله تألیفی آقای دکتر غنی طهران - ۱۳۱۵ - منابع درباب علماء ودانشمندان گذشته از کتب فوق - تاریخ الحکماء قفطی - طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) - ایضاً تألیف هوار (فرانسوی) ونیکلسون (انگلیسی) دراینباب وفیات الاعیان ابن خلکان - معجم الادباء یاقوت - تاریخ بیهق چاپ طهران بتصحیح آقای بهمنیار (راجع به بیهقی) - آداب اللغه تألیف جرجی زیدان .

۴- عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان سلجوق پسر دقاق از سران ترکان غز بود سلجوقیان مانند دیگر عشایر ترك از نواحی ترکستان رو بایران آورده ونخست درحوالی بخارا فرود آمدند وبسال چهارصدوسی ویك نوه‌های سلجوق یعنی دو برادر چغری وطغرل که قدرتی پیدا کرده بخراسان آمده بودند غزنویان رامغلوب ساختند اولی درمرو ودومی درنیشابور فرمان دادند تاخطبه بنام آنان خوانده شود بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت نمود و ری را مقر خود انتخاب کرد وبفتوحات پرداخت وتا بغداد برفت و خلیفه مقدم اورا بخوبی پذیرفت با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید وبتدریج ترقی کرد ونسبت بتمام دولتهائی که ذکرش گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع تر شد .

سلطنت سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بوددرحدودپانصدوپنجاه و دو منقرض شد وسلاله‌های دیگر مانند سلجوقیان سوریه تااوایل قرن ششم وسلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تااواخر قرن ششم وسلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله ومعاصرین آن نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است زیرا ادبیات ایران درعصر آنان نضج گرفت ورواج یافت وشعرای نامی وفضلای معروف مانند ناصرخسرو وخیام وانوری ومعزی وقطران وسنائی وشیخ عطار وتاریخنویسان مانند راوندی ودانشمندان وفقها ومشایخ مانند غزالی وقشیری ونجم الدین کبری ظهور کردند وآثار ادبی وتاریخی ودینی ازمنثور ومنظوم بیشتر از دوره‌های گذشته بوجود آمد نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه وسنجر ادبا

راحمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس وفاضل بودند نیز وزیران لایق ودانش دوست داشتند مانند عمیدالملك کندری که خود اهل دانش وفرهنگ بودو نظام الملك طوسی که ادیب ونویسنده بود وعلمارا احترام میکرد عمیدالملك مخصوصاً فارسی گویان راتشویق نمود ونظام الملك بعربی بیشتر دلبستگی داشت همو بود که مدارس بزرگ دربلخ ونیشابور وهرات واصفهان وبغداد ودیگر نقاط بنام نظامیه تأسیس نمود ودانشمندان عصر رابتدریس درآن مدارس برگماشت.

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور راجتماعگاه شعرا ونویسندگان بود. باخرزی که خود ازادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم به دمیة القصر ارصدها شاعر عربی گوی نام برده که اکثر آنان معاصر او بوده اند پیداست که شماره شعرای فارسی زبان هم زیاد بود چنانکه ازبزرگان آنان نام برده خواهدشد.

ازخواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف درآن عصر روبه ترقی نهاد و جمعی ازمشایخ وسخنگویان آن سلسله ظهور کردند.

البته علت این ترقیات علمی وادبی تنها حمایت وتشویق شاهان سلجوقی نبود بلکه مقصود ازعصر سلجوقیان دوره قرنهای پنجم وششم است ودرآن مدت بااینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست وعلم وادب ایران زمین بودند سلسله های دیگر نیز مانند غوریان وخوارزمشاهیان وبوئیان وغزنویان واتابکان که کمابیش معاصر سلجوقیان بودند هریکی بنوبه خود درتشویق دانشمندان وگویندگان بهره ای داشتند چنانکه درذکر حال برخی ازآنان این حقیقت روشن خواهدشد. ازطرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی بمناسبت زوال سلطعرب وحصول استقلال ایران ورواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی وغزنوی فرصت رشد ونمو پیدا کرده بود. ازسالهای حکومت غزنوی که ذکر شده آشکار است که غزنویها با آنکه مغلوب سلجوقیها شدند منقرض نگردیدند ومدتی دراز معاصر سلجوقیان درغزنه ودرهندسلطنت میکردند درذیل معلوم خواهدشد بعضی ازشعرای نامی دوره سلجوقی مانند مسعود سعدوسنائی بدربار غزنوی منتسب بودند.

شعرای متصوف

تصوف طریقت مخصوصی است که از دیر باز در ایران ظهور کرده و بتدریج وسعت یافته نفوذی درافکار نموده و در ادبیات منثور و منظوم ما جلوهٔ خاصی کرده است .

درخصوص منشاء تصوف ایران عقاید مختلف موجود است بعضی اصل آنرا از تعالیم دینی هند وبعضی ازحکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته‌اند .

مذهب هندی سعادت حقیقی رادر گسیختن از این جهان وپیوستن بجهان روحانی واتحاد بروح کلی میداند وبرای رسیدن باینمقصود ریاضت وسلوك واعتكاف و تأمل وسکوت وتحقیر جسم وتربیت روح وتجرد واعتزال تعلیم میکند .
حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را گویند که درقرن سوم میلادی دراسکندریه درتعقیب حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق براین است که اصل وجود ومرکز هستی خدا یتعالی است که عالم وآدم تجلی وی وجهان آئینهٔ ذات اوست وتمام اشیاء غیرازوظاهری واعتباری است وتنها هستی واقعی مخصوص ذات حق است که مانند نوردرتمام موجودات جریان داشته و بآنها هستی بخشیده است که هریك بدرجه خود بهره از نوروجود یا اشراق الهی دارند کسیکه معرفت ووصال خدارا خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم ومطالعه نفس وسلوك وتذکر و ریاضت و کشف بآن مقام برسد. علم بشر نیز بنا بعقیدهٔ این طایفه ممکن است بعد ازطی طریق حکمت ونیل بمقام کشف وشهودبرسد وعارف حقایق رانه تنها بهدایت عقل بلکه بنوراشراق پی برده وآشکاربیند وعلم عارف نسبت بعلم دانشمند نسبت شنیدن باشد بدیدن .

برفرض هم مذاهب مذکوردرفوق درافکار ایرانی تأثیر کرده باشد حقیقت امر آن است که روح ایرانی از قدیم خود استعداد مخصوصی درتصوف وعرفان داشته چنانکه درزمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرده وآئین وحدت وترك مجاهده را درآن روزگاران ظاهر ساخته است .

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را بسلك علم و ادب در آوردند و در تألیفات خود بخصوص در نظم فارسی جلوه دادند.

خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی برد و آنچه را هم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آنرا در دورهٔ اسلامی طوری باذوق خود سازش داد و در آثار منثور و منظوم خود بزبان و بیان آورد که تصوفی باسلوب خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوف ایران دو جنبه توان یافت یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق و کشتن شهوات و اختیار قناعت و ترجیح فقر و پشمینه پوشی (چنانکه کلمه صوفی اشاره بهمان است) که تمام این صفات نفی عالم ظاهر است و پیداست که این مسلك با تصوف هندی شباهت دارد. جنبه دوم تصوف ایران مثبت است و عبارتست از سلوك و جستجو و طلب و طی مراحل اخلاص و عبادت و ایثار و خدمت بغیر و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی و فناء درهستی او و قیام باوامر حق و کوشش بی‌منت و خدمت بی‌ریا.

بالجمله توان گفت اساس تصوف ایران خدمت و محبت و درك وحدت میباشد و صوفی کامل آنست که مراحل تقلید و توسل بتعالیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف و تذکر و مطالعه نفس راه بحقیقت برد و با کشف و شهود برسد و قلب خودرا مرکز عشق و محبت و جلوه گاه احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی به مقام وحدت عالم علوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تا خدارا درخود دیده و بمعرفت نائل آید و بپندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و درپرتو این نظر نورانی در عالم انسانی نیز وحدت اصلی را دریابد و بداند اغلب تفرقه‌ها و جنگهای مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

شعرا و نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین ترین طرزی درلباس نظم و نثر جلوه داده و احساسات رقیق و عالی بسلك

عبارت کشیده ومشایخ وبزرگان این طریقت لطایف‌افکاروعقایدخودرا بزیباترین سخنان بیان کرده‌اند .

دراینموقع برخی‌ازسخنگویان‌عرفانی‌عصرسلجوقی‌را نام‌میبریم که‌عبارتنداز: باباطاهر همدانی وابی‌سعید ابی‌الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی و شیخ عطار .

باباطاهر - باباطاهرعریان همدانی بود ومسلك درویشی و فروتنی او که شیوهٔ عارفان است‌سبب‌شد تاوی گوشه‌گیر گشته‌و گمنام‌زیسته‌وتفصیلی‌اززندگانی خود باقی‌نگذارد فقط دربعضی کتب صوفیه ذکری ازمقام معنوی‌ومسلك‌ریاضت‌و درویشی وصفت‌تقوی واستغنای او آمده است آنچه‌ازسوانح‌زندگانی‌وی‌معلوم‌است ملاقاتیست که گویامیان‌اووطغرل اولین شاه سلجوقی درحدود سال‌چهارصدوچهل وهفت‌درهمدان اتفاق افتاد وازاین خبر بدست‌میآید که دوره شهرت شیخ‌اواسط قرن‌پنجم وظاهراً تولدش دراواخرقرن چهارم بوده است : باباطاهرازسخنگویان صاحب دل ودردمند بوده ونغمه‌هائی که شاهدسوزدرونی اوست‌سروده‌نیزرسالاتی بعربی وفارسی تألیف نموده است .

ازآنجمله مجموعهٔ‌کلمات قصاریست بعربی که عقاید تصوف‌رادرعلم‌ومعرفت وذکروعبادت ووجد ومحبت درجمله‌های کوتاه ومؤثری‌بیان‌میکند.عمدهٔ شهرت باباطاهر درایران‌بواسطه دوبیتیهای شیرین ومؤثرعارفانهٔ اوست . از خصوصیات این رباعیات آنکه ازوزن معمول رباعی کمی فرق دارد ونیزدرلغتی‌شبیه‌بلغت‌لری سروده شده وازاین لحاظ آنهارا درکتب قدیم(فهلویات)نام داده‌اند . درتمام این رباعیهای‌ساده ومؤثرشاعرازوجهان وحدت‌دورافتادگی انسان‌وازپریشانی وتنهائی وناچیزی وبیچیزی خود کرده ازهجران‌شکایت نموده‌وحسن‌اشتیاق معنوی‌خودرا جلوه داده است .

باباطاهردرهمدان دارفانی‌را وداع گفته ودرهمان شهرمدفون است . اینك چندنمونه ازرباعیات شیرین سوزناك او:

دراتحاد حقیقت آدمی باخدا :

اگر دل دلبر و دلبر کدومه　　　وگر دلبردل و دلرا چه نومه

دل ودلبر بهم آمیته وینم ندونم دل که و دلبر کدومه

ایضاً

خرم آنان که ازتن جون نذونند زجانون جون زجون جانون نذونند
بدردش خو کرن سالان و ماهان بدرد خویشتن درمون نذونند

✿✿✿

همه جا جلوه گاه خداست .

خوشا آنون که از پاسر نذونند میان شعله خشك و تر نذونند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر سرائی حالی از دلبر نذونند

✿✿✿

تأثراز ناپایداری روزگار:

یکی برزیگری نالون درایندشت بچشم خون فشان آلاله میکشت
همیکشت و همیگفت ایدریغا که باید کشتن و هشتن درایندشت

✿✿✿

درویشی وبی‌خانمانی :

موآن رندم کـه نامم بی‌قلندر نه‌خون دیرم نه‌مون دیرم نه‌لنگر
چوروز آیه بگردم گرد کویت چوشو آیه بخشتان وانهم سر .

✿✿✿

نیکان شکارسیه دستانند :

جره بازی بدم رفتم به نخجیر سیه دستی زده بر بـال مو تیر
بوره غافل مچر درچشمه‌ساران هر آن غافل چره غافل‌خوره تیر

✿✿✿

دوستی کیمیاست :

دیدم آلاله ای در دامن خـار وتم آلالیا کـی چینمت بـار
بگفتـا باغبان معذور میـدار درخت دوستی دیر آوره بـار



شیمه محبت

دلی دیرم خریدار محبت — کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل — ز پود محنت و تار محبت

ازمطالعه این چندرباعی دلکش درمییابیم که گذشته ازوزن مخصوص وصورت تلفظ کلمات لغاتی نیزداریم که شکل لغت‌های بومی ایران باستان را نگه داشته و به‌پهلوی نزدیك است مانند مو بجای من ، شو بجای شب وینم بجای بینم ، کرن بجای کنند وتم بجای گویم .

ابوسعید ابی الخیرـ شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی الخیر معاصر باباطاهر بود . بسال سیصدوپنجاه‌وهفت درمهنه واقع درناحیهٔ خاوران خراسان تولد یافت و بعد از تحصیلات مقدماتی درمولد خود برای تحصیل فقه بمرورفت ونزد ابوعبدالله الحصری که ازفقهای معروف بود وازعلم طریقت آگاهی تمام داشت شاگردی نمود وسپس از مشایخ بزرگ عصرخود مانند شیخ ابوالفضل حسن سرخسی وابوالعباس احمد قصاب وابوالحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ ابوعبدالرحمن سلمی متوفی در۴۱۲ کسوه طریقت پوشید. ابوسعیدرا میتوان درعداداولین سخن‌گویان فارسی زبان مذهب تصوف آوردزیرا گفته‌هاوجمله‌ها وقطعه‌ها ورباعیهای نغز صوفیانه ازدیگران وازخود بیان کرده وچون حالی داشته درآنها که بدست نوه‌اش محمد منوردر کتاب اسرارالتوحیدجمع آمده تأثیری عمیق است وآشکار میدارد که گوینده آنرادردی دردل وشوری درسر بوده . رباعی ذیل که بخودشیخ منسوب است حال عشق ودرد اورا نشان میدهد :

جانا بزمین خاوران خاری نیست — کش بامن و روز گارمن کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا — دردادن صد هزارجان عاری نیست

روزی درمجلس سماع که شیخ جذبه وحالت پیدا کرده بوده درتعریف تصوف واینکه هستی واقعی ازآن خدای تعالی میباشد اینچنین سخن میگفته :

«هفتصد پیرازمشایخ درماهیت تصوف سخن گفته‌اند تمامترین وبهترین همه

قولها اینست که : استعمال الوقت بما هواولی به . شیخ ما گفت :

اهل الرسوم فی حیوتهم اموات واهل الحقایق فی مماتهم احیاء . شیخ ما گفت وقتها هرجائی میگشتیمی در کوه وبیابان واین حدیث سردرپی مانهاده بودو ماخدایرا جستیمی در کوه وبیابان وبودی که بازیافتیمی وبودی که باز نیافتیمی اکنون چنان شده ایم که خویشتن می باز نیابیم زیرا همه اوست مانه ایم از آن معنی که او بودوما نبودیم واوخواهد بود وما نباشیم .»

واقعاً عقاید صوفیانه دراخلاق وگفتاروکردارابوسعیدجلوه کرده بود خوش زبان وشیرین بیان وشکسته نفس ومهربان بود مال ازتوانگران گرفته بدرویشان میداد کینه جوئی را دوست نداشت باهمه یاربودحتی بادشمنان خودمدارامیکرددر باره ابوالقاسم قشیری که ابوسعیدرا دوست نداشت دراسرارالتوحید چنین گوید:

روزی برزبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه وتعالی رادوست میدارد وحق سبحانه مارادوست میدارد فرق اینست که ما پیلیم وبوسعید پشه . اینخبررا بنزدیك شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت بروو بنزدیك استاد امام شو بگو که آن پشه هم توئی ماهیچ چیز نیستیم وماخود دراین میان نیستم . آن درویش بیامد وآن سخن باستاد امام بگفت استادامام از آنساعت بازقول کرد که نیز بد شیخ ما سخن نگوید ونگفت تاآنگاه که بمجلس شیخ آمد وآن داوری با موافقت والفت بدل گشت .

درباب عقیده معروف صوفیان که علم مراتب دارد نخست تجربه حسی یا آزمایش. دوم علم استدلالی یادانستن. سوم شهود یادیدن . حکایت دیدارابوعلی سینا که استاد منطق وحکمت بود واز طریقهٔ مشاء که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت ومیگفت علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار-التوحید اینگونه آمده :

خواجه بوعلی باشیخ درخانه شد ودرخانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت وسخن میگفتند که کس ندانست ونیز بنزدیك ایشان در نیامد مگر کسیکه اجازت دادند وجز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعدازسه شبانه

روز خواجه‌بوعلی برفت شاگردان ازخواجه‌بوعلی پرسیدند که‌شیخ‌راچگونه یافتی گفت هرچه‌من میدانم‌اومی بیندومتصوفه ومریدان‌شیخ‌چون بنزدیك‌شیخ‌درآمدند ازشیخ‌سؤال کردند که‌ای‌شیخ بوعلی‌راچون یافتی گفت‌هرچه‌مامی‌بینیم اومیداند.»

شیخ بحکم ذوق وحدت که درعرفان‌موجوداست بااهل ادیان هم‌ازراه‌مهرو یگانگی رفتارمیکرد چنانکه روزی با مریدانش درکلیسای عیسویان حضور یافت واین کار او درآن روزگار تعصب اسباب حیرت وموجب اتحاد و الفت گردید . در پندوراهنمائی‌هم‌راه لطف ومحبت‌راپیش‌میگرفت چنانکه این‌حکایت‌نشان‌میدهد.

«هم درآن‌وقت که‌شیخ‌ما بنشابوربود روزبگورستان حیره میشد بسرتربت مشایخ‌رسید جمعی‌رادید که درآن‌موضع خمرمیخورند و دف میزدند صوفیان در اضطراب آمدند وخواستند که احتساب کنندوایشانرا برنجانند وبزنندشیخ‌اجازت نداد چون شیخ‌نزدیك‌ایشان‌رسید گفت خداوند همچنانك درین جهان‌خوش‌دلتان میدارددرآن‌جهان‌نیزخوش‌دلتان داردآن‌جمله برخاستندودرپای‌اسب‌شیخ‌افتادند وخمرها بریختند وسازها بشکستند وتوبه کردند وازنیکمردان گشتند».

وفات شیخ ابوسعید در۴۴۰ درمهنه اتفاق افتادگویند درموقع بیماری‌ازو پرسیدند که درپیش تابوتش ازقرآن چه‌خوانند گفت قرآن بزرگتراز آنست که برمن‌بخوانند واین بیت‌کافی خواهد بود :

بهتراز این درجهان همه چه بودکار دوست بر دوست رفت یار بریار .

آنهمه اندوه بود و اینهمه شادی آنهمه گفتار بود و اینهمه کردار .

عبدالله انصاری ـ خواجه‌عبدالله‌بن‌محمدانصاری هروی بسال۳۹۶متولدشدو معاصرالب ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملك وشیخ ابوسعید ابی‌الخیر بود . نسبتش اگرچه به‌ابوایوب انصاری‌میرسد ولی چون عمرش درایران گذشت‌لاجرم بسبك سخن سرایان ایرانی درآمد و بزبان فارسی لحنی وشیوه ای بهمرسانید و نثر فصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت شیخ از اجلهٔ محدثین و عرفا بود

ونزددانشمندان ومشایخ شاگردی کرد وحافظه‌ای شگفت انگیزداشت واقوال و اشعارزیادی میدانست‌ازمشایخ بخصوص بشیخ‌ابوالحسن خرقانی ارادت داشته‌وبعد جانشین او گشته‌است‌تصانیفی بعربی مانندذم‌الکلام ومنازل‌السائرین‌وبفارسی‌مانند زادالعارفین‌وکتاب اسراربوجودآورده‌همچنین‌رسالات‌دیگربفارسی‌مانندرساله‌دل وجان‌وکنزالسالکین ورساله واردات وقلندرنامه وهفت‌حصارومحبت نامه ورساله مقولات والهی نامه او موجود است . از معروفترین گفته های شیخ همانا مناجات اوست که تاآنزمان‌درزبان فارسی بدین سبك‌ساده ومؤثروشیرین سابقه نداشته و آن درضمن رسالات مذکوردربالاودرموارد دیگرنقل شده ونمونه‌ای ازنثرمسجع وشیوای فارسی قرن پنجم است .

شیخ رباعیهای روان‌وجاذب عرفانی وروحانی نیزسروده است ومیتوان‌آنرا درعداد نخستین‌وقدیمترین رباعی سرایان‌نام‌برد بخصوص درمعانی‌دینی‌وعرفانی .

شیخ کتاب‌طبقات‌الصوفیه تألیف یکی‌ازمشایخ‌عرفانی‌یعنی‌عبدالرحمن‌سلمی را درمجالس‌وعظ‌خودبااضافاتی‌بزبان‌هروی‌قدیم‌املاکردویکی ازمریدان‌وی‌آنرا جمع‌آوری‌نمود وپس‌ازآن‌درقرن‌نهم عبدالرحمن جامی‌آنراازز بان‌هروی‌بفارسی معمولی‌اندرآورد وشرح حالات مشایخ دیگررا برآن افزود وکتاب‌نفحات‌الانس را بوجودآورد .

چنانکه گفته‌شدنظم‌ونثرشیخ بفارسی‌دوصفت‌سادگی‌وشیرینی‌را داراست‌وی از نخستین کسانیست که بفارسی نثرمسجع ساخت و درضمن نثرشعربکاربرد و این سبك درزمان سعدی بکمال رسید که گلستان بهترین‌شاهدآنست .

اینك مثالی‌چند از کلام‌خواجه(رساله‌مقولات) که دارای تأثیروسوز وشور مخصوصی است وپندهای لطیف معنوی دربردارد :

بیزارم ازآن‌طاعت که‌مرا بعجب‌آردبندهٔ‌آن معصیتم که مرا بعذرآرد. ازو خواه که‌داردومیخواهد که‌ازوخواهی‌ارومخواه که‌نداردومیکاهدا گربخواهی‌بنده آنی که‌دربندآنی. آن‌ارزی که‌میورزی. هرچیز که بزبان‌آمد بزیان‌آمد. دوست راازدربیرون کنندامااز‌دل‌بیرون‌نکنند . خدایتعالی‌می‌بیند ومیپوشدهمسایه‌نمی

بیندومیخروشد. چنان زی که بثناارزی وچنان میر که بدعاارزی. لقمه‌خوری هر جائی‌طاعت کنی‌ریائی‌صحبت رانی‌هوائی زهی مردسودائی. اگردرآئی بازاست و اگرنیائی‌خدابی‌نیازاست. اگربرهواپری مگسی‌باشی‌اگربرروی آب روی خسی باشی دل بدست‌آرتا کسی باشی .

دررراه خدادو کعبه‌آمد حاصل   يك كعبهٔ صورتست يك كعبهٔ دل
تـا بتوانی زیارت دلها کن   کافزون زهزار کعبه‌آمد يك دل

عذردرشریعت بزبانست ودرحقیقت بدل وجان‌آن‌نکوتن که زشت بگذاریم ونغز گیریم وپوست بگذاریم ومغز گیریم. در کود کی بازی ودرجوانی‌مستی‌ودر پیری سستی پس‌خدارا کی پرستی .

چون پیش بزرگی‌درآئی‌همه‌گوش باش‌چون اوسخن گوید توخاموش‌باش.

پنج چیز نشانه سختیست، بی‌شکری دروقت نعمت، بیصبری دروقت محنت، بیرضائی‌دروقت قسمت. کاهلی‌دروقت خدمت، بیحرمتی دروقت صحبت. حیات ماهی درآبست‌وحیات بچه‌ازشیر. شریعت‌را استادبایدوطریقت‌راپیر. زاهدمزدور ببهشت مینازد وعارف بدوست. ازصوفی‌چگویم که صوفی‌خوداوست .

روزگاری اورا میجستم‌خودرا میبافتم اکنون خودرا میجویم اورا میبابم

عشق‌آمد وشد چوخونم اندررگ وپوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست
اجزای وجـودم همگی دوست گـرفت
تامیست زمـن برمی و باقی همه است.

چند جمله ازمناجات شیخ :

اِلهی عبدالله‌را ازسه‌آفت نگاهدارازوساوس‌شیطانی‌وازهواجس‌جسمانی‌واز غرور نا دانی .

اِلهی‌بسازکارمن‌ومنگربکردارمن‌دلی‌ده که‌طاعت افزون کند طاعتی ده که ببهشت رهنمون کند .

اِلهی‌اگر بهشت چون چشم وچراغ‌است‌بی‌دیدارتو درد وداغ‌است.

الهی اگر مرا دردوزخ کنی دعوی دار نیستم واگر دربهشت کنی بیجمال تو خریدار نیستم.

الهی من به حور وقصور ننازم اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت میسازم.

الهی اگر عبدالله را بخواهی گداخت دوزخی دیگر باید آلایش اورا واگر بخواهی نواخت بهشتی دیگر باید آسایش اورا.

الهی میدانی ناتوانم پس ازبلا برهانم.

الهی میپنداشتم که تو را شناختم اکنون آن پنداشت وشناخت را در آب انداختم.

الهی همه شادیها بی یاد توغروراست وهمهٔ غمها با یاد توسرور.

چند رباعی ازشیخ :

ازهجرهمی سوزم ازشرم خیال		دروصال همی سوزم ازبیم زوال
پروانهٔ شمع را چنین باشد حال		درهجربسوزد و بسوزد زوصال



دی آمد وهیچ نامد ازمن کاری		و امروز زمی گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری		نا آمده به بدی ازین بسیاری



درعشق تو گه پست و گهی مست شوم		وزیادتو که نیست گهی هست شوم
در پستی و مستی ارنگیری دستم		یکبار گی ای نگار از دست شوم.

ازین مثالها تاحدی بمقامات وحالات عرفانی شیخ پی توان برد که درضمن آن معانی عشق واقعی بخدا واعراض ازظاهر ورجوع بباطن جلوه میکند.

وفات شخ در۴۸۱ درهرات اتفاق افتاد.

سنائی - ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی دراواسط قرن پنجم تولد یافت واز اوایل جوانی انتساب بدربارغزنوی نمود وبعضی ازسلاطین آن سلاله راماننده بهرامشاه دراشعارش مدح کرد.

سنائی گذشته از سلاطین و امرا بافضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین دفعه او جمع کرد.

سنائی سفر حج بجا آورد نیز در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقهٔ درویشان در آمد و بارؤسای صوفیه معاشرت کرد و از آنها کسب فیوضات نمود و در نتیجهٔ تأثیر این تعالیم آخر از دربار سلاطین و مدح آنها صرف نظر کرد و گوشه گیری اختیار نمود و اشعاری پرمغز عرفانی سرود.

سبك و افكار سنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آنرا تا سی هزار نوشته‌اند وامروز بعضی نسخه‌های آن تا دوازده هزار بیت و بیشتر دارد حاوی قصاید وغزلیات ورباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها ومخصوصاً درحدیقه ظاهر است بااین همه توان گفت که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتر بمعنی بوده است تا بلفظ بطور کلی میتوان سنائی را اولین شاعر نامی تصوف ایران محسوب داشت زیرا قبل از او کسی درمذهب عرفان باستحکام وسلاست وصفای کلام او بنظم سخن پردازی نکرده ازسخن سنائی پیداست که درجوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی زبان از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده چنانکه درقصیده‌ای ازفرزدق وجریر که دو شاعر تازی درقرن اول اسلامی بودند وباهم مناظره‌ها داشتند و جریر درباره فرزدق هجوها ساخته نام برده و گفته‌است:

هست تا نفس نفیست باعث تعلیم دیو بود هم‌فر فرزدق داعیهٔ جرجریر

که درمصرع دوم اشارتی بخصومت جریر نسبت بفرزدق موجود است.

از گویندگان فارسی زبان تأثیر ازشاعران خراسان مانند منوچهری وفرخی ومسعود سعد درشعر سنائی پیداست. قصیده‌هائیکه بامطلعهای ذیل آغاز میکند قصیده شمعیهٔ منوچهری را با کمال وضوح بخاطر می‌آورد:

ای همیشه دی بحرص و آز کرده مرتهن داده یکباره عنان خود بدست اهرمن

همچنین:

ای امیرالمؤمنین ایشمع دین ای ابولحسن

ای بیك ضربت ربودی جان دشمن از بدن

همچنین :

دل زدلتنگی زمانی طرف کردم درچمن
یکجهان‌جان‌دیدم‌آنجارسته‌اززندان تن

درقصیده‌ای که بمطلع :

مکن درجسم وجان‌منزل که‌این‌دونست‌وآن والا
قدم زین هردوبیرون نه نه اینجا باش و نه‌آنجا.

ساخته سبك‌فرخی‌را پیروی نموده ودرضمن‌آن گفته است :

نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت
همیگویم بهرساعت چه درسرا چه در ضرا
که یارب مرسنائی‌راسنائی‌ده تو درحکمت
چنان‌کز وی برشك‌آید روان بوعلی سینا
مگردانم درینعالم ز بیش‌آری و کم‌عقلی
«چورأی‌عاشقان‌گردان‌چوطبع‌بیدلان‌شیدا»

دراین‌چند بیت‌انس وعلاقه خودرا نسبت بفلسفه‌اظهارنموده درضمن مصرع اخیررا بعین ازقصیده فرخی تضمین کرده . درجای دیگردرقطعه‌ای که پیداست‌از روی وجد ونشاط سروده گوید :

حال با شعر فرخی آریم — رقص‌برشعربوالفتوح‌کنیم

همچنین‌چون‌دیوان سنائی‌را باآن مسعود سعد برابر کنیم بسا‌قصاید‌که از حیث وزن وقافیه‌وبعض تعبیرات وتشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد .

پس ازین‌دورهٔ تقلیدسنائی‌چون درجذبه عرفات افتاد خودباستقلال مضامین واشعارعرفانی ساخت‌که درديوان ومثنویهای او مندرج است . دراین سنخ اشعار استاد مـا را دعوت میکند به تصفیهٔ نفس و ترك غرورو تظاهر و اینگونه مضامین میپردازد :

دانشی‌که تو را از تو نستاند جهل از آن بهتر است . بستهٔ جـاه و زرمباش که جاه وزربرای جـود و بخشش است عالم خود پرست خود غافلست پس‌چگونه

راهنمای دیگرانست«خفته‌را خفته کی کند بیدار»اسیر مال و بندهٔ قال نباشید. آدمیت بصفای باطن و خدمت و کوشش میسر است نه بوسایط ظاهر باتظاهر و مال و جاه نتوان بحقیقت رسید رنج وسعی وعبارت لازم است :

هر کس از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد
درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن
سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یك پنبه دانه ز آفتاب
زاهدی را خرقه گردد یا حماریرا رسن
عمرها باید که تا یك کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

دیو شهوات را سلیمان وار مطیع امر خود گردان مانند مسیحا اهل یقین باش از پرده حسن بدر آی اگر امید عمر جاویدان داری از اندیشه او باش جسمانیت فارغ شو وداد خلق از خود بده . اگر طمع داری مانند زهره براوج آسمان شوی دانش طلب کن. خویشتن را نوعی تصفیه نما تا خدارا درآئینهٔ ضمیر پیدا کنی چون حقیقت یکیست ومن و تو در کار نیست .

اخبار و اشعار چنین میرساند که شاعر خود در سیر خود بمقام تزکیه نفس رسیده وبمعالی اخلاق نایل آمده وره بعشق حق برده دلش از آتش عشق روشن است وآزار کسی را روا ندارد ودرهر کار خدا را درنظر میگیرد بااینکه از کسی انتظار خوبی ندارد خود نسبت بهر کس نیکوکاراست . مطابق اینگونه معانی این ابیات را درحال خود گوید :

من از آتش عشق هم نرم کردم — اگر چه ز پولاد سخت است لادم
منم بندهٔ عشق تا زنده باشم — اگر چه ز مادر من آزاد زادم
ز نیك و بد این وآن فارغم من — برین نعمت ایزد زیادت کنادم
نه آویزم از کس نه بگریزم از کس — نه گیرنده بازم نه بیمهر خادم

کم‌آزار بیرنج و پاکیزه عرضم | که پاکست الحمدلله نژادم
مرا بر تن خویش حکمیست نافذ | من استاد فرمانبر آن نفادم
بهر حال و هر کار آید به پیشم | خداوند باشد در آنحال یادم
ز کس خیر و خوبی نباشد نخواهم | بدانچم بود با همه خلق رادم

در دیوان سنائی اشعار زیاد در شکایت از ظاهر پرستی و ریاکاری و بیدانشی و آزار دوستی و بیوفائی و نامسلمانی مردم آمده و مبین میدارد که بدیها از مردم دیده است . با این نظر است که پیوسته مردم را باصلاح حال و گذشتن از خودپرستی و صفای قلب وخدمت و کسب دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت و ترك حرص وسلوك وایمان وعرفان دعوت میکند و میگوید :

مکن درجسم وجان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا
بهرچ از راه دور افتی چه کفر آنحرف وچه ایمان
بهرچ از دوست وامانی چه زشت آنجا و چه زیبا
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا چه جابلسا
ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
تو خود می پند ننیوشی از این گویان ناگویا
گر امروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
وگرنه تف این آتش ترا هیزم کند فردا
چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید
گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا
چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
به حکمت جامهٔ نو کن ز بهر آن جهان ور نه
چو مرگ اینجامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

گر از زحمت همی ترسی زنا اهلان ببر

که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا

سنائی چندین مثنوی مانند حدیقة الحقیقه وطریق التحقیق وسیر العباد الی‌المعاد یا کنوز الرموز سروده و بنا باقوال صاحبان تذکره مثنوی‌های دیگر هم مانند کارنامه وعشق نامه وعقل نامه وغریب نامه یاعفو نامه تألیف نموده است معروف ترین آنها حدیقه است که آنرا در تاریخ ۵۲۵ تمام کرد. وآن مرکب ازده باب است وده هزار بیت دارد مطالب هر باب اغلب بطریق حکایت وامثله گفته شده و توان گفت شاهکار شاعر است که از حیث احتوای مطالب عرفانی و ازجهت بلاغت وحسن سبك دربین کتب متصوفه ممتاز است. دراین تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی بهرام شاه غزنوی (۵۱۲-۵٤۸) را مدح کرده.

بطور کلی میتوان گفت محتویات تمام مثنویها راجع است بمعانی تصوف ومطالب عرفان وعبارت است از توحید خدا ونعت پیامبر و اولیاء وتحریض بترك دنیا واعراض ازظاهر ورجوع بباطن وترك خودپرستی وغرور وکسب مقامات معنوی.

سنائی درحدیقه افکاردلپسند وشعائر بلند وراهنمائیهای سودمندرا بامضامین عرفانی باهم آورده اینك نمونه‌ای ازآن اشعار مذکور میافتد:

کار وخدمت کن که بابیکاری بجائی نرسی:

پایه بسیار سوی بام بلند — تو بیك پایه چون شوی خرسند

از پی کارت آفریدستند — جامهٔ خلقتت بریدستند

ملك ملك از کجا بدست آری — چون مهی شصت روز بیکاری

نه آرایش ظاهر به تنهائی دلیل خوبیست ونه نازیبائی بیرون دلیل بدی، کردار است که نشانهٔ خوبیست:

ابلهی دید اشتری بچرا — گفت نقشت همه کژاست چرا

گفت اشتر که اندرین پیکار — عیب نقاش میکنی هشدار

در کژی من مکن بعیب نگاه — توزمن راه راست رفتن خواه

دانش برای کار و کوشش است نه ادعا و گفتار.

تو بگفتار غره ای شب و روز ‌ ‌ ‌ لیك معلوم تو نگشت امروز
بیش مشنوز نیك و بد گفتار ‌ ‌ ‌ آنچه بشنیده ای بکار درآر
دانشت هست کار بستن تو ‌ ‌ ‌ خنجرت هست صف شکستن تو
علم با کار سودمند بود ‌ ‌ ‌ علم بی کار پای بند بود

بهترین راهنمای مرد خرد اوست:

عقل در راه حق دلیل تو بس ‌ ‌ ‌ عقل هر جا یکه خلیل تو بس
عقل خود کار های بد نکند ‌ ‌ ‌ هرچه آن ناپسند خود نکند
عقل بر هیچ دل ستم نکند ‌ ‌ ‌ بطمع قصد مدح و ذم نکند

مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیهوده گوئی پسندیده تر است:

نطق زیبا ز خامشی بهتر ‌ ‌ ‌ ورنه در جان فرامشی بهتر
در سخن در ببایدت سفتن ‌ ‌ ‌ ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز ‌ ‌ ‌ به که بسیار گوی بیهده تاز

از اینگونه اشعار در پند وعبرت و بلندی مقام دانش و معرفت و ضرورت داد و دستگیری درمیان مردم و اهمیت توجه بمبدأ بسیار آمده.

رباعیات وقطعات خوش آیند بدیعی نیز از سنائی معروفست که هریك بجای خود معانی نغز دارد مثلا این قطعه در نکوهش میخواری لطیفست.

نکند دانا مستی نخورد عاقل می ‌ ‌ ‌ در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آنچیز ترا ‌ ‌ ‌ نی چنان سرو نماید بمثل سرو چونی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او ‌ ‌ ‌ گر کنی عربده گویند که او کرد نه می

خلاصه اینکه سنائی یکی از گویندگان باذوق عرفانی ایران بوده و درعالم معانی قدمها زده وسخنان پخته گفته واز نخستین شاعران عارف پیشه بشمار آمده

است چنانکه خواهیم دیدسرسلسلهٔ شاعران‌عرفانی ماجلال‌الدین زبان‌بستایش او گشوده و گفته است:

عطار روح بود سنائی‌دوچشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

همان استاد در کتاب مثنوی ازسنائی‌چنین یاد کرده اشت :

ترك جوشی کرده‌ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

چنانکه‌درفوق مذکورشدسنائی‌بتأثیرمسلك معنوی‌خود اززندگانی‌دنیوی وروابط درباری دست کشیدحتی امربهرام شاه راکه گویا میخواسته است اورا از خویشان ومقربان خود کندنپذیرفت وعزلت را ترجیح داد .

سنائی‌عمردرازی کرد ودرغزنین بدرودزندگانی گفت درسال‌وفاتش‌اختلاف هست وبنابقول‌تقی‌کاشی‌درتذکره خودوی بسال۵۴۵وفات‌یافت واین‌تاریخ‌صحیح‌تر بنظرمیآید .

شیخ عطار - شیخ فریدالدین‌محمد مشهور به عطار که یکی از بزرگان و پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست درنیشابور تولدیافت. تاریخ قطعی‌تولدوی معلوم نیست‌درهرصورت میتوان گفت که وی‌دراواسط قرن‌ششم یعنی‌اواخر دوره سلجوقیان خراسان بدنیاآمد ازاخبار وقرائن‌نیزچنین بدست‌میآید که عطارعمر درازی داشته وشاید بحدودصدسال یابیشتر رسیده ولی‌دردیوانش تنها اشاره بعمر شصت وهفتاد واندسالگی اوموجود است درقصیده‌ای گوید:

مدت سی‌سال سودا پخته‌ایم مدت سی‌سال دیگرسوخته‌یم

ودرقصیدهٔ دیگر که با اینمطلع است :

کارم از عشق تو بجان آمد دلم از درد در فغان آمد

گوید :

چون‌زمقصودخودندیدم‌بوی سوی عمر رهم زیان‌آمد .

دین هفتاد ساله داد بباد مرد میخانهٔ مغان آمد.

نیز از دیوان اونقل کرده‌اند:

مرگ‌درآورده‌پیش‌وادی‌صدساله‌راه عمرتوافکنده شب برسر هفتاد واند

عطار روزگار جوانی‌را باتحصیل‌معارف وخدمت مشایخ‌وتهذیب‌نفس‌و کسب علوم گذراند تاسرانجام خودبمقام ارشادرسیدو کعبهٔ اهل‌دل گردید. بموجب‌بعضی اخبار وبفحوای‌اشعاری که بوی‌نسبت داده‌شده مسافرتهای‌بسیار کرده‌ومصرودمشق ومکه وهندوترکستانرا سیاحت نموده .

لقب عطار بواسطه اینست که داروفروشی‌میکرد ودرضمن بیمارانرا معالجه هم مینمود چنانکه درمثنوی خسرونامه گوید :

بداروخانه پانصد شخص بودند | که درهرروز نبضم مینمودند

دراین ضمن که ازشفای جسمانی‌فراغتی‌میجست باموری روحانی‌میپرداخت و اشعارمعنوی‌میساخت چنانکه درباب نظم‌مثنویهای مصیبت‌نامه والهینامه گوید:

مصیبتنامه کانـدوه جهانست | الهینامـه کاسرار عیانست

بداروخانه کردم هردوآغاز | چگویم‌زوددرستم‌زین‌وآن باز

ومعلومست‌درنظراو که پیرطریقت‌بودشفای‌جسمانی‌مقدمه‌ای‌بودبرای کمال روحانی وعالم ادیان بعالم ابدان برتری داشت،بازدرمثنوی‌نامبرده اززبان یکی‌از دوستانش فرماید:

بمن گفت‌ای بمعنی عالم افروز | چنین‌مشغول‌طب گشتی شب وروز

طب از بهر تن هر ناتـوانست | ولیکن شعروحکمت‌قوت جانست

اگرچه طب بقانونست امـا | اشاراتست در شعـر و معـما

واز اخبار نویسندگان وآثارمنثور ومنظوم خودشیخ‌آشکارامینماید که‌وی نه‌تنها حالات عرفان‌را جستجو کرده وباسرار آنان پی‌برده بلکه خود عمری در طریق‌عرفان سیروسلوك کرده ودرآتش عشق‌الهی‌سوخته واز این‌راه درافق‌عرفان تابش کرده ومانندمشعلی برسرراه‌نزدیکان ودوران نورپاشیده وبسادلباختگان که بخویشتن‌جلب کرده وبشعلهٔ خود مشتعل‌ساخته است بیجهت نیست که بزرگترین شاعرعرفان‌مولاناجلال‌الدین اورا‌پیشواوبزرگ دانسته وخودرادربرابراو کوچك بشمرده و گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم

نیز فرموده :

عطارروح بود سنائی دوچشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم

ایضاً :

من آن ملای رومی‌ام که از نطقم شکر ریزد

ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

ایضاً :

آنچه گفتم درحقیقت ایعزیز آن شنیدستم من از عطار نیز

شیخ محمود شبستری که خوداز بزرگان مذهب عرفان است فرموده:

مرا از شاعری خود عار ناید که درصدقرن‌چون عطار ناید

وعلاءالدوله‌سمنانی‌ازمشایخ صوفیان که‌درقرن هشتم‌وفات‌یافته‌چنین گفته:

سری که درون‌دل مرا پیداشد از گفتهٔ عطار و زمولانا شد

اینگونه اشعار تنها اشاره‌ایست‌بتأثیرعمیقی که عطاردرقلوب‌شماره بزرگی ازصاحبدلان وسخنوران بعد ازخودش کرده که پرتوآن حتی بسعدی و حافظ هم رسیده .

طبع عطار روان وفکرش درجولان بوده وازینرو تألیفات‌بسیار ازنظم ونثر بوجودآورده حتی‌شماره‌آنرا بعدد سوره های قرآن نوشته‌اند چنانکه در کتاب مجالس المؤمنین آمده :

همان خریطه کش داروی فنا عطار که نظم‌اوست‌شفابخش عاشقان‌حزین

مقابل عدد سورهٔ کلام نوشت سفینهای عزیز و کتابهای گزین

درهرصورت آثارشیخ بسیار بوده بطوری که برخی‌اورا ازاین‌حیث‌طعنه‌زده وبه‌پرگوئی متصفش دانستند ودر دفاع ازین انتقاد گفت :

کسی که چون منی‌راعیب جوی است همین گوید که او بسیار گوی است

و لیکن چون بسی دارم معانی بسی گویم تو از مشنو می‌تو دانی

درواقع نظرشیخ موافق‌دعوی‌خود متوجه‌بمعانی بوده و هریك از تصنیفات

خودرا برای توجیه مطالب عرفانی ساخته حتی دراینراه بسا فصاحت لفظ را فدای ادای معانی نموده واشعار نارواو نازیباهم سروده‌است ودراین شوق بمعنی از رسوم ومتعارفات شعری درگذشته حتی درهمهٔ عمر برخلاف عادت شاعران بمدح کسی نپرداخته چنانکه گوید :

بعمر خویش مدح کس نگفتم　　　دری از بهر دنیا من نسفتم

ودرمثنوی مصیبتنامه فرماید:

شعر مدح وهزل گفتن هیچ نیست　　　شعرحکمت‌به که دروی‌پیچ نیست

دریغا که همه این‌تصنیفات باقی‌نمانده حتی درنسبت‌برخی‌از آنهائی هم که باقیست تردیدهست .

گذشته ازمصیبتنامه والهینامه وخسرونامه که نام‌برده شدمثنویهای‌دیگر مانندپندنامه واسرارنامه وجواهرنامه وشرح القلب ومختارنامه وامثال آنهـا از شیخ مانده ولی‌توان گفت مهمترین‌آثار شیخ نخست‌دیوان قصائد وغزلیات اوست که‌حدود ده‌هزاربیت دارد . دوم مثنوی منطق الطیراست و سوم تذکرة الاولیاء دیوان عطارحاوی اشعار شورانگیزوعارفانه اوست که اسرارضمیر خودرا بزبـان شعربیان‌داشته منطق‌الطیر مطالب‌نغزعارفان را در سلك‌حکایت لطیف شیرین‌شرح نموده وآن‌عبارتست از اینکه روزی مرغان‌مجمعی کردند و گفتندهیچ‌شهری‌بی شهریارنیست‌مانیزبایدشهریار خودرا بجوئیم‌هدهد که درواقع‌پیك‌مرغانست گفت نام آن شهریارسیمرغ است ووعده کردآنها رابدرگاه سیمرغ راهنمائی کندولی بشرطیکه سیروسلوك را داشته ودرپیمودن راه دورسختیهای گوناگون را تحمل نمایند بسیار ازمرغان عذرهاتراشیدند وبهانه‌هاآوردند وهریکی نوعی‌ازدشواری راه وصال‌بگریخت تاسرانجام ازآنهمه تنها سی‌مرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت وادی خطرناك پراز دشواریها که عبارت‌باشد ازوادی طلب وعشق ومعرفت‌و استغنا وتوحید وحیرت‌وفنابدرگاه سیمرغ رسیدند ودرآنجا مانندانیکه دربرابر

دیدند ودرواقع دریافتندسیمرغ همان سی مرغ است یعنی آنچه را که بیخبرانه درخارج میجستند درخود پیدا کردند .

تذکرة‌الاولیاءعبارت‌است‌ازشرح‌احوال‌عارفان‌ومناقب‌ومکارم‌اخلاق‌پیشوایان طریقت وسخنان آنان .

سبك وافکارشیخ عطارـ شیخ عطارنیزمانند شاعران دیگرخراسان‌قصاید ساخته ولی بادوفرق اساسی یکی اینکه قصیده عطارسبك تغزل رابکارنبرده‌وبطور کلی لحن وروش قصایدفرخی‌وعنصری‌ومنوچهری‌را ندارد ودراستحکام و پختگی نیزبپایه‌آنهانرسددوم آنکه‌قسمت‌مهم‌قصایدآنان صرف‌مدح‌سرائی‌شده‌درصورتیکه عطاراین طرز رابکلی ترك کرده وبیتی درمدح نساخته چنانکه خود گفته: بعمر خویش‌مدح کس‌نگفتم . قصاید اومتوجه به‌نعت وپند وعرفان وازخواص آن‌تضمین آیات قرآن‌وذکرناپایداری جهان ولزوم بیداری انسانیت ودرین معانی‌الحق‌داد سخن داده است وخوددرین فن به‌متانت‌سخن خودپی‌برده‌ودرقصیده‌ای که‌بامطلع :

خطاب هاتف دولت رسید دوش بما | که هست عرصهٔ بی‌دولتی‌سرای فنا

شروع میکند همیگوید :

بشعر خـاطر عطار همدم عیسیست | ازآنکه‌هست‌چوموسیش‌صدید بیضا
ز وقت آدم تااین‌زمان نیافت کسی | نظیر این گهر انـدر خـزانهٔ شعرا

میتوان گفت دراینگونه قصاید دینی‌واخلاقی تنهاسنائی وناصر خسرو براو سبقت داشته اند .

درقصیده‌ای که درسپاس وتوحید است این‌قبیل معانی آمده :

خدایتعالی بزرگتراز آنست که مابشراو را دریابیم عقل انبیا در مقام درك اوبرخاك عجز میفتد واگرهمه مردم هزارقرن‌دروصف او فکرت کنند سرانجـام بعجز خودمعترف خواهند گشت زیرااندیشهٔ مادرمقام اوبدان ماند که‌ذره‌بخواهد کنه فضارا دریابدیاشبنم بخواهد دربحر نـامتناهی شنا نماید . تنهاراهی که‌بسوی

اوهست ازراه خویشتن‌شناسی واصلاح نفس وفراموش کردن شهوت وفنا درهستی حق‌است . درضمن‌قصایدپندآمیزوعبرت انگیزیادهای مؤثری نیزازگذران‌بودن عمرانسانی نموده ومارا بغنیمت شمردن فرصت ونیکوکاری وخدمت میخواند واز جمله گوید :

ندارد درد ما درمان دریغا بماندم بی سر و سامان دریغا
درین‌حیرت فلکها نیز دیریست که میگردند سر گردان دریغا
رهی بس دورمی‌بینم درین راه نه سر پیدا ونه پایان دریغا
چونه جانان بخواهد ماندنه جان زجان دردا و از جانان دریغا
عزیزان جهان را بین که یك‌راه شده با خاك ره یکسان دریغا
بیا تا در وفای دوستداران فرو بارم صد طوفان دریغا
همه یاران بزیر خاك رفتند توخواهی رفت‌چون‌ایشان دریغا
پس‌ازوصلی که‌همچون بادبگذشت در آمد این غم هجران دریغا
برای نان چه ریزی آبرویت که‌آتش بهترت زآن‌نان دریغا
تو را تا جان بود نان کم نیاید چه باید کند چندین جان‌دریغا
خداوندا همه عمر عزیزم زجهل آورده ام بزیان دریغا
چو دورانی جوانی رفت بر باد بسی گفتم درین دوران دریغا
نشد معلوم من جز آخر عمر که کردم عمرخود تاوان دریغا
مرا گر عمر بایستی خریدن تلف کی کردمی زین‌سان دریغا

باوجود اینگونه قصیده سرائی باید گفت استادی عطاربدون تردید درغزل عرفانیست که گذشته از سنائی کسی را دراین فن براو سبقت نبوده و سنائی هم گرچه پیش ازاوغزلهای شیرین‌صوفیانه‌سروده ولی‌سخنش‌درشیوائی وسوزندگی وتحریك وتهییج‌بپایهٔ سخن عطارنمیرسد عطاردرین فن نه‌تنها تا حدی مبتکراست بلکه سرمشق‌شاعران عرفانی بعداز خود مانند جلال‌الدین وحافظست‌آتش‌عشق و سوز محبت و شور وحدت درسرتا سردیوان عطار بطوری محسوس است که هر

صاحبدلی آنرا بخواندبیدرنگ مشتعل خواهدشد. چه سخنان شورانگیزتر ازاینها که پیداست درجذبه عرفان سروده شده :

دست در دامن جـان خواهم زد	پای بر فـرق جهان خواهـم زد
اسب برجسم وجهت خواهم تاخت	بانگ بر کون ومکان خواهم زد
وانگه آندم که میان من واوست	از همه خلق نهـان خواهـم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم زبی نـام و نشان خواهـم زد
هان مبرظن کـه من سوخته دل	آن دم ازکام و زبان خواهم زد
تن پلیدست بخواهـم انـداخت	وان دم پـاك بجـان خواهم زد
از دلم مشعله ای خواهم ساخت	نفس شعلـه فشان خواهـم زد

بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیر ازذوق وافکار عرفانی او میکند که اینك برخی از آن نقل میشود :

زاهدان ظاهر پرست دعوی بیجامیکنند ودروغ میگویند ومغرورندودل بیدار ندارند اگردارند نشان دهند :

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید	همه مستید درمستی یکی هشیار بنمائید
زدعوی هیچ نگشاید اگرمردید اندردین	چنان کاندردرون هستیددربازار بنمائید
هزاران مرددعوی داربنمایم ازین مسجد	شما یك مرد دعوی داراز خمار بنمائید
من اندریك زمان صدمست ازخماربنمایم	شما مستی اگر دارید از اسرار بنمائید
من این رندان مفلس راهمه عاشق همی بینم	شما یك عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

برای رسیدن بمقام وحدت ودرك وصال احدیت از خود گذشتن و در عالم جسمانی وهستی شهوانی فانی شدن لازمست . درخرابات که جلوه گاه عرفاست وجود وعدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می بینند نه کثرت آنان عاشقان حقندودر آنراه مانند پروانه جان میبازند وراه خدمت وعمل میپیمایند ومانندیگر بسخن گفتن اکتفا نورزند :

عزم خرابات بی فنـا نتوان کـرد	دست بیك درد بی صفا نتوان کـرد
چون نه وجود است نه عدم بخرابات	لاجرم این یك از آن جدانتوان کرد

کم شدن وبیخودیست راه خرابات — توشهٔ اینراه جز فنا نتوان کرد
لاشو اگر عزم میکنی تو ببالا — زانکه چنین‌عزم جز به‌لانتوان کرد



عاشقانی کز نسیم دوست جان میپرورند — جمله‌اندرسوختن‌چون‌عوداندرمجمرند
فارغند از عالم و وز کار عالم روز وشب — واله راه شگرف و غرق بحرمنکرند
هر که‌درعالم‌دوئی‌میبیندآن‌ازاحولیست — زانکه‌ایشان درعالم جز یکی‌را ننگرند
جمله غواصند در دریای وحدت لاجرم — گرچه‌بسیارندلیکن‌درصف‌یك گوهرند



عاشق آنست کوچو پروانه است — که تواند بترك جان گفتن
شیر چون میگریزد از آتش — شیر پروانه را توان گفتن
راه رو تا یکی بود سخنت — برتر از هفت آسمان گفتن
کم نه ای آخر از قلم آموز — ره سپردن سخن روان گفتن
کار کن زانك بهتر است ترا — کار کردن ز کار دان گفتن

هر که یك ذره‌ای ازهستی داشته باشد درمییابد که همه ذره‌هاازیك هستی است و کثرت ظاهریست وعالم‌ظاهرمانند دودیست که وجودش از آتش است‌وخود حقیقت‌ندارد . پس درحقیقت همه یکی‌ویکی‌همه است‌وتوومن‌را درنظرصاحبنظر فرقی از هم نیست :

هر که را ذره‌ای وجود بود — پیش هر ذره‌ای سجود بود
نه همه بت ز زر و سیم بود — نه بت رهروان وجود بود
درحقیقت چوجمله‌یك بودست — پس همه بود ما نبود بود
نقطهٔ آنست در باطن — دود دیدن ازو چه سود بود



در عشق تو من توأم تو من باش — یك پیرهنست گو دو تن باش
چو جمله یکیست در حقیقت — گو در یك تن دو پیرهن باش

جانـا همه آن تـو شدم من　　　من آن توام تو آن من‌باش

برای پی‌بردن بعالم حقیقت و درك وحدت‌بایدمقام عقل وعلم وقیل وقال را گذشت و گفتگو وچون وچرا وپرسش‌را خاتمه داد وازخود بیخودبودیعنی‌خود را ازغروردانش وهوسهای دیگردورساخت تامگرحالی‌بوجودآید وحقیقت‌جلوه نمایدتعینات‌وبحث‌ها موافق‌اندازه وحدودعقل‌ماست‌حقیقت‌را که درورا‌ء اینهاست باحالت وذوقی که فوق عقل‌است بایدجست .

درعشق روی او زحدوث و قدم مپرس　　　گر مرد عاشقی ز وجود و عدم مپرس
مردانـه بگذر از ازل واز ابد تـمام　　　کم‌گوی از ازل زابد نیز هم مپرس
زین‌چارر کن‌چون‌بگذشتی ببین‌حرم　　　آنگاه‌دیده‌پر کن وپس‌آن حرم‌مپرس
آنجا که هست‌نقطهٔ توحیدرنج نیست　　　زآن چار بر گذر بدمی و زدم مپرس
لوح و قلم بطبع دماغ و زبـان تست　　　لوح وقلم بدان وز لوح و قـلم مپرس
چون توبدین مقام رسیدی دگرمباش　　　کم گرد درفناوذگربیش وکم مپرس

غزل های عطار دراینگونه‌معانی یکی‌از دیگری برتر وشورآورتراست و تنوع اوزان‌دارد ومعمولاوزنهای دلنشین‌برگزیده. اشعاردیوان عطاراغلب‌بردیف است وقافیهٔ‌تنهـا کم دارد .

بایددانست بااینکه سخن‌عطار ساده است وپیچیدگی‌ندارد والفاظ درمقابل معانی‌معلوم بکار رفته باز گاهی درموارد تشبیه ازصنایع شعری وقیاس‌خیالی‌وتکته پردازی نمونه‌هائی بدست داده‌مثلا لب رابه‌عناب خط را به‌ریحان دهان‌را به‌پسته‌و دندان‌رابه‌مرجان‌مانند کرده. زلف‌را گاهی بزنجیر گاهی‌بشب گاهی‌بدام گاهی به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده زلفی راکه پیرامن‌صورترا گرفته کفر است کـه اسلام‌را احاطه کرده. خال‌را گاهی بدانه و گاهی به‌زنگی‌بچه،چانه‌را به‌سبب و فرو رفتگی‌آنرا بچاه مانند کرده. ولی‌اینگونه‌تشبیهات در دیوان‌عطار کاملا نادراست

ف‌طبیعت که دراشعارفرخی ومنوچهری وعنصری‌فراوان‌است‌بسیار کم

موردتوجه عطار واقع گشته وابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیابد

باد شمال میرسد جلوه نسترن نگر — وقت‌سحر زعشق گل بلبل نعره زن‌نگر
سبزهٔ تازه روی را نوخط جویبار بین — لالهٔ سرخ روی‌راسوخته دل چومن‌نگر
خیری سرفکنده‌را درغم عمررفته بین — سنبل شاخ شاخ را مروحهٔ چمن نگر
یاسمن لطیف را همچو عروس بکربین — باد مشاطه فعل‌را جلوه‌گر سمن نگر
نرگس نیم مست‌را عاشق زردروی بین — سوسن شیرخواره‌را آمده درسخن‌نگر
لعبت‌شاخ‌ارغوان طفل زبان‌گشاده بین — ناوك چرخ‌گلستان غنچهٔ بی‌دهن نگر
تا گل پادشاه وش تخت نهاد در چمن — لشکریان باغ را خیمهٔ نسترن نگر
هین که گذشت‌وقت‌گل‌سوی‌چمن‌نگاه کن — روح‌نصیب صبح بین ابر گلابزن نگر

بخش بزرگ اشعارعطار مثنویهای متعدداست که برخی‌از آنرا نام‌بردیم و همه‌را درمعانی‌تصوف نظم کرده‌و کافیست برای نمونه ازنامبتر بن‌آنها بمعنی‌منطق‌الطیرسخن بمیان‌آید .

شیخ دراین داستان سفرمرغان برای‌وصال سیمرغ سیروسلوك عارفان وراه کوشش وریاضت را برای‌رسیدن بدرجه‌عالی‌آدمیت ودریافتن‌حقیقت قصد کرده است. پیداست راه‌کمال‌رنجهای فراوان‌دارد ومردجوینده و بردبار خواهد تاطی مقامات‌نماید.نخستین‌آن مقامات جستجو و**طلب**است شخص تانخواهدنمیتواند براه کمال پای نهدجوینده یابنده است باید درراه مقصود کوشش وفداکاری نمود:

جدوجهداینجاست بایدسالها — زانکه اینجا قلب گردد حالها
مال اینجا بایدت انداختن — ملك اینجا بایدت در باختن

دوم مقام **عشق** است که مرد چنان دلبستگی بمقصود خود داشته باشد که بیدرنگ براه وصال‌افتد ودرآنراه ازسوختن‌نترسدوازشك ویقین‌و نیك‌وبددم‌نزند ودرراه خدمت بمقصودوجستجوی معبودتأمل و عاقبت‌اندیشی‌روا ندارد:

بعد از آن وادی عشق آمد بدید — غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس دراین وادی بجز آتش مباد — وآنکه آتش‌نیست‌عیشش‌خوش‌مباد
عاشق آن باشد که چون آتش‌بود — گرم رو سوزنده و سرکش بود

عاقبت انـدیش نبود یکزمـان غرق در آتش چو آن برق جهان

سوم مقام **معرفت** است رهروان بموجب دانش و بینشی که دارند مختلفند هـر کسی بقدر شایستگی خود راهی بر گزیده یکی محراب ویکی بت را گرفته صدرهر کس مطابق قدراوست درراه کمال صد هزارمردم گم شودتایکی از آنان اسراربین گرددخلاصه اینکه مقام هر کسی باندازه معرفت اوست :

هیچ ره دروی نه چون آن دیگراست سالك تن سالك جـان دیگر است
لاجرم بس ره که پیش آید پدید هریکی برحد خویش آید پـدید
سیر هر کس تا کمال او بـود قرب هر کس حسب حال او بـود
معرفت اینجـا تفاوت یـافته این یکی محراب و آن بت یافته
صد هزاران مرد گـم گردد مدام تـا یکی اسرار بین گردد تمـام
هست دایـم سلطنت در معـرفت جهد کن تا حاصل آید این صفت

چهارم مقام **استغناست** که عارف دانا باید بپیماید مرد خردمندصاحبدل باید براه مقصود از جهان و جهانیان بینیاز باشد کسی که اسیر هوسهای طفلانه است کی باوج کمال تواندرسیدصوفی بینا بلندنظراست وبدیدهٔ او جهان نظیر آن نقشی است که بر لوحی کشند سپس آن لوح را بشکنند .

دیده باشی کان حکیم پر خـرد تختهٔ خاك آورد در پیش خود
پس کند آن تخته پر نقش و نگار ثـابت و سیـار آرد آشکار
هم فلك آرد پدید و هم زمین که بر آن حکمی کند گاهی برین
هم نجوم وهم بروج آرد پدیـد هم افول و هم عروج آرد پدید
هم نحوست هم سعادت بـر کشد خانهٔ موت وولادت بر کشد
چون حساب نحس گرددسعدازآن گوشهٔ آن تخته گیرد بعد ازآن
بر فشاند گوئـی آن هرگز نبود آنهمه نقش و نشان هرگز نبود
صورت این عـالم پر پیچ پیچ هست همچون صورت آن تخته هیچ

پنجم مقام **توحید** است که عارف تاآنمقام را درك نمود در کمون این کثرت وحدت می بیند ودرهمه چیز خدا را مشاهده میکند یعنی با وجود خدا که هستی

واقعی از آن اوست چیزهای دیگررا نابود میپندارد و منی و توئی درنظراو از میان برمیخیزد :

چون یکی باشدهمی‌نبود دوئی هم‌منی برخیزد اینجا هم توئی

چشم بیننده هرجا وبهر کس نگردحقیقت آنرا یعنی خدارا میبیند اینست که گفته‌اند :

«مارأیت‌شیئاًالاورأیت الله فیه»:

رفت پیش بو علی آن پیر زن کاغذ زر برد کاین بستان ز من

شیخ گفتا عهده دارم من که نیز جز زحق نستانم از کس‌هیچ‌چیز

پیر زن در حال گفتا بو علی از کجا آوردی آخر احولی

مرد را دردیده اینجا غیر نیست کعبه را ضدیتی با دیر نیست

ششم‌مقام **حیرت** است که مردعارف باید برسد وآن وادی‌آوارگی‌وشگفت را به‌پیماید دراین‌مقام انسان‌درمییابد که دانسته‌های‌اوجمله محدودبوده‌پس کمی پی بدانستن خود میبرد ومبهوت میگردد وحتی هستی‌خودرا گم‌میکند :

مردحیران‌چون رسداین‌جایگاه در تحیر مانده وگم کرده راه

گم شوددرراه حیرت محوومات بیخبر از بود خود وز کاینات

هر که زد توحید بر جانش رقم جمله گردد گم ازو او نیز هم

گربدو گویند هستی یا نه ای سربلند عالمی پستی که ای

در میانی یا برونی از میان بر کناری یا نهانی یا عیان

فانئی یا باقئی یا هر دوئی هردوئی یا تونه ای یا نه توئی

گوید اصلا می ندانم چیز من وین ندانم هم ندانم نیز من

هفتم مقام **فناست** که درآنمقام تمام شهوات وغرورهاوخودپرستیهای آدمی ازوزایل میگردد وبدینمعنی خودرا گم میکند یعنی جزوعالم وحدت میگردد و مانند سازی که باسازهای دیگرهم‌آهنگ‌شود ونغمه زیبای جمع‌را بوجودآورد

وخود به‌تنهائی ازمیان رود اونیزجزو منظومه آفرینش میگردد تابحق واصل‌شود ودرواقع ازین‌فنابه‌بقا میرسد.

هر که دردریای کل گم بوده‌شد　　دائماً گم بوده و آسوده شد
گرتوهستی راه بین و دیده ور　　موی درموی این چنین‌اندرنگر
هر که اورفت از میان اینك فنا　　چون فنا گشت از فنا اینك بقا

اینست‌مراحل‌رسیدن مردعارف بکمال‌چنانکه‌مرغان نیزپس‌ازپیمودن‌این هفت‌وادی وتحمل‌دشواریهای‌بی‌پایان ورسیدن بوادی‌فنا سرانجام‌بدرگاه سیمرغ رسیدندوعکس‌خودرا درآنجا دیدند.

هم زعکس روی سیمرغ جهان　　چهرهٔ سیمرغ دیدند آن زمان
چون‌نگه کردنداین‌سی‌مرغ‌زود　　بیشك‌این‌سی‌مرغ آن سیمرغ‌بود
کشف این سرقوی در خواستند　　حل مائی و توئی در خواستند
بیزبان آمد از آنحضرت جواب　　کاینه‌است‌آن‌حضرت‌چون‌آفتاب
هر که‌آید خویشتن بیند دراو　　جان‌وتن‌هم جان وتن بیند دراو

بدین‌گونه مردعارف چون‌مقامات راطی‌نمایدومراحل‌رابه‌پیماید و بکمال برسد خواهد دیددیاری جزیار نبوده و خدا را درخود خواهد یافت و سرمن عرف نفسه فقدر به براوپدید خواهدشد .

رسم عطاردراغلب مثنویها وازآن جمله درمنطق‌الطیر آنست که‌پس‌ازذکر مطالب حکایتهائی‌صوفیانه‌آورده وبه‌تمثیل مقصود پرداخته است‌واین‌سبك بخصوص مورد اقتباس مولاناجلال‌الدین واقع شده .

اثرمهم مشهور عطار به‌نثرهمانا کتاب تذکره اولیاء است که شرح حالات و مقامات نودوشش‌تن ازمشایخ صوفیان درآن بفارسی ساده وشیرین‌آمده. بررسی این کتاب خواننده‌را به‌تجارب درونی‌وذوق وشوق وافکارومعتقدات صوفیان‌آگاه دارد .

با این‌مقام بلند که شیخ عطار را در عرفان و ادب و نظم ونثر پیداست که تأثیرفراوان درسخنوران وعارفان‌بعداز خودش میداشت‌مولاناجلال-

الدین نه‌تنها درافکار صوفیانه اورا پیروی نموده و سبك مثنوی سرودن و آوردن مقصود درسلك حکایات‌را ازو گرفته بلکه گاهی‌عین عبارات شیخ را اقتباس کرده مانند این مثل :

عطار درمنطق‌الطیر درشرح وادی‌عشق گوید :

کس درین وادی بجز آتش مباد　　　وآنکه‌آتش نیست‌عیشش‌خوش مباد

جلال‌الدین گوید :

آتشست‌این بانگ‌نای‌و نیست باد　　　هر که این‌آتش ندارد نیست باد

همچنین‌تأثیرشیخ در گویندگان دیگرهویداست مثلامثنوی‌اسرارنامه که چنین‌آغاز میشود :

بنام‌آن که جانرا نوردین‌داد　　　خردرا در خدا دانی یقین‌داد

گلشن رازمحمود شبستری را بخاطرمیآورد که چنین‌شروع میکند:

بنام‌آنکه جانرافکرت آموخت　　　چراغ دل بنور جان برافروخت

قصیده‌ای که درریاض‌العارفین بعطارنسبت‌داده‌شده ترجیع‌بندهاتف‌اصفهانی را درنظرمجسم میدارد.

عطـار گوید :

چشم بگشا که جلوهٔ دلـدار　　　متجلی است از در ودیـوار

هاتف گوید :

یار بی پرده از در و دیوار　　　درتجلی است یااولی الابصار

آثار سبك‌عطار درشعرحافظ هم پیداست، عطار دردیوان‌خود گوید :

بار دگر پیر ما رخت بخمار برد　　　خرقه‌درآتش‌بسوخت‌دست‌بزنار برد

باز گوید :

پیرمـا وقت سحر بیدار شد　　　ازدر مسجد بـر خمار شد

خواجه حافظ گوید :

دوش ازمسجدسوی‌میخانه‌آمد پیرما　　　چیست‌یاران‌طریقت‌بعد ازین‌تدبیرما

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیرصوفی نیزجلوه گر است مثلا ازاین بیت که در دیوان اوست :

یك شربت آب می‌نتوان خورد درجهان کاین کوزه‌های خاك تن ناتوان ماست

افکارخیام بیادمی آید وازقصیدهٔ :

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا درخاك عجز میفکند جمله انبیا

ونظایر آن قصاید سعدی بخاطرمیافتد :

درباب وفات عطاراخبار گونا گونست آنچه یقین داریم وی در۶۱۸ زنده بوده و بموجب روایات بسال۶۲۷ درآشوب مغول شهید گشت تربت وی درشادیاخ جنوب نیشابوراست .

دیگران از شعرای نامی دورهٔ سلجوقی

اسدی - ابونصرعلی بن احمد طوسی مشهور به اسدی ازشعرای قرن پنجم بشمار است.ازجمله اشخاصیست که نظیره گوئی بشاهنامهٔ فردوسی را قیام کردند.

اسدی دراین زمینه که میدان طبع آزمائی دربرابراستادی مانند فردوسی بود گرشاسب نامه‌راساخت. گرچه فضیلت سبقت وزیبائی سخن وپختگی فکروروانی قریحه ازآن فردوسی بودبا اینهمه اسدی در پرداختن یك قصه معروف ویکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد وقدرت طبع نشان داد :

این منظومه که بهمان وزن وشیوهٔ شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد چنانکه درخاتمه یکی ازنسخ ازآن آمده :

برآمد همی بیت‌ها نه هزار دوسال اندرو برده شد روزگار

داستان گرشاسب که دراوستا آمده وپیش ازاسدی ابوالمؤید بلخی وفردوسی آنرا برشتهٔ تحریرآورده ودرتاریخ سیستان که بدست مارسیده نقل شده بطورکلی باگرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد.

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی بسال۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید:

هجرت بدور سپهری گشت　　شده چار صد سال و پنجاه و هشت

اسدی گویادراواسط قرن پنجم ازموطن خود به نخجوان رفته این کتاب را بنام بودلف حکمران اران و نخجوان کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست:

ملك بودلف شهریار زمین　　جهاندار ارانی پاکدین

شاعر درباب شاهنامه فردوسی وداستان گرشاسب این ابیات را گفته:

بشهنامه فردوسی نغز گوی　　که ازپیش گویندگان برد گوی

بسی یادرزم یلان کرده بود　　از این داستان یاد ناورده بود

من اکنون زطبعم بهار آورم　　مرین شاخ نو را ببار آورم

گرشاسب ازنژاد جمشید درزابلستان بدنیامیآید وپهلوانی پیلتن میگردد و با اژدها وببرژیان وپهلوانان وهندوان رزمهامیورزدودرهمه جا بدشمن چیره میشود چنانکه گفته شدنظم اسدی نظیره گوئی باستاد فردوسی بوده ودر برابر رستم شاهنامه گرشاسب راقهرمان داستان انتخاب نموده که گویادرمردانگی بر رستم برتری داشته وهمانطور که فردوسی گاهی داستانهای خودرا بنامه ای یادفتری منتسب داشته اونیزداستان خودرا ازنامه ای نقل کرده چنانکه گوید:

زکردار گشتاسب اندر جهان　　یکی نامه بد یادگار مهان

پر از دانش و پند آموزگار　　هم از راز چرخ و هم از روزگار

ز فرهنگ ونیرنگ وداد وستم　　زخوبی و زشتی و شادی و بزم

زنخجیر و گردنفرازی و رزم　　ز مهر دل و کین و شادی و بزم

که چون خوانی ازهردری اندکی　　بسی دانش افزاید از هر یکی

ز رستم سخن چند خواهی شنود　　گمانی که چون او بمردی نبود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری　　همه رزم رستم بباد آوری

همان بود رستم که دیو نژند　　ببردش بابر و بدریا فکند

زبون کردش اسپندیار دلیر　　بکشتیش آورد سهراب زبر

سپهدار گرشاسب تـا زنـده بود نه گردش‌زبون کس نه‌افکنده‌بود
بهند و بروم و بچین از نبرد بکردآنچه دستان رستم نـکرد

دراین داستان وصف نبردها وپهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت به شاهنامه نیست ازطرف‌دیگر اختلافاتی هم موجوداست چنانکه دربالا اشارت رفت نظم گرشاسب‌نامه بااینکه روان واستواراست شیوائی ولطافت‌نظم شاهنامه‌راندارد ازخواص گرشاسبنامه آمدن عده‌زیادی‌نام‌جایها وشهرهاست که‌درداستان‌سفرهای گرشاسب بهندوچین ورفتنش بجزیره‌ها وقرطبه وروم وتوران‌پیش‌میآید نامهای پهلوانان ودیگران که در گرشاسبنامه‌آمده اغلب تازه است و درشاهنامه موجود نیست مانند بهوونوشیاروآذرش وبرزو گراهون ونشواد .

در وصفهای گرشاسبنامه استعاره ومجاز وکنـایه فراوانست و در تأکید و مبالغه درتشبیه دوررفته مثلا درابیات زیرآسمان‌را به‌دیوان مینا وستاره‌هـارابه مهره‌های بلورآفتاب‌را به‌آتش سندروس وهوا را بدریـای‌آب وزمین تـاریك را به‌آبنوس وشب‌را به‌هندوو کمانرا به‌قوس قزح وتیررا به‌باران وگل‌را به‌ترك و زره‌را به‌آبگیروشکوفه‌را به‌گهرودرخت‌را بطاوس تشبیه نموده و گفته :

چوزایوان مینای پیروزه هور ىکند آنهمـه مهره هـای بلور
زدریـای آب آتش سندروس در افتاد در خانهٔ آبنوس
زهندوجهان‌پیل‌ولشگر گرفت غو کوس کوه وزمین بر گرفت



کمـان‌آز غنداق شد ژاله تیر گل غنچه ترك و زره‌آبگیر
شکوفه چو بررشته کرده گهر درختان چوطاوس بگشاده پر

بطورکلی درمطالعه گرشاسب‌نامه بنظرمیآید که زبان آن تـا حدی بزبان عصر ما شبیه تراست تا شاهنامه و مانند اینست که میان دو کتـاب مـدتی فاصله بوده باشد.

از اشعارمعنی‌دارو ارجمند گرشاسبنامه پندهای اوست اگر کسی مثلا پند

اشرط بگرشاسب‌را‌بخواند بارزش آنگونه پندهایی خواهد برد که‌چگونه‌ بنجیده وسودمنداست .

اینك بیتهائی از پند گرشاسب بـه برادر زاده خود نریمان بـرای نمـونه نقل میشود :

پس ازمن‌چنان کن که‌پیش خدای — بنـازد روانـم بدیـگر سرای
نگر تـا گنـاهت نبـاشد بسی — بیزدان ز رنجـت ننـالد کسی
فرو مایه را دار دور از برت — مکن آن که‌ننگی شود گوهرت
ازآن ترس کـو از تو ترسان شود — دگربا تو هزمان دگر سان شود
مکن بـا سخن چین دو روی راز — کـه نیکت بزشتی برد پـاك باز
بکس بیش از اندازه نیـکی مکن — که گردد بد اندیش بشنو سخن
شب و روز بـر چـار بهره بپـای — یکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر بـاز تـدبیر و فرجـام را — سیم بزم را چارم آرام را
بفرهنـگ پرور چـو داری پسر — نخستین نویسنده کـن از هنر
نویسنده را دست گویـا بود — گل دانش از دلش بویـا بود
بفرمـان نـادان مکن هیچ کار — مشو نیز بـا پـارسا باد سار
مده دل بغم تـا نکـاهد روان — بشادی همـی دار تن را جوان
ببخشای بـر زیـر دستان بمهر — بر ایشان بهر خشم مفـروز چهر
چو دستت رسد دوستان را بپـای — که تـا درغم آرند مهرت بجای
مـگردان از آزادگان فرهـی — مده نـاسزا را بـدیشان مهی
بآغالش هـر کسی بـد مکن — نشانـه مشو پیش تیر سخن
مخنـد ار کسی‌را سخن نـادرست — کو گویائی جان نه دردست تست
کرا چهره زشت‌ارسرشتش‌نکوست — مکن‌عیب‌کان‌زشت‌چهری‌نه‌زوست
نکو کار با چهرهٔ زشت و تـار — فـراوان به از نیکوی زشتکار
گناهی کـه بخشیده باشی ز بن — سخن زان دگر بـاره تازه مکن
مکن بد که چون کردی و کار بود — پشیمانـی از پس نداردت سود

از مطالعه این پند ونظایر آن پیداست که اسدی تا چه پایه آزموده و بینا بوده است .

گذشته ازارزش داستانسرائی وسبك لطیف که درقسمتی از اشعار گرشاسب نامه پیداست عده‌ای لغات سودمندفارسی در آن آمده ودلیل وقوف کامل گویندهٔ آن بزبان ادبی زمان خویش است وعجیب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنگ لغات فرس یالغت فرس تألیف نموده زیرا درلغت‌شناسی دست داشته .

تاریخ فرهنگ مزبوربعد از گشتاسب‌نامه یعنی بعد ازسال چهارصدو پنجاه و هشت است زیراذکر گرشاسب‌نامه در آن آمده چنانکه دربیان لغت ازفنداق گوید: ازفنداق قوس‌قزح بود . اسدی مصنف گوید درگرشاسب نامه :

کمان آرفنداق شد ژاله تیر   گل غنچه‌ترگ وزره آبگیر

دراین فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن ازشاعران آنزمان آمده وازاشعار آنها بروجه مثال آورده شده وباین وسیله بسیاری ازاشعار که اصل بعض آنهامانند کلیلهٔ رودکی ازبین‌رفته محفوظ مانده است .

اسدی بتاریخ ٤٤٨ نسخه کتاب الابنیه ابو منصور موفق هروی را کـه در ادویه وخواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد وآن قدیمی‌ترین نسخه‌خطی فارسی است که باقی است. افسوس اسدی ازلغات طبی این کتاب درفرهنگ خودنقل ننموده.

این شاعر قصایدی نیزسروده که ازجمله آن مناظرات چهارگانه اوست وآن عبارتست ازمناظره‌های آسمان و زمین ـ شب وروز ـ مغ ومسلم ـ نیزه‌و کمان .

وفات اسدی‌را بسال ٤٦٥ نوشته‌اند .

ناصر خسرو ـ حکیم ناصرخسروبن حارث‌قبادیانی بسال سیصد ونود و چهار هجری درقبادیان ازحوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید :

بگذشت زهجرت پس سیصدنودوچار   بنهـاد مرا مـادر بر تـوده اغبر

از اوان جوانی به تحصیل علوم وفضائل و تحقیق ادیـان و عقاید و مطالعه اشعارایران وعرب پرداخت وازهرخرمنی خوشه‌ای برداشت تا بمقام دانش رسید خود گوید

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش   نشستم بر در او من مجاور
نماند ازهیچگون دانش که‌من‌زان   نکردم استفادت بیش و کمتر

دردورهٔ جوانی دربارمحمود ومسعودغزنوی‌را دید چنانکه خود در کتاب سفرنامه‌اش اشاره بدان‌مینماید وبعددربارسلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته ازتحصیل وتحقیق مسافرت زیاد کرده و گویا درجوانی هندوستان و افغانستان وترکستان‌را دیده است شاید عمدهٔ علت سفرمطالعه وتحقیق‌واحوال و عقاید ملل‌بوده باشد چنانکه بعد ازسفرطویلی که بجانب حجازنمود درنتیجه این تحقیق وتفتیش عقیدهٔ تازه‌ای پیدا کرد . این‌سفررا که هفت سال‌طول داشت بسال چهارصدوسی وهفت اختیارنمود حجاز وآسیای صغیروسوریه ومصررا دید وباملل ومذاهب گوناگون این بلادآشنائی بهمرسانید ومخصوصاً درمصربا پیروان‌مذهب شیعهٔ اسمعیلیه که اسمعیل پسرامام جعفرصادق را امام هفتم و پسراومحمد را امام قائم ورجعت پدرش میدانستند ودرمطالب دینی تأویل‌ها و تفسیرهائی مینمودند و بیشتر ازظاهراهل باطن بودند روابطی‌پیدا کرد وپیرو مذهب آنان گردیدوبجرگهٔ طرفداران متعصب‌این‌طریقه‌درآمد حتی بعزم دعوت‌مردم‌بایران‌برگشت‌مهمترین نتیجه این‌سفرناصرخسرو کتاب سفرنامهٔ اوست که بعد از مراجعت تألیف نموده و درآن‌اغلب شهرهارا که دیده بود شرح داد واز اشخاص معروفی که‌ملاقات کرده بود نام برد وبدین‌واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزارسال پیش جهان حکایت میکند از خود بیادگار گذاشت .

ناصرخسرودرمراجعت از این سفربه‌بلخ رفت وآشکارا شروع بتبلیغ عقاید اسمعیلی کرد ودراین‌خصوص باعلماء مباحثات‌نمود تا دراندك مدتی‌فقهای متعصب سنی بخصومت وی برخاستند وامرای سلجوقی در صددآزار او برآمدند شاعر ناچارمدتی فراری ومتواری‌شدوپنهانی از شهری بشهری رفت و درغربت زیست ودچاراندوه فراوان گردید چنانکه دربیان اینگونه احوال سخنان مؤثردارد مانند‌این ابیات :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا — گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
درحال خویشتن چو همی ژرف بنگرم — صفرا همی برآید زانده بسر مر
گویم چرا نشانهٔ تیر زمانه کرد — چرخ بلند جاهل بیداد گر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر — جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
نی نی که چرخ ودهر ندانند قدر فضل — این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
دانش به از ضیاع و به از جان و مال و ملك — این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر — ناید بکار هیچ مقر قمر مرا
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر — دین وخرد بس ست سپاه و سپر مرا

یادگار این دورهٔ آوارگی واختفاء کتاب زادالمسافرین است که اساس آن در اثبات عقاید اسمعیلی است ومقالات وتحقیقات فلسفی دارد و از جمله کتب معدود فلسفی بزبان فارسی است. ناصرخسرو وبعد از اقامت درخراسان ومازندران وطبرستان آخر درحدود چهارصد وپنجاه وشش به یمگان که ازحوالی بدخشان است رفته ودر آنجا عزلت جست و درچهار صد وهشتاد ویك درهمانجا وفات یافت حکیم از مراجعت حجاز تامرگش اغلب مورد طعن ولعن و هدف زجر و تهدید بود رنج بسیار برسر معتقد خود دید و در اشعارش از این رنج و آزار ناله و شکایت نمود وامرای ترك وحامیان خلافت عباسی را که اورا تعقیب وتعذیب میکردند در اشعار خود سخت سرزنش کرد.

گذشته ازسفرنامه وزادالمسافرین آثار دیگر مانند وجه دین. وخوان اخوان و دلیل المتحیرین وروشنائی نامه وسعادتنامه ودیوان اشعار دارد وخودش در کثرت تألیفات خود گفته:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه درسخن — زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

دیوان ناصرخسرو که محتویات آنرا تاسی هزار بیت نوشته‌اند اکنون زیاده بر یازده هزار بیت دارد ودر آن اشعار فلسفی واخلاقی ومذهبی وقطعات عبرت آمیز فراوانست.

سبك و افكار ـ ناصرخسرو در طرز قصیده استادی نشان داده وبعدازقصیده بمثنوی پرداخته وباقسام دیگر شعروقع زیادننهاده هدف قسم اعظم قصایدناصرخسرو بحث واستدلال درمسائل دینی ودعوت بایمان ومعنویت وتحقیر دنیای مادی واعراض ازآرایشها وفریبهای این جهان فانی وتحریض برانتباه و ریاضت وتقوی و تحریك برجوع از ظاهر بباطن است. بااین روش اشعار او ازجهاتی ازاشعار قصیده سرایان معروف فرق دارد که ازآنجمله عاری بودن ازتغزل ومدیحه سرائیست چنانکه در قصیده معروف که بااین مطلع شروع میکند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را　　برون کن زسر باد خیره سری را

خطاب بشاعر گوید :

اگر شاعریرا تو پیشه گرفتی　　یکی نیز بگرفت خنیا گری را
صفت چند گوئی زشمشاد و لاله　　رخ چون مه و زلفك عنبری را
بعلم و بگوهر کنی مدحت آنرا　　که مایه است مر جهل و بد گوهری را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را　　دروغست سرمایه مر کافری را
من آنم که در پای خوکان نریزم　　مرین قیمتی در لفظ دری را

روشنترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظر اواز راه علم است وبسا که در قصایدخود ازفضیلت دانش وبینش سخن میرانداز آنجمله گوید :

علم وحکمت را طلب کن گرطرب جوئی همی
تابشاخ علم وحکمت بر طرب یابی رطب



تن بجان زنده است و جان زنده بعلم
دانش اندر کان جانت گوهر است
علم جان جان تست ای هوشیار
گر بجوئی جان جان را در خور است

نیز گوید :

هر که جان خفته را ازخواب جهل آوا کند
خویشتن را گر چه دونست ای پسر والا کند

ولی توان گفت این علم که شاعر حکیم بدان دعوت مینماید علم مستقل از دین وایمان نیست چنانکه تمسك بر آن شیمه فلاسفه میباشد.

سر علمها علم دین است کان | مثل میوهٔ باغ پیغمبریست
بدین از خری دورباش و بدان | که بیدینی ای پور بیشك خریست

باب معرفت وکانون علم بعقیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان یاناییبه وحجت اوست پس درعقاید ناصرخسرو عقل وایمان درو هله آخر بهم مربوط میگردند:

حجت نوراست رهبرزی اوپوی | تا علم دینت نیك شود والا

از فحوای سخنان ناصرخسرو مفهوم چنین میگردد که علم امام مستند بکشف و الهام مستقیم است ونیروی یك عالم حقیقی را درورای این عالم ظاهری قائل است که از دیدهٔ ظاهر بین نهان است و تنها کسانی توانند آنرا درك نمایند که خشم نهان بین داشته باشند یعنی استعداد کشف در آنها ظهور نماید پس بحکم این ملاحظه اخیر میتوان گفت عقاید وی باوجود قول او بعقل و تحریض بعلم از صبغهٔ تصوف آزاد نیست دراین معنی گوید:

بچشم نهان بین نهان جهان را | که چشم عیان بین نبیند نهانرا
نهان درجهان چیست آزاده مردم | نبینی نهان را ببینی عیان را
جهان را بآهن نشایدش بستن | بزنجیر حکمت ببند این جهان را
دوچیز است بند جهان علم وطاعت | اگرچه کساد است مرهردوان را
تنت کان و جان گوهر علم وطاعت | بدین هردو بگمار تن راوجان را
بسان کمان بود روز جوانی | قراری نبوده است هرگز کمان را

شاعر بلندخیال نیك متوجه است که دانش باید بسته بکردار باشد علم بیعمل فایده ندارد و مانند اینست کسی زرگر باشد وزر کار نکند یا جامه نداشته بخواهد آهار بزند علم بیعمل آهار بیجامه است از آن سو عمل بیعلم مانند درهم قلب است:

بیعلم عمل چون درم قلب بود زود | رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار
وآنکو نکند طاعت علمش نبود علم | زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار
جامه است مثل طاعت و آهار بر و علم | چون جامه نباشد بچه کار آید آهار

یکی از نتایج سودمند دانش خوی نیك است:

تاعلم نیاموزی نیکی نتوان کرد — بی‌سیم نیاید درم و بی‌زر دینار

همین طرز فکر یعنی ترجیح عمل به دعوی را شاعر در موارد دیگر نیز بیان کرده از آنجمله گفته است :

ای خوانده کتاب زند و پازند — زین خواندن زند تا کی و چند
در فعل بفضل شو بیفزای — وز قول رو اندکی بر اورند
پندم چه دهی نخست خود را — محکم کمری ز پند در بند
پند از حکما پذیر زیراك — حکمت پدر است و پند فرزند
کاری که ز من پسند ناید — با من مکن آن چنان و مپسند
جز راست مگوی گاه و بیگاه — تا حاجت نایدت بسوگند
گند است دروغ ازو حذر کن — تا پاك شود دهانت از گند
از نام بد ارهمی بترسی — با یار بد از بنه مپیوند

با این مقدمات که گفته شد توان دریافت که ناصرخسرو شاعری آزاده و صاحب نظر و سخنگوئی با ایمان و متدین است و مدار فکر او دیانت و امور روحانی و اخلاقیست و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه خود باور داشته و ازین باوری قوت قلب و رسوخ فکر و فراغت معنوی در او حاصل شده و استناد بایمان خود کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمانست نصیبش گشته است و این حال از سخن او هویداست از همان اوج ایمان و بلندی معنویست که ناصرخسرو سخنان عبرت انگیز و پندآمیز بما میگوید و در شعر او مطالب روحانی و اخلاقی جای مدح و وصف و می و معشوق و باغ و چمن را میگیرد و این سلیقه ناچار در عبارات و اصطلاحات و شیوهٔ او هم مؤثر است و رنگ خاصی بسخن او میدهد چنانکه شاید کسی قصیده فرخی را شنیده و آن را از عنصری تصور نماید ولی سبك ناصرخسرو کمتر با آن اشتباه میشود زیرا سخنش لحن خاص دارد. اینك بار دیگر ابیاتی که شاهد این گفته ها تواند بود ازاو نقل میشود :

تا مرد خرد کور و کر نباشد — از کار فلك بیخبر نباشد
داند که هر آنچیز کو بجنبد — نا بوده و بیحد و مر، نباشد
من راز فلك را بدل شنودم — هشیار بدل کور و کر نباشد
چون دل‌شنوا شدترا از آن‌پس — شاید اگر گوش و سر نباشد
بهتر ز کدوئی نباشد آن سر — کو فضل وهنر را مقرنباشد
در خورد تنوره و تنور باشد — شاخی که براو برگ وبرنباشد
در دام جهان جهان همیشه — تخم و چنه جز سیم و زر نباشد
بتواند از این دام زود رستن — گردمرد در او سخت خرنباشد
فرزند هنر های خویشتن شو — تا همچو تو کس را پسرنباشد
گنجوره‌نرهای‌خویشتن کردی — گر باشد مالت وگر نباشد
تو بار خدای جهان خویشی — از گوهر تو به گهر نباشد
در مملکت خویشتن نظر کن — زیرا که ملك بی نظرنباشد
بر ملك‌تو گوش‌ودوچشم روشن — درهاست که به‌زان دو درنباشد
امروز بدین ملك در نظر کن — آن چیز که فردا مگر نباشد
بنگر که چه باید همت کردن — تا بر فلك را ظفر نباشد
از علم سپر کن که بر حوادث — از علم قویتر سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد — از زخم جهانش ضرر نباشد

تاریخ وفات ناصرخسرورابسال٤۸۱ نوشته‌اند وتربت اودردره‌یمگان‌ولایت بدخشان واقعست .

قطران ـازمعروفترین‌سخن سرایان‌دوره سلجوقی یکی‌نیزابومنصورقطران تبریزی است. اغلب شعرا که تا کنون‌نام از آنها برده‌شد از خراسان‌ویاحوالی آن ظهور کرده‌اند ولی قطران تولد وشهرتش در تبریز بودو گویا مسافرت مهمی‌جز بنواحی‌آذربایجان ننموده است از قصیدهٔ :

من آن کشیدم‌و آن‌دیدم ازغم هجران

چنین مستفاد میشود که وی درجنگ ممدوح خود امیر وهسودان باموغان درلشکرگاه حاضر بوده .

بسال ٤۳۸ ناصر خسرو درموقع عبور از تبریز قطران را دیده وبااو صحبت کرده وشعراورا پسندیده‌است. قطران دراشعارخود عده‌ای ازسلاطین‌راکه دراین موقع درآذربایجان‌حکومت‌داشتند مدح کرده‌مانندابوالحسن‌علی‌لشکری‌وفضلون حکمرانان گنجه وابومنصور وهسودان وابونصرمحمدبن‌وهسودان امرای‌تبریز و حوالی و ابودلف حاکم نخجوان واران که ممدوح اسدی طوسی‌هم بود مخصوصاً ابومنصور وهسودان بن‌مملان راکه تا چهار صد وپنجاه فرمانفرمای تبریزوپسرش ابونصر محمد معروف بمملان‌ابن وهسودان راکه از چهارصد و پنجاه ببعد شاه آذربایجان‌بودستوده ونام این‌هردورا درضمن‌قصیده‌ای که مطلع آن گذشت آورده وگفته است :

نه‌هیچکس‌پسری‌همچومیرمملان دید نه دید کس پدری همچومیروهسودان

اول شهرت قطران از زمان ابوالحسن لشکری(٤٤۱-٤۲٥) شروع میکند چون کنیه مملان مزبور بونصربوده‌ودراغلب قصاید قطران‌این‌کلمه‌آمده‌است‌شاید از این جهت باشد که متأخرین قصاید او را اشتباهاً بەرودکی نسبت داده‌اند زیرا ابونصر راباسم نصربن‌احمد سامانی‌ممدوح رودکی‌یاشاید بابونصرکه کنیت‌پدراین پادشاه بوداشتباه کرده‌اند.

ازقصایددیگرقطران که بزمان‌اواشارت‌دارد قصیدهٔ مؤثری‌است که‌درزلزله تبریز گفته‌وآن بناباخبار درتاریخ سال‌چهار صدوسی‌وچهار اتفاق افتادودرآن‌سال خودشاعر درتبریزبود.

قطران از قصیده سرایان درجهٔ اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای خراسان‌را بکار برده اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکرة‌الشعراء) معروف بوده است .

قصایدش متین وجزیل استدرفنون‌لفظی‌تجنیس‌وترصیع‌وذوقافتین کاربرده وقصاید مصنوعه در تمثیل همین فنون ساخته نیز در وصف وقایع وفصول و مناظر

استادی نشان داده است برخی از گویندگان نامی اورا ستوده اند .

جامی گوید:

بود قطران نکته دانی سحرساز قطره‌ای از کلك او دریای راز

یکی از بهترین چکامه‌های قطران قصیده‌ایست که دروصف زلزلهٔ تبریز سروده وبعد بستایش بونصر مملان گریز زده‌است. اینك ابیاتی از آن نقل میشود :

بود محال ترا داشتن امید محال بعالمی که نباشد همیشه در یك حال
از آنزمان که جهان بود حال اینسان بود جهان بگردد لیکن نگرددش احوال
دگرشوی تو ولیکن همان بود شب وروز دگرشوی تو ولیکن همان بود احوال
محال باشد فال و محال باشد زجر مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال
دل تو بستهٔ تدبیر و نالد از تقدیر تن تو سخرهٔ آمال و نالد از آجال
عذاب یاد نیاری بروزگار نشاط فراق یاد نیاری بروزگار وصال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال
زناز ونوش همه خلق بود نوشا نوش زخلق و مال همه شهر بود مالامال
دروبکام دل خویش هر کسی مشغول امیرو بنده وسالار و فاضل ومفضال
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام با سماع غزل یکی بتاختن یوز در شکار غزال
بکام خویش همیگشت هر کسی مشغول بمال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال
فراز ـ گشت فرار رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دریده گشت زمین وخمیده گشت نبات دمنده گشت بحارو رونده گشت جبال
بساسرای که بامش همی بسود فلك بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کزان درخت نمانده کنون مگر آثار وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسیکه رسته شدازمویه گشته بودچوموی کسیکه جسته بدازناله گشته بود چونال
یکی نبود که گویدبدیگری که مموی یکی نبود که گوید بدیگری که منال
کمال دور کناد ایزد از جمال جهان کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

از ین قصیده و امثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نپرداخته و حوادث طبیعی و اتفاقات تاریخی را درنظر داشته و اشعار تاریخی سروده .

گذشته ازدیوان اشعار که عده‌ای آنرا تاده هزار بیت گفته‌اند، گویا قطران تصنیفات دیگر داشته که از آنجمله منظومه‌ای بنام قوسنامه و کتابی در لغت بوده‌است.

وفات قطران را چهارصد و شصت وپنج نوشته‌اند ولی از روی قرائن بیشتر عمر کرده .

مسعود سعد ـ مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی وسلجوقی بشمار است اصلش از همدان است ولی تولدش درلاهور هندوستان درحدود سال چهارصد وچهل هجری اتفاق افتاد اجدادش اهل ادب بوده‌اند چنانکه خود گوید :

اگر رئیس نه ام یاعمیدزاده نیم　　　ستوده نسبت واصلم زدوده فضلاست

بخصوص پدرش سعد وجدش سلمان از دانشمندان محسوب میشده‌اند پدرش مدت شصت سال خدمت غزنویان کرد چنانکه مسعود درقصیده‌ای بمطلع:

گوهری جان نمای وپاك چوجان　　　گوهری پس زگوهر الوان

چنین گوید :

شصت سال تمام خدمت کرد　　　پدر بنده سعد بن سلمان

که باطراف بودی از عمال　　　که بدرگاه بودی از اعیان

وی درهند املاك وعقار داشته.مسعود از ایام جوانی بسلاطین غزنوی انتساب پیدا کرد واین درزمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱ ـ ۴۹۲)بود .

بعداز آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسرخود محمود ملقب بسیف‌الدوله‌را در سال چهارصد و شصت‌ونه بحکومت هندوستان تعیین نمود مسعود سعد بجرگه ملازمان او درآمد و ازجمله خاصان دفتری اوشد و درجنگها رکاب او را التزام نمود و ازآن به بعد شهرت یافت و بعزت وجاه رسید و در لاهور دارای کاخ وجاه وجلال شد واوایل عمرخودرا درخوشی وعزت گذرانید که هم‌مقام لشکری داشت

وهم‌شهرت کشوری. برخی‌ازبهترین‌قصایدروز گارجوانی‌مسعوددرمدح‌همین‌محمود سیف‌الدوله است ازقبیل این‌قصیده :

چوروی چرخ‌شدازصبح‌برصحیفهٔ سیم ‌ ‌ ز قصر شاه مرا مـژده داد باد نسیم
که عز ملت محمود سیف دولت را ‌ ‌ ابو المظفر سلطـان عـالی ابراهیم
فزود حشمت و رتبت بدولت عـالی ‌ ‌ چوکـرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنـام فرخ او خطبه کـرد درهمه هند ‌ ‌ نهاد بـر سر اقبـالش از شرف دیهیم

ولی سیف‌الدوله بعدازچند سال حکومت درهندوستان مورد سوء ظن واقع گردید وسلطان‌فرمان‌داداورا باعده‌ای ازندیمانش گرفتارنموده هریك‌رابزندانی بردند مسعود سعد را نیز که دراین موقع تطاولی از بعض بدنام وبد طینتان نسبت باملاك اوشده واوبرای شکایت بغزنین آمده بود بسعایت دشمنان وحسودان‌توقیف کردند واورا هفت سال‌درقلعه‌های‌دهك وسووسه سال درقلعهٔ نای‌محبوس نمودند چنانکه خود گوید :

هفت سال بکوفت سو و دهـك ‌ ‌ پس از آنـم سه سال قلعهٔ نـای

پس ازده‌سال‌حبس‌شرح حال خودرادرقصیده‌ای که‌به‌سلطان‌ابراهیم‌فرستاده چنین بیان میکند:

بزرگوار خدایا چو قرب ده سالست ‌ ‌ که می بکاهد جان من از غم و تیمار
چرا ز دولت عـالی تو به پیچم روی ‌ ‌ که بنده زاده این دولتم بهفت تبـار
نه سعدسلمان پنجاه سال خدمت کـرد ‌ ‌ بدست کرد برنج اینهمه ضیاع وعقار
بمـن سپرد و زمن بستدند فرعونـان ‌ ‌ شدم‌بعجزوضرورت زخان و مان‌آوار
بحضرت آمدم انصاف خواه و داد طلب ‌ ‌ خبر نداشتم از حکم ایزد دادار
همی ندانم خود را گناهی و جرمی ‌ ‌ مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

ازهمین ابیات‌و نظایرآن چنین بدست می‌آید که علت‌عمدهٔ زندانـی شدن مسعود همانا بدخواهی‌دشمنان وستم‌حسودان وفرومایگان بوده که مانند سلطان ابراهیم پادشاه دهن بین‌ولجوج‌وسرسخت رانسبت بشاعرنگران کردندواومایه‌رنج وشکنجهٔ‌سالیان‌درازیرابرای‌مردی‌آزاده‌طبع مانند مسعودسعدسلمان‌فراهم آورد.

معلوم میشود درزندان‌سو بابهرامی نامی که نیز زندانی بوده‌است انسی پیدا کرده وازوی اخترشناسی آموخته است چنانکه درضمن قصیده‌ای درستایش علی خاص از رجال درباروحاجب سلطان ابراهیم بامطلع : «تبارك الله بنگرمیان ببسته بجان زبهرخدمت سلطان سپهبد سلطان» گوید :

یکی حکایت بشنو ز حسبحال رهی — بعقل سنج که عقلست عدلرامیزان
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز — بچشم‌خویش‌همی‌بینم افتراق وقران
مسم و درپیشم ایستاده بپای — خیال‌مرگ‌دهان‌باز کرده‌چون‌ثعبان
گسسته بند دوپای من از گرانی بند — ضعیف گشته تن من ز محنت الوان
نشسته بودم درکنج خانه‌ای بدهك — بدولت تو مرا بود سیم وجامه ونان
ولیك گشت مرا طبع این هوای عفن — زحیر گشتم ازین مردمان بی‌سامان
نه‌مردمیست که بااوسخن‌توان گفتن — نه‌زیر کیست که‌چیزی‌ازوشنیدتوان
اگر نبودی بیچاره پیر بهرامی — چگونه بودی‌حال من‌اندرین زندان
گهی‌صفت کنندم‌حالهای گردش‌چرخ — گهی بیان دهدم‌رازهای چرخ کیان
مرا زصحبت او شد درست علم نجوم — حساب شد همهٔ هیئت زمین و مکان

درضمن این قصیده شاعریادی دردناك ازمادرخویش کرده و گوید :

اگر نبودی تیمار آن ضعیفهٔ زال — که‌چشمهاش چوابرست‌واشك‌چون‌باران
خدای داند اگر غم نهادمی بر دل — که‌حال گیتی هرگز ندیده‌ام‌یکسان
ولیك زالی دارم که درکنار مرا — چوجان‌شیرین‌پرورددومرد کردوکلان
نه بست هرگز اوراخیال ونندیشید — که من بقلعهٔ سوءانم او بهندستان

نجوم‌شناسی اوازاشعارش هویداست ازآنجمله است قصیده‌ای بامطلع :

دوش در روی گنبد خضرا — مانده بود این دوچشم من‌عمدا

از سخنان شاعرچنین‌برمیآید که پررنج‌ترین‌دورهٔ زندانی وی درزندان‌نای بوده .زیرااشعاردلگدازی‌درآنجاسروده چنانکه نمونه‌ای چند از آن خواهدآمد.
پس‌ازین‌دورهٔ اسارت سلطان ابراهیم اورا به شفاعت عمیدالملك ابوالقاسم

خاص که از رجال دربارش بود ازحبس آزاد ساخت واوبموطن خودبرگشت وبه ضیاع وعقار خود پرداخت درقصیده‌ای بمطلع :

روز نوروز و ماه فروردین　　آمدند ایعجب ز خلد برین

که درستایش همین خواجه است گوید:

گر بتو نیستی قوی دل من　　چکدی زهرهٔ من مسکین

از تو بودی همه تعهد من　　گاه محنت بحصنهای حصین

جان تودادی مرا پس ازایزد　　اندرین حبس وبند بازپسین

جانشین سلطان ابراهیم که پسرش مسعود(۴۹۲-۵۰۸) باشدحکومت هندرا بفرزندخودامیرعضدالدوله شیرزادسپردپیشکار سپهسالاراین امیرنظام الدین بونصر پارسی بود که ازدوستان مسعودبود ونسبت بعلم وادب علاقه‌ای داشت واو وسیله‌ای برانگیخت تامسعود سعدرا دریکی از نواحی لاهور یعنی چالندر حکومت دادند چنانکه خود درضمن قصیده‌ای درمدح سلطان مسعود بامطلع :

ملکا حال خویش خواهم گفت　　نیك دانم که آیدت باور

چنین گوید:

سوی مولد کشید هوش مرا　　بویهٔ دختر و هوای پسر

چون بهندوستان شدم ساکن　　بر ضیاع و عقار پیر پدر

بنده بونصر برگماشت مرا　　بعمل همچو نایبان دگر

ولی بسی نگذشت که شاعر بدبخت بمناسبت مغضوب شدن بونصرپارسی که با شاعرپیوستگی داشت نیز بحکم آزادگی واستقلال نفس خود شاعررا بحکم سلطان مسعود دوباره گرفتار ودرقلعهٔ مرنج محبوس کردند وهمگی هشت سال دراین حبس بماند تادرسال پانصدبشفاعت ثقة الملك طاهرعلی مشکان وزیرسلطان مسعود که در مدح اوقصاید دارد آزاد شدومدتی اورا بحسابداری سلطنتی برگماشتند.

بدینترتیب مسعودسعد هیجده‌سال ازبهترین سالهای عمر خود را در زندان بسربرد وبعدازآزادی ازحبس دوم دیگر فرسوده وپریشان وشکسته وپیرشده‌بود وبااینکه بازطرف توجه شاهان غزنوی مانندملك ارسلان وبهرامشاه بود ازخدمت

دولتی کنارجست وباقی‌عمررا به اعتزال گذرانید. و این ابیات بیان حال ایندورهٔ انتباهست :

چون بـدیدم بدیـدهٔ تحقیق　　که جهان منزل فناست کنون
راد مردان نیك محضر را　　روی در برقع حیاست کنون
آسمان چون حریف نامنصف　　برسر عشوه و عناست کنون
دل فکاراست همچودانه از آنك　　زیر این سبزه آسیاست کنون
طبع بیمار من ز بستر آز　　شکریزدان‌درست‌خواست کنون
در عقاقیر خانهٔ تـوبـه　　نوشداروی صدق‌خواست کنون
آنزبانی که مدح شاهان گفت　　مادح حضرت خداست کنون
مدتی مـدحت شهان کـردم　　نوبت خدمت و دعاست کنون

سبك ومعانی دراشعار مسعود- مسعودسعدیکی‌ازقصیده‌سرایان درجهاول ماست گرچه درشعر اوسبك شاعران خراسان پیداست‌مانندعنصری مثلادرقصیدهٔ معروف بامطلع :

شکوفهٔ‌طرب‌آورد شاخ عشرت بار　　که‌بوی‌نصرت وفتح آیداز نسیم‌بهار

که درضمن آن گوید:

جزاین‌چه دانم گفتن که‌عنصری گوید　　«چنین نماید شمشیرخسروان آثـار»

و درقصیدهٔ :

آیانسیم سحرفتحنامها بردار　　بهرولایت‌ازآن فتحنامه‌ای‌بسیار

که درضمن آن گوید .

نمود درهند آثار فتح شمشیرت　　«چنین‌نمایدشمشیرخسروان آثار»

ومانند رودکی درقصیدهٔ :

«زشاه بینم دلهای‌اهل حضرت شاد» که درضمن آن گوید :

جزآن نگویم شاها که رودکی گوید　　«خدای‌چشم بداز ملك تو بگرداناد

ومنوچهری که دریکی ازترجیع بندهای‌خودبیتی ازوتضمین کرده گوید

«خیزید وخز آرید که هنگام خزانست» گر خواهی از ین به دگری گویم اینبار

همچنین سبك لبیبی وشهید بلخی و برخی دیگرانرا درنظر داشته ولی حقیقت اینکه اینگونه مشابهت نتیجهٔ تقلید نیست وقریحه استاد تواناتر از آنست که اسیر تقلید باشد واین سبك اورا ازجوانی ملکه شده وبا روانی که درطبع وتسلط که درنظم داشته طرز خاصی بشعرش داده ودردعوی خود بیحق نیست که گفته است:

اشعار من آنست که درصنعت نظمش نه لفظ معاراست و نه معنیش مثنا

انشا کندش روح ومنقح کندش عقل گردون کند املاوزمانه کنداصغا

استاد بهمانطور که درمیدان نظم شهسوار بوده درنثر هم مهارت داشته چنانکه خود گوید:

بنظم ونثر کسی را گرافتخار سزاست مراسزاست که امروز نظم ونثر مراست

وصف طبیعت یا معشوق یاشراب درشعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر است بااینهمه تغزلهای نادرشیرین دارد مانند این ابیات :

یکشب از تو بهار وقت سحر باد بر باغ کرد راهگذر

غنچهٔ گل پیام داد بمی گفت من آمدم بباغ اندر

خیمها ساختم زمیرم چین فرش کردم زدیبهٔ ششتر

نز عماری من آمدم بیرون نه بدیدست روی من مادر

نگشادم نقاب سبز از روی ننمودم بکس رخ احمر

باد بر من دمید مشك و عبیر ابر برمن فشاند در وگهر

همچنین :

زیور آسمان چو بگشایند کله های هوا بیارایند

کوه را سر بسیم در گیرند دشت را رخ بزر بیندایند

زنگ ظلمت بصیقل خورشید همچو آیینه پاك بزدایند

اختران نور مهر دزدیدند زان بدان هیچ روی ننمایند

مهر چون روز نور مه بستد اختران شب همی پدید آیند

بینی اندر سپیده دم به نهیب که زلرزه همی نیاسایند

استاد نه‌تنها درزبان مادری ادیب بوده بلکه در تازی و هندی هم دست داشته و اشعاری بتازی سروده است.

پیداست سبك خاص مسعود سعد که وی را در ردهٔ شاعران بلندنشان میهن ما مقامی ارجمند بخشیده دراشعارزندانی یاحبسیات او جلوه‌گر است. این سنخ شعر در ادبیات ما کمیابست زیرا سخنی که تعبیر ضمیر نماید ونتیجه رنجهای بی پایان گوینده آن باشد وازدرون دل برآید ودر گوشه‌های تاریك زندانها ساخته ودرواقع تاروپود آن از دل وجان بافته شود درهمهٔ جهان مانند الماس نایاب ونافذ ومانند نالهٔ یتیمان دلسوز و شورانگیز است. بیجهت نیست که نویسنده‌ای مثل نظامی عروضی که کما بیش معاصر شاعر بود گوید:

«وقت باشد که من ازاشعار او همی خواهم موی براندام من برپای خیزد وجای آن بود که آب ازچشمم برود».

شگفت اینکه سخنان آتشبار شاعر رنجدیده که دل سنگ را آب میکرد دردل سلطان اثر نکرد وچنان مرد صاحبدل دانشمند سالها درظلمت زندان بماند!

اشعار زندانی مسعود را حتی بااشعارمشابه مغرب زمین مانند شعر زندانی «شین» اثر قریحهٔ بایرون شاعر نامی انگلیسی نمیتوان قیاس کرد زیرا گوینده انگلیسی با اینکه شعری مؤثر ساخته ومنظومه‌ای بدیع دلنشین پرداخته خویشتن مانند شاعر ما یك نیمه عمر درزندان بسر نبرده ودرشعر خود ازذوق وتخیل شاعرانه استفاده کرده، شنیدن کی بود مانند دیدن! علت سوزناکی ودلخراشی شعر مسعود همین است که شاعر ما سر گذشت گفته نه خیال. تأثیر سخن مرد دانشمند خوش بیان درستکار باریك حسی را که سالهای درازدورازوطن ویاران ویدرومادروزن وفرزند درعذاب محبس عمر بگذراند نمیتوان باتأثیر سخنانی که گویندگان آنرا ازینراه سوزی در دل نبوده برابر نمود.

قصیده‌های شکوائی مسعود غالباً از راه دادخواهی خطاب بشاهان غزنوی یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود(۴۵۱-۴۹۲) و پسرش سلطان مسعود(۴۹۲-۵۰۸) واخلاف آنان یعنی شیرزاد بن ابراهیم(۵۰۸-۵۰۹) وملك ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱) و بهرامشاه بن مسعود (۵۱۲-۵۴۷) ساخته شده و بسا که پیش

ازبت شکوی ستایشی‌ازسلطان بعمل‌آمده سپس‌بموضوع پرداخته‌شده ولی‌میتوان گفت شاعرباوجوداحتیاج‌شدیدکه برای‌رهائی‌اززندان بحضرت سلطان داشته‌باز درمدح تاحدی‌راه‌اعتدال‌پیموده‌واصلا‌بحکم‌فطرت مردی‌متین‌وشجاع‌ودارای‌عزت نفس‌بوده و گداطبعی‌نداشته.

مدحهای دیگراستاد متوجه‌است بوزیران وامیرانی مانند ثقةالملك طاهر وزیرمسعود که‌ابوالفرج‌رونی وسنائی‌ومختاری‌هم‌اورا ستوده‌اند‌وابونصرپارسی که سپهسالارشیرزاد بود وعلی‌خاص که ازمقربان دربارسلطان ابراهیم ومسعودبود و ابوالقاسم خاص واماثل‌آنان که بشاعر نیکی‌نموده وپیش‌شاهان ازاوشفاعت کرده بودند. درضمن‌اینگونه قصیده‌هاست که شاعررنجهای‌رندان واندوههای دوران و نالهای جانگدازوزجرهای شب‌های درازراشرح‌میدهد وازرازونیازی که درآن شب‌های‌سیاه بیدل بااختران‌آسمان‌میکرده ماراآگاه می‌سازد وازیادهای‌مؤثری که درظلمت زندانها ازپدرومادروفرزندان می‌نموده سخن میراند و ازبیگناهی خویش‌وتهمت‌ودشمنی‌مردمان که‌بااغراض پست موجبات‌آزارشاعرآزاد رافراهم ساختند واززودباوری‌وبدبینی بزرگان که‌بقول‌حاسدان باور کردند بحث میکند ازاینکه چرا دراین جهان حق‌معروض‌ستم باطلست مینالد. اینك ابیاتی‌ازقصاید زندانی‌او نقل‌میگردد:

حال‌یأس‌وتردید وبیچارگی‌شاعر:

تاکی دل خسته درگمان بندم — جرمی که کنم باین وآن بندم
بدها که بمن همیرسد از من — برگردش چرخ وبرزبان بندم
افتاده وخم چرا هوس چندین — بر قامت سرو بوستان بندم
وین لاشه خر ضعیف بدره را — اندر دم رفته کاروان بندم
این سستی بخت پیر هر ساعت — در قوت خاطر جوان بندم
چنداز پی وصل در فراق افتم — وهم از پی سود در زیان بندم
وین دیده پر ستاره را هر شب — تا روز همی بـر آسمان بندم
وز عجزدو گوش تا سپیده دم — در نعره و بانگ پاسبان بندم

هرگز نپرد هـوای مقصودم	هر تیر یقین که در کمـان بندم
چون اشك ز دیده بردورخ بارم	بـاران بـهار در خزان بـندم
خونی که ز سرخ لاله بگشایـم	اندر تن زار نـا تـوان بندم
از کالبد تـن استخوان مانـد	امید دریـن تن اربجان بندم
ازضعف‌چنان شدم که گرخواهم	ز اندام گره چو خیزران بندم
یك‌تیر نماند وچون کمان گشتم	تا کی‌زه چنگك بر کمان بندم

پشیمانی از کرده‌و گفتهٔ خویش‌وعقاب بچرخ کجرفتاروسخن ازبیگناهی و
شت زندان :

از کردهٔ خویشتن پشیمانم	جز توبه ره دگر نمیدانـم
کارم همه بخت بد بپیچانـد	در کام زبان همی چه پیچانـم
این چرخ بکام من نمیگردد	برخیره سخن همی‌چه گردانـم
در دانش تـیز هوش بـرجیسم	در جـ کند سیر کیوانـم
که خسته زآفـت لهاورم	کـه بتهمت خراسانم
تازاده‌ام ای شگفت محبوسم	تامرك مگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم	بگرفت قضای بـد گریبانـم
برمغز من ای سپهر هرساعت	چندین‌چه زنی که من‌نه‌سندانم
درخون چه کشی تنم نه‌زوبینم	در تف چه بری دلم نه پیکانم
حمله چکنی که کند شمشیرم	پویه چه‌دهی که تنگ‌میدانم
والله چو گرك یوسفم والله	بـر خیره همی نهند بهتانـم
گر هرگز ذره‌ای کژی باشد	در من نه زپشت سعد سلمانم
بر بیهده باز مبتلا گشتم	آورده قضا بسمج ویـرانـم
بر کند سپهر بـاز بنیادم	بشکست زمـانه بـار پیمانـم
دربند نه شخص روح میکاهـم	از دیده نه اشك مغز میرانم
بیهش نیم وچو بیهشان باشم	صرعی نیم و بصرعیان مانـم
چون‌سایه‌شدم ض	از سایـهٔ خویشتن هراسانم

اندر زندان چو خویشتن بینم — تنها گوئی که در بیابانم
گوریست سیاه رنگ دهلیزم — خوکیست کریه روی دربانم
که انده جان بیأس بگذارم — که آتش دل باشك بنشانم
تن سخت ضعیف و دل قوی بینم — امید بلطف و صنع یزدانم
از قصهٔ خویش اندکی گفتم — گرچه سخنست بس فراوانم
پیوسته چو ابروشمع میگیریم — وین بیت چوحرزوورد میخوانم
فریاد رسیدم ای مسلمانان — از بهر خدای اگر مسلمانم

بیاد ایام جوانی وروزگاراندوه زندانی :

دریغا جوانی و آن روزگار — که ازر نج پیری دل آگه نبود
نشاط من از عیش کمتر نشد — امید من از عمر کوته نبود
ز سستی مرا آن پدید آمدست — در این مه که هر گزدر آن مه نبود
سبك خشك شد چشمهٔ بخت من — مگر آب آن چشمه را ره نبود
در آنجا هم افکند گردون دون — که از ژرفی آن چاه را ته نبود
بساشب که در حبس برمن گذشت — که بینای آنشب جزا کمه نبود
سیاهی سیاه و درازی دراز — که آنرا امید سحرگه نبود
یکی بودم وداند ایزد همی — که برمن موکل کم ازده نبود
بدم تا امید و زبان مرا — همه گفته جز حسبی الله نبود

ازخواص اخلاق مسعود بااینهمه رنج وفشار که کمر کوهرا میشکند بردباری وخودداری بوده واین حقیقت ازسخنان اوپیداست حتی گاهی روزگار حبس راازبابت اینکه بآزمایش وتجربه او افزوده ازین لحاظ غنیمت میشمرد چنانکه درضمن قصیده فوق گوید :

گرم نعمتی بودکا کنون نماند — کنون دا: ت کانکه نبود

ودرقصیده دیگرپس از نالهاز گرفتاری گوید :

چرا ناسپاسی کنم زین حصار — چودرمن بیفزودفرهنگ وهنگ
هنرهای طبعم پدیدار شد — تنم را ازین انده آذرنگ

ز زحم و تراشیدن آید پدید | بلی گوهر تیغ و نقش خدنگ

چنانکه‌میدانیم شاعر درزندان از زندانی دیگری علم نجوم آموخت و ناچار همه وقت‌در‌اندوختن‌دانش بود واندوه‌ومحن اورااز کسب‌فضایل‌باز نداشت به‌نیروی همین‌دانشپژوهی که‌دروبودو آزمایش‌لشگری‌وجنگاوری که‌داشت‌با آنهمه‌مصیبتها وآفتها شجاعت خودرا نباخت و گفت :

از فلك تنگدل مشو مسعود | گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش‌وسرچوسروبرآر | گرجهان بر سرت فرود آرد

حتی باآنهمه ستایش که برحسب احتیاج ورسم زمان و گاهی هم بحکم‌قدر شناسی نسبت‌بشاهان کردبازهیچگاه حاضرمنت پذیری‌از کسی‌نشدواستقلال‌خودرا نگه‌داشت ودرعین‌آماج بودن به بلاهای بزرگ شهامت نفس خود را بدینگونه سخنان بیان نمود :

تخم گشت ایعجب مگرسخنم | که پراکنده بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند | من ازو دانه ای همی نچنم
از فغان سخن همی ترسم | که بغایت همی رسد سخنم
آفتابست همتم گر چند | عرضی گشت همچو سایه تنم
بازگشته است پوست برتن من | چون توانم کشید پیرهنم
روزگارم نشاند بر آتش | صبر تا کی کنم نه برهمنم
هر زمانی بدست صبر همی | گردن آرزو فرو شکنم
همه آتشکده شدست دلم | من از آن بیم دم همی نزنم
که ز تف دل اژدها کردار | پر ز آتش همی شود دهنم
سر به پیش خسان فرو نارم | که من از کبر سرو بر چمنم
منت هیچکس نخواهم از آنك | بندهٔ کردگار ذوالمننم
گر ز خورشید روشنی خواهد | دیدگان را زبیخ وبن بکنم

خلاصه‌آنکه مسعودسعد ازقصیده سرایان ردیف اول ایرانست. سبك خاص اودرقصیدهٔ شکوائی وبیان حال وشرح‌آزمایشهای اندوهگین یك زندگی پررنج

وعذاب دیده‌میشود. صفت‌بارزشعراستاد ازدل درآمدگی وصمیمیت آنست. درشعر مسعود بیشترازمغزدل‌کارگر بوده است. درمدایح اوهم مانندا‌غلب‌شاعران دیگر درعین مدح سلاطین‌برای آنان درس زندگی‌واخلاق‌پیدا میشود ودرآن‌ضمن‌اشاره ببرخی وقایع تاریخی‌هم شده که خالی‌ازفایده نیست.

مسعود شاعری بوده آزاده منش و بی‌نیاز و در این خوی شهامت او ناچار جنگاوری اوتأثیرداشته پس‌این مردهم بتمام معنی‌بزمی‌بوده وهم رزمی.

مسعود بواسطه علومقام ونفوذکلام نه‌تنها موردتوجه رجال درباربود بلکه شاعران‌نامی‌هم‌عصر نیز اورا احترام میگذاشتند ازجمله‌حکیم سنائی‌غزنوی بود که دیوان اشعارمسعودرا در زمان‌خودش یا کمی‌بعد از فوت او گردآورد دیگر سیدحسن غزنوی که ازیاران شاعربود وبااو مشاعره میکردومسعود درسوگواری اوقصیده‌ای ساخت که ابیات ذیل‌ازآنست: (مرثیهٔ مربوط به‌سیدحسن‌دیگریست)

بر توسید حسن دلم سوزد — که چوتو هیچ غمگسارنداشت
تن من زار برتو مینالد — که تنم هیچ چون تویارنداشت
ای‌عزیزی که در همه احوال — جان من دوستیت خوار نداشت
تیغ مردانگیت زنگ نزد — گل آزادگیت خار نداشت
آب مهرترا خلاب نبود — آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان‌فضل ومرکب عقل — درکفایت چو تو سوارنداشت
سی نشد سال عمر تو ویحك — سال زاد ترا شمار نداشت
هیچ روزی بشب نشدکه مرا — نامهٔ تو در انتظار نداشت
گوشم اول که این خبربشنود — بروانت که انتظار نداشت

دیگر رشیدی سمرقندی که مداح ملکشاه بود واشعاری‌ساخته از سمرقند بهند پیش مسعود میفرستاد ومسعود پاسخ میداد وی در یکی از اشعارش خطاب بمسعود گوید:

رسید شعر توای تاج شاعران برمن — چونو شکفته‌گل اندربهار گردچمن
ایاچواصل‌بزرگی‌بزرگ‌درهمه‌اصل — ایا چو عقل تمامی تمام در هرفن

دیگر ابوالفرج رونی که بااستاد مشاعره‌میکرد و در دوری‌او گفته :

بوالفرج ای‌خواجهٔ آزادمرد　　　هجروصال تو مرا خیره کرد

دیگرامیرمعزی ملك‌الشعراء سنجر که درباره شاعر گوید:

شریف خاطرمسعود سعد سلمان را　　　مسخرست‌سخن‌چون‌پری سلیمان‌را

حکایت خردش روشنی دهد دل‌را　　　روایت سخنش تازگی‌دهد جان را

خاقانی‌هم باشاعر ارتباط داشته ودرشعری اورا انتقادکرده است.

وفات مسعودسعد ظاهراً درسال‌پانصدوپانزده اتفاق افتاد ودرآن حین‌حدود هفتاد وپنج سال‌داشت. شاعربزرگ پس‌ازعمری‌پرملال ودردناك ازین جهان‌رفت ولی نیکی‌نام ونفوذکلام اوبمایدچنانکه خود گفت :

فهرست حال من‌تارنج و بند بود　　　از رنج ماند عبرت واز بندپند ماند

لیکن بشکرگویم کزطبع پاك من　　　چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

عمرخیام ـ ابوالفتح عمربن‌ابراهیم که ازبزرگان‌شعرا ودانشمندان‌ایران است‌نیز در دوره سلجوقی‌ظهور نمود وزادگاهش نیشابور بود.

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس وبخارا و مرورا دیده وحتی‌ببغداد رفته وبروایتی‌زیارت‌حج نیزبجای‌آورده است.

خیام درعصرخوداز محترمین وأجله‌فضلا معدود بودوباعلمای‌درجه‌اول‌مانند غزالی باسلاطین ورجال‌دربار سلجوقی مانند ملکشاه وخواجه نظام‌الملك مراوده داشت‌ودرمجالس سلطانی ومحافل‌علمی‌وادبی‌دارای‌مقام ومورد توجه‌واحترام بود.

این‌شاعرحکیم دراغلب علوم عصرخود مخصوصاً نجوم و پزشکی وحکمت مهارت داشت چنانکه یکی از اعیان منجمین که ملکشاه آنان را باصلاح تقویم برگماشت‌اوبودنیزسنجرپسرملکشاه راکه‌مرض‌آبله‌داشت‌معالجه کردودرحکمت وعلوم بامشاهیرعصرخود مانندحجةالاسلام غزالی که‌ذکراو بیایدمباحثه میکرد.

شهرت عمدهٔ خیام بواسطهٔ رباعی‌های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که ازحساب نجوم و ازتدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پریشان

میشدبرای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خودمیسرود وافکاربزرگ‌دراین رباعیهای ساده وشیرین بزبان وبیان میآورد. رباعی گویان مانندشهیدبلخی وابوشکوربلخی و رودکی وابوسعید ودیگران قبل ازخیام بوده حتی مضامینی هم شبیه بمضامین خیام ساخته‌اندچنانکه این رباغی رابشهیدنسبت داده‌اند:

دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس | دیدم جغدی نشسته برجای خروس
گفتم چه خبرداری ازاین ویرانه | گفتاخبراینستکه افسوس افسوس

ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت وتأثیر وطراوت دیگردارد واغلب آنها در عبارات قصارمعانی بسیار راحاوی میباشدوگویاآنگاه که استاد ازحل مسائل عالم بطریق عقل وبرهان وامیماندلاجرم بجریان احساسات خودراه داده‌وبهت وحیرت وتأثرورقت وتحولات فکرت خودرا درزبان شعرجلوه میداده و درفضای پهناور و بیکران اندیشه وخردبربال وپرشعر وخیال پریدن میخواسته است .

افکار وفلسفهٔ خیام ـ رباعیات خیام از حیث شمار کم وازنظر عبارت ساده‌و موجز ولی ازلحاظ معنی نغزوجالب است ودر واقع عقایدلطیف حکیمانه در قالب دوبیتی‌های شیوای‌مؤثری بیان کرده .

بررسی‌دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب‌شاعر حکیم ما ازچند چیز سخت متأثربوده ومیسوخته وعمری‌ازپی‌چارهٔ آن دردهای بیدوامیگشته وچون چاره‌ای که تسکین دردنمایدپیدا نمیکرده بناچار درآن‌فشار درونی محض‌آرامش ضمیر بزیربال شعر پناه میبرده است .

نخستین تأثرقلبی‌شاعرهمانا ازنادانی‌وبیخبری‌بشراست دربرابررازآفرینش و معمای‌جهان. کسی ماراآگاه نکرد که ازکجا میرویم . این گیرو دار زندگی چیست وکاروان‌بشر این‌بیراههٔ حیات راباا‌ینهمه اندوه چرا میپیماید.

دوری که درو آمدن ورفتن ماست | او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس‌می‌نزنددمی دراین‌معنی راست | کین‌آمدن از کجاورفتن‌بکجاست



ز آوردن من نبود گردون راسود | وز بردن من جاه و جلالش نفزود

و زهیچ کسی نیز دو گوشم نشنود   کاوردن و بردن من از بهرچه بود



دومین اندوه شاعر که پیداست دلش‌خونست ازاینکه چرا وچگونه درخت زندگانی آدمی‌نشکفته خشك‌شده بزمین‌میافتد تندرستی به‌بیماری‌وجوانی به‌پیری وزندگی‌بمرگ مبدل‌میگردد وعزیزان‌جهان‌سرانجام مشتی‌خاك میشوند :

پیش ازمن وتولیل ونهاری بودست   گردنده فلك نیز بكاری بودست
زنهار قدم بخاك آهسته نهی   كان مردمك چشم نگاری بودست



هرسبزه که بر کنار جوئی رستست   گوئی ز لب فرشته خوئی رستست
پا برسر سبزه تا بخواری ننهی   كان سبزه ز خاك ماهروئی رستست



ای چرخ فلك خرابی‌از کینهٔ تست   بیداد گری پیشهٔ دیرینهٔ تست
ای خاك اگر سینهٔ تو بشكافند   بس گوهر قیمتی که درسینهٔ تست



گوئی بشر که اسیرحوادث‌است‌بازیچه‌ای بیش‌نیست که‌بدست‌چرخ‌بازیگر چندی‌جست وخیز کرده نابودمیگردد و همهٔ آرزو ها راباخود بزیرخاك میبرد و کسی‌اورا ازاین معمای‌آفرینش‌آگاه نمیسازد :

ازروی‌حقیقتی‌نه ازروی‌مجاز   ما لعبتگانیم وفلك لعبت باز
بازیچه‌همی کنیم‌برنطع‌وجود   رفتیم بصندوق عدم‌یك‌یك‌باز



جامیست که چرخ آفرین میزندش   صد بوسهٔ مهر برجبین میزندش
وین کوزه گر دهرچنین جام‌لطیف   می‌سازد و باز بر زمین میزندش



سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرائی و فریبکاری وریا ودوروئی وبی‌حقیقتی برخی ازپیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس

زده درباطن پی‌اغراض میگردند ومردمی‌را بجای راهنمائی گمراهی‌میکنند ودر این مآل رباعیهای مؤثرازونقل شده :

پس‌ازشکایت‌از گردش‌جهان وذکرناکامی واندوه‌مردمان‌وکوتاهی‌عمرانسان ویاد ازریاوسالوس‌روحانیان خیام تدبیری برای‌ما اندیشیده و مارا دربرابراینهمه رنج‌ومحنت شیوهٔزندگی‌میآموزدوآن‌هم‌عبارتست ازخوشی‌ونشاطوبیدردی‌اکنون که ماهمه‌معروض‌ستمهای‌روزگاروبازیچهٔچرخ‌غداریم وگذشته وآینده‌رادسترس نداریم وجهان‌رابروفق‌مرام‌خود تابع‌نظام‌وحوادث را فرمانبروورام نمیتوانیم‌بکنیم پس چه‌بهتربکوشیم تاآنجاکه توانیم غم گذشته واندوه‌آینده‌را کم‌خوریم ودم را غنیمت‌شمریم‌وخوش باشیم و تافرصت ازدست نرفته‌کام دل اززندگی که چند سال بیش‌نیست‌بستانیم وبرخیزیم وبکارزندگی پردازیم وزبون حوادث نگردیم‌وهردم قدرعمررا بدانیم وازعهدهٔ تکالیف‌آن برآئیم. اینك چندرباعی‌دراینگونه‌مضامین:

روزی که گذشته است‌ازویاد مکن ‍ ‍ ‍ فردا که نیامده است فریـاد مکن
برنامده و گذشته بنیـاد مکن ‍ ‍ ‍ حالی خوش باش و عمربرباد مکن



درخواب بدم مرا خردمندی گفت ‍ ‍ ‍ کزخواب کسی‌را گل‌شادی‌نشکفت
کاری چکنی که بااجل گردد جفت ‍ ‍ ‍ برخیز که زیرخـاك میباید خفت



برخیز و مخور غم جهان گذران ‍ ‍ ‍ خوش باش و دمی بشادمانی گذران
درطبع جهان اگر وفـائی بودی ‍ ‍ ‍ نوبت بتو خود نیـامدی ازدگران



امروز تـرا دسترس فـردا نیست ‍ ‍ ‍ وندیشهٔ فـردات بجز سودا نیست
ضایع مکن ایندم‌اردلت شیدانیست ‍ ‍ ‍ کین باقی عمر را بهـا پیدا نیست

عمرخیام‌درعلوم‌وفنون‌دست‌داشته وتألیفات ورساله‌های مهم مانندرساله‌هائی درجبرو مقابله وهندسه ورساله‌هائی درطبیعیـات و درفلسفه کون ووجود تصنیف

کرده و بعضی از آنها مانند رساله‌های جبر و هندسه که بعربی و رسالهٔ وجود که بفارسی است باقیست در شمار رباعیات خیام اختلاف هست و قسمت بزرگ آنها که امروز معمولا باسم او نسبت داده میشود متعلق برباعی سرایان دیگر مانند ابن سینا و خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید و امثال آنهاست. در دیوانهای مختلف خطی و چاپی از هفتاد و شش تا هزارودویست رباعی و بیشتر بنام خیام ثبت گردیده و بنابتحقیق علما و از روی قرائن عدد اول بشمار واقعی نزدیکتر است.

رباعیات خیام تقریباً بتمام السنه مشهور دنیا ترجمه‌شده و نامش در اطراف و اکناف عالم معروفست. وفات خیام بقول معاصر او عروضی سمرقندی چندسال قبل از پانصد وسی اتفاق افتاد واز قرائن معلوم میشود عمردرازی داشته.

مدفن خیام درصحن امامزاده محروق نیم فرسنگی مولدش نیشابور واقع است اینك بجاست که حکایت شیرین ومؤثر یکی ازمعاصرین شاعر یعنی عروضی سمرقندی را که واقعهٔ مرگ اورا هم دربردارد دراینموقع نقل کنیم:

«درسنهٔ ست وخمسمأئه بشهر بلخ در کوی برده فروشان درسرای امیر بوسعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم درمیان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت گور من درموضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند مرا این سخن مستحیل نمود ودانستم که چنوئی گزاف نگوید چون درسنهٔ ثلثین بنیشابور رسیدم چهار (یاچند) سال بود تا آن بزرگ روی درنقاب خاك کشیده بود و عالم سفلی ازو یتیم مانده واو را بر من حق استادی بود آدینه‌ای بزیارت اورفتم و یکی را باخود ببردم که خاك او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بردست چپ گشتم درپائین دیوار باغی خاك او دیدم نهاده و درختان امرود وزردآلو سر ازباغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه برخاك او ریخته که خاك او درزیر گل پنهان بود ومرا یاد آمدن آن حکایت که بشهر بلخ ازو شنیده بودم گریه برمن افتاد که دربسیط عالم واقطار ربیع مسکون هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارك وتعالی جای او درجنان کناد بمنه و کرمه».

امیرمعزی ـ محمد بن عبدالملك برهانی متخلص‌بمعزی ظاهراً درنیشابور متولدشده پدرش عبدالملك برهانی شاعردربار الب‌ارسلان بود ودراوایل سلطنت ملکشاه ابن‌الب‌ارسلان درموقع‌مسافرت درقزوین‌وفات یافت . برهانی‌چون‌مرگ خودرا نزدیك دید قطعه‌ای درسفارش پسرخود محمد ساخته وپیش سلطان‌ملکشاه فرستاده که عبارت از اینست :

یکچند باقبال توای شاه جهانگیر	گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم
طغرای نکو کاری و منشور سعادت	نزد ملك‌العرش بتوقیع تو بردم
آمد چهل و شش زقضا مدت عمرم	درخدمت درگاه توصد سال‌شمردم
بگذاشتم‌این‌خدمت دیرینه بفرزند	واندر سفر از علت ده روز بمردم
رفتم من‌وفرزندمن‌آمد خلف صدق	او را بخدا و بخداوند سپردم

محمد گرچه دردربارملکشاه بود ولی دراوایل‌تقرب‌نداشت‌تااینکه‌بوساطت امیرعلی فرامرز که از خویشان سلطان بود بحضورسلطان نایل‌آمد گویند روزی سلطان بعزم دیدن هلال رمضان بیرون‌رفت وماه‌راپیش از دیگران‌دیدومعزی که درین موقع حاضربود این رباعی بالبداهه گفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی	یا نی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی	درگوش سپهر گوشواری گوئی

سلطان‌رااین رباعی خوش‌آمد واز راه انعام اسبی بشاعربخشید واو باز این رباعی‌را گفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید	از خاك مرا بر زبر ماه کشید
چون‌آب یکی‌ترانه ازمن بشنید	چون‌بادیکی‌مرکب‌خاصم‌بخشید

سلطان براو احسانها کرد وبرتبه‌اش افزود وفرمان داد تا او را امیرمعزی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد زیراوی‌لقب معزالدنیا والدین داشت‌پس‌از این واقعه معزی‌شهرتی بسزا یافت وازمقربین گردید وجاه و جلال پیدا نمود . در تذکرهٔ لباب الالباب گوید :

«سه کس از شعرا درسه دولت اقبالها دیدند وقبولها یافتند چنانکه کس را

آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی درعهد سامانیان وعنصری دردولت محمودیان ومعزی دردولت سلطان ملکشاه »

بسال چهارصد و هشتاد وپنج سلطان ملکشاه درگذشت و بعد از او معزی امیرالشعرای سلطان سنجر شد ودرعهد اونیز صاحب ثروت وخدم وحشم گشت وحتی بنابروایتی ازطرف سنجر برسالت بروم رفت. دیوان معزی تاهیجده هزاروپانصدبیت دارد ومرکب است ازغزلیات وقطعات ورباعیات .

سبك معزی ـ شیوه شعرمعزی ازآن شاعران متقدم خراسان فرقی محسوس ندارد ودرواقع سبك آنان راپیروی نموده وقصائد اوخواه ازحیث موضوع وخواه از حیث الفاظ عقاید فرخی وعنصری را بخاطرمیآورد و گاهی شباهت بین این سبکها کاملاظاهر میشود مانندقصیده او که درمدح عمیدالدوله جمشیدبن بهمنیاروزیر فارس واصفهان ساخته وآن قصیده معروف فرخی را که بامطلع :

بر آمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
چو رأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

سروده متذکرمیسازد اینك چند بیت ازآن برای مقایسه نقل میشود :

برآمد ساج گون ابری ز روی نیلگون دریا
بخار مرکز خاکی نقاب قبهٔ خضرا
چو پیوندد بهم گوئی که در دشتست سیمابی
چو از هم بگسلد گوئی مگر کشتیست دردریا
گهی چون خرمن مشکست برپیروزه گون مفرش
گهی چون تودهٔ رنگست برزنگارگون صحرا
گهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس
گهی چون تل خاکستر فراز کوه پر مینا
گهی کافور بار آید چه بر کوه وچه برهامون
گهی لؤلؤ فشان آید چه برخار وچه بر خارا

که لؤلؤ پراکندن بود چون عاملی جابـ
که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا
ازو هر ساعتی جیحون شود پرتختهٔ نقره
وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤلؤ لالا
چو بگراید سوی بالا برآرد گوهر از پستی
چو باز آید سوی پستی فشاند گوهر از بالا
گهی باخاك دربیعت گهی با باد در کشتی
گهی با آب در صحبت گهی باآتش اندر وا
کجا خورشیدرخشان را بپوشد زیردامن در
بدان ماند که اهریمن همی پوشد ید بیضا

همچنین شاعر درقصیدهٔ غرائیکه درمدح فخرالملك بن‌خواجه نظام الملك ساخته وابیاتی‌ازآن درزیر نقل‌میشود قصیده زیبای‌عنصری راکه بامطلع :

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعش هر درختی لعبت دیگر شود

شروع میکند درنظر داشته چنانکه گوید :

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود
هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود
باغ ازو مانند صورتخانهٔ مانی شود
راغ ازو مانند لعبتخانهٔ آذر شود
کوهسار از چادر سیمابگون آید برون
چون عروس باغ در زنگار گون چادر شود
گاه پر کوکب شود بی‌گنبد اخضر درخت
گاه بی‌کوکب چمن‌چون گنبد اخضر شود
سرو همچون منبری گردد زمینا ساخته
شاخ گل مانندهٔ بیجاده گون چنبر شود

گاه بازیگر شود قمری گهی بلبل خطیب
آن جهد بیرون ز چنبر وین سوی منبر شود
ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشك
لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمر شود

تا گوید :

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری
« باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود »

باز در قصیده‌ای بامطلع:

ایا نوشته هنر نامه‌ها برون ز هزار   ویا شنیده ظفر نامه‌ها برون ز شمار

تتبع قصیدهٔ عنصری بمطلع: چنین نماید شمشیر خسروان آثار ظاهر است .

همچنین از مضامین وطرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود از آنجمله میتوان قصیده‌ای را که در مدح ابوسعید محمد بن منصور از رجال عهد ملکشاه گفته بروجه مثال ذکر نمود که بااین مطلع آغاز میکند:

بفال فرخ وعزم درست ورای صواب   سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب

در این قصیده شرح عزم رحیل ووصف سفر ووصف اسب وتعریف ستاره‌ها طرز منوچهری را بنظر میرساند بهمین منوالست قصایدی دیگر مانند قصیدهٔ :

تا بادخزان حله برون کرد ز گلزار   ابر آمد وبپیچید قصب برسر کهسار

شیوهٔ شعر عسجدی نیز درنظر شاعر بی تأثیر نبوده وخود درضمن قصیده‌ای که درستایش مؤید الملك پسر خواجه نظام الملك بااین مطلع سروده :

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب   زدود بست فلك بر رخ زمانه نقاب

یاد از وی کرده اینچنین گفته است :

بوزن وقافیت آن که عسجدی گوید   «غلام وار میان بسته و گشاده نقاب»

معزی شاعر قصیده‌سرا و مدیحه گو بوده است وجز در این طرز که در آن پیرو شاعران نامی خراسانست هنری ازوی نباید انتظار داشت والحق در این مورد بااستادان

فن میتواندبرابری نماید. قصیده‌های وی معمولا مفصل ومحکم وصنعت تشبیه ومجاز واستعاره در آن مبذولست شاعر در تغزل هم دست داشته وهمتی نیز بغزل وقطعه ومسمط ورباعی گماشته است.

درمدح اوصاف گوناگون ازحدفزون بممدوح می‌بخشدشاه یاامیری که او میستاید درسخاوت سرمشق هزار حاتم است کرامت اولیا داردبازاراهل سخن بمدح اوروانست وگفتارشان روا، درمروتش روی وریا نیست، سوارهنراست وخاک سم سمند اوسرمه و توتیاست، صفای هدی ورکن شریعت است. آفتاب به طلعت او آفرین گوید، ابراز کف او درناله است، کوه ازحلم اوشرم دارد، رأی او بادبان وحلم او لنگر کشتی دولت است، که سوی بارگاه او باریافت خلدبرین را در این جهان معاینه کرد ، درحلم وطبع اوصفت خاك وباد و درجود وخشم اواثر آب وآتش است. سرضمیر را نگفته میداند...

گفته شدتشبیهات واستعارات ومجاز نیز درشعر معزی فراوانست مثلا درقصیده‌ای بامطلع

بفال فرخ وعزم درست و رأی صواب   سفر گزیده‌و کردم سوی رحیل شتاب

که بسبك شعر منوچهریست اینگونه تشبیهات بکاررفته: زمین مانندغالیه‌ایست که براوزنگار بیخته، آسمان مانندآینه‌ایست که برو سیماب ریخته باشند یامانند آهنین سپریست که در کف برجیس است. ستارگان بدرمهای سیمین می‌ماند، یانظیر دریاست ومریخ مانندشعله آتشی بر آن می‌درخشد، یاشبیه میدان سبزیست که زهره مانند گوی در آن افتاده، یامانند دریای ژرفی است که آفتاب مانند لنگر زرین در آن انداخته شده این سپهر گردون همچون دولاب زمردین وماه چهارده در آن همچون آسیای سیمین است قبهٔ فلك نظیر مسجد وماه دوهفته شبیه قندیل وبنات نعش مثل منبر ومجرّه مانندمحرابست .

شعر معزی بااینکه در اساس متوجه بمدیحه سرائیست ازبعض موضوعهای دیگر بکلی عاری نیست مثلا قصیده معروف بامطلع :

شغل دولت بیخطر شدکار ملت با خطر   تاتهی شد دولت وملت زشاه دادگر

درمرثیه ملکشاه ووزیر او خواجه نظام الملك است که هردودریکسال ازدنیا

رفتند و آنرا می‌توان درردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد نیز معزی ابیاتی نغز ومؤثر نزدیك بمضامین عرب وسبك منوچهری ساخته وشاید خواسته ویرانی و اندوه وپریشانی را که در آن قرون از تاخت وتاز بیگانگان بایران روی آورده بود در نظر خواننده مجسم بدارد و گوئی قلب شاعر از همان وقایع متأثر شده و اینگونه شکوه کرده است. راوندی در راحة‌الصدور که حدود هفتاد سال پس از مرگ شاعر تألیف یافته درشرح غم‌انگیز هجوم ترکان غز بایران که در ۵٤۸ یعنی پس از مرگ معزی رویداد برخی از این ابیات را برای وصف محل شاهد خود آورده ودر مقدمه آن چنین گفته. « و درشهری چون نشابور آنجا که مجامع انس ومدارس علم ومحافل صدور بود مراعی اغنام ومکامن وحوش وهوام شد. وپنداری امیر معزی این حال را مشاهد بود که می گوید» :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یك زمان زاری کنم برربع و اطلال دمن
ربع ازدلم پرخون کنم خاك دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی
بر جای چنگ ونای و نی آواز زاغست وزغن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان دربوستان
شد گرگ وروبه را مکان شد کوف وکرکس را وطن
ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر
سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن

کاخی که دیدم چون ارم خرم تر از روی صنم
دیوار او بینم بخم مـانندهٔ پشت شمن
تمثالهـای بلعجب چاك آوریده بـی سبب
گوئی دریدند ایعجب برتن زحسرت پیرهن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
دیار کی گردد کنون گرد دیار یـار من

گذشته از مزیتهائی که شعر معزی بدان ممتاز است اشارات زیاد تاریخی نیز در قصاید او آمده و بسیاری از وقایع قسمتی از عصر سلجوقی را که بین ٤٦٥ یعنی سال جلوس ملکشاه تا حدود ٥٢٠ پیش آمد (که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاد) از آن قصاید توان دریافت و از خواص و اخلاق و جنگها و صلحهای ملکشاه و سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه نظام الملك و فرزندان او و دیگران اطلاع حاصل توان کرد.

پایان زندگانی شاعر بطور شگفت انگیزی صورت یـافت یعنی روزی کـه گویا از روزهای دههٔ اول قرن ششم بوده موقعیکه سنجر نشانه میزده است تیرش به خطا رفت و از بد حادثه بمعزی اصابت نمود و اورا سخت زخمدار ساخت گرچه بـی‌فاصله بدان زخم نمرد ولی مدتی از تأثیر آن دردمند بود تا در حوالی ٥٢٠ جان بجان آفرین سپرد.

در اینکه با آن زخم فوری کشته نشده خود گوید:

منت خدایـرا که به‌تیر خدایگان من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
منت خدایرا که بجانم نکرد قصد تیری که شه بقصد نینداخت از کمان

معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله گفته است:

تاچند معزای معزی که خدایش زینجا بفلك برد و قبای ملکی داد
چون تیر فلك بود قرینش بره آورد پیکان ملك برد و به‌تیر فلکی داد

ازاین شعرسنائی چنین بدست‌می‌آید که شاعرسرانجام به‌تیرسلطان جانرا تسلیم جان‌آفرین کرد .

فخرالدین گرگانی-فخرالدین اسد گرگانی از شاعران‌نامی قرن پنجم بود وازسلجوقیان‌بدربارابوطالب طغرلبك محمد بن‌میکائیل (٤٣٢-٤٥٥)انتساب داشته واورا درمقدمه‌ویس ورامین ستوده و گفته :

ابـوطـالب شهنشاه معظـم . خداونـد خـداوندان عـالم
بهر کس زو رسیده عز و نعمت ملك‌طغرلبك‌آن‌خورشید همت

شهرت‌فخرالدین بواسطه‌داستان معروف‌ویس ورامین‌است که اززبان‌پهلوی اقتباس کرده وبنظم کشیده است مشوق اودراین‌کارابوالفتح مظفرنیشابوری بود که گویااز طرف طغرل حکومت اصفهان داشت .

ویس‌ورامین‌نیزمانند خسرو وشیرین نظامی‌یك داستان ایرانی‌است وبا هم مشابهتهائی دارندمگراینکه درخسروشیرین‌نفحه عفت‌وصبغهٔ حرمت بیشتراست . نظم‌ویس‌ورامین‌درحدودسنه٤٤٦یادیرترحصول‌یافت‌غیرازویس‌ورامین‌اشعارزیادی از استاد باقی نمانده .

شیوه فخرالدین بسیارساده‌وشیرین‌وروانست اینك‌ابیاتی ازآغازاین‌مثنوی که درنعمت پروردگاراست ومطالعه‌آن شعر نظامی‌را بخاطرمیآورد:

سپاس و آفرین آن پادشاه را که گیتی را پدیدآورد و ما را
بدو زیباست ملك و پادشاهی که هرگز ناید ازملکش جدائی
خدای پاك و بی همتا وبی یـار هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه بتواند مرو را چشم دیـدن نـه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهـر نه‌زان گردد مراورا حال دیگر
نشاید وصف او گفتن که چونست که ازتشبیه‌واز وصف اوبرونست
بوصفش چند گفتن هم نه زیباست که‌چندیرامقادیراست‌واجزاست
بوصفش هم نشاید گفت کـی بود کجا هستیش را مدت نه پیمود

همین مقدمه که تا آخر خوانده‌شود می‌نمایاند که وی ازعلوم‌دینی‌وحکمی بی‌نصیب نبوده .

درابیات‌ذیل ازحرکت طغرل ازاصفهان‌وماندن ابوالفتح مظفرو خود شاعر درآنجا وتحریك این امیراورا برای نظم ویس ورامین اینگونه میگوید:

خداوند جهان سلطان اعظم — برون رفت از صفاهان شاد و خرم
مرا اندر صفاهان بود کاری — در آن کارم همی شد روزگاری
شدم‌زی‌تاج‌دولت خواجه بوالفتح — که بادش جاودان درکارها فتح
پس آنکه گفت باما این زمستان — همی باش و مکن عزم کهستان
مرا یك روز گفت آن قبلهٔ دین — چه گوئی‌درحدیث ویس‌ورامین
که‌میگویندچیزی‌سخت‌نیکوست — دراینکشورهمه کس‌داردش‌دوست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست — زگرد آوردهٔ شش مرد داناست
ولیکن پهلوی باشد زبانش — نداند هر که بر خواند بیانش

شاعراین داستان نیز مطابق سبك استاد فردوسی و حکیم نظامی گاهی در شرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت آمیزمیگوید نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسیار کمست. درشرح زادن‌ویس گوید:

جهانرارنگ و شکل بیشماراست — خرد را بافرینش کار زار است
زمانه بند ها داند نهادن — که نتواند خرد آنرا گشادن

درنامه موبد به شهرو گوید:

اگر ماندست لختی زندگانی — گذاریمش بناز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد — ز پرخاش ستم پالوده باشد
چوگیتی را بآسانی توان خورد — چه باید باهمه

درنامهٔ رامین بمادر گوید :

جهان را کار تا چونین شگفتست — خنك‌آنکس کزوعبرت گرفتست
نماید چند بازی بلعجب وار — پس‌آنکه نه طرب ماند نه تیمار
نگر تا از بلای او ننالی — که گر نالی ز ناله برمحالی

نگر تا از هوای او ننازی ‌‌ ‌‌ ‌‌ که گر نازی ز نازش بر مجازی

وفات فخرالدین اسعد اواسط قرن پنجم اتفاق افتاد.

انوری - اوحدالدین محمدبن انوری درقریه بدنه ازولایت ابیورد به‌جنب مهنهٔ دشت خاوران خراسان تولد یافت وبدین مناسبت دراوایل تخلص خاوری داشت وبعد متخلص بانوری گردید وشاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند چنانکه خود گوید:

دادند مهتران لقب انوری ولیك ‌‌ ‌‌ ‌‌ چرخم همی چه خواند خاقان روزگار

عمده ترقی او دردوره سلطنت سلطان سنجر بود وبنابقولی اول قصیده‌ای که سبب تقرب او دردربار این سلطان شد مدیحه‌ایست که بمطلع ذیل شروع میشود.

گر دل و دست بحر و کان باشد ‌‌ ‌‌ ‌‌ دل و دست خدایگان باشد

بسال پانصدوچهل ودو که سلطان سنجر بار دوم - مله بخوارزم کرد تا آتش عصیان خوارزمشاه را برطرف سازد انوری را باخود همراه بردسنجر قصبه هزاراسب را دراین سامان محاصره کرد وانوری رباعی ذیل راخطاب بسنجر بسرود وآن را به‌تیری نوشته بسوی لشکرگاه اتسز پرش دادند:

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست ‌‌ ‌‌ ‌‌ وزدولت اقبال جهان کسب تراست

امروز بیك حمله هزاراسب بگیر ‌‌ ‌‌ ‌‌ فرداخوارزم وصدهزاراسب تراست

درسال پانصدوچهل وهشت که ترکان غزسر بطغیان برافراشتند وسلطان سنجر رامغلوب وگرفتار وبلاد خراسان را تارومار کردند انوری نیزمانند عده زیادی از فضلای عصردچارخوف وپریشانی شد وفجایع اعمال مهاجمین رابچشم خویش دید و بدشواری جانی بدربرد وسالها بعدازاین وقعهٔ خونین زندگی کرد ودردربارشاهان وامرای سلجوقی مانند امرای بلخ وطغرل ابن ارسلان درارتباط باقی ماند ودراغلب شهرهای خراسان مسافرت میکرد ومدتی دربلخ اقامت داشت وبمناسبت هجویه‌ای که برضد مردم بلخ نوشته شده بود ونسبت آنرا بانوری میدادند معروض تحقیر عوام گردید وزحمتهای دبد چنانکه تأثرات اورا ازاین پیش آمد درقصیدهٔ:

ای مسلمانان فغان ازجورچرخ چنبری ‌‌ ‌‌ ‌‌ وز نفاق تیروقصد ماه و کید مشتری

توان دید. گویند انوری ازروی ملاحظات نجومی پیشگوئی کرد که دراقتران

سیارات (که بسال پانصد و هشتاد و دو روی داد) باد سختی خواهد وزید و عمارات را بر خواهد کند مردم از این خبر بوحشت افتادند و خانه‌ها گذاشته بدشت و هامون گریختند ولی چون وقت مرهون فرارسید و اقتران وقوع یافت هوا چندان آرام بود که برگی از جای نجنبید پس انوری معروض هجو و استهزاء مردم واقع گشت و بناچار مرو را ترك نمود نخست بنیشابور سپس ببلخ رفت و گویا بعد از این وقعه پیشهٔ شاعری را ترك کرد و از معاشرت مردم کناره جست و گوشه گیری اختیار نمود .

سبك ـ انوری را میتوان بزرگترین قصیده‌سرای ایران نامید . بدیهی است که پیش از و استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مبانی قصیده را آنان نهادند و در فصاحت بپایه بلند رسیدند ولی تا زمان انوری سخن فارسی وسعت و نضج پیدا نمود و برای استعمال سخنگوئی مانند وی بهتر آماده گردید انوری از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست نام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود و هم در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود چنانکه خود گفته :

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی   راستی گویم نگویم با نصیبی وافرم
وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح   گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهرم
نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم   ور همی باور نداری رنجه شو من حاضرم

زمان او زمان اجتماع و اقتران ستارگان ادب بود و گویندگانی مانند نظامی وخاقانی و ادیب صابر و ظهیر فاریابی و رشید الدین وطواط و معزی و ابوالفرج رونی و عمعق بخارائی و دیگران از فضلاء و علماء و نثرنویسان و منشیان کما بیش معاصر او بودند و نقد سخن بالا گرفته بود بدیهی است مردی دانشمند و صاحب قریحه و آشنا به دقایق و غوامض زبان چنانکه انوری بود کاملترین نمونه قصیده را میتوانست بسازد .

پس میتوان گفت که در شعر انوری قصیده هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب و هم از حیث پختگی و دقت معنی بکمال خود رسید. تغزل از قبیل تشبیب و وصف و تعشق در فواتح قصاید انوری بسیار نادرست است و ابیات ذیل از آن نادرهاست .

باغ سرمایه دگر دارد   کان شد از بسکه سیم و زر دارد
هیچ طفلی رسیده نیست دراو   که نه پیرایهٔ دگر دارد

مینماید که از رسیدن عید — چون دگر مردمان خبر دارد
طبع بر کارگاه شاخ نگر — که چه دیبای شوشتر دارد
گل رعنا بیاد نرگس مست — جام زرین بدست بر دارد
گر ز بیجاده تاج دارد گل — زیبدش ملك تا جور دارد.



روز عیش و طرب بستانست — روز بازار گل و ریحانست
تودهٔ خاك عبیر آمیز است — دامن باد عبیر افشانست
وز ملاقات صبا روی غدیر — راست چون آژده سوهانست
لاله بر شاخ زمرد بمثل — قدحی از شبه و مرجانست
تا کشیدست صبا خنجر بید — همه گلزار پر از پیکانست

باقی ممیزات قصیدهٔ شیوای فنی که استادان پیشین را شعار بود در شعر انوری بکمال موجود است. وفور لغات و تعبیرات و حسن انسجام و لطف تشبیه و دقت مضمون و نکات صنعتی از اقسام تجنیس و ابهام و استعارت و تمثیل و بخصوص اغراق که از محسنات قصیدهٔ مدحیه بشمار میرفته در شعرش جلوه گر است اینك چندی از مضامین اغراق آمیز او که انتخاب شده به نثر ادا میشود:

درمقابل جاه پادشاه خورشید فلك مانند شب پره ایست که درسایه حفظ او خزیده است، بدخواه او مانند کرم ابریشم کفن خویش را بدوك زبان خود تنیده، درزمان او بحر و بر معمور و مأمون و ازاثر عدل او بیجاده از تعرض کاه مصون است، چرخ استمالت مریخ انتقام و مشتری خطر است. اگر فلك بخواهد نظیر او را به بیند تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیدهٔ احوال نگرد. در وجود او عقل مجرد در حیز جهت و روح القدس درصورت بشر آمده، عکس سنان از کف او معر که سوز و چشم زره دربر او حادثه بین است. دررزم او دشمن فراری را همواره قفا جبین و جبین قفاست ازدست او کرم را قاعدهٔ تازه وازبنان او قلم را مرتبه‌ای نو پیدا شده.

برای نمایاندن شیوه او ابیاتی بطریق ذیل ازدو قصیدهٔ معروف نقل میشود:

باز این چه جوانی وجمالست جهان‌را
وین حال که نو گشت زمین‌راو زمان را
مقدار شب ازروز فزون بود بدل گشت
ناقص همه این را شدوکامل همه آن را
هم جمره برآورد فرو برده نفس را
هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضامن گل گشت زبلبل
آن روز که آوازه فکندند خزان را
اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست
آری بدل خصم بگیرند ضمان را
آهو بسر سبزه مگر نافه بینداخت
کز خاك چمن آب بشد عنبر وبان را
گر خام نبسته است صبا رنگ ریاحین
از عکس چرا رنگ دهدآب روان را
ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه
چون رستم نیسان بخم آورد کمان را
از غایت تری که هواراست عجب نیست
گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نایژه ابر نشد پاك بریده
چون هیچ عنان باز نپیچد سیلان را
ورابر نه در دایگی طفل شکوفه است
باران سوی او ازچه گشاده‌ست دهان‌را
ورلاله نورسته نه افروخته شمعی است
روشن ز چه دارد همه اطراف ومکان را

نی رمح بهاراست که درمعرکه کرداست
از خون دل دشمن شه لعل سنان را
شاهی که چو کردند قران پیلك ودستش
البته کمان خم ندهد حکم قران
کر ثور چو عقرب نشدی ناقص وبی چشم
بر قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را



کر دل و دست بحرو کان باشد — دل و دست خدایکان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش — در جهان پادشه نشان باشد
من نکویم که جز خدای کسی — حال کردان و غیب دان باشد
کویم از رأی ورایتت شب وروز — دو اثر در جهان عیان باشد
رایتت راز ها کند پیدا — که ز تقدیر در نهان باشد
رای تو فتنه ها کند پیدا — که چو اندیشه بیکران باشد
در جهانی و از جهان بیشی — همچو معنی که در بیان باشد
روز هیجا که از درخش سنان — کرد را کسوت دخان باشد
هم عنان امل سبك کردد — هم رکاب اجل کران باشد
هر کمین کز فضا کشاده شود — از پس قبضهٔ کمان باشد
اشك بر درعهای سیمابی — نسخهٔ راه کهکشان باشد

دراین ابیات صفاتی که دربالاازشعرانوری یادشدپیداست ولفظ زیبا بامعنی دقیق شیوا باهم مسابقه داردواکر کذشته ازسلاست وروانی واستحکام ومضامین قصیده فنی که دراینکونه اشعارپیداست سعهٔ دانش شاعررا هم درنظر کیریم فکررابرای تقدیر قصایدوی آماده کرده ایم .

ازطرف دیکر باید کفت انوری بواسطهٔ همین عمق وقوف واطلاع قصایددشوار وپیچیده نیزساخته وبسامعانی وترکیبات او محتاج شرح وبسط است و این همه تکلیف را برای مدیحه سرائی اختیار کرده ومنظور اصلی اوستودن سلاطین و وزرا

وامرا بوده اینست که در دیوان اوبا آن همه فصاحت و متانت که او راهست به اشعاری که مظهر ذوق ومشرب مانند رباعیات خیام یا نمونه رقت و تأثر وعاطفه مانند قصیده مداین خاقانی باشد کم تصادف توان کرد .درقصاید روان او نیز مانند آنچه نقل کرده شد این صفت دشواری و مضمون شعاری را توان دید مثلا بیت :

(کز ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم ...) دشوار است و ما را بجای تأثر ورقت که بایستی اولین تأثر شعر باشد بفکر و امعان نظر وامیدارد و باید بیندیشیم و دریابیم که منظومه‌های بروج نامهائی دارد ویکی از آن ثور و دیگری عقرب است ودر ثور ستاره‌ایست بنام دبران که شاعر آنرا بجای چشم ثور تصور نموده و شاهرا چنان توانا می‌شمارد که اگر نبود که ثور بی‌چشم و نابینا میشد هر آینه دبرانرا از آسمان بر کنده برقبضه شمشیر خود می‌نشاند لطف ایهام بعقرب نیز پیداست از همین رقم است برخی ابیات دیگر...

انوری تغزلات وغزلیات خوب دارد ودرهجو نیز ماهر بود همچنین قطعات لطیف سودمند از او باقیست . میتوان گفت درغزل از مقدمان و دردوره بعد درذوق استادان غزل مانند سعدی مؤثر بوده . درقطعه انوریرا شهرتی بسزا هست خاصه قطعاتی که بنظر اخلاقی سروده که اینك چندی از آن نقل میشود :

آئین مردم هنری چهار رکن دارد .

چهار چیز شد آئین مردم هنری — که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود — بنیکنامی آنرا ببخشی و بخوری
دودیگر آنکه دل دوستان نیازاری — که دوست آینه باشد چواندرو نگری
سه دیگر آنکه زبان را بگاه گفتن زشت — نگاه داری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی کو بجای تو بد کرد — چو عذر خواهد نام گناه ازو نبری

درواقع اگر مرد سخاوت طبع داشته باشد وبکوشد دل دوستانرا نیازارد وزبان از گفتن زشت نگهدارد و از گناه بدکار چشم پوشی نماید درزندگی مقامی خواهد داشت.

باید آزاده بود وزیر منت مردم نرفت .

آلودهٔ منت کسان کم شو — تا یکشبه در وثـاق نو ...ست

ای نفس برستهٔ قناعت شو — کانجا همه چیز نیك ارزانست
تا بتوانی حذر کن از منت — کاین منت خلق کاهش جانست
در عالم تن چه میکنی هستی — چون مرجع تو بعالم جانست
شك نیست که هر که چیز کی دارد — وانرا بدهد طریق احسانست
لیکن چو کسی بود که نستاند — احسان است و پس نه آسانست
چندانکه مروتست در دادن — در نا ستدن هزار چندانست

ازدیگری فایده گیر یا فایده ده :

خواهی که بهین کارجهان کارتو باشد — زین هردو یکی کار کن از هرچه کنی بس
یا فایده ده آنچه بدانی دگری را — یا فایده گیر آنچه ندانی زد گر کس

راد و راست و کم آزار باش :

عادت کن از جهان سه خصلت را — ای خواجه وقت مستی وهشیاری
زیرا که رستگار بدان گردی — امید رستگاری اگر داری
با هیچکس نگشت خرد همره — کان هرسه را نکرد خریداری
در هیچ دین و کیش کسی نشنید — هرگز ازاین سه مرتبه بیزاری
دانی که چیست آن بشنو از من — رادی و راستی وکم آزاری

نیکی کن واز بد مهراس :

من توانم که نگویم بد کس درهمه عمر — نتوانم که نگویند مرا بد دگران
گرجهان جمله ببد گفتن من برخیزند — من واین کنج وبعبرت بجهان درنگران
جزنکوئی نکنم با همه گر دست دهد — که بر انگشت به پیچند بدم بیخبران
نفس من برتر از آنست که مجروح شود — خاصه از گپ زدن بیهدهٔ بی بصران

در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است اینست که وی درحدود ۵۸۷ وفات یافت .

ازرقی ــ ابوبکرزین العابدین ازرقی هروی پسرهمان اسمعیل وراق است که فردوسی درموقع فرارچندی درخانه آن مرد درهرات اختفاجسته بود. ازرقی منسوب بود به شمس الدوله طغانشاه پسر آلب ارسلان حاکم خراسان واین شاهزاده سلجوقی

را درقصاید خود مدح کرد ودرحضرت او ترقی بزرگ یافت و باوج عزت رسید. دیوان اشعاردارد و گویا حکایت معروف سندباد نامه یاقسمتی از آن را به نظم کشیده درمیان اشعارش قصاید وقطعات خوب توان پیدا کرد ولی خالی از تشبیهات غریب و تکلفات نیست ودرمبالغه واغراق درحق ممدوح زبردست بودو درتشبیهات و کنایات وتوصیف وتعریف گوی سخنگوئی را بربود برای مثال ازسخن پردازی او اینك ابیات ذیل را ازقصیده خوبی که دروصف عمارت وباغ طغانشاه ساخته ودرآن دادهنر وصف را داده نقل میشود:

بفال همایون و فرخنده اختر ببخت موفق و سعد موفر
بوقتی که هست اندروفال خوبی بروزی که هست اندروسعد اکبر
ببزم نو اندر سرای نو آمد خداوند فرزانه شاه مظفر
سخی شمس دولت گزین کهف ملت ملك بوالفوارس طغانشاه صفدر
بباغی خرامید خسرو که اورا بهار وبهشت است مولی وچاکر
چمنهاء او راز نزهت ریاحین روشهاء او را ز خوبی صنوبر
بگاه بهار اندرو روی لاله بوقت خزان اندرو چشم عبهر
درختانش ازعودو برگ اززمرد نباتش زمینا و خاکش ز عنبر
یکی برکه ای ژرف درصحن بستان چوجان خردمند وطبع سخنور
نهادش نه دریا و کوثر و لیکن بژرفی چو دریا بپاکی چو کوثر
زپاکی چوجان وزخوبی چودانش زصفوت هوا وزلطافت چوآذر
دوان اندرو ماهی سیم سیما چو ماه نو اندر سپهر منور
بیکسوی این باغ خرم سرائی پراز صفه وکاخ وایوان ومنظر
نگویم که عین بهشت است لیکن بهشت است اندر سرای مکدر
زبس نغزکاری چو باغ سلیمان زبس استواری چوسد سکندر
تصاویر او دهشت طبع مانی تماثیل او حسرت جان آزر
همه سایه وصورت وشخص وایوان در آن برکهٔ لاجوردین مصور
توگوئی مگر جام کیخسروستی منقش درو شکل هرهفت کشور

بنا بحکایت نظامی عروضی درچهارمقاله روزی طغانشاه نرد میباخت ۲ شش خواست و ۲ یك درآمد و از این طالع خشمگین شد دراین مورد ازرقی این رباعی بگفت:

گرشاه دوشش خواست دو یك زخم افتاد تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رأی شاهنشه یاد در حضرت شاه روی برخاك نهاد

سال وفات ازرقی درست معلوم نیست. گویا در هرصورت قبل از ٤٦٥ اتفاق افتاده باشد.

ادیب صابر - شهاب الدین ادیب صابر بن اسمعیل را از ترمذ شمال خراسان نوشته‌اند پدرش ادیب اسمعیل نام داشت. گویا در موقع رزمجوئی سنجر بااتسز خوارزمشاه برای کسب اطلاع ازمقاصد دشمن ازطرف سنجر بنزدیکی اتسز فرستاده شده بود. اشعار وقصاید روان خوب سروده وخود درآن باب گفته:

بشعر روان گفت مدحت توانم روائی فزونست شعر روانرا

ایضاً:

شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غصه دُرّ و رشك مرجانست

دربلاغت شهرتی رسانید حتی انوری درضمن قصیده معروفی خودرا نسبت بشاعر کوچك شمرده گفت: چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم... درسبك بیشتر پیرو عنصری وفرخی است وبه مسعود سعد ومعزی اعتقاد داشت. درزبان تازی مهارت داشت چنانکه ازاشعار تازی زیاد خوانده وازشاعران آنان نام برده ومضمون بعضی اشعار فارسی را بتازی گفته.

صابر تغزل وغزل را شیرین وموزون سروده بطوریکه این فن اورا درمیان بعضی معاصرین خویش امتیازی میبخشد. ازعشق شوریده وارسخن میراند وازوجنات سخنش پیداست که خود میگساری و شب زنده داری کرده و گاهی درشبهای تیره می سرخ میخورده و دوستدارعشرت ونشاط ودم غنیمت شماری بوده است باشعرای مشهور آن زمان مانند رشید وطواط وخاقانی وعروضی وسنائی وانوری ودیگران مناسبات داشت وبابعضی مانند رشید مشاعره میکرد. باوجود عاشق پیشگی ازاندیشه آخرت فارغ نیست و گذران بودن جهان وعجز وبیچارگی مردمانرا بیادمیآورد ومرگ راکه حساب آخرین بدست اوست متذکر میگردد و گوید:

جور ازین بر کشیده ایوانست | کـه درو مشتری و کیوانست
گرچه که سعد و گاه نحس دهد | ورچه گه زرق و گاه حرمانست
زوچه نالی که‌چون تومجبوراست | زوچه گوئی که‌چون توحیرانست
نایب پرده های اسرار است | پـردهٔ راز هـای پنهانست
دور او هر چه کرد وهرچه کند | کـردهٔ کـردگار کیهانست
جان که جان آفرین بماداداست | ملك ما نیست بلکـه مهمانست
نـزد برنـا و پیـر عاریتست | مرگ در حق هر دو یکسانست
زنـدگی را زوال در پیش است | زنـدهٔ بی زوال یـزدانست
مرگ‌چون‌موم نرم خواهد کرد | تن مـا گر ز سنگ وسندانست
ای ترا خانه هـای آبادان | خانهٔ دینت سخت ویرانست
کار دنیـات اگر فراهم شد | کـار عقبات بس پریشانست

گویادرنتیجه اینگونه تنبیه است که روبسوی خویش‌میکندوازحساب‌اعمال می‌پرسد وپی کردار نیك‌میگردد ومیگوید :

حق ببین‌و بگو بچشم و زبان | تا بصحرای دین رسی ز نهفت
کورنادان که‌حق‌نخواهددید | گنگ‌نادان که‌حق‌نیارد گفت

ایضاً : ✻ ✿ ✻

نگردان‌روی‌خوددرفکرت‌بد | که بد کردن نه‌کاربخردانست
بدی‌اندیشه کردن‌درحق‌خلق | بدی کار تـو در وی نهانست
کسی کو نیکی‌اندیشدبهر کس | بنیکی‌درجهان صاحبقرانست
برو نیکی کن و ازبد بپرهیز | که بد کردن نه‌کارزیرکانست
اگرنیکی کنی پنهان‌نه‌ظاهر | بنزد نیکمردان نیکی آنست

ازبرخی اشعارصابر بوی مذهب جبر میآید وخودرا در دست حوادث وطالع زبون‌وبیچاره‌میداندچنانکه درابیاتی‌دربالااینمعنی‌مشهوداست‌درهمین‌زمینه گفته:

زروزگار حذر کن ز کردگار بترس | وگرت بر همه آفاق دسترس باشد
چوروزگاربرآشفت‌و کردگار گرفت | زوال دولت تـو در یکی نفس باشد

نه گردگار بتدبیر خلق کار کنـد   نه روزگار بفرمـان هیچکس باشد

عجب اینکه مرگ شاعر دستبردطالع وخشم تقدیر وبی‌اثر بودن تدبیر را نشان داد :

گفته‌اند اتسزرا ازکارصابر که گویا اخبار نهانی بسنجر میفرستاده و نسبت بدوسوء قصدداشته‌خبرشد واورا بکیفر این کرداردرجیحون غرق کرد(بسال۵٤٦) دیوان‌صابر مرکب‌است ازقصاید وغزلیات وقطعات ورباعیات وممدوحین او بیشتر سید مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفررئیس خراسان وگاهی سنجرواتسز بودند .

رشید وطواطـ رشیدالدین‌محمدبن‌عبدالجلیل‌بلخی‌ملقب‌به‌وطواط‌درحوالی سال٤٨٠دربلخ تولد یافت ازشعرای دربارخوارزمشاهیان بود وازشاهان‌این‌سلسله اتسزوارسلان وتکش‌را درك کرد وبمنـاسبت جلوس تکش درسال ٥٦٨ یك‌رباعی ساخت . عمده زمان شهرت این شاعردردوره اتسزخوارزمشاه (٥٢١ـ٥٥١) بود و درواقع منشی‌درباری اومحسوب‌میشد وعمری‌بستگی‌باوداشت چنانکه‌خود گوید:

سی سال شد کـه بنده بصف نعـال در   بودست مدح‌خوان‌وتو بر تخت‌مدح‌خواه

ایضاً

خدایگانـا سی سال مدح خواه توام   زمدحت توشدم درهمه جهان مذکور

درموقع‌جنگ سلطان سنجرسلجوقی بااتسزومحاصره هزاراسب‌رشیدرباعی انوری‌را که‌آنرابواسطه تیربلشکرگاه اتسز پرش داده بودند چنین جواب داد :

گر خصم‌توایشاه شودرستم گرد   یك خر زهزار اسب نتواند برد

بعد ازفتح هزاراسب وشکست اتسزسنجرنخست‌بعزم تأدیب‌رشید افتاد سپس ویرا بشفاعت منتخب‌الدین بدیع به‌بخشود .

قسمتی‌از تحصیلات‌رشیددرمدرسه‌نظامیه‌بلخ‌وازاستادان‌اوامام‌ابوسعیدهروی‌بود. درفارسی وعربی وانشاء مهارت کسب کرد . رشید اندامی‌ضعیف‌وتنی کوچك داشت وگویا ازاین‌حیث اورا به‌هزل وطواط نام دادند سرش نیز کل‌بود وگفته‌اندروزی سلطان اوراکه برمیخاست تاساغرو گل بیاورد گفت بنشین که توما را هم ساغری هم کل‌وگویا منظور سلطان مزاحی‌بوده که اگراین‌دوکلمه‌را به‌تصحیف بخوانند

شاعر وکل میشود خود سلطان در مدح شاعر گفته :

از فضل سرت بـر آسمان می ساید زان بر سر تو موی همی بـر نایـد

نیز روزی درمجلسی که رشید بادانشمندان بحث علمی میکرد ودرپیش او دواتی نهاده بودخوارزمشاه ازبابت مزاح گفت دوات را بردارید تامعلوم شود ازپس دوات کیست رشیددریافت وبرخاست وگفت: المرء با صغریه قلبه ولسانه.

معلوم میشود که موقعی خوارزمشاه رشیدرا بسعایت دشمنانش ازدربارخوددور کرده وشاعراشعاری ساخته وتأثرات خودرا ازاین حادثه بیان نموده چنانکه گوید:

خدایگانا من بنده را ز قهر عدو همی بسوزد جان وهمی بکاهد تن

زنازدوست همی گشتمی ملول کنون چگونه صبر کنم برشماتت دشمن

مرا مباد فراموش حق نعمت تـو اگرتوراست فراموش حق خدمت من

درطی قصیده دیگر گوید:

از نظم من برند بهر خطه یـادگار از نثر من زنند بهر بقعه داستـان

هم کاتب بلیغم هم شاعر فصیح هم صاحب بیانم هم حاکم بنان

قومی که بسته‌اند میان برخلاف من جویندنام خویش همی اندر آن میان

اشعار رشید که درديوانی جمع آمده غالباً عبارت است از قصاید که اکثر آنها دروصف جنگهای اتسز است ودرآن میان اشعارسنجیده وروان زیاد دارد ولی قسمتی ازآن ها متکلف ومصنوعی است ونظرشاعردرنظم آنها غالباً بصنایع لفظی بوده.

ازقصایدمؤثر اویکی آنست که بمناسبت مسافرت ازخوارزم وديدارمادرپير ومشاهده حال زارو بی تابی او درموقع بازگشت ساخته اینك ابیاتی از آن:

صدرا بفر تو که نهشتم بعمر خود عرض کریم را بهوی در کف هوان

زانهانیم که بر درهر کس کنم قرار همچون سگان زبهر یکی پاره استخوان

گرمال نیست هست مرا فضل بیشمار ورسیم نیست هست مرا علم بیکران

بل فضل به مرا که بسی در شاهوار بل علم به مرا که بسی گنج شایگان

خواهم شدن چوتیرازاینجاسوی عراق با قامتی ز بارعطای تو چون کمان

مسکین ضعیفه والدهٔ کنده پسیر من / بر خود همی بپیچدازاین غم چو خیزران
دارد سر گران زدل وخاطری سبك / دارد دلی سبك زغم و اندهی گران
جانش رسیده درکف تیمار من بلب / کارش رسیده از غـم تیمار من بجان
چون تار ریسمان تن‌اوشد نزارومن / بسته کجا شوم بیکی تـار ریسمان
پوشیده‌رفت‌خواهم ازو کز گریستن / بربندد اشك دیده او راه کاروان
یارب چگونه صبر کند درفراق من / آن طبع ناشکیبش وآن‌شخص‌ناتوان
شبهای تیره رازبسی گفت خواهداو / یارب تو آن غریب مرا بازمن رسان
حالی شگفت دیده‌ام‌امروز من ازو / والله که نیست‌هیچ‌خلاف اندرین‌میان
شدناگهان زعزم من آگاه وزجزع / خاشاك شد دو گوهر تابانش ناگهان
گرحق آن ضعیفهٔ بیچاره نیستی / در دل مرا کجا بودی یادخان و مان

ظهیر فاریابی - ابوالفضل‌طاهربن‌محمدظهیرالدین فاریابی‌درقصبهٔ فاریاب بلخ‌تولد یافت‌وازجوانی‌بشعروادب وتحصیل‌علوم پرداخت ومخصوصاً درزبان‌عربی ودرعلم حکمت‌ونجوم کسب معرفت کرد خود گوید:

رکنهای سریـر دانش من / همچو ارکان عالمست چـهار
تازی وپارسی وحکمت و شرع / ایندو اشعار دارم آندو شعار
شعر من نیست زان بضاعتها / که بیك جایگه شود پرکار

ایضاً

کمال دانش‌من کور دید و کر بشنید / بنظم و نثرچه در پارسی‌چه‌در تازی
برون‌زحکمت‌وانواع آن که‌درهرباب / مرا رسد که کنم بافلك هم آوازی

دراقسام ایران‌ازنیشابورومازندران‌وآذربایجان‌مسافرت‌وسیاحت‌نمودوبسی ازامراوسلاطین زمان‌خودرا مدح کردازآن‌جمله استحسام‌الدولهاردشیرازملوك باوندی مازندران (۶۰۲-۵۶۷) وطغانساه حاکم نیشابور (۵۶۹-۵۸۱) و محمد بن ایلدیگزوقزل‌ارسلان ونصرةالدین ابوبکراز اتابکان‌آذربایجان .

ازبرخی اشعارشکوائی ماننداًنهائیکه بامطلعهای زیرین شروع میکنند :

منم امروز ودلی زندهٔ گیتی بدونیم / بیم آنست دلم‌را که بجان‌باشدبیم...

بحکم آنکه خرابست صاحبا امروز   ز تند باد حوادث وجود را بنیاد ...
درونگر کاندروچو من کسی از چرخ   درپی ترتیب خورد و خواب نیامد ...

چنین برمیآید که ظهیر درفشار نداری می زیسته و رنج سفر وغم واندوه حضر اورا می آزرده است .

ظهیر قصاید متین دارد که جمله درمدح است و گویا برسر آن بوده که صنعت شعر انوری و خاقانی را که هردو از معاصرین وی بودند مقابله نماید والحق بعض قصاید محکم و قطعات خوب وغزلهای شیرین ساخته است. دیوان اشعارش مضبوط است بعضی مانند مجد، همگر اورا با انوری برابر شمرده اند .

ظهیر در اواخر عمر از مدیحه گوئی کناره جست و بسال ۵۹۸ در تبریز در گذشت ودرمقبرهٔ شعرا مدفون گشت .

جمال الدین اصفهانی - جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از معاصرین خاقانی و نظامی یعنی از گویندگان قرن ششم اسلامی است. تولدش در اصفهان بودو اغلب روزگار عمر رادر آنجا بسر برد . سفری بسوی آذربایجان و بشهر گنجه کرد و گویا در گنجه با نظامی ملاقات نمود چنانکه خود گفت :

چو شهر گنجه اندر کل آفاق   ندیدستم حقیقت در جهان خاك
که رنگ خلدو بوی مشك دارد   کلابش آب باشد زعفران خاك

ظاهراً مسافرتی نیز بمازندران کرده از سوانح جسمانی او اینکه دردچشم شدید پیدا کرد وچشمش جوش درآورد چنانکه درقطعه‌ای میگوید :

محروم مانده ام ز فواید بدرد چشم   خودالحریص محروم درحق ماست راست
طفل بصر درآبله گشتست شیر خوار   صد باربیش خوردتو گوئی که ناشتاست
در خون من شد آبله و من ز ابلهی   بر دیده می نشانمش این خود چه توتیاست

همچنین وی لکنت زبان داشت چنانکه از این ابیات پیداست :

گویند کج زبانم کج باش گو زبان   چون هست در معانی و در لفظ استوا
طرف کلاه خوبان خود کج نکوترست   ابروی زلف دلبر کج بهتر و دو تا

جمال الدین اصفهانرا هم مدح میکرد و هم قدح ولی درمقابل تعریض دیگران

مانند مجیرالدین نسبت باصفهان ومردم آن بس زودرنج بود وسخت دفاع میکرد.
جمال‌الدین ازقصیده گویان وغزلسرایان معروف عراق محسوب است ودرعصرخود شهرتی بسزاداشت. سخنش روان وازتعقیدوتکلف آزاداست درقصیده وغزل وترجیع بندومقطعات اشعارشیرین ازو باقیست. ازقصایدمؤثراو آنهائیست که درناپایداربودن جهان وبی‌وفائی مردمان ساخته. مدیحه‌های جمال‌الدین غالباً منتسب بوده به‌سلاطین سلجوقی عراق مانندارسلان بن طغرل (۵۵٦-۵۷۳) وطغرل پسراو (۵۷۳-۵۹۰) هشتمین ونهمین شاهان آن سلسله. نیزوی جهان پهلوان محمدبن ایلدگز (۵٦۸-۵۸۱) دویمین اتابکان آذربایجان وبعض امرای باوندی را که درمازندران ونواحی حکومت داشتند مدح کرده. همچنین افرادآل خجندوآل صاعد دوخاندان بزرگ ونامی اصفهان را که اولی‌ها ازبزرگان شافعی ودویمیها ازرؤسای حنفی بودنددراشعارش ستوده. پیداست جمال‌الدین که معاصرخاقانی ونظامی وانوری ونظایرآنان بوددرسبك وشیوه ازآنان متأثرمیشد خود حکیم انوری و سید حسن غزنوی ورشید وطواط را پیشوای خود خوانده وگفته:

اشرف ووطواط وانوری سه حکیمند — کز سخن هر سه شد شکفته بهارم

الحق درسخن اوسبك شعرای معاصرمشهوداست. مثلاانوری گوید:

حبذابزمی کزوهردم دگرگون زیوری — آسمان برعالمی بندد زمین برکشوری

جمال‌الدین گوید:

اینك اینك نوبهارآورد بیرون لشکری — هریکی چون نوعروسی دردگرگون زیوری

شیوهٔ خاقانی راهم تأسی کرده وخود درمقام مباهات گفته:

ولی بشعرگر افزون نیم ز خاقانی — بهیچ حال تو دانی که کم نیم زمجیر

همچنین از شعرسنائی درسخن جمال‌الدین تأثیراتی مشهود است:

جمال‌الدین گوید:

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار

سنائی گوید :

ای خداوندان مال‌الاعتبار الاعتبار ای‌خداخوانان قال‌الاعتذار الاعتذار

چنانکه در گذشته‌هم مذکورافتاد میان‌بعضی‌ازاین‌شاعران‌مطایبه‌ومعارضه هم‌وقوع داشته واشعاری ازقبیل‌هجووهزل نسبت بهم سروده‌اند .

چنانکه گفته‌شدجمال‌الدین‌رادرواقع میتوان سرسلسله قصیده گویان‌عراق شمردسبك او درمدح وتغزل‌وتشبیهات ومضامین‌بطور کلی‌شبیه‌سبك‌استادان پیشین است مگراینکه نسبت‌بسبك‌خراسانی‌بزبان وشیوه معمول عصرما نزدیکتر است و نسبت ببرخی‌معاصرین‌خودش مانند انوری وخاقانی‌سخن اوساده‌تر وازتعقیدلفظی وپیچیدگی‌معنوی‌آزاده‌تراست .

مضامین اغراق‌آمیزولی‌لطیف وادبی‌وسرتاسرپراز نکته پردازی در شعراو فراوانست مثلا این‌مضامین‌درمدح خواجه‌رکن‌الدین‌یکی‌ازاعاظم عصرآمده:رشح اقلام‌توخال روی‌شریعت است‌وبوی‌اخلاق ترا خرد میفهمد. گردون درلگدکوب معالی‌توپست وآهن درسرانگشت معانی توموم است دربرابرقدر توسطح نه دایره چرخ ازنقطه موهوم کمتر است .

دربارهٔ خواجه قوام‌الدین گوید: بحرعلوم وکوه‌وقاروسپهرمجدوکان سخاو گنج کرم ومعدن‌حیاست. لطفش مانندنسیم سحری وخلقش مانندوزش باد بر گل است فرمان اوهم پهلوی‌قدروحکم اوهم زانوی‌قضاست سخن‌عذب‌اوم‌ردرا از دام جهل‌وکف درباراو ازفقر نجات می‌بخشدباچرخ هم‌عنان وبابخت هم‌رکاب و باعقل همنشین‌وباغیب آشناست...!

بالجمله‌قصایدجمال‌الدین که‌جمله‌درمدح شاهان‌وامیران‌وقضاةوداننشمندان وفقیهان‌است گرچه فنون‌تشبیه ونغزکاری قدمارا‌کاربسته ولی‌سخن‌را ساده‌تر گفته یعنی‌درقرائت‌شعراو که درخودی‌خود فصیح‌است‌مانندا‌شعارخاقانی‌یاانوری‌احتیاج بفکرزیادنمی‌افتد ومعمائی‌درکار نیست‌قصایدش‌معمولا بدون‌تغزل‌وتشبیب‌بیدرنگ بامدح ممدوح شروع میکندووصف طبیعت هم‌درآن نادراست این‌چندبیت مثالی ازآن نوادراست که سبك ولحن‌متقدمین درآن پیداست :

اینك. اینك‌نو بهار آورد بیرون لشکری
هریکی‌چون نوعروسی‌درد گر گون زیوری
گر تماشا میکنی برخیز کاندر باغ هست
باد چون مشاطه‌ای وبـاغ چون لعبت‌گری
از هرآنجانب که روی‌آرد زبس نقش‌بدیع
جبرئیل آنجا بگسترده است گوئی شهپری
لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند
هریکی در سر کشیده از شکوفه چادری
آسمان‌برفرق‌نرگس‌دوخت‌شش‌ترکی کلاه
بوستان درپای سوسن‌ر.ءخت هم‌سیم و زری
پر طوطی گشت گوئـی جامه هرغنچه‌ای
چشم شاهین گشت گوئی دیدهٔ هر عبهری
باد اندر آب میپوشد بهردم جوشنی
خاك از آتش نهد برفرق لاله مغفری
هست هرشاخی بزیبائی کنون چون‌طوطئی
هست‌هرحوضی بزیبائی کنون‌چون کوثری
لاله ونرگس نگرد رباغ سرمست آمده
برسر این افسری و بر کف آن ساغری

درضمن‌قصایدچندقصیده‌ای‌نیزدرمرثیه‌امرا وبزرگان‌ودانشمندان‌سروده که بجای‌خود مؤثرودلسوزاست از آن جمله است‌آنچه‌بمطلع‌های‌ذیل‌آغازمیکند:

مرا باری در ین حالت زبان نیست   دل اندیشه و طبع بیان نیست..

ایضاً درمرثیهٔ قوام‌الدین :

بازاین‌چه‌ظلمتست که‌درمجمعی‌چنین   کس را شکیب نیست دریغا قوام دین

از جمله اشعار مؤثر و صمیمی‌شاعر آنست که درشکایت از گردش دوران و تخطی مردمان وشرح اندوه خویش وغفلت دیگران سروده. اینك‌مطالع آنگونه

قصاید از اینقراست :

دگر باره چه صنعت کرد با ما سپهر سرکش فرتوت رعنـا

ایضاً :

درین مقرض زنگار خورد دور اندور مرا بکام بد اندیدیش چند باید بود

ایضاً :

بارم ز دورچرخ جگر خون همی شود کارم ز روزگار دگرگون همی شود

این بیت‌اخیر مطلع ترکیب بندنغزمؤثریست که ازدلشکستگی‌وبلادیدگی خود وبیوفائی وحسد وبدخواهی مردم گفته .

جمال‌الدین قصاید چندی هم درحکمت وموعظت سروده مانند این:

الرحیل ای خفتگان‌کانیك صدای نفخ صور

رخت بر بندید ازاین منزلگه دارالغروره..

همچنین ابیات زیرین عبرت انگیزاست وما را بعلو طبع ومعالی و کشتن شهوات پست دعوت میکند :

بذروه ملکوت آی از ین نشیمن خاك که نیست لایق تخت ملوك‌تخت مغاك

بخاك بازده این خاك روی علوگرای که جان پاك سزانیست جز بعالم پاك

محیط دور فلك چیست جسم سانی دور بسیط روی زمین چیست گاوباری خاك

بجان بمیرو بدل زنده گرد ودایم مان که جان‌زنده دلان رازمرگ‌نایدباك

بمیروشاد بزی زانکه هر دونیست بهم نشاط زندگی با تنگ چشمی اتراك

دریغ نیست که ضایع شود زتو عمری بجمع کردن مال و عمارت و املاك

با این‌مقدمه درعلوهمت ودون شمردن دنیای ظاهرو پرداختن‌بامورمعنوی سخنانی‌هم‌درفروتنی ودرخوبی بدیگران میگوید:

یك نصیحت بشنوازمن‌کاندران‌نبودغرض

چون کنی رأی مهمی‌تجربت ازپیش کن

طاعت فرمـان ایزد شفقت بـر خلق او

درهمه‌حال‌این‌دومعنی‌راشعارخویش کن

کار تو دایم تواضع بود با خرد بزرگ
منصبت گر بیشتر گشتست اکنون بیش کن
آب درحلق ضعیفان از کرم چون نوش ساز
موی براندم خصم از بیم همچون نیش کن
گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن
ور تواضع میکنی با مردم درویش کن
چون کسی درددلی گویدترا ازاحوال خویش
گوش بـر درد دل آن عـاجز دلریش کن
مصلحت از لفظ دینداران کامل عقل جوی
مشورت بـا رأی نزدیکان دور اندیش کن

دربرخی‌ازقصایدشاعر استغنای طبع‌وبزرگ‌منشی‌پیداست که میکوشد قدر مردرا فوق‌زروسیم بدارد وبعزت‌نفس‌بخواندتاروان وایمان خودرابزربفروشد.

این همه لاف مزگرچه ترا سیم و زر است
کـه زر و سیم براهل خـرد مختصر است
دل مبند از خردی داری بر سیم وزرت
که‌زروسیم جهان همچوجهان‌در گذراست
نرگس ازبا زر و نکهت شده باشدگوباش
لاجرم از پی‌حفظش همه شب در سهراست
تاج زر بر سر شمع است چـرا میگرید
خودهمه گریش‌ازآنست که‌آن تاج‌زراست
از تـرازو دو کفش تو قیـاسی میکن
کانکه زر دارد زیر آنکه ندارد زبر است
فـاخته پیرهـن کهنه بپوشد از آن
فارغ از بند و ز دام قفس حیله گر است

باز طاووس گرفتار بدست نا اهل
بهر آنست که زربر ز بربان وپراست
سرو آزاد از آن شد که تهی دست آمد
غنچه دلتنگ بدانست که در بندزر است

درضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از باریکی فکر ولطف مضمون وابتکار در تشبیه نباید غافل بود وارزش ادبی یك قصیده از لحاظ فنی همانست .

پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرائیست تایاب نیست از آنجمله است پندراجع به احترام پدرومادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا — کار هر دو جهان شود بنظام
بدنخواهی کـه باشدت هرگز — بدمکن خاصه با اولی الارحام
حق مادر نگاهدار و بترس — ز ایزد ذوالجلال و الاکرام
کانکه با مادر و پدر بد کرد — نبود جز همیشه دشمنکام

دورنیست شاعر کوشیده باشد تاموافق آنچه بدیگران پندمیدهد زندگی نماید وعالم باعمق گردد. مثلا باوجود مدایح اغراق آمیز که درسرتاسر دیوانش هست باز درموردش مستقل وصاحب نظروآزاده منش بوده و دربرابر دونان گردن فرود نمی آورده چنانکه خود گفته :

بدانخدای که برخوان پادشاهی او — بـه نیم پشه رسد کاسهٔ سرنـمرود
که نزد همت من بس تفاوتی نکند — از آنچه چرخ بمن داد یازمن بربود
نه خاك نیستیم ز آتش غرور بکاست — نـه آب هستی درباد نخوتم افزود
مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیك — مذلتست تواضع بنزد سفله نمود...

مشاعره های جمال الدین باشاعران زمان از آنجمله مجیر بیلقانی وخاقانی دربالا مذکور افتاد ازجمله قصایدی خطاب بخاقانی ساخته و اورا در ابتدا و در پایان مدح کرده قصیده ایست که بااین مطلع که معروفست :

پیغام من بشهرشروان برد — یك سخن ازمن بدان مرد سخن دان

دراین قصیده شاعران عراق را ستایش کرده و گوید :

هنوز گویندگان هستند اندرعراق — که قوه ناطقه مدد از یشان برد

سپس که سخن‌را بمدح خاقانی‌میرساند سراید :

اینهمه‌خودطیبب‌است‌بالله‌اگر مثل‌تو — چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد

نتایج فکر تو زینت گلشن دهد — معانی بکر تو زیور بستان برد

فلك ز الفاظ تو زیورعالم دهد — خرد زاشعار توحجت و برهان برد

ازفیوض وجودجمال الدین‌غیر ازدیوان اشعاریکی‌نیزفرزنداو کمال‌الدین اسب که ازگویندگان بود وذکراوبیاید. وفات جمال‌الدین‌را ٥٥٨ نوشته‌اند .

ابوالفرج رونی -ابوالفرج رونی‌ازنامیان شعرای‌دورۀسلجوقی‌است‌انتسابش بدربار غزنوی بود و ابراهیم‌بن مسعود (٤٥١-٤٩٢) وپسرش مسعودبن ابراهیم (٤٩٢-٥٠٨) پانزدهمین وشانزدهین شاهان غزنوی را مدح گفته .

مسقط الرأس اورا قصبه رونه ازتوابع لاهور هندوستان دانسته‌اند. بامسعود سعدمعاصر بود وممدوحان او را مدح کرد . قریحه لطیف داشت و سخن شناس و قصیده پرداز توانائی بود وباشعرای زمـان خود مشاعره و مرابطه میکرد وسخن پردازان بزرگ عصرمانندانوری ومسعودسعد ویراستوده‌اند .

انوری درضمن‌قصیده‌ای گفته :

درمتانت‌خیل‌اقبالت چوشعربوالفرج — وزعذوبت مشرب‌عیشت چونظم‌فرخی

مسعودسعد درتعریف وتمجیداوچنین گفته :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست — گوهر نظم و نثر راکان گشت

ذهن باریك بین و دور اندیش — سخن او بدید و حیران گشت

مدایح رونی بسبك‌معهودغالباً بانغزل آغاز میکندنطیراین‌مدیحه‌درستایش سیف‌الدوله محمودبن‌ابراهیم‌غزنوی که درآن ایام ازطرف‌بدرحکومت‌هندوستان داشت (واوهمانست که مسعود سعدهم اوراستایش کرده) :

نوروز جوان کردبدل پیروجوان را — ایام جوانی است زمین را وزمان را

هرسال درین فصل برادرفلك ازخاك — چون‌طبع‌جوانان‌جهاندوست‌جهان‌را

گر شاخ نوان بود زبی برگی وبی برگ   از برگـ نوا داد قضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه بچمن برگذر باغ   چو نان که ستاره گذر کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد برباد   از خندهٔ دزدیده فرو بسته دهان را

درتغزل زیرین که مقدمه مدح منصوراست(که گویا مراد منصورشاه پسر بهرامشاه غزنوی باشد)لطف قریحه وقدرت توصیف جلوگراست :

جشن فرخنده فروردین است   روز بازار گل و نسرین است
آب چون آتش عود افروز است   باد چون خاك عبیر آگین است
باغ پیراسته گلـزار بهشت   گلبن آراسته حورالعین است
برج ثور است مگر شاخ سمن   که گلشن را شبه پروین است
در گلستان ز فـروغ لاله   گوئی آتشکده برزین است
بیشه از سبزه و از جوی ودرخت   چون زمین گـلی غزنین است
آب چین یافته درحوض از باد   همچو پرگار حریر چین است

درقصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که از کاروکارزار غزنویان بحث میکند نظیر این قصیده ·

سپهر دولت ودین آفتاب هفت اقلیم   ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم

که درمدح سلطان ابراهیم بن مسعود است نیز مانند قصیده :

شاد باش ای مطاع فتنه نشان   • ای ز أمن تو خفته فتنه شبان

این شاعر هم مانندهوشمندان دیگران دراین جهان آفت خیز غم انگیز خاطری آزرده داشته چنانچه گفته است :

گردون زبرای هرخردمند   صدشربت جان گزادرامیخت
گیتی زبوای هرجوانمـرد   هرزهر که داشت درقدح ریخت
از بهر هیر در این زمـانه   هرفتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید   خالی که زمانه بررخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ   نتوان زجفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهارهزاروا ندی بیت دارد باشعرن زمان

خود ارتباط داشت ومورد توجه بود وبامسعود سعد ونرا دوستی درمیان بودوهردو شاعردربارههم شعرها سرودند از آنجمله قطعه‌ای است که رونی درباب خانه نوساخت مسعود سروده بااین مطلع :

بوالفرج را درین بنا که درآن | اختلاف سخن فراوان گشت
سخن چند معجب است که عقل | باوقوفش رسید و حیران گشت

ومسعود جوابی بامطلع زیرین فرستاد :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست | گوهر نظم و نثر را کان گشت

نیزمسعودسعد بااینکه خود استادبود درباب این شاعرابیات ذیل را سروده .

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من | تا شاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو | هرکس که هست بنده آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو | شادم بدینکه هستی استاد من
مانانه آگهی توکه باران اشك | از بن همی بشوید بنیاد من . . .

وفات رونی دراواخرقرن ششم بااوایل قرن هفتم اتفاق افتاد :

سید حسین غزنوی-سیدحسن بن ناصرعلوی غزنوی ملقب به‌اشرف از واعظین معروف زمان خود بودوهزاران مردم باستماع وعظ اوحاضرمی شدند نیزطبع عالی شاعرانه داشت وغالباً بهرام شاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (٤٤٧ ـ ٥١٢) و فتوحات اورامدح کرده . گویابواسطه نفوذوشهرتك که پیدا نموده بودطرف بغض و حسد سلطان واقع وناچارازمسافرت شد وسفرحج اختیار کرد ودرباز گشت دربغداد مورد الطاف غیاث الدین مسعودبن محمدچهارمین شاه ازسلجوقیان عراق(٥٢٩-٥٤٧) گردید .

دیوان اشعارسیدحسن بقول مجمع الفصحاءِ پنجهزار بیت دارد وفاتش را٥٩٦ نوشته‌اندومحل وفاتش بقول دولتشاه قریه آزاد واراز ولایت جوین است . برادرش جمال الدین محمدبن ناصر نیزازشعرای نامی بوده وبدرباربهرامشاه انتساب داشته از قصاید مدحیهٔ اویکی آنست که این بیت ازآن درراحة الصدورآمده .

ای خورده آسمان بیسارت بسی یمین | وی برده آرزو ز یمینت بسی یسار

ومطلع آن اینست :

اکنونکه تروتازه بخندید نو بهار ما وسماع وباده رنگین وزلف یار

ومدیحه دیگریست درحق سنجر که ابیات ذیل از آنست :

جهان را شاه فرخ پی چنین باید چنین باید
که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید
خجسته رای او از ملك راه فتنه بربندد
مبارك روی از خلق کار بسته بگشاید
چو دریا طبع او را دی کند اما غنی ماند
چو گردون کار او گردش بود اما نفرساید
گهی بر صفحه اقبالش نقش خویش بنگارد
گهی از آئینه انصاف رنك ظلم بزداید
ولی را گر عطا باید عدو را گر خطا افتد
خدا وخلق داندکاین ببخشد وآن ببخشاید

تغزلی است ازمدیحه‌ای بنام بهرام شاه غزنوی :

هفته دیگر بسلی ابر مروارید بار آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار
گاه باد از عارض گلبن برانگیزد نسیم گاه ابر از طرهٔ شمشاد بنشاند غبار
بادمیسوزد بخور و ابرمیریزد گلاب چرخ میگوید نوید وباغ میبارد نثار
گلبنان چون بلبلان هر صبحدم خندند خوش بلبلان هر نیمه شب چون بیدلان گریند زار

چنانکه اشارت رفت مسعودسعدرا باسیدحسن دوستی قلبی درمیان بودوهمدرد وهمراه بودندچنانکه مرگ سیدحسن که ظاهراً درحدود سال ۵۰۶ اتفاق افتاد و دراین موقع هنوزسی سالش نبودمسعودرا باندوهی سخت گرفتارنمود بطوریکه این مویه غم‌انگیز وی گواهی ازحال ضمیرمیدهد مطلع این قصیده که در ضمن اشعار مسعودمندرج گشت اینست: (مرثیه مربوط به‌سیدحسن دیگریست)

برتو سید حسن دلم گرید که‌چو توهیچ غمگسار نداشت

سوزنی سمرقندیـ محمدبن علی سوزنی که‌بدعوی خودش نسبتش بسلمان فارسی

می‌رسددرشهرنسف تولدیافت‌ودربخارا تحصیل‌علوم کرد. سوزنی‌ازشاعران‌معروف قرن‌ششم و درردیف گویندگان دیگرماوراء النهروخراسان رشیدی سمرقندی‌و مختاری غزنوی ورضی‌الدین نیشابوری و عمعق بخارائی وشمس‌طبسی از مداحان ملوك خانیه‌یاافراسیابیه‌آن‌سامان ونیزستایشگربزرگان ووزیران آنجا وخانواده های‌بزرگ مانند خاندان آل‌برهان بود.

شعرسوزنی سرتاسربصفت سادگی‌وروانی‌متصف‌است. ازخصایص‌سوزنی‌هزل است وهمانطورکه درجوانی اززندگی‌ناشایست‌خودداری نکرده درسخن نیزبسا از حدودعفت بیرون‌رفته ولی‌ازلحاظ مهارت نشان‌داده است. اشعاری‌مانند‌این :

در این جهان که سرای غمست و تاسه وتاب

چو کاسه برسر آبیم و تیره دل چو سراب

گواهی‌میدهد که عیش‌ونوش‌این‌جهان اوراخوشبخت‌نکرده وغبارغم‌را از صفحه دلش نسترده .

درضمن اشعارش گاهی‌مارا بکسب هنردعوت میکند ومیگوید :

اندر جهان چوبی‌هنری عیب وعار نیست

با فخر و باهنر زی وبی‌عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای

ور عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی‌را۵۶۹ نوشته‌اند .

عبدالواسع جبلی -عبدالواسع جبلی‌ازغرجستان‌بودو بهمین‌جهت‌اورا جبلی نامیده‌اند. قصایدوغزلیات ساخته وبیشتراز معانی بصنایع وبدایع‌لفظیه‌ر اپرداخته ذوالاغتین‌بود و اشعارملمع نیزخوب میگفت :

طغرلتکین‌محمدرا که در۴۹۰بخوارزم استیلاجست باسلطان‌سنجر سلجوقی وبهرام‌شاه غزنوی مدح کرد. وفات اورا ۵۵۵ نوشته‌اند درهرصورت‌بفحوای‌قصاید خودش بسال ۵۴۴ زنده بوده .

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشعاؤان خود که نظردقیق وقلب رقیق دارند و ستمکاریها و کوته نظریهای بشر آنان‌را سخت‌میازرد ازخیانت‌ابنای زمان‌وخواری دانشمندان بدینگونه نوان ونالانست .

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	وز هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است باژگونه‌همه‌رسمهای‌خلق	زین عالم نبهره و گردون بی وفا
هر عاقلی بزاویهٔ مانده ممتحن	هر فاضلی بداهیهٔ گشته مبتلا
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه	آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان	هرك آیت نخست نخواندا زاهل‌اتی
با اینهمه که کبر نکوهیده عادتیست	آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
آمد تصیب من‌زهمه مردمان دو چیز	از دشمنان حصومت واز دوستان ریا

مختاری غزنوی- سراج‌الدین‌عثمان‌بن محمدمختاری‌غزنوی نیز ازقضیده گویان قرن ششم بشماراست بدربارارسلان شاه بن کرمانشاه (۴۹۴-۵۳٦) صاحب کرمان‌وسلطان‌ابراهیم‌مسعود(۴۵۱-۴۸۱)ومسعودبن‌ابراهیم(۴۹۲-۵۰۸) ازسلاطین غزنوی انتساب‌داشت‌وآنان‌رامدح‌میکرد غیرازقصیده دراقسام دیگرشعرهم دست داشت وترجیع‌بندهای خوب‌میساخت . یك‌مثنوی داستانی‌نیزبنام شهریارنامه بدو منسوبست‌ودرآن‌اقتفاء باستادفردوسی‌نموده‌ودرنظم‌آن سه‌سال‌رنج برده‌ونام‌مسعود ابراهیم‌راآورده و گفته :

سه‌سال‌اندرین رنج برداشتم	سخن‌آنچه‌بد هیچ نگذاشتم
گل باغ وبستان محمودشاه	جهانجوی‌بخشنده‌مسعودشاه

وفات مختاری درغزنه گویا بسال ۵۵۴اتفاق افتاد .

قصاید مختاری‌معمولامتین‌وشیوا و موزون و متناسب است ونشان میدهد که شاعرباقریحهٔ نقاد وخاطروقادکلمات‌وترکیبات‌رانیك سنجیده. ابیاتی از قصیده‌ای که درمدح مسعود سعد سروده‌شاهد این‌دعوی تواند بود :

بر اهل سخن تنگ گشت میدان	وز جای بشد طبع هر سخندان

هر طبع که بر سحر بود قادر ورگشت‌وحیران
خاطر نبرد پی همی بمعنی فکرت‌بکشد سر همی زفرمان
چون جزو بکل باز شد معانی زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس سردفتر خوان گستران میدان
آن چرخ که هرصبحدم برارد خورشید کمال از ره گریبان
تیر از قلم تیر قامت او درفخر سر افزارتر زکیوان
ابر هنرش ناپدید گوشه سحر سخنش ناپدید پایان
در باغ بهار ثنای خسرو شعرش گل وطبعش هزاردستان

بااین سیمای ظاهر شعرمختاری چنانکه از مثال فوق پیداست فرق اساسی ازشاعران قصیده‌سرای عصرنشان‌نمی‌دهد بازدرلحن‌وآهنگ وبعضی مضامین مانند تشبیه شاعربه چرخ و ظهوراو واثرقریحهٔ اوبه خورشید ونظایرآن کمی تازگی و تصرف پیداست .

مختاری دروصف طبیعت وتشبیهات فنی و لطف قیاس نیز اشعاری ساخته و هنرنمائی کرده ازآنجمله دریکی ازقصایدش این ابیات لطیف آمده :

شاج مرصع شد از جواهر الوان شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان
ابر گهرهای گل بسفت همانا خوردهٔ الماس گشت قطرهٔ باران
حوض زنیلوفرو چمن زگل سرخ کوه‌نشابور گشت و کان بدخشان
بود گل نا شکفته برصفت دل بازچوبشکفت گشت برصفت جان
آهو از بسکه بر ریاحین غلطید سبزه‌وسنبل‌چردهم ازکنف روان
باغ‌چومیدان‌آبگینه شد ازخوید برگ شکوفه زباد تخت سلیمان
انجیل آغاز کرد بلبل بر گل چون زبنفشه بدید حالت برهان
شب‌همه‌کبک‌زعفران چرد ازکوه روز همه روزازان بگرددخندان
چون شبهی داشت مرغدار بدریا لاله براطراف اوبرست‌چومرجان
گوئی در پیش آفتاب نهادند آینه سایهای برگ درختان

دراین‌وصف‌نیز تشبیهات‌ولطیفه‌های نادری‌نظیرمضمون بیت اخیربکار رفته

که نسبت بمعمول تازگی دارد وشاید ازابتکارات طبع خود شاعر باشد.

عمعق بخارائی- شهاب‌الدین‌عمعق بخارائی دراواسط قرن‌پنجم تولدیافت. دربلاد ماوراءالنهر شهرداشت‌درمدح ابوالحسن‌شمس‌الملك نصرازملوك‌افراسیابیه یا ایلك خانیان (٤٦٠-٤٧٢)قصایدساخته‌ومخصوصاً بدربارخضرخان‌ازشاهان‌همان سلسله تقرب‌پیدا نمود ولقب‌امیرالشعرائی یافت عمرطویل کرد ودرحدود ٥٢٤ دچار ضعف‌پیری شده‌بود چنانچه درآنسال سلطان سنجر بواسطه فوت دخترخود اورا برای سوگواری ومرثیه گفتن احضارنمود واو ازضعف‌پیری رفتن نتوانست.

درنمودن ضعف خوداین ابیات راکه درصنعت‌اغراق وتشبیه مشروط تازك کاری نظیرش‌دراشعارشعرا کمست بسرود:

اگر موری سخن گوید وگر موئی روان دارد
من آن‌مور سخن‌گویم من‌آن مویم که‌جان‌دارد
اگر مرآب و آتش را مکان ممکن بود موئی
من‌آن مویم که هم‌طوفان ودوزخ درمیان دارد
اگر با مور و با موئی شب و روزی شوم همره
نه مور ازمن خبر یابد نه موی ازمن نشان دارد
بچشم مور در کنجم ز بس زاری و بس سستی
اگر خواهد مرا موری بمو اندر نهان دارد

از اشعار خوب عمعق قصیده‌ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملك نصر است که ابیات ذیل از آنست:

خیر ای بت بهشتی آن جام می‌بیار — کاردیبهشت کرد جهان رابهشت وار
نقش‌خورنق است‌همه باغ وبوستان — فرق‌ستبرق است‌همه‌دشت و کوهسار
وین‌چون‌بهار خانه‌چین پرز نقش‌چین — وان‌چون نگار خانه مانی پرازنگار
آن افسر مرصع شاخ سمن نگر — وین پردهٔ موشح گلهای کامکار
این‌چون‌عذارحورپرازگوهری سرشك — وان‌چون بساط‌خلد پرازعنبرین نثار
گلبن عروس وار بیاراست خویشتن — وابرش مشاطه‌وار همی شوید ازغبار

آن لاله بین نهفته دراو آب چشم ابر — گوئی که جامهای عقیقست پر عقار
گمنام لعبتان بهشتی شدند باز — آراسته بد رو گوهر گوش و گوشوار

این چندبیت قدرت وصف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر تشبیهات لطیف راچنانچه فن قصیده سرائی در آن زمان اقتضامیکرد بخوبی نمودارمیسازد. بطورکلی این شاعر شعر شیرین و روان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر ازو باقیست. از شعرای معاصر ازانوری اورا استادسخن نامیده ورشید وطواط بقول او استشهاد کرده است درصحبت ازعمعق نباید فراموش کرد که وی درشعرمویه ومرثیه استاد بوده واین طرز رابکمال مهارت بکاربرده است برای نمونه دوبیت ذیل از آنچه بمناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل میشود :

هنگام آنکه گل دمدازصحن بوستان — رفت آن گل شکفته ودر خاك شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد زابر — بی آب ماند آن نرگس تازه ارغوان

وفات عمعق رابسال ٥٤٣ نوشته اند .

گویندگان آذربایجان

آذربایجان درقدیم شامل قطعه بزرگتر ازاینکه هست بود وحدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت. زبان مادی نوعی زبان ایرانی ونژاد مادیها نیزایرانی بود. آذربایجان ازمراکزعادات ورسوم و دین ایرانی شمرده میشود و اخبار فراوان اسلامی وایرانی که خاورشناس امریکائی جکسن آنهارا جمع وتألیف نموده زرتشت پیامبر قدیم ایران هم در آذربایجان بدنیا آمده. آذربایجان همواره پاسبان ونگهبان ایران بوده ودرحملات یونان وروم و عرب ومغول وترك وهم دراعصار اخیر سینه خودرا برای نگهداری کشورسپر ساخته است درتاخت وتاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهربان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آنزمان خشتر پاون وبتلفظ یونانیان ساتراپا گفته میشد) اتروپاتی یا بتلفظ امروز آذربد نام داشت چنانکه میدانیم آذربد یانگهبان وسرپرست آتش در

حقیقت یك عنوان دینی زرتشتی و یك نام ایرانیست. اسکیدر این شخص را ازلیاقتی که داشت درحکومت خود باقی گذاشت ودرواقع آذربایجان استقلال خودرا نسبت به بیگانه حفظ کرد واز آنزمان آثرپاتیکان یعنی منسوب بآذربد یامحل آذربد نام گرفت (درتواریخ قدیم مانندتواریخ ارمنی این کلمه آتورپاتیکان ضبط شده) شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است.

آذربایجان گذشته از آنکه دراعصارپیش ازاسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت های مهم ملی ایرانی از نهضت خرم دینان تانهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگانی درعالم اسلامی وادبیات ایرانی از آنسرزمین ظهور کردند وبخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی درردیف اول قرار گرفتند وشهرتی بسزا بهمرسانیدند واینك از نامیان آنان که دردوقرن موردبحث ماسخن آرائی کرده اند یعنی خاقانی ومجیر بیلقانی و فلکی شیروانی ونظامی دراینموقع نام برده . درمطالعهٔ اشعاربزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته اندو لغتها وترکیباتی بکاربرده اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد وچنین مینمایاند که شیوهٔ فارسی بومی است.

پیش از ایندوره که دراین فصل موضوع بحث است نیز حکما ودانشمندان و شاعران دیگرمانند ابوالحسن بهمنیارمرزبان (متوفی در ۴۵۸) ازشاگردان معروف ابوعلی سینا وازحکیمان نامی ایران ومحمدبن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در ۵۰۲) وقطران شاعر که شرح حال او گذشته ونظایر آنان درآسمان علم وادب آذربایجان طلوع کرده بودندوبعدازایندوره هم دانشمندان و گویندگانی مانندشیخ محمود شبستری وامثال او ظهور کردند که ذکر آنان دراین کتاب بیاید .

خاقانی شیروانی ـ افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست که درحدودسال ۵۲۰ هجری درشروان تولدیافت. درباب نام خود که بدیل باشد درقطعه ای گوید:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را   بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویانخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهربن

فریدون شیروانشاه خاقانی تخلص یافت، منوچهر معاصر بود باسی و یکمین خلیفه عباسی المقتلی بالله(۵۳۰-۵۵۵) اولین تقرب خاقانی بدستیاری ابوالعلاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالعلاء خود گوید:

چوشاعر شدم بردمت نزد خاقان　　　بخاقانیت من لقب بر نهادم

نام پدرش علی بوده وشغل درودگری یانجاری داشته چنانکه درقصیده ایکه در مرثیه امام ناصراندین ابراهیم بامطلع زیر:

نثاراشك من هرشب شکرریزیست پنهانی
که همت را زناشوئیست از زانووپیشانی

ساخته سخن رابمدح خویشتن کشانده و گوید:

بخوان معنی آرائی براهیمی پدیدآمد
ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

ودرقصیدهٔ دیگر که باتجدید مطلع درستایش پدرسروده گوید:

شیخ مهندس لقب پیر درودگر علی　　　کازر و اقید سند عاجز برهان او

نیز درتحفة العراقین گوید :

از سوی پدر درودگر دان　　　استاد سخن تراش دوران

محل تولد استاد شهر شروان از نواحی آذربایجان بوده در قصیده معروف شکوائی بامطلع :

قلم بخت من شکسته سراست　　　موی برسر ز طالع هنراست

چنین گوید :

شروان مکن که خاقانی　　　هست ازآن شهرکابتداش شراست

شهری چرا کنی بدوحرف　　　کاول شرع و آخر بشر است

مادر خاقانی ازخانواده های عیسوی آن سامان بود ومذهب عیسوی نسطوری سپس اسلام آورد چنانکه در تحفوالعرافین آمده :

کارم ز مزاج بد نه رستی　　　گر نه دعوات ما درستی

نسطوری و موبدی نژادش　　　اسلامی و ایزدی نهادش

پس کرده گزین بعقل والهام بر کیش کشیش دین اسلام

شاعر درکار معیشت تنگدستی داشت واوایل برسفره پدرو پس ازمرگ او که نابهنگام وقوع یافت بمعونه مادر که ازراه پیشه طباخی وجولاهگی وسعی وکوشش میزیست محتاج بود. دراینمعنی در تحفه گوید :

از بس خلایقم سبکبار بر مایده علی نجار

ودراشاره بمادر گوید :

هستم زپی غذای جان در طباخ نسب ز سوی مادر

ودرقطعهٔ مؤثری که بیاد نوازشهای مادرخطاب بخود سروده چنین گفته :

ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر
خو کرده بتنگنای شروان با تنگی آب ونان مادر
زیر صلف کسی نرفته جز آن خدای وآن مادر
افسرده چوسایه و نشسته در سایهٔ دوکدان مادر
ای باز سپید چند باشی محبوس بآشیان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری ازدهان مادر
تا کی چومسیح برتو بینند ای بی پدری نشان مادر

شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه درتنگنای شروان دلی شاد نصیبش نبود وازوجود دوستان مونس نیزمحروم بودودرقصیدهٔ بمطلع :

کارمن بالا نمیگیرد درین شیب بلا در مضیق حادثـاتم بستهٔ بند عنا

از این حال چنین یاد میکند.

با که گیرم انس کز اهل وفا بی روزیم
روزی من نیست یاخود نیست درعالم وفا
درهمه شروان مراحاصل نیامد نیم دوست
دوست خود نامکنست ایکاش بودی آشنا

مربی وسرپرست عمده خاقانی همانا عم اوکافی الدین عمر بن عثمان بود که درپزشکی وفلسفه دست داشت واورا بادانش وادب پرورش داد وشاعردرموارد چند از

وی ومهربانیهای وی یاد میکند واز آنجمله در تحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرس و معیدم

گذشته ازعم و ناچاردانشمندان دیگر که خاقانی نزد آنان کسب دانش و فرهنگ نمود ازشاعران زمان ابوالعلاء گنجوی نیزاوراسمت استادی داشت ودختر خودرا باوبزنی داد وچنانکه گذشت اووا بدربار راهنمائی کرد گرچه بعدمیان استاد وشاگرد بهم خورد وهمدیگر را هجو کردند . بااین مقدمات وبشهادت اشعارخودش عجب نیست که اورامردی فاضل ودانشمند بدانیم چنانکه معاصرینش بتقدم او در فضل وادب اعتراف کرده اند ورشید وطواط گوید :

افضل الدین بوالفضایل بحرفضل فیلسوف دین فزای کفر کاه

بدون تردیدوی درفنون ادب وفلسفه وعلوم دینی و آداب قرآن آزموده و توانا بوده است واین حقیقت ازسخنان خوداونیز پیداشت .

زندگی شاعر ما بطورکلی توأم با کامیابی و سرورنبوده در جوانی گرفتار تنگدستی ودرتمام دوره زندگی ازنداشتن دوستان دوستان قلبی که هنگام غم واندیه یار خاطرباشند اندوهگین بود درعهد صباوت ازوجود پدرودربیست و پنجسالگی از سرپرستی ونوازش عم خودمحروم شدودرسال ۵۷۱ پسربیست ساله اورشیدالدین این جهان را بدرود گفت وداغ دردل پدرنهاد خود گوید :

دریغ میوهٔ عمرم رشید کز سرپای به بیست سال برآمد بیك نفس بگذشت
مرا ذخیرهٔ همین یك رشید بود ازعمر نتیجهٔ شب وروزی که درهوس بگذشت

سپس غم مرگ همسر بدردها وغمهای دیگر اوافزوده گشت چنانکه گوید:

پسر داشتم چون بلید آفتابی زناگه بتازی مغاکش سپردم
بدرد پسر مادرش چون فروشد بخاك آن تن دردناکش سپردم
یکی بکر چون دخترنعش بودم بروشندلی چون سماکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی ودیعت بیزدان پاکش سپردم

گذشته ازاینها شاعر بواسطه آزادگی طبع وخودداری از خدمت کورانه و عاجزانه دیوانی ومیل بمسافرت ورغبت بدیدن اطراف جهان واوصاف مردمان ومدح

امیران دیگر و بدتر از اینها بحکم سعایت حاسدان خشم ممدوحان خود یعنی خاقان اکبر منوچهر و پسر او خاقان کبیر ابوالمظفر اخستان را نسبت بخود جلب کرد حتی چند سال پس از باز گشت درباب گردن پیچیدن شاعر از خدمت سلطانی و آزاده روانی او در منظومهٔ شیوائی که جزو غزلیات او بطبع درآمده این بیت را میخوانیم :

گفتی نکنی خدمت سلطان نکنم نی　　　یك لحظه فراغت بدو عالم نفروشم

میل بمسافرت وشکایت از شروان درموارد متعدد از سخنش محسوس است بخصوص شوقی برای زیارت مکه و خراسان داشته و گویا ممانعتی بعمل میآمده چنانکه خود گوید :

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند　　　عندلیبی بگلستان شدنم نگذارند

سرانجام جاازت سفری گرفته و تا ری رفت و در آنجا باو بد گذشت و گویا بحکم فتنه ترکان غز که در خراسان روداده بود و هم ممانعت والی ری مجبور بباز گشت شد . خود در قصیده شکایت ازری دراینباب آورده :

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم نکشم من بلای ری

گر باز رفتنم سوی تبریز اجازت است

شکرانه گویم از طرف پادشاه ری

نیز در قطعه‌ای گوید :

من به ری عزم خراسان داشتم　　　زانکه جان بود آرزومندش مرا

والی ری بند بر عزمم نهاد　　　نیك دامن گیر شد بندش مرا

وبحکم قرائن در زمان اخستان بن منوچهر درحدود سال ۵۷۰ اتفاق افتاد ودر آن اوان پنجاه سال داشت چنانکه درضمن قصیده مؤثر شکایت آمیز خود که مطلع ان اینست :

فلك کژرو ترست از خط ترسا　　　مرا دارد مسلسل راهب آسا

چنین گوید:

مرا از بعد پنجه سال اسلام　　　نزیبد چون صلیبی بند برپا

بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر و ارزش شاعر است اورا درعمر همه همتی بلند زنده داشته ولی مقامش بس بیشتر از همتش بوده وازین تضاد رنج میکشیده چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من بپایه راضی است — نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه — نگشاید کار ونگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز — یاهمت من چوپایه کن پست

پس خاقانی گذشته از مسافرت تاری درحدود سال ۵۵۱ بزیارت مکه معظمه نایل آمد ودراین سفر قصیده‌ای شیوا که نماینده سبك او هم هست درمدح بیت الحرام ساخت که مطلع آن اینست :

صبح از حمایل فلك آمیخت خنجرش — کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

گفته‌اند این قصیده را که باتجدید مطلع صدونه بیت است خواص مکه بآب زر نوشتند .

درضمن قصیده از جمال الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال گوی که معمار کعبه اوست — یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش

همین جمال الدین او را در بازگشت ازمکه به بغداد که درسال ۵۵۲ اتفاق افتاد ودراین سال سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتفی بالله گرم مدافعه از شهر بود بحضور خلیفه معرفی کرد و خلیفه اورا معزز داشت وشغل دبیری فرمود ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود نپذیرفت و بمیهن خود ایران برگشت دراین مسافرت و مسافرت دومی که باز بمکه نمود سبك زندگی ورفتار تازیان ومشاهدت آثار خرابه ایران باستان درسواحل دجله فکر شاعر راسخت تحریك نم؟ وقصیده معروف مداین را بسرود . بطور خلاصه توان گفت خاقانی یك زندگی بی آرام وپر رنج دشواری داشت وجهان بمرام او نمی ساخت راورا که پیروی ازمسلك دینی و اخلاقی میکرد ووفا وراستی از مردم میخواست روزگار آسایش وفراغت خاطر ر؟ نمی آورد .

وفات خاقانی درحدود پانصد ونود وپنج درتبریز اتفاق افتاد و درآنجا در مقبرة الشعراء که درشمال شهردر کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید .

سبك وافكارـ خاقانی چنانکه گفتیم ازقصیده گویان درجه اول ایرانست ووجود او ونظامی وامثال آنان مینمایاند که گلهای ادب درهر قسمتی ازسرزمین ایران خواه خراسان و خواه آذربایجان بخوبی رشد میکند وسبزوترمیگرددو شکوفه و گل میدهند . شعر خاقانی قرص ومحکم وازحیث لفظ ومعنی غیرعادی وعالی ولطیف است . ازمزیتهای اساسی سخن ادبی یکی آنست که فوق معتادومعمول باشد یعنی معنی نغزو دقیق که باندیشهٔ هر کس نرسددرقالب لفظ جامع وفصیحی اداشودوا کثرسرودهای شاعرما این صنعت را داراست .

شعر خاقانی میرساند که وی درزبان عربی هم مانندفارسی تبحری داشته وبالفاظ وتر کیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هرمعنی رابهر شکل که خواسته بیان کرده ومانندفرمانده لایقی که سربازان جمله در کف فرمان وی باشند درزبان فرمانفرمائی .

در ضمن بیان بیّن استوار از استخدام اقسام وانواع کلمات و ترکیبات نیندیشیده وازآوردن آیات وامثال واشارات وکنایات باز نایستاده وازصنایع شعری از تجنیس وایهام وتشبیه واستعاره ونظایر آن کوتاه نیامده است وچیزیکه هست یك صفت تازه نیز بدینها افزوده شده وآن خصوصیتی است که دراین ترکیبات وحتی کلمات دیده میشود وشعرخاقانی وهم ولایتی او نظامی را از شعر خراسانی ونقاط دیگر تمییز میبخشد یعنی کلمات وترکیبات ومعانی تازه‌ای بکاررفته که یافتن وشمردن آنهاشایدکاردشوار یست ولی برای کسیکه قوهٔ تشخیص دارددرموقع مطالعه ومقایسه محسوس میگردد وفرق سبك آذربایجان وخراسان وخصایص عبارتی وفنی ازاینراه ظاهرمیگردد. خود خاقانی درقصیده‌ای که راجع بعنصری ساخته این خصوصیت را اینگونه بیان میکند :

مراشیوهٔ خاص تازه است وداشت   همان شیوهٔ باستان عنصری

دردیوان چاپ جدیدتهران تالی همین قصیده این بیتهارا دربارهٔ خودمیگوید :

شاعر منطق منم خوان معانی مراست — ریزه خورخوان من رود کی وعنصری
زنده چونفس حکیم نام من‌از تاز گی — گشته‌چومال کریم حرص‌من‌ازاند کی

هم درابیات زیرین از قصیده ای که در آن بنا بمباهات خود و سرزنش بد خواهانست خود ابتکارخودرا متذکراست :

نیست اقلیم سخن را بهترازمن پادشاه — درجهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا
مریم بکرمعانی را منم روح القدس — عالم ذکر معانی را منم فرمانروا
شه‌طغان عقل‌را نایب منم نعم الوکیل — نو عروس فضل‌را صاحب منم نعم‌الفتی
درع‌حکمت‌پوشم وبی‌ترس گویم‌القتال — خوان فکرت‌سازم‌وبی‌بخل گویم‌الصلا
نکتهٔ دوشیزهٔ من حرزروحست‌ازصفت — خاطر آبستن من نور عقلست از صفا
عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه — قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
هر کجا نعلی بیندازد براق طبع من — آسمان زان‌تیغ بران‌سازداز بهرغزل
من قرین گنج‌واینان‌خاك بیزان‌حسد — من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
می‌همی‌درهندمعنی‌راست‌همچون آدمم — وین‌خزان‌درچین‌صورت راست‌چون‌مردم گیا
چون میان‌کاسهٔ ارزیر دلشان بیفروغ — چون‌دهان کوزه‌سیماب کفشان کم عطا ..

اگرماهمین‌ابیات‌را باابیات‌شاعران‌اقسام‌دیگر کشورمثلاخراسانیان بسنجیم خودبفرقهائی برخورد خواهیم کرد . مثلاتر کیبهائی مانند «شه طغان عقل» «درع حکمت» «نکته دوشیزه» «نظامان سحر» «ضرابان‌شعر» «خاك بیزان‌حسد» «روز کوران هوا» «هند معنی» «چین‌صورت» و نظایر اینهارا که دراین قصیده وقصاید دیگرشاعر هست درسخن‌شاعران‌دیگر یاهر گز نخواهیم یافت‌یابسیارنادرخواهیم‌دید وبدیهی است معانی که ازاین‌ترکیب‌وروابط آنهااستخراج‌شده نیزتاز گی دارد .

همچنین‌درشعرخاقانی گاهی‌واژه‌هائی‌بکاررفته که‌صبغهٔ‌محلی‌دارد وشایدبتوان آنرا ازفارسی آذربایجانی‌یازبان‌آذری دانست‌مانند ایمه بمعنی‌اکنون‌دراین‌بیت:

غلط گفتم‌ایمه کدام‌آشنایان — که‌هیچ آشنا بی ریائی نبینم

همچنین :

ایمه نه بغداد جای شیشه گرانست — بهر گلاب طرب فزای صفاهان

درقسمت ادبیات پیش‌از اسلام دیدیم که واژه ایمه (این) بشکل ایمم(این را در سنگ نگاری بیستون بکار رفته.

همچنین گاهی کلمات محلی‌بیگانه درشعر این شاعر استعمال شده مانند نا-چرمکی که لغت گرجی است دربیت:

من و ناچرمکی و دیر مخران   در بقراطیانم جا و ملجا

وواژه های‌مخران‌ومطران‌وبطریق واسقف‌ونسطور وملکااصطلاحات‌سریانی عیسوی‌است ودرآنسامان بین‌نسطوریان‌بیشترمعمول بوده‌اصلاخاقانی‌ازحیث‌اطلاع بعقاید عیسوی و آشنائی باانجیل وانس‌بااخبار و اصطلاحات‌آن‌دیانت درمیان‌تمام شاعران ایران امتیازی دارد ومیتوان این صفت‌را یکی‌از ممیزات شعر اوشمرد وپیداست که عیسوی بودن طایفهٔ مادراو دراین امربی تأثیر نبوده.

قصاید خاقانی معمولا مفصل ودامنه‌دار است وبسا که تجدید مطلع میکند. صفت‌بارزاغلب‌این‌قصاید داشتن‌لغات وترکیبات دشوار ومعانی‌وتشبیهات‌وکنایات غامض ومعانی مشکل است وفهم‌آنها مستلزم تسلط‌کامل درزبان و ضروب وامثال آن‌واطلاع ازروایات اسلامی وقصص واخباراست.

مثلا درقصیدهٔ معروفی که دروصف و مدح ملکه بامطلع:

شبروان درصبح صادق کعبهٔ جان دیده‌اند
صبح راچون محرمان کعبه‌عریان دیده‌اند

شروع کرده‌و تجدیدمطلع نموده‌است‌معلومات تاریخی‌وادبی‌ودینی‌واصطلاحات مربوط به مناسك ونجوم‌ونظایر آن‌بکاررفته واین‌معانی باکلمات وتعبیرات خاص اداشده که فهم‌آن برای‌خواننده متوسط نصیب‌نیست وفکر ونظروسابقه اطلاعات وآشنائی بااصطلاحات درخوراست. اینك‌چندبیت‌ازآن قصیده بروجه‌مثال ذکر میشود:

تا خیال کعبه نقش دیدهٔ جان دیده‌اند
دیده را ازشوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند

عشق بر کرده بمکه آتشی کز شرق وغرب
کعبه را هرهفت کرده‌هفت‌مردان دیده‌اند

ماه نو را نیمهٔ قندیل عیسی یافته
دجله را پر حلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار
قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند
طاق ایوان جهانگیر و ثاق پیرزن
از نکو نامی طراز فرش ایوان دیده‌اند
از تحیر گشته‌چون زنجیر پیچان کانزمان
بر در ایوان نه زنجیر ونه‌دربان دیده‌اند
تاجدارش رفته و دندانه های قصرشان
بر سردندانه های تاج گریان دیده‌اند
رانده ز آنجا تا بخاك حله وآب فرات
موقف الشمس ومقام شیر یزدان دیده‌اند
پس بکوفه مشهد پاك امیر النحل را
همچو جیش‌نحل‌جوش‌انسی‌وجان دیده‌اند
رانده از رحبه دو اسبه تا مناره یکسره
ازسم‌گوران‌سران‌شیران هراسان‌دیده‌اند
وان کجاوه چیست میزان دو کفه باردار
باز جوزا و دو کفه شکل میزان دیده‌اند
بادیه بحراست وبختی کشتی واعراب موج
واقصه سرحد بحر ومکه پایان دیده‌اند
بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیا
شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند
دائره افلاك را بالای صحن بادیه
کم زجزم نحویان برحرف‌قرآن‌دیده‌اند

وز طناب خیمه ها بر گرد لشکرگاه حاج
صد هزار اشکال اقلیدس ببرهان دیده‌اند
قاع صفصف دیده وصف صف سپهداران حاج
کوس را از زیر دستان زیر ودستان دیده‌اند
کوه‌محروق آنکه‌همچون‌زر بشفشاهنگ‌در
دیو را زو در شکنجه حبس خذلان دیده‌اند
از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان
ناف با حورا بحاجر ماه آبان دیده‌اند
ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست
چون سحای نامه یاچون عین عنوان دیده‌اند
بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منی
لیك قربان او خواص نفس انسان دیده‌اند
سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته
جرم کیوانش چوسنگ مکی‌افسان دیده‌اند
درسه جمره بود پیش مسجد خیف اهل خوف
سنگ را کانداخته بر دیو عصیان دیده‌اند
عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج
رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده‌اند
رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه
هم بر آن ترتیب کز سادات واعیان دیده‌اند
پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده
هم‌بر آن آئین که‌حج راسازوسامان دیده‌اند...

خواننده‌ٔاین قصیده که‌تنها ابیاتی ازآن فقط برای نمونه‌بر گزیده‌شد باید معلومات کافی‌از ادبیات‌ایرانی‌واسلامی‌داشته‌باشدمثلابداند که‌مقصوداز هفت کرده هفت‌زیورعروسان یعنی‌حنا ووسمه وسرخاب وسفیداب وزرك وغالیه‌وسرمه‌استو

هفت مردان شاید اصحاب کهف یا هفت طبقه عارفان نظیر قطب و غوث و امامان و اوتاد وابدال و نجبا و نقباء و یا هفت خانواده قدیم اشکانی که عرب بیوت السبعه میگفت یا امثال آن باشد ومطران لقب روحانی بزرگ عیسویست و ایوان کسری و مدائن یا (تیسفون) پایتخت سامانیان بود و سلمان فارسی از ایرانیان صحابه رسول بود نیز باید نام شهرها وقصبه های مانند رحبه ومناره رابداند و باینکه امیرو نرزنبور را بتازی یعسوف گفته اند و چون از القاب حضرت علی یعسوب الدین است بدین قرینه آنحضرت را امیر النحل لقب نهاده پی بردو اطلاع داشته باشد از اینکه جوزا نام برج معینی است دائره وافلاك به جزم نحویان که گرد است وطناب خیمه ها باشکال هندسی اقلیدس تشبیه شده و مقصود از قاع صفصف تذکر آیه قرآنست که درسورهٔ طه فرموده یسئلونك عن الجبال فقال ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعاً صفصفا و باحوراء دوره شدت گرمای تابستان و حاجر نام منزلی از راه مکه وسعدذابح یکی از منازل قمر است وجمره وعمره و رکن رطوف وصفا و مروه وامثال آن اصطلاحات اعمال ومناسك حج است.

گرچه اینگونه خواص عبارت ومعنی دراغلب گویندگان دیگر نیز پیداست ولی درسخن خاقانی زیاداست وتعبیرات مخصوص بومی ومبتکرانه فراوان هم بر آن افزوده و بیجهت نیست که شرح بقصاید این شاعر نوشته اند .

قصائداو چنانکه گفته شد اغلب دور ودراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل و بیشتر بطرز ردیف است معمولا شاعر درمطلع ورود بمقصود میکند و گاهی تغزلی و تشبیهی بکار میبرد و با شرح جلوه صبح وطلوع مهر منیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز میکند .

تصویر فجرونقاشی بامدادان وظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده واین صفت دربسی از قصاید او هویداست نظیر این قصاید :

دست صبا بر فروخت مشعلهٔ نو بهار — مشعله داری گرفت کوکبهٔ شاخسار
ز آتش خورشید شد ناقه شب نیم سوخت — قوه از آن یافت روز خوشدم از آن نو بهار
خامهٔ ما نیست طبع چهره گشای جهان — نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش | کیمخت کوه ادیم شد از خنجرزرش
صبح از صفت چویوسف ومه‌نیمهٔ‌ترنج | بکران چرخ دست بریده برابرش ...

می ومشکست که باصبح بر آمیخته‌اند | یا بهم‌زلف و لب یاردر آمیخته اند ...
صبح‌چون‌خنده که‌دوست‌شدست آتش‌سرد | آتش سرد بعنبر مگر آمیخته اند ...

درکام صبح از ناف شب مشکست عمداریخته | گردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته
صبحست کلگون تاخته شمشیر بیرون آخته | برشب شبیخون ساخته خوش بعمدا ریخته ..

جو بجو راز جهان بنمود صبح | مشك جوجو از دهان بنمود صبح ...
لاف از دم عاشقان زند صبح | بیدل دم سرد ازان زند صبح ...

درنظم‌مثنوی تحفة‌العراقین نیزدرخشیدن‌بامگاه دیدهٔ‌نورپرست‌شاعرراجلب کرده وخطابه‌هائی نسبت‌بآفتاب سروده که اینك نمونه‌ونخبه‌ای ازآنرا که شاعر درموقع گرفتکی واندوه وشاید در زندان گفته میآوریم :

ای مهر دهان روزه خواران | جان‌داروی علت بهاران
ای کعبه رهرو آسمان را | وی زمزم آتشین جهان را
از سهم تو در نقاب خضرا | مستوری صد هزار رعنا
زر باشی و ناگشاده گنجی | تب داری وناکشیده رنجی
که راست گهی .کج اندرآئی | که تیز دوی و در سرائی
در قصر شهان بسی نپائی | زی بنگه لولیان گرائی
روشن بتو چشم شاه و درویش | جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهرها | وی از تو گزارش صورها
آن نور که بی‌دریغ باری | از خاقانی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستانست | این سنت و فعل دشمنانست
شروان زتو گرم وروشن اوقات | من در کو سرد سرد ظلمات
نه همنفسی نفس گشایم | نه خوش سخنی هوس زدایم
تو گر چه درخشها نمائی | روزی نکنی گره گشائی

بر روزن من تتابی از خشم   نه در دل من ز غرفهٔ چشم
نی‌نی غلطست هر چه گفتم   راه هوسست هر چه سفتم
صبحست سوی توعذرخواهم   صبحست شفیع این گناهم
صبح آینه دار تازه رویست   صبح‌ازسرصدق‌راستگویست

بااینهمه‌خصوصیت‌وابتکاری که اوراست‌از تأثیر گویندگان‌بزرگ‌خراسان هرگزفارغ نبوده وبسا که‌شیوهٔ آنانرا بکاربرده مثلادراین قصیده سبك منوچهری جلوه گراست :

ضماندار سلامت شد دل من   که‌دارالملك‌عزلت‌ساخت مسکن
امل‌چون‌صبح‌کاذب گشت کم‌عمر   چو صبح صادق دل گشت روشن
بوحدت رستم از غرقاب وحشت   برستم رسته گشت از چاه بیژن

از اشاراتی که بشعرای‌دیگرمانندعنصری‌وروذکی‌ودیگران کرده‌پیداست که بااشعارآنان‌مأنوس‌بوده مخصوصاً طرز سخن عنصری درنظراو وقعی داشته چه بسا درمقام‌مباهات‌ازوماننددرقیب توانائی‌نام میبرد‌مثلادرقصیده‌ای گوید :

بدیهه همی بارم از خاطراین در   کزو سمعها بحر عمان نماید
ازین شعر خجلت رسد عنصریرا   وگر عنصری جان جانان نماید

حتی کسانی‌شعرعنصری [illegible] او میکشیده‌اند چنانکه درپاسخ آنان سبك وطرز سخن خودرا باسخن اوقیاس‌میکند وچنین سراید :

بتعریض گفتی که خاقانیا   چه‌خوش‌داشت نظم‌روان‌عنصری
بلی شاعری بود صاحبقران   ز ممدوح صاحبقران عنصری
ز معشوق نیکو و ممدوح نیك   غزل‌گوشدومدح‌خوان‌عنصری
جز از طرز مدح و طراز غزل   نکردی زطبع امتحان عنصری
شناسد افاضل که چون‌من نبود   بمدح وغزل درفشان عنصری
که‌این‌سحرکاری که‌من میکنم   نکردی بسحر بیان عنصری
زده شیوه کان حیلت‌شاعر است   بیك شیوه شد داستان عنصری
مراشیوهٔ‌خاص تازه است‌وداشت   همان شیوهٔ باستان عنصری

نه‌تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد | که‌حرفی ندانست از آن عنصری
نبود است‌چون من که نظم و نثر | بزرگ‌آیت وخرده‌دان عنصری
بنظم چو پروین و نثر چو نقش | نبود آفتاب جهان عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود | نه سحبان یعرب زبان عنصری

تمایل‌خاقانی‌بدیانت وزهد ازاشعارش‌مانند قصائدی که دروصف کعبه ونعت حضرت‌رسول‌ونظایر آن سروده‌نیك‌پیداست: همه‌جابنارا به‌روحانیت‌وایمان‌میتهد وحکمت یزدان‌را بحکمت‌یونان ترجیح میدهد و گوید:

فلسفی‌فلسی ویونان همه‌یونی ارزد | نفی این‌مذهب یونان‌بخراسان‌یابم

ایضاً :

فقیهی‌به‌زافلاطون که‌آن کش‌چشم دردآید
یکی کحال کابل به‌ز صد عطار کرمانش

ایضاً :

فلسفه در سخن میامیزید | وانگهی نام‌آن جدل منهید
وحل گمرهیست برسر راه | ای سران‌پای دروحل‌منهید

مدایح خاقانی‌از تحریض‌ممدوح بانصاف وسخا و دانش پروری خالی‌نیست وسبکش دراین‌قصاید همان عبارات مطنطن و تشبیهات مرکب و اغراق و مبالغه است که معمول بین خراسانیان هم بودنهایت اینکه این‌نوع سخن را چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد باید از نظر فن نگریست و اتفاق کلام و لطافت فکر و زبردستی درقیاس وتشبیه وایهام وتجنیس ونکته‌سنجی‌وامثال‌آنرا جست نه‌ازنظر دیگر، مثلا در قصیده مدح‌شاه اخستان این چنین سخن رفته : از خاك در انصاف شاه کحل کسری ــ وحنوط عمر ریخته وازآتش شمشیر او اختران دربوتهٔ چرخ اکسیر قضا وقدرآمیخته‌اند زمین درگاه‌اوازنم اشك دادخواهان برق میزنندعنصر هفت فلك از دودآتش قدرت او است‌وطینت هفت زمین را از خاك پای اسب او گرفته‌اند همانطور که یعقوب.را از بوی‌پسر کحل چشم حاصل‌شد رای‌پیرواو را

نیز بخت جوان یاری کرد شمشیر او مانند برقی است که میجهد و از آن باران خون میبارد رضای او مانند دم فردوس و خشمش مانند سموم سقر است....

شاعر نه تنها درضمن اینگونه مدایح رشته سخن را به ترغیب ممدوح به سخاو عدل کشانده بلکه در قطعات مستقل مضامین اخلاقی ساخته وراه ورسمی برای زندگی پرداخته است. بسکه ازمردم بدی دیده مارا بهراس وپرهیز از بدی و بدان میخواند ودرمقابل به نیکی ترغیب میکند واین بحقیقت شیمهٔ بزرگان وشیوه خردمندانست:

بترس از بد خلق خاقانیا و لیکن ز بد ده امان خلق را
وفاطبع گردان و ایمن مباش زغدری که طبعست آن خلق را
دروغی مران برزبان و مدان که صدقی بود بر زبان خلق را
در افکار خلق آشکارا شود قضائی که آید نهان خلق را
بد خلق هر چت فزونتر رسد نکوئی فزونتر رسان خلق را

چیزیکه دراینمعنی شایان فکراست اینست که شاعر نه تنها بدیگران پند داده بلکه آنچه پیداست خودبدان کاربسته ودرنتیجه تجارب زندگی وسرگذشتهای تلخ ومسافرتها وآزمایشها ونیز بتحریك حس دیانت که درروی صفای درون بوجود آورده واورابگذشت ونیکی وفداکاری سوق کرده درعمل هم به نیکی وپاکی گرویده چنانکه این قطعه شاهداست ...

منکه خاقانیم این مایه صفا یافته ام که بدل درحق بدخواه شدم نیکی خواه
چون شوم سوخته ازخامی گفتاربدان بنکو کار پناه آرم و اوهست پناه
که نگویم که مکافات بدیشان بد کن لیك گویم که مرا ازبدشان دارنگاه

الحق خاقانی درهمه عمر ازابنای روزگارستم دیده واینهمه بدبینی اورا بیپایه نبایدپنداشت وازهمین راهست که حتی درباب دوستان هم دقیق و درگمانست :

کیست ز اهل زمانه خاقانی که تو اهل وفاش پنداری
دوستی کز سرغرض شد دوست هان وهان تا که دوست نشماری
خواجه گوید که دوستدار توام پاسخش ده که دوست چون داری
تا عزیزم مرا عزیز کنی چون شدم خوار خوار انگاری

دراین اندیشهٔ تاریك نسبت بنیکی آدمی وقایع وسرگذشتها هم درروح شاعر مؤثر بوده وشاید دردناکترین آن وقایع مرگ عزیزانش بوده. اینك برای نمودن پایه رنج واندوه وابیاتی رااز آنچه درمرثیه پسرسروده میآوریم .

صبحگاهان سرخونین جگر بگشائید
ژالهٔ صبحدم از نرگس تر بگشائید
دانه دانه گهر اشك ببارید چنانك
گره رشتهٔ تسبیح ز سر بگشائید
خاك لب تشنه خونست وزسرچشمهٔ دل
آب آتش زده چون چاه سقر بگشائید
سیل خون ازجگر آریدسوی باغ دماغ
ناودان مژه را راه گذر بگشائید
چون سیاهی عنب کاب دهد سرخ شما
سرخی خون ز سیاهی بصر بگشائید
تف خون کزمژه بر لب زدولب آبله کرد
زمهریری ز لب آبله ور بگشائید
بر وفای دل من ناله برآرید چنانك
چنبر این فلك شعبده گر بگشائید
چون دوشش جمع برآئیدچو یاران مسیح
بر من این ششدر ایام مگر بگشائید
بجهان پشت مبندید وبیك صدمت آه
مهرهٔ پشت جهان یك زدگر بگشائید
گریه گر سوی مژه راه نیابد مره را
ره سوی گریه کزو نیست گذر بگشائید
غم رصد وار زلب باج نفس میگیرد
لب ز بیم رصد غم بحذر بگشائید
آگهیدازرگ جانم که چه خون میریزد
خون زرگهای دل وسوسه گر بگشائید
نه کمید از شجر رز که گشاید رك آب
رگ خون همچو رگ آب شجر بگشائید
همه همخوابه وهمدرد دل تنگ منید
مرکب خواب مرا تنگ سفر بگشائید
خواب بد دیدم واز بیم خطرناکی خواب
نیك بدرنگ شدم بند خطر بگشائید
شی دیدم کوباغ مرا ... ت بخواب
سر این آتش آن باغ ببر بگشائید
گرندانید، که تعبیر کنید آتش وباغ
رمز و تعبیر ز آیات و سور بگشائید
اری آتش اجل وباغ ببر فرزند
رفت فرزند شما زیور وزر بگشائید
نازنینان منامرد چراغ دل من
همچوشمع ازمژه خوناب جگر بگشائید
ای نهان راستکان موی زسر بگشائید
وز سر موی سرا عوش بزر بگشائید
شدشکسته کمرم دست برآرید؛
سرزنان ندبه کنان جیب و کمر بگشائید

گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز — بند آن خوشه که آن بافته تر بگشائید
سکهٔ روی بناخن بخراشید چو زر — خون برنگ شفق از چشمهٔ خور بگشائید
بامدادان همه شیون بسر بام برید — ز آتشین آب مژه موج شرر بگشائید
مادرش بر سر خاکست بخون غرق وز خلق — دم فروبست عجب دارم اگر بگشائید
ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست — که شما مشکل این غم بهنر بگشائید
این توانید که مادر بفراق پسر است — پیش مادر سر تابوت پسر بگشائید
پدر سوخته در حسرت روی پسر است — کفن از روی پسر پیش پدر بگشائید
تا ببینند که بباغش نه سمن ماند و نه سرو — در آن باغ به آیین و خطر بگشائید
از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست — چشم بند امل از چشم بشر بگشائید ...

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده نقاد بخوانیم خواهیم دید شاعر درساختن آن باوجود سوز دل و تشنج خاطر باز از زیور لفظی و مضمون تراشی خودداری نکرده یعنی هم دل و هم دماغ در آن تأثیر داشته و عقل و حس باهم توأم و مؤثر بوده در صورتیکه کسی را که دل در آتش اندوه میسوزد چه یارای هنرپردازی و نکته سازی تواند بود بااینهمه باید گفت که صدای قلب در این ابیات بلند است و احساسات رقیق پدر غمزده ای در آن جلوه گر است و در وجنات آن سوختگی و صمیمیت پیداست واز اینگونه اشعار در دیوان شاعر کمابیش توان یافت واز اینرو میتوان گفت که شعر از دل در آمده در دیوان خاقانی کم نیست . از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت از تنهائی و بی یاری خود و بیوفائی مردم ساخته یا آنچه در اثر زجر زندان سروده مانند قصیده هائی که بامطلعهای زیرین آغاز میکند :

قلم بخت من شکسته سراست — موی در سر بطالع هنر است ..
دل روی مراد از آن ندیدست — کز اهل دلی نشان ندیدست ..
هر صبح پای صبر بدامن در آورم — پر کارعجز گرد سر و تن در آورم .
هر صبح سرز گلشن سودا در آورم — وزسوز آه بر فلك آوا بر آورم ..

عجب است که شاعر باوجود جسمهائی که دیده و غمها که کشیده تحمل و بردباری وعزت نفس خودرا ازدست نداده وزبان بعجز و لابه نگشوده چنانکه شرح حال او

اشعاراو وازآن‌جمله ابیات ذیل که از قصیده‌ایست که امام ناصرالدین را درآن ستوده استاین‌سجیهٔ مردانه اورا هویدا میسازد.

در این دامگه ارچه همدم ندارم بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
مرا با من از نیستی هست سری که کس را در اینباب محرم‌ندارم
ندارم دل‌خلق و گر راست خواهی سر صحبت خویشتن هم ندارم
چو از عالم خویش بیگانه گشتم سر خویشتن هر دو عالم ندارم
بسیمرغ مانم ز روی حقیقت که از هیچ مخلوق همدم ندارم
بنام و بوحدت چنو سر فرازم که این‌هر دو معنی ازو کم ندارم
مرا کشت زاریست در طینت دل که حاجت بحوا و آدم ندارم
به پیش کس از بهر یکخندهٔ خوش قد خویش چون ماه نوخم ندارم
چو در سبز پوشان بالا رسیدم دگر جامه حرص معلم ندارم
دهان‌خشك‌ودل‌خسته‌ام‌لیکن‌از کس تمنای جلاب و مرهم ندارم
بیازهر کس‌نتگرم گرچه برخوان یکی لقمه بی شربت سم ندارم

از ظاهرپرستی‌وتلبیس وتملق گریزانست وما رابمعنی‌پرستی‌میخواند حتی صوفیان‌پشمینه‌پوش‌رابه‌آزادگی‌ازآرایش‌بیرون‌وپرداختن به‌پیرایش‌درون‌دعوت میکند درینمعنی‌است که درتحفة‌العراقین آورده :

معنی طلب از لباس بگذر دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
کان پیران کاسمان‌سروشند خرقه ز درون نفوس پوشند
هرچند بنفشه‌صوفی آساست این معنی صوفیانه گل‌راست
صوفی که‌صفاست گوهرش‌را چه کفش‌چه‌تاج زرسرش را

درذکرخصایص شعری‌وخواص اخلاق‌خاقانی‌نبایدلطف‌ضمیراورادرمنعکس ساختن‌وقایعی که‌در کشورش‌ایران‌رومیدادفراموش کنیم‌ازآنجمله‌حادثه‌خون‌آلود هجوم‌ترکان‌غزبود که درحدود۵۴۹درخراسان اتفاق‌افتاد و ویرانیهارو‌داد وجانها باخته‌شد وبزرگانی مانند امام محمدیحیی شهید شدند وقلب شاعر دراین مصائب ناگوارسخت‌متأثر گردیدونالهها کردوقصیده‌هاسرود که‌ازآنجمله‌است‌این‌قصیده:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد..

همین قلب حساس بود که چون درسفر مکه وزیارت بغداد ویرانه‌های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته نمونهٔ جاه وشکوه دیرین مابود از دریچه چشم جویان و گریان شاعر یعنی یك سخنگوی صاحبدل ایران نگریست این سخنان عبرت بار را گفت :

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینهٔ عبرت دان
یکره زلب دجله منزل بمداین کن
وزدیده دوم دجله برخاك مداین ران
خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
گوئی زتف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجله گری نونو وزدیده زکوتش ده
گرچه لب دریاهست از دجله زکوة استان
گر دجله در آمیزد باد لب وسوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان
تا سلسلهٔ ایوان بگسست مداین را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشك آوازه ایوان را
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نونو
پند سر دندانه بشنو زبن دندان
گوید که تو از خاکی ماخاك توئیم اکنون
گامی دو سه برمانه اشکی دو سه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سرما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفت ستم برما
بر قصر ستمکاران تاخود چه رسد خذلان
گوئی که نگون کرد است ایوان فلك وشرا
حکم فلك گردان یا حکم فلك گردان
بردیده من خندی کاینجا ز چه میگرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان
اینست همان درگه کو را ز شهان بودی
دیلم ملك بابل هندوشه ترکستان
این است همان صفه کز هیبت او بودی
فلك حمله شیر تن شادروان

پندار همان عهداست از دیدهٔ فکرت‌بین — در سلسله درگه در کوکبه میدان
مست است زمین زیرا خورداست بجای می — درکاس سر هرمز خون دل نوشروان
کسری و ترنج زر پرویز و تره زرین — برباد شده یکسر با خاك شده یکسان
پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی — کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
پرویز چنین کم‌شد زان کم‌شده کمتر گو — زرین تره کو برخوان رو کم‌تر کوابرخوان
خاقانی ازین درگه دریوزهٔ عبرت کن — تااز درتوزین پس دریوزه کند خاقان

مجیرالدین بیلقانی - از گویندگان آذربایجان دراینعصر یکی نیز مجیر-الدین بیلقانیست . بیلقان‌درشمال آذربایجان ازشهرهای شهرستان‌اران وازتوابع شروان‌است . تفصیلی‌اززندگانی اینشاعردردست‌نیست‌و وی‌ازقصیده‌سرایان‌توانای خوش‌لحن‌بود وازامرای‌آذربایجان‌شمالی سیف‌الدین ارسلان‌نامی‌راستودودرباقی ستایشگرارسلان بن‌طغرل بن محمد بن‌ملکشاه از سلجوقیان عراق(۵۵۵-۵۷۱)و اتابك‌ایلدکز(۵۵۵-۵٦۸)وپسرانش جهان پهلوان‌محمد بن ایلدکز(۵٦۸-۵۸۱) وقزل ارسلان عثمان‌بن‌ایلدکز(۵۸۱-۵۸۷) از اتابکان‌آذربایجان بوده‌است :

دردربار این امیران مراوده داشت و شعر نیکو میساخت وآنسان را مدح میکرد وصله دریافت مینمود محمد ایلدکز جهان پهلوان اورا بجاه ومال‌رسانید وفراغت بال بخشید .

قزل‌ارسلان نیزدرابتداء ویراگرامی داشت ولی بعد بعلتی دو شاعر دیگر اثیرالدین اخسیکتی وجمال‌الدین اشهری‌را بدربارخود جلب کردوآنان‌رابمجیر برتری داد چنانکه وی درضمن قصیده‌ای که بااین مطلع :

شاها بدان خدای که آثار صنع او — جان‌بخشی‌ووجوددهی‌بنده‌پروریست

شروع کرده گفته است :

گفتند کرد شاه جهان از اثیر یاد — وزاشهری که‌پیشه اومدح گستریست
داند خدایگان که‌سخن‌ختم‌شدبمن — تا در عراق صنعت طبع سخنوریست

چنانچه‌میدانیم‌مجیرالدین‌شاگردخاقانی‌بوده‌است‌ولی‌بعدبعلتهائی که‌افسوس

درجامعه بشری از آن گونه علتها وافر بروز میکند برضد استاد برخاست و بهمانطور که خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود. بقول تذکره نویسان مجیر باسمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد ولی اهالی اصفهان چنانکه سزاوار بود پروای او نکردند واورا از این حیث رنجشی حاصل گشت واشعاری سروده اصفهانیان را هزل کرد از آنجمله این رباعی بگفت :

گفتم زصفاهان مدد جان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند با اینهمه سرمه کز صفاهان خیزد

نیز از اوست :

صفاهان خرم و خوش مینماید بسان پـر شهر آرای طاوس
ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند خجل شد بال خوش سیمای سیمرغ طاوس
یقین میدان که سیمرغ صفاهان چو طاوس است و اینان پای طاوس

ازینجهت موجبات خشم مردم آنسامان فراهم آمد و شاعران آنجا بدو پاسخ گفتند: درضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصور اینکه این هجا بتحریك خاقانی گفته شده مجیر و خاقانی هردورا هزل کرد و این تعریض بگوش خاقانی رسید و برای رفع اشتباه قصیده معروف مدح اصفهان را بامطلع :

نکهت خور است یا صفای صفاهان جبهت جوز است یا لقای صفاهـان

بساخت ودرضمن نسبت به مجیر با تعبیر «رجیم» اینگونه طعنه زد :

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانـم گردم طغیان زد ازهجای صفاهان
او بقیـامت سپید روی نخیزد زانکه سیه بست برقفای صفاهان

بموجب روایت مجیر را عوام واوباش اصفهان درسال ٥٨٦ کشتند. دیوان مجیر که از قصاید وغزلیات وقطعات ورباعیات مرکب است باقی است. وی شاعر خوش ذوق مدح پردازی بوده است وباوجود شیرین سخنی وتأثیر ولطفی که اوراست تعمق علمی یاروح عرفانی درشعرش کم توان یافت درمدح همان اغراق شاعرانه وهنرنمائی ماهرانه وتشبیه وقیاس استادانه را بکاربرده که شاعران خراسان را عادت بود گاهی ممدوح را باعدل وسخاوت وامن بخشی وشجاعت یاد میکند. مؤلف تاریخ راحة الصدور که

تاریخ سلجوقیانست قصایدی چند ازمجیر که درمدح سلطان ارسلان است آورده اینك نمونه‌ای از آن :

شاه جهان ارسلان که در چمن ملك — آمد ازو شاخ فتح بار گرفته
آنکه ز تأثیر عدل اوست درین دور — مور مکان در دهان مار گرفته
سایهٔ چترش که حاملست بصد فتح — ملك جهان آفتاب وار گرفته
گنبد گردون لقب شکوه ولطافت — از دل او روز بزم بار گرفته
موج کف زر فشان او که بخشش — شهره این سقف زرنگار گرفته
خطبه وسکه زنام وکنیت عالیش — مایه و قانون و افتخار گرفته

در ابیات ذیل که نیز درمدح ارسلان بن طغرل است شاعر درعین بدیعه گوئی ونکته جوئی تأثیری هم درقالب سخن دمیده ودرردیف لطیفه تراشیهای عقلائی جلوه‌ای ازحسن در آن نهاده :

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست — یا دم عیسی پیوند نسیم سمنست
نکهت نافه مشکست نه نافست و نه مشك — اثر آه جگر سوختهٔ همچو منست
نفس سردسحر گرم رواز بهرچراست — یادم آمد زپی آنکه رسول چمنست
یارب این شیوه نوچیست که از جنبش..د — طرهٔ لاله پر از نافهٔ مشك ختنست
باد بادست تهی برسرخس تاج نهست — ابربا دامن پر بر درگل نوبه زنست
بید یاسج زن باغست وصبا حلقه ربای — ابر ناوردکن وصاعقه زوبین فکنست
لاله وگل رازاندیشه آن عمر که نیست — گردلی هست همه روزه بغم ممتحنست
سبزه گر نیمچه بر آب کشد ..کی نیست — کاب را روزوشب از باد زره دربدنست

از این نوع قصاید درمدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب راحة الصدور آمده .

چنانکه معلومست شاعران بزرگ ومعروفی مانند خاقانی ونظامی وانیرالدین اخسیکتی واشهری وجمال الدین عبدالرزاق وامثال آنان معاصر با مجیر بودند و اغلب باهم مناظره ومعارضه داشتند ودراین باب نسبت بخاقانی وجمال الدین اشارتی رفت امیرالدین نیز باوی سر نظیره گوئی وستیزه جوئی داشت . امیرخسرودهلوی در

مقدمۀ کتاب غزة الکمال مجیرالدین را ستوده واورا بخاقانی برتری داده .

زندگی شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه ناروائیها بود وحسودان و بدخواهانی اورا میازردند از حیث معیشت هم در تنگنا میگذراند وطالع بشاعر روی خوش نمی‌نمود چنانکه برخی قصائد این حقیقت را میرساند از آنجمله آنکه بامطلع :

هر شب که سر بجیب تحیر فرو برم   ستر فلك بدرم و از سدره بگذرم

آغاز میکند ودر آن شاعر از فقر ورنج زندگی وطعنۀ خسیسان سخن میراند ومرگ را بیارمنت ترجیح میدهد . قصیده ذیل هم برهمین روش است :

تا دستخوش جهان شدم من   در دست قناعتم ممکن

خود را بهزار فن گسستم   از همدمی جهان پر فن

بی‌سر بزیم چو مردم چشم   با مردمی از همه جهان من

بر با بزنم چو مرغ آزاد   از دانۀ دل شدم مسمن

محنت شودم سپر ز محنت   کاهن شود آینه ز آهن

شبدوست از آن شدم که درشب   خورشید نتابدم بروزن

گر شمع فلك بسازدم قوت   چون شمع کنم نواله از تن

از خود ز برای خود بسازم   مانند عنکبوت مسکن

حلوای زمانه چون خورم کو   خونیست فشرده از تن من

شادم که شدست گردن دهر   از گوهر نظم من مزین

سنگ سخن ازمجره بگذشت   تا یافت بطبع من فلاخن

دور نیست درمضمن این بیت آخر شاعر قصیدۀ نونیۀ منوچهری را درنظر داشته باشد درموارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود وحسد حاسدان وستمکاری فرزندانسان وزیبائی سخن وجودت طبع روان خودرا متذکر میگردد .

فلکی شروانی—از گویندگان آذربایجان دراین عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانیست که دراوایل قرن ششم درقصبه شماخی شروان تولد یافت . تحصیلات وی مرتب بود وبخصوص درعلم نجوم دست داشت و گویا ازهمین جهت فلکی ملقب گردید وبقول یکی از تذکره‌نویسان اورا درنجوم کتابی بوده است ظاهراً فلکی

تمام روزگار حیات خودرا درشهرستان شروان ودردربار شروانشاهان بخصوص خاقان اکبرمنوچهر بن فریدون بسر برده چنانکه اورا درقصایدخود مکرر ستوده است. افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی زندانی گشت چنانکه دراشعار خود ازین ناکامی مینالدویژه درقصیده‌ای بمطلع:

هیچکس چاره ساز کارم نیست چکنم بخت ساز کارم نیست

ازستم روزگار شکوه‌میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در موطن خودنداشته چنانکه درضمن قصیده مذکور گفته:

زین دیارم نژاد بود و لیك هیچ یار اندرین دیارم نیست

وفات اورا درتذکره تقی الدین کاشی ۵۸۷ نوشته‌اند.

فلکی قصیده وغزل وقطعه ورباعی ومسمط ساخته بااینکه عدهٔ اشعار دیوان او را تا ۷۰۰۰ نوشته‌اند آنچه چاپ شده وبدست است ۱۲۰۰ بیت دارد.

شعر فلکی نسبت بشعر همزمانان وهمدیاران خود مانند خاقانی بس ساده و روانست وجنبهٔ ابتکار وتصرف درآن کمست ولی سخنش شیرین وجذاب و روانست. معمولا قصیده ساخته و دراغلب قصایدتغزل بکار برده وبیشتر ازمی ومعشوق سخن رانده ودروصف فنی مبالغه کرده یعنی بدیعه گوئی را بیشتر پسندیده مانند این قصیده:

دوش چو کرد آسمان افسر زر ز سر یله
ساخت ز ماه و اختران پارهٔ عقد مرسله
شکل فلك خراش شد مهر چودانه آس شد
عقد راس داس شد ازپی کشت سنبله
طرف جبین نمود ماه از طرف بساط شاه
آمده با قبول و جاه از قبل مقابله
از پی تیر آسمان ساخته ماه نو کمان
ناز کمان بید گمان همچویلان کند یله
زهره چوشیرشرزه‌ای برده زدهر بهره‌ای
آخته شهره دهره‌ای داده صقال و مصقله

شاه فلك زبار که کرده بساط خوابگه
بر دربار که سپه ساخته شمع و مشعله
شیر سپهر پنجمین شیرسپهر کرده زین
خیره چوشیرهابکین تا که کند مجادله

تأثیر شاعران خراسان درسخن او پیداست گفته اندمسعود سعدرا بسیار میخوانده وابیاتی مانند ابیات ذیل شعر خراسانی را بخاطر میآورد:

نارست شعله شعله رخ دلبرم ز تاب / مارست عقده عقده دوزلفش بر آفتاب
زین شعله شعله شعلهٔ آتش نهفته روز / زان عقده عقده عقدهٔ تنین گرفته تاب
چون نافه نافه مشك دوزلفش بر نگ وبو / ورتوده توده عنبر تر برده رنگ و آب
زین نافه نافه نافهٔ مشك اندر اهتمام / زان توده توده تودهٔ عنبر در اکتساب

این صنعت تکرار را پیش از فلکی کسانی از شاعران خراسان بکار برده اند از آنجمله عسجدی گفته:

باران قطره قطره همی بارم ابروار / هرروز خیره خیره ازین چشم سیل بار
زان قطره قطره قطرهٔ باران شده خجل / زین خیره خیره خیرهٔ دل من زهجر یار
باری که ذره ذره نماید همی نظر / هجران پاره پاره بمن برنهاد بار
زان ذره ذره ذره چو کوه آیدم بدل / زان پاره پاره پاره بچشم آیدم غبار

دربین اشعار فلکی که درقسمتی از آن فن وهنرهای بدیعی منظور بوده شعر از دل درآمده و ساده کم نیست ونمونه آن قصیده زیرین است که تأثر فراق را دردل شاعر نشان میدهد :

سودا زدهٔ فراق یارم / بازیچهٔ دست روز گارم
ناچیده گلی ز گلبن وصل / صد گونه نهاد هجر خارم
بی آنکه شراب وصل خوردم / از شربت هجر در خمارم
اندیشهٔ دل نمیگذارد / یك لحظه مرا که دم برآرم
نتوانم گفت کز غم دل / ایام چگونه میگذارم
از بهر خدایرا نگوئی / ایدل که زدست توچه دارم

یکباره سیاه گشت روزم — یکباره تباه گشت کارم
این جامهٔ صبر چند پوشم — وین تخم امید چند کارم
کارم همه انتظار وصبرست — من کشتهٔ صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلنوازم — غم دارم ونیست غمگسارم
عیدآمدوشدجدا زمن یار — عیدم چه‌بودچه نیست یارم
ای آنکه زبیم خشم قامت — گفتم بزبان همی نیارم
جزنقش خیال تو بجویم — برهرچه دودیده بر گمارم
در یاب ز بهر روز فردا — امروز مرا که سخت زارم

نظامی ـ حکیم‌ابومحمدالیاس بن‌یوسف‌بن‌زکی‌بن‌مؤید نظامی‌درحدودسال ۵۳۵ درشهر گنجه ازحوالی‌آذربایجان تولدیافت راجع بگنجه‌دراشعارش اشارت زیاد است ازآنجمله گفته :

نظامی‌ز گنجینه بگشای بند — گرفتاری گنجه تاچند چند
نظامی که‌در گنجه‌شدشهربند — مباد از سلام تو نابهرمند

یکی از دلایل‌تاریخ تولداواینکه درمخزن الاسرار که آنرا بموجب بیت زیرین درحدود۵۷۰ آغاز کرده :

پانصد وهفتادبس ایام خواب — روزبلنداست بمجلس شتاب

درضمن ابیاتی که درنکوهش‌رشکبران سروده‌ازجوانی‌خودورشک‌پیران سخن بمیان‌آورده وبحکم قرائن سخن‌دراین‌هنگام از۳۵تا۴۰ سال‌داشته است از طرف‌دیگر این‌تخمین باسال تقریبی‌وفاتش هم‌مناسب میآیدچنانکه خواهیم دید.
اهالی گنجه‌مذهب سنت‌داشتند ودردین‌متعصب‌بودند وعلماء وفضلاءدرمیان آنان‌زیادبود وناچارجوانی‌زیر تأثیرمحیط خودبود .
نظامی‌درلیلی ومجنون ازپدر ومادر خود ذکری‌نموده واز مرگ آنان که دورنیست دراوایل عمرشاعر اتفاق افتاده‌باشد بسخنان دردناکی یاد کرده:

گر شد پدرم بنسبت جد — یوسف پسر زکی مؤید
با دور بداوری چه کوشم — دوراست‌زدور چون‌خروشم

گر مادر من رئیسهٔ کـرد مادر صفتانه پیش من مـرد
آن لابه گری کرا کنم یاد تا پیش من آردش بفریـاد
با این غم و درد بی کناره داروی فـرامشیست چاره

نظامی همسر اختیار نمود و فرزندی داشت بنام محمد که در پایان داستان خسرو شیرین هفت سال داشت چنانکه گوید :

ببین ای هفت ساله قرة العین مقام خویشتن درقاب قوسین

وچون نظم خسرو شیرین در ۵۷۶ خاتمه یافته پس تولد محمد در حدود ۵٦۹ بوده است. در آغاز لیلی و مجنون محمد ۱٤ سال داشته چنانکه آمده .

ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کـونین

درهفت پیکر نیز نام ازو برده .

شاعر درذکر فرزند پندهای حکیمانه بوی داده که بس نغز وارجمند است اما دراقبالنامه اسمی ازو بمیان نیامده که شاید دلیل رنجیدگی پدر نسبت بپسر باشد پسری که درآغاز جوانی آنهمه پندهای بیریای دلنشین شنیده بود شاید در بزرگی آن راهنمائیها را فراموش کرد چنانکه در این بیت اشارتی بدین معنی توان دید:

چو شد جامه بر قد فرزند راست نباید دگر مهر فرزند خواست.

خال نظامی خواجه عمر نام داشت چنانکه گوید .

گر خواجه عمر که خال من بود خالی شدنش وبـال من بـود

در آنعصر آذربایجان وحوالی مرکز حکومت سلاله های مختلف بود مخصوصا اتابکان آذربایجان وموصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت داشتند و بادولت سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمر خودرا درموطن خود گنجه صرف کرد ومسافرت مهمی ننمود وظاهراً یکبار بامر واحضار اتابك قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

چنانکه از اشعار واخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج برمیآید وی برسوم ظاهر چندان وقع ننهاد وبااینکه بعضی را ازسلاطین سالهای مزبور فوق ستوده و آنان هم جانب اورا عزیز داشتند و درپاداش او فروگذار نکردند هیچگاه درمدح مبالغه

ننمودو برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت و مخصوصاً دراواخر عمر گوشه گیر و آزاده زیست و گردن درپیشگاه امرا فرودنیاورد و درسخن راه راستی پیمود واز سخن ناصواب پرهیز کرد چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گفت :

منم روی از جهان بر گوشه کرده — کمی ازپست جو را توشه کرده
اگرچه در سخن کاب حیات است — بود جایز هر آنچه ازممکنات است
چه نتوان راستی را درج کردن — دروغی را چه باید خرج کردن
و گر گوئی سخن را قدر کم گشت — کسی کوراستگو شد محتشم گشت

از اشعار شاعر معلوم میگردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده واز جوانی بفنون ادب و تواریخ وقصص رغبتی داشته وبتحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود گفته :

هرچه هست از دقیقه‌های نجوم — یا یکایك نهفته های علوم
خواندم وهرورق که میجستم — چون ترا یافتم ورق شستم

آنچه موجب شهرت وشاهداستادی ومهارت نظامی است کتاب خمسه یا پنج گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمابیش بیست وهشت هزار بیت دارد نخستین آنها یعنی مثنوی مخزن الاسرار درزهد وتقوی ومقامات معنوی وچهار مثنوی دیگر یعنی خسروشیرین، لیلی ومجنون، هفت پیکر واسکندرنامه درقصه و حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خودنظامی دراسکندرنامه چنین آورده :

سوی مخزن آوردم اول بسیج — که سستی نکردم در آن کار هیچ
وزو چرب و شیرینی انگیختم — بشیرین و خسرو در آویختم
وز آنجا سرا پرده بیرون زدم — در عشق لیلی و مجنون زدم
وزین قصه چون باز پرداختم — سوی هفت پیکر فرس تاختم
کنون بر بساط سخن پروری — زنم کوس اقبال اسکندری

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه ازاشعار آن کتاب بدست میآید ازقرارذیل است:

مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً درحدود پانصد وهفتادهجری بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود (متوفی در ۶۲۲) حکمران ارزنگان وباج گذار قلج ارسلان ازسلجوقیان

روم نظم کرد ودرآنموقع حدودچهل‌سال داشت‌خودگوید:

شاه فلك تاج سلیمان نگین　　مفخر آفاق ملك فخر دین
یکدلهٔ شش جهت هفت گاه　　نقطهٔ نه دایره بهرامشاه
خاص کن‌ملك‌جهان‌برعموم　　هم ملك ارمن و هم شام روم

بدین‌مناسبت ازحدیقهٔ سنائی که‌بنام‌بهرامشاه پسرمحمودبیستمین‌حکمران غزنوی‌بود یادکرده و گوید :

نامه دوآمد زدو ناموسگاه　　هر دو مسجل بدو بهرامشاه
آن بدرآورد ز غـزنین علم　　وین زده برسکه رومی رقم

مطلع حدیقه این بیت است :

فـاتحهٔ فکرت و ختم سخن　　نام خدایست براو ختم کن

درمثنوی‌خسروشیرین که نظم یکی‌ازداستانهای دوره ساسانی است نظامی ازامرای‌معروف زمان خودنام برده‌مانندطغرل بن‌ارسلان(٥٧٣-٥٩٠)ازسلجوقیان عراق‌وکردستان وشمس‌الدین‌ابوجعفرمحمدبن‌ایلدگزجهان‌پهلوان (٥٦٨-٥٧٢) وقزل‌ارسلان ایلدگزبرادرجهان‌پهلوان(٥٨٢-٥٨٨) ازاتابکان آذربایجان وظاهراً این‌مثنوی رابنام شمس‌الدین‌محمد، کرده وگفته :

طراز آفـرین بستم قلم را　　زدم بر نام شاهنشه درم را

خسرووشیرین‌بسال٥٧٦ انجام یافته چنانکه این‌بیت میرساند :

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال　　نزد برخط خوبان کس چنین فـال

عمده ابیات این مثنوی بالغ برشش هزاراست.

میدانیم که‌این‌قصیده‌را نخست‌فردوسی‌بسلك نظم کشیدنظامی‌آنراباتصرفاتی تجدید میکند ودرباره استادطوسی گوید :

حکیمی‌کاین‌حکایت شرح کردست　　حدیث عشق ایشان طرح کردست
نگفتم هر چه دانـا گفت زآغاز　　که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مثنوی‌لیلی‌ومجنون را بسال‌پانصدوهشتاد وچهاربفرمان‌شروانشاه ابوالمظفر

اخستان پسر منوچهر که نام‌نوشته وقاصدی‌سوی شاعر فرستاده بودنظم کرد و بنام آن‌پادشاه اتحاف‌نمود واورا درآن‌مدح کردو گفت :

تـاج ملکان ابـوالمظفر　　ز یبندهٔ تخت هفت کشور
شروانشه آفتاب سایـه　　کیخسرو کیقیاد پـایه
شاه‌سخن‌اخستان که‌نامش　　مهریست که‌مهر شدغلامش

لیلی‌ومجنون که چهار هزاربیت دارد اینگونه‌آغاز میکند :

ای نـام تو بهترین‌سر آغاز　　بی نام تو نامه کی کنم بـاز

برخلاف‌خسروشیرین که یك‌داستان ایرانیست منشاء لیلی‌ومجنون‌داستان های تازیست .

هفت پیکر یا بهرام‌نامه‌را که نیزازقصه‌های ایرانی‌مربوط بعصرساسانیانست بسال ۵۹۳ سروده وآنرا بنام علاءالدین کرب‌ارسلان ازاولاداقسنقر که حکومت وامارت‌مراغه داشته است‌اتحاف کرده چنانکه گوید:

از پس پانصد ونود سه قران　　گفتم‌این‌نامه‌را چونامواران
عمدة المملکت‌علاء الدیـن　　حافظ و ناصر زمان و زمین
شاه کرب‌ارسلان کشور گیر　　به زالب‌ارسلان‌بتاج وسریر
نسل اقسنقری مؤیـد از او　　جد و آبا کمال‌امجد از او

هفت‌پیکر مرکب ازچهارهزاروششصدبیت است وآغاز آن بدین بیت است:

ای جهان دیده بود خویش ازتـو　　هیچ بـودی نـبوده پیش از تـو

اسکندر نامه بردوقسم‌است که‌دراولی‌اسکندرفاتحی‌بزرگ ودردومی‌حکیم وپیامبری است‌نظامی‌این‌مثنوی را شرفنامه ومقبلنامه واقبالنامه‌نیزنامیده‌وگاهی آن‌نامهارا بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت دوم‌را خردنامه هم گفته :

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابوبکربن محمدجهان‌پهلوان (۶۰۷-۵۸۷) از اتابکان آذربایجان‌اتحاف شده‌چنانکه خود گفته :

جهان پهلوان نصرةالدین که‌هست　　براعداء خود چون فلك‌چیره‌دست

دربیت ذیل‌بعده حروف اسم‌شاه که ابوبکر است اشاره کرده :

بدانگونه شش چیز در ظرف تست　　　گواه سخن نام شش حرف تست

دربعضی نسخ اسکندرنامه درقسمت دوم که شرفنامه نامیده‌شده الملك القاهر عزّ الدین ابوالفتح مسعود پسر نور الدین ارسلان شاه موصل (۶۱۵-۶۰۷) بدین سخنان ممدوح شاعر واقع گردیده:

سرسر فرازان و گردنکشان　　　ملك عز دین قاهر شه نشان

بطغرای دولت چو طغرل تکین　　　ابوالفتح مسعود بن بور دین

تاریخ تألیف اسکندرنامه بموجب ابیات ذیل که درصحت‌استناد آن بنظامی تردید هست سال ۵۹۷ است :

بگفتم من این نامه را درجهان　　　که تا دور آخر بود در جهان

بتاریخ پانصد نود هفت سال　　　چهارم محرّم بوقت زوال

ولی‌اگر اشعارراجع بملك القاهر عزّ الدین‌مسعود که درفوق‌نقل‌شدازنظامی باشداقلاباید خاتمه اسکندرنامه بسال ۶۰۷ نظم شده وخود نظامی کمترش تا سال مزبورعمر کرده باشد.

اسکندرنامه اینگونه‌آغاز میکند :

خدایا جهان پادشائی تراء　　　ز ما خدمت آید خدائی‌تراست

این‌داستان‌راهم مانندخسروو شیرین‌نخست‌فردوسی‌طوسی‌بر شته‌نظم کشده ونظامی‌ازسبقت استادسخن‌رانده‌وبراینکه خودآنرا تکمیل‌نموده نیزاشارتی‌بدین طرز کرده :

سخنگوی پیشینه دانای طوس　　　که‌آراست روی سخن‌چون عروس

در آن نامه کان‌گوهر سفته رانـد　　　بسی گفتنیها که نا گفته ماند

نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود　　　همان گفت کز وی گزیرش نبود

نظامی که در رشته گوهر کشید　　　قلم دیده ها را قلم در کشید

بموجب‌قطعه‌ای‌درلاحقه‌اسکندر نامه‌نظامی‌شصت‌وسه‌سال‌و نیم‌عمرداشته‌وچون سال‌تولد او درحدوده۵۳۵ بودپس سنه‌وفاتش۵۹۹ خواهد بود واین‌تخمین باقرائن دیگرمیسازد. بهرصورت تألیف اسکندرنامه بعد ازنظم هفت‌پیکر یعنی بعد از

سال ۵۹۳ واقع شده وعدهٔ ابیات اسکندر نامه بیشترازده هزاراست .

سبك وافكار- نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است و میتوان گفت بعدازفردوسی کسی از سخن گویان دراین فن بپایه شهرت او نرسید واو بی‌شبهه درمثنوی‌داستانی استادوپیشرو دیگران است.

سبکش متین و نظمش شیرین است و شعر صاف وروان ساخته و بطور کلی سخنش از تعقیدآزاد است ولی درمواردی عبارات پیچیده در شعرش توان یافت .
پیداست که نظامی داستان‌سرائی‌حکیم فردوسی را سرمشق خودانتخاب نموده‌اما چنانکه گفته شدخود اودراین‌طرز داد سخن داده وسرمشق‌سخنوران دیگرمانند امیرخسرو وجامی ودیگران واقع گردید بعضی‌ابیات خمسه‌رادرنمودن‌احساسات وعواطف طبیعی بشرازنمونه‌های ممتاززبان فارسی توان نامید .

ابیات نغزوبلند او درمعانی حکمی‌وتوحید ونعت‌لحنی‌خاص و لطافتی بسزا داردحقیقت‌اینکه درمقام‌توحید ونعت‌عظمت مخصوص بسخن بخشیده وبرای‌مثال میتوان ازفواتح هریك ازمثنویهای پنجگانه‌را متذکرشد وابیاتی‌مانندابیات‌ذیل راکه مقدمه مخزن‌الاسراردرتوحید پروردگاراست بیادآورد :

ای همه هستی ز تو پیدا شده — خاك ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات — ما بتوقائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت وپیوند نه — تو بکس و کس بتو مانند نه
آنچه تغیر نپذیرد توئی — آنچه نمرده است ونمیرد توئی
ما همه فانی و بقا بس توراست — ملك تعالی و تقدس تو راست
ساقی شب دستکش جام تست — مرغ سحر دستخوش نام تست
پرده بر انداز برون آی فرد — گر منم‌آن پرده بهم درنورد
عجز فلك را بفلك وانمای — عقد جهان را زجهان‌واگشای
ای بازل بوده و نابود ما — وی بابد مانده و فرسوده ما
دور جنیبت کش فرمان تست — سفت فلك غاشیه گردان تست

همنچین درخسروشیرین چنین‌آمده :

بنام آنکه هستی نام از ویافت — فلك جنبش زمین آرام ازو یافت
خدائی کافرینش در سجودش — گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند — که خوانندش خداوندان خداوند
فلك بر پای دارو انجم افروز — خردرا بی‌میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریك — برون آرندهٔ شبهای تاریك
غم و شادی نگارو بیم و امید — شب‌وروزآفرین‌وماه وخورشید
نگهدارندهٔ بالا و پستی — گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر — نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب رازقدرت کارفرمای — طبایع را بصنعت گوهر آرای
سواد دیدهٔ باریك بینان — انیس خاطر خلوت نشینان
خداوندی که‌چون‌نامش‌بخوانی — نیابی در جوابش لن ترانی

بااینکه نظرشاعربداستان سرائی بود باز درضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی وحکمی‌وپند غفلت‌ننموده وازاین‌لحاظ شیوه‌او فردوسی را بخاطرمیآورد که وی نیز گاهی درضمن‌داستان رشتهٔ نظم‌را بسخنان پند وعبرت کشانده.درمیان اشعارپندآمیز نظامی‌ابیاتی‌لطیف دلنشین هست ازآنجمله‌آنحه راکه بحکم عاطفه پدرانه‌خطاب بفرزندخودمحمدنظامی‌سروده بلطافتی خاص وتأثیری فراوان آورده چنانکه ابیات‌ذیل مینمایاند ـ ازخسروشیرین :

ببین ای هفت ساله قرة العین — مقام خویشتن در قاب قوسین
منت پروردم و روزی خدا داد — نه بر تو نام من نام خدا باد
درین دور هلالی شاد میخند — که‌خندیدیم ماهم‌روزکی چند
چو بدر انجمن گردد هلالت — بر افروزند انجم را حمالت
قلم‌درکش‌بحرفی‌کان هوائیست — علم بر کش‌بعلمی‌کان خدائیست
بناموسی که گوید عقل نامی — زهی فرزند فرزانه نظامی

از لیلی‌ومجنون :

ای چارده ساله قرة العین — بالغ نظر علوم کونین

آنروز که هفت ساله بودی چون گل بچمن حواله بودی
واکنون که بچارده رسیدی چون سرو بـاوج سر کشیدی
غافل منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و سر فرازیست
دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز
چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش
دولت طلبی سبب نگهدار با خلق خدا ادب نگهدار
وان شغل طلب ز روی حالت کز کرده نباشدت خجالت
میکوش بهر ورق که خوانی کان دانش را تمام دانی ..

میبینیم که در این ابیات نکاتی لطیف راجع بآموزش وپرورش موجود است. شاعر بطور کلی درپندهای خود خوی بلند ورفتارو گفتارارجمند وکارسازی ومردم نوازی راتوصیه میکند از آنجمله درفن سخن گوید :

با اینکه سخن بلطف آب است کم گفتن هر سخن صواب است
آب ار چه همه زلال خیزد از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون در تا زاندك تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
یکدسته گل دماغ پرور از صد خرمن گیاه بهتر
گر باشد صد ستاره در پیش تعظیم یك آفتاب ازو بیش

از راهنمائیهای بر گزیده استاد نسبت بفرزند شعر دلاویز عبرت خیزیست که درهفت پیکر آمده واینك ابیاتی از آن برای انتباه نقل می‌شود .

ای پسر هان وهان ترا گفتم که تو بیدار شو که من خفتم
چون گل باغ سرمدی داری مهر باغ محمدی داری
سکه بر نقش نیکنامی بند کز بلندی رسی بچرخ بلند
صحبتی جوی کز نکو نامی در تو آرد نکو سرانجامی
منشینی که نافه بودی بود خوبتر زآنکه یافه گوی بود
عیب یك همنشست باشد بس کافکند نام زشت بر صد کس

درچنین‌زه مخسب چون پیران | گرد کن‌دامن اززبون گیران
رقص مرکب مبین که رهواراست | راه بین تا چگونه دشوار است
گر براین‌ره پری چوباز سپید | دیده برراه دار چون خورشید
بار چندان بـراین ستورآویز | کـه نماند بر این گریوهٔ تیز
چون‌رسدتنگئی زدوردورنگ | راه بر دل فراخ دار نـه تنگ
بس گره کو کلید پنهـانیست | بس درشتی که دروی آسانیست
ای بسا خواب کوه بود دلگیر | واصل‌آن دلخوشیست در تعبیر
گرچه‌پیکان غم‌جگر دوزاست | درع صبرازبرای این روزاست
عهد خود بـاخدای محکم دار | دل ز دیگر علاقه بیغم دار
چون تو عهد خـدای نشکستی | عهده بر من کزین وآن رستی
گوهر نیك خود ز عقد مریز | وانکه‌بد گوهراست ازوبگریز
هنر آمـوز گـر هنرمندی | در گشائی کن ونه در بندی
هر که زآموختن ندارد ننگ | دربرآرد زآب و لعل ازسنگ
ای بسا تیز طبع کاهـل کوش | که‌شد از کاهلی سفال فـروش
وای بسا کور دل کـه از تعلیم | گشت قاضی‌القضات هفت اقلیم
خویشتن را چو خضرباز شناس | تا خوری آب زندگی بقیاس
آب حیوان نه آب حیوانست | جان باعقل عقل با جان است
جان چراغ است عقل گوهر او | عقل جانست و جـان ما تن او
عقل با جان عطیهٔ احدیست | جان بـا عقل زنده ابدیست
تـا جوانی و تندرستی هست | آید اسباب هر مر بدست
تو کـه سر سبزی جهان داری | ره کنون‌رو که پای‌آن‌داری..

چنانکه دربالا هم یادآوری‌شدنظامی‌نخستین‌شاعرایرانیست که‌داستان‌بزمی را هدف اصلی شعرخودقرار داده وآنرا درمثنوی روان با تعبیرات نو وترکیبات وصفی‌خاصی ادا کرده است‌پس‌دراین‌شیوه فضیلت سبقت از آن اوست وآنگاه که و گویداز کسی عاریت‌نپذیرفته‌اموبحکم دل‌سخن گفته‌ام راست استزیراا ینمرد

ایجادمعانی وتشبیهات وعبارات وافکار تازه نموده:

عاریت کس نپذیرفته‌ام　　آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبدهٔ تازه برانگیختم　　هیکلی از قالب نو ریختم

هنرنمائیهای شاعر درضمن داستانسرائی فراوانست از آنجمله است پند گوئی که اشارتی بدان رفت دیگر نتایج عبرت آمیز که درذکر وقایع وحالات بشر گرفته ومارا بدان متنبه میسازد ودرعین شرح اوضاع عیش ونوش مارا ازبی اساس زمان و سست بنیادی دوران آگاه میکند:

چه خوش باغیست باغ زندگانی　　گرایمن بودی از باد خزانی
چه خرم کاخ شد کاخ زمانه　　گرش بودی اساس جاودانه
از آن سردآمد این کاخ دلاویز　　که چون جا گرم کردی گویدت خیز
ز فردا وزدی کس را نشان نیست　　که رفت آن ازمیان وین درمیان نیست
یك امروز است ما را نقد ایام　　براو هم اعتمادی نیست تا شام
بیا تا یك دهن پرخنده داریم　　یك امشب رابشادی زنده داریم

دیگر نمودن حالات روحی انسانست که درمواردی الحق بدیعست مثلادرباب چشم براهی گوید:

همیشه چشم برره دل دو نیم است　　بلای چشم بر راهی عظیم است
اگر چه هیچ غم بی‌درد سر نیست　　غمی از چشم بر راهی بتر نیست
مبادا هیچکس را چشم بر راه　　کزو رخ زرد گردد عمر کوتاه

وپس ازنشان دادن تلخی انتظار شیرینی وصال را بخاطر خواننده میآورد:

اگر چه آفت عمر انتظار است　　چو سر باوصل دارد سهل کار است
چه خوشتر زآنکه بعد ازانتظاری　　بامیدی رسد امید واری

درباب جوان شوریده وعاشق پیشهٔ غافل چه بهتر ازاین توان گفت:

ببخشد کشوری بر بانك رودی　　ز ملکی دوستتر دارد سرودی
ز گرمی ره بکار خود نداند　　ز خامی هیچ نیك و بد نداند

سیاهی شب وتنهائی واضطراب قلب وبی آرامی دل را ازاین نیکوتر چگونه میتوان... ود

چه افتاد ای سپهر لاجوردی / که امشب چون دگر شبها نگردی
مگر دود دل من راه بستت / نفیر من خسك در پا شکستت
نه زین ظلمت همی یابم امانی / نه از نور سحر بینم نشانی
مرا بنگر چه غمگین داری امشب / ندارم دین اگر دین داری امشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز / مرا یا زود کش یا زود شو روز
چرا برجای ماندی چون سیه میغ / بر آتش میروی یا برسر تیغ
دهل زنرا گرفتم دست بستند / نه آخر پای پروین را شکستند
من آنشمعم که درشب زنده داری / همه‌شب میکنم چون شمع زاری
چوشمع ازبهر آن سوزم بر آتش / که باشد شمع وقت سوختن خوش
گره بین برسر چرت کهن را / بباید خواند وخندید این سخن را
بخوان ای مرغ اگر داری زبانی / بخند ای صبح اگر داری دهانی
اگر کافرنهٔ ای مرغ شبگیر / چرا بر ناوری آواز تکبیر...

برای نمودن حال شوق و رقت عاشقی که بتأثیر مهر وعاطفه نسبت بمعشوق تمام علایق وعواطف حیات را دوست دارد تا بجائیکه حق چارپایان وجانوران راهم میگزارد چه بهتر و لطیفتر از داستان دلسوزی مجنون نسبت به آهوان و گوزنان وانس گرفتنش باوحشیان بیابان .

وزن وشیوه این داستانها خواه لیلی ومجنون خواه خسرو وشیرین خودمبین میدارد که این اشعار بزمی را ناچار بانغمه‌های دلکش میخواندند ومینواختند تاچه ماند بدانکه خودشاعر درضمن قصه باین موضوع اشاراتی نموده وازآنجمله درشرح بزم آرائی خسرو سخن ازسی آواز گوناگون بمیان آورده که گویا آنهارا باربد نغمه سازنامی ازمیان صددستگاه برگزیده دربربط زده است اینك نامهای سی آواز .

۱- گنج بادآورد ۲- گنج گاو ۳- گنج سوخته ۴- شادروان مروارید ۵- تخت طاقدیسی ۶- ناقوسی ۷- اورنگی ۸- حقه کاوسی ۹- ماه بر کوهان ۱۰- مشك دانه ۱۱- آرایش خورشید ۱۲- نیمروز ۱۳- سبز درسبز ۱۴- قفل رومی ۱۵- سروستان ۱۶- سروسهی ۱۷- نوشین باده ۱۸ - رامش جان ۱۹- ناز نوروز ۲۰- مشکویه

۲۱-مهرگانی ۲۲-مروای نیك ۲۳-شبدیز ۲٤- شب فرخ ۲۵- فرخ روز ۲٦- غنچه کبك دری ۲۷- نخجیرگان ۲۸- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین .

ابیات دیگری هست که اشعار میدارد خود استاد نیز ازموسیقی بهره مندبوده وبسا گفته های خویش را بانغمه وساز میسروده .

درهرصورت شعرروان وپرهیجان نظامی ازپندوداستان وتغزل وتعشق آنگاه که باسازوآواز توأم میشد دردل دلداران بزمها می نشست واین تأثیررا خودشاعر دریافته ودرخسرو وشیرین چنین گفته :

نصیحتها که شاهان را بشاید — وصیتها کزو درها گشاید
بسی پالوده های زعفرانی — بشکرخندشان دارم نهانی
گهی چون ابرسان گریه گشادم — گهی چون گل نشاط خنده دارم
سماعم ساقیانرا کرده مدهوش — مغنی راشده دستان فراموش
شهنشه دست بر دوشم نهاده — ز تحسین حلقه در گوشم نهاده

درذکرخواص شعرنظامی استعدادوصف وقوه تصویراورا نبایدفراموش نمود که گرچه ازتشبیهات مصنوع آزادنیست ولی بازلطیف وگاهی نزدیك بطبیعت وبدیع است ازاین قبیل:

چو پیر سبز پوش آسمانی — ز سبزه بر کشد بیخ جوانی
جوانان را و پیران را دگربار — بسر سبزی درآرد سرخ گلزار
گل ازگل تخت کاوسی برآرد — بنفشه پر طاوسی برآرد
بسا مرغا که عشق آوازه گردد — بسا عشق کهن کان تازه گردد
چو ازخرم بهار وخرمی دوست — بگلها بردرید از خرمی پوست
گل ازشادی علم درباغ میزد — سپاه فاخته بر زاغ میزد
شمال انگیخته هرسو خروشی — زده بر گاو چشمی پیل گوشی
سهی سرو ازچمن قامت کشیده — ز عشق لاله پیراهن دریده
بنفشه تاب زلف افکنده بردوش — گشاده باد نسرین را بنا گوش
عروسان ریاحین دست برروی — شکرخای شکوفه شانه درموی

هوا بر سبزه گوهرها گسسته　　زمرد را به مروارید بسته
تذروان بر ریاحین پر فشانده　　ریاحین در تذروان پر نشانده
ز هر شاخی شکفته نو بهاری　　گرفته هر گلی بر کف نثاری
نوای بلبل و آوای دراج　　شکیب عاشقان را داده تاراج

معمولا نظامی پس‌ازوصف طلوع صبح یانسیم سحرگاهان یانمایش اختران شب بداستان میپردازد ودرضمن داستان اصلی بسا قصه‌های فرعی نقل‌میکند وآنگونه قصه‌هارا بایك مهارتی روشن و کوتاه میگوید ودرصنعت ایجاز سرمشقی بدست میدهد.

او نیز مانند خاقانی که هردو ازیك شهرستان ایرانند معانی تازه وعبارات مبتکر فراوان دارد وگاهی افتد که آن معانی یاآن عبارات کمی نامعلوم ومبهم بنظرمیآید وبازی کلمات وتعبیرات لغزمانند واستعاره وتشبیهات غریب بکار میرود مانند این ابیات درمخزن الاسرار که نعت حضرت نبویست :

تحفهٔ اول که الف نقش بست　　بر در محجوبهٔ احمد نشست
حلقهٔ حا را کالف اقلیم داد　　طوق ز دال وکمر از میم داد
لاجرم اویافت از آن میم ودال　　دایرهٔ دولت و خط کمال
بود دراین گنبد فیروزه خشت　　تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج است که درروزگار　　پیش دهد میوه پس آرد بهار

ولی اغلب اشعارخمسه روان وروشن ونغز ولطیف است ودرفارسی سرمشق داستان‌سرائیست ازخواص شیوه استاد کثرت استعمال ترکیبات وصفی است مانند:

«یکی گوی» «شب‌سنج» «گرانسنگ سبکسیر» «پویه پا» «فلك برپای‌دار» «غم وشادی‌نگار» «شب وروزآفرین» «نکوسرانجامی» ..

بدیهی‌است لغات وکلمات‌خاص وشاید بومی‌نیز درشعر استادآمده‌وامتیازی بدان بخشیده .

نظامی غیرازمثنویات خمسه قصیده وغزل نیزسروده ومقداری ازآن گرد آمده وچندقطعه ورباعی‌هم بنام‌اوبدست‌هست. دراین‌اشعارنیزاستادی‌وزبردستی‌او پیداست .

ابیات ذیل ازقصیده‌ایست منسوب باو درشرح پیری‌خود که‌متین ومؤثراست :

دراین چمن که زپیری خمیده‌شد کمرم
ز شاخهای بقا بعد از این چه بهره برم
نه سایه ایست زنخلم نه میوه‌ای کس را
که تند باد حوادث بریخت برگ وبرم
سپهر با قد خم‌گشته میکند لحدم
بیاض موی ز کافور میدهد خبرم
دو رشته پر ز گهر بود در دهن ما را
جفای چرخ گسست و بریخت آن گهرم
رسید روز به‌آخر چو جغد میخواهم
کزین خرابه به معمورهٔ فنا بپرم
دو تا شدم که نیالایدم بخون دامن
که خون‌فشان‌شده چشم ازتراوش‌جگرم
نشست برف گران برسرم ز موی سپید
ز پست گشتن بام وجود در خطرم
ز من کسی نکند باور آنکه بتوانم
ز ضعف جان که برخاطر کسی گذرم ...

درهمین مضمون دلسوز که تاریکی روزگارآدمی‌را مجسم‌میدارد قطعه یا غزلی نیز ازآن شاعر نغزگو نقل‌میگردد :

جوانی برسر کوچ‌است‌دریاب‌این‌جوانی‌را
که شهری باز کی باشد غریب کاروانی را
حمیده‌پشت ازآن گشتند پیران‌جهاندیده
که اندر خاك میجویند ایام جوانی را
به‌هرزه میدهی برباد عمر نازنین کزوی
بحاصل میتوان کردن حیات جاودانی را

اگر تو شادمان باشی چه‌معزولی رسدغم‌را
وگر خودرا کشی ازغم‌چه نقصان‌شادمانی‌را

نثر فارسی دورهٔ سلجوقی

بطوریکه‌درمقدمه‌این‌فصل‌اشارت‌رفت‌نثرفارسی‌نیزمانندنظم‌درعصرسلجوقیان یعنی‌قرن‌پنجم‌وششم‌ترقی کردونویسندگان‌زیادی پیداشدند ودرفنون گوناگون تألیفات‌نمودنددرواقع بعضی‌ازشاهکارهای ادبیات منثورفارسی‌مانند تاریخ بیهقی‌و چهارمقاله وکلیله‌وتذکرةالاولیاء دراینددوره‌نوشته‌شدمعلوم‌است‌قسمتی ازاین کتب بااینکه درعصرسلجوقیان تألیف یافته بحمایت وتشویق دیگـر سلاطین وامرای معاصرمانند غزنویان وخوارزمشاهیان وسایرسلالهابوده‌است‌چنانکه‌درذیل‌معلوم خواهدشد. نثراین‌عصرنیزمانند ادوارقبل‌معمولاساده‌وروان یعنی‌از تکلفات وعبارت پردازی عاری‌است وحشووزواید وتزیینات ثقیل‌لفظی که بیشتربعدازمغول‌معمول شد درآن‌نادر وعین‌حال نثری پخته وآزموده وبدیع وفصیح است. بااینهمه باید گفت که استعمال‌کلمه‌ها وجمله‌های ثقیل‌عربی واصول ترسل وسبك ایراد شواهد واشعارعربی‌درطی کلام وتظاهر درانشای‌مطنطن ونثرمرسل ومزین‌دربعض‌تألیفات اینعصرآغازمیکـند ودرواقع طرح انشای دوره مغول ریخته میشود ومیتوان در اینموقع برای مثال از کتاب راحـة الصدور راوندی وکتاب التوسل الی الترسل بهاءالدین بغدادی نام برد .

کتب‌عرفانی

چنانکه‌اولین شعرای‌معروف صوفیه دردوره‌سلجوقی‌ظهور کردندبهمانطور معروفترین تألیفات‌عرفانی بفارسی‌منثورنیز دراینددوره تألیف‌یافت‌ومهمترین‌آنها عبارتست از کشف‌المحجوب واسرارالتوحید وتذکرةالاولیاء .

کشف‌المحجوب ـ کتاب کشف‌المحجوب دراواسط قرن‌پنجم تألیف یافت. اولین کتاب‌معروفی‌است بفارسی‌فصیحی‌درشرح حالات‌وعقایدومقالات مشایخ‌صوفیه. مؤلف‌آن ابوالحسن غزنوی‌است که بمناسبت انتساب بدومحل‌ازجوازغزنه

اورا جلابی هجویری نیز گفته‌اند گذشته ازاینکه این کتاب‌مهم نمونه شیوه‌قرن پنجم‌است اقوال‌وحکم‌اخلاقی وعرفانی نغز ومفیدی در آن‌نقل‌شده نیزاشعاروجمل قصارتازی در آن آمده است که قسمتی از آن در تعریف تصوف است.

اسرار التوحید- اسرارالتوحیدفی‌مقامات‌الشیخ‌ابی‌سعید نیزازتصنیفات‌مهم متصوفه است که به نثرفارسی‌شیرینی‌نوشته شده تألیف آن درنصف دوم قرن ششم شایدحدود ۵۶۰ یعنی‌حدود صدسال بعد از کشف المحجوب بعمل‌آمده‌است و آن در تعریف احوال و کرامات واقوال‌شیخ‌ابوسعید ابی‌الخیراست درضمن‌شرح‌حالات و کرامات‌شیخ حکایات واخبار واشعارعرفانی نیزدر آن ثبت گردیده‌همچنین‌اسامی واخبار بسیاری‌ازفضلا ومشایخ‌عصربمناسبت‌ذکر شده مؤلف‌اسرارالتوحیدمحمدبن منور ازاحفاد شیخ ابوسعید است.

تذکرة الاولیاء- تذکرةالاولیاء مانندکشف المحجوب وموافق ترتیب آن در تعریف‌مقامات‌وغرایب صفات ونخبهٔ‌کلمات وعبادت‌وعادات بزرگان صوفیه است پندهای‌سودمندوحکایات دلپسند واخبارعبرت‌آمیز بعبارت فارسی مؤثر وبسیطی دراین کتاب‌آمده وقرائت آنرا جاذب و آسان‌نموده‌میان‌این کتاب‌واسرارالتوحید و کشف‌المحجوب ازحیث‌معانی‌واسلوب شباهتی‌تام‌موجوداست‌وگاهی عین عبارات کشف‌المحجوب بامختصرتغییراتی در آن دیده‌میشود.

مؤلف تذکرةالاولیاء چنانکه‌در گذشته اشاره‌شد شیخ فریدالدین‌عطاراست و تألیف آن دراوایل قرن‌هفتم حصول یافته.

کتب تاریخی:

زین‌الاخبار- زین‌الاخبار ازجمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف‌آن ابوسعیدعبدالحی‌بن‌ضحاك‌بن‌محمود ازاهل گردیزبود که ولایتی‌بوده‌در مسافت یکروزه غزنه برسر راه هند.

دراین کتاب تاریخ‌مختصرایران تازمان‌مؤلف بانضمام شرح ظهور اسلام و تاریخ‌خلفاء تاوقایع‌سال ۳۲ باختصارمندرج‌است‌تألیف آن‌درزمان‌سلطنت‌عبدالرشید

پسر محمود غزنوی یعنی بین ۴۴۰ و ۴۴۴ بعمل آمده. این تألیف مخصوص بمناسبت قرب زمان از لحاظ تاریخ سامانیان وغزنویان مهم است.

تاریخ بیهقی- این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن ابوالفضل بیهقی اغلب آنها را به رأی العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از نثر نویسان ماهر عصر بوده و مدت ۱۹ سال در دیوان رسائل دربار غزنوی خدمت منشی گری مینموده وازاینجهت کتابش را بفارسی ادبی وفصیح ومتینی نوشته ودرضمن ذکر وقایع امثال واشعار مناسب آورده واز فضلاء وادباء نام برده است بطوریکه این کتاب درردیف شاهکارها وبهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته این تألیف دراصل گویا سی جلد بوده واکنون جز چند جلد ناقص آن که امروز بنام تاریخ بیهقی معروف است ازمیان رفته این مجلد که باقیست شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود است وازاین لحاظ اسم آن تاریخ مسعودی است ودرزمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی سال ۴۵۱ شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول داشته ازمسطورات این کتاب بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بوده درستکار وحق پرست ودرروایت حوادث ونقل وقایع نهایت نصفت ودقت داشته وازحقیقت انحراف نجسته وسخن بگزاف نگفته است.

تولد ابوالفضل بیهقی در ۳۸۵ وفاتش در ۴۷۹ بوده است.

مجمل التواریخ والقصص- کتابیست درتاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً ازمبداء خلقت تاسال ۵۲۰ هجری که سال تألیف آنست درضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها وقصه های زیاد آمده.

دراینموقع بیفایده نیست که ازتاریخ بیهق نیز نام برده شود که دراواسط قرن ششم تألیف یافته وازآثار گرانبهای نثر فارسی بشمار است وموضوع آن تاریخ ولایت بیهق وشرح حال بزرگان ودانشمندان آنسامان وازآنجمله ابوالفضل بیهقی است. مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیهقی است.

راحة الصدور- راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است درتاریخ سلجوقیان ایران ازآغاز کار این سلسله تاانقراض آن بدست خوارزمشاهیان.

مؤلف راحة الصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بودخود دربارسلجوقی رادیده ودرخدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بوده است کتابش را دراواخرقرن ششم تألیف نمود وآنرا درسال ششصد و نه بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و بآن سلطان تقدیم داشت .

راحة الصدور گذشته ازارزشی که نسبت بتاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی راحائز است زیرا مؤلف بسیاری ازشعرا وفضلا را نام برده واز اشعار و قصاید آنان ذکر کرده وهمچنین عده زیادی ازامثال عرب آورده است .

راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته وخودشعرمیسروده است چنانکه قصایدی از او درهمین کتاب درمدح کیخسرو وقلج ارسلان مندرج است .

کتب اخلاقی و ادبی وطبی :

سیاستنامه ـ سیاستنامه یاسیرالملوك اولین کتاب معروف فارسی است درآداب معاشرت واخلاق وسیاست ملوك وامیران ووزیران وقاضیان وخطیبان ودیگر طبقات همچنین ابحاثی درآن راجع باشخاص وفرقه‌های مختلف مانندسنباد ومزدك وباطنیان وخرم‌دینان آمده است که ازلحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود.انشای سیاستنامه نسبتاً ساده وشیرین ومتین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام‌الملك وزیر ایرانی است که مدت سی سال دردربار سلطان الب ارسلان وملکشاه سلجوقی منصب وزارت داشته وسیاستنامه رادرحدود سال چهارصدوهشتاد وچهار یعنی کمی قبل از کشته شدنش بدست اسمعیلیان برحسب درخواست ملکشاه تألیف نمود .

قابوسنامه ـ مؤلف قابوسنامه امیر کیکاوس بن اسکندربن قابوس وشمگیر حکمران زیاری است که آن را دراواخرعمر برای پندوتهذیب پسرش گیلانشاه در چهل وچهار فصل تألیف کرده امیر کیکاوس شخصی بوده راستگو ودرستکار وپارسا .

قابوسنامه درآداب معاشرت ورسوم دوستی والفت وترتیب زندگانی و کسب فضایل وتهذیب خصایل است تألیف آن درحدود چهارصد وهفتاد وپنج مدت کمی

قبل ازوفات مؤلف بعمل آمده است . امیر کیکاوس قریحه شاعرانه داشت و اشعار نیك میسرود .

کیمیای سعادت ـ کتابی است اخلاقی ودینی که آنرا حجة الاسلام غزالی در اواخر قرن پنجم تصنیف نمود وعمده محتویات آنرا ازتألیف دیگر معروف خود موسوم باحیاءِ العلوم که بعربی است بطور خلاصه بفارسی نقل کرد این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بطور تفصیل حاوی ومورد بسی استفاده است .

کلیله ودمنه ـ اصل این داستان معروف درزمان ساسانیان اززبان هندی به پهلوی نقل شده بعدعبدالله بن مقفع آنرا از پهلوی بعربی ترجمه نمود گرچه کلیله ابن مقفع را دردوره سامانی بفارسی منظوم ومنثوردرآوردند ولی آن ازمیان رفت و تنها اشعاری از کلیه منظوم رودکی باقیمانده چنانکه گذشت . کلیله حاضر که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایرانی واسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید ازفضلای آنزمان است از کلیله ابن مقفع وآن دراواسط قرن ششم یعنی دردوره سلطنت بهرامشاه غزنوی(۵۱۲ـ۵۴۷)بعمل آمده نصرالله این کتاب را بنام بهرامشاه کرد وامثال واشعاری بفارسی وعربی بر آن افزود والحق نثر متین وشیوائی بکاربرد چنانکه آنرامیتوان از کتابهای ادبی درزبان فارسی شمرد. نصرالله درنظم نیز دست داشت واشعاری بفارسی وعربی میساخت .

چهارمقاله ـ این کتاب مهم بطوریکه از نام آن پیداست مرکب است ازچهار مقاله بترتیب ذیل :

درماهیت علم دبیری ـ درماهیت علم شعر ـ درماهیت علم نجوم ـ درماهیت علم طب ـ مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی عروضی است گذشته از اینکه وی استاد بلاغت وانشاء فارسی بوددرعلم ادب مهارت داشت وخود نیز شعر میگفت چنانکه درهمین کتاب ازاشعاراو دیده میشود .

تألیف چهارمقاله درحدودپانصدوپنجاه بعمل آمده وآن بنام ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده .

چهارمقاله را میتوان از حیث سلامت انشاءِ وطرز سخن واسلوب عبارت در

ردیف اول آثار منثوری فارسی شمرد ونمونه وسرمشق نثرفارسی محسوب داشت و همدوش تاریخ بیهقی وکلیله پنداشت .

ازمزیتهای این کتاب آمدن شرح حالات واشعار ومقالات شماره‌ای ازشعرا وفضلای معروف آنزمان است که ازاین حیث اهمیت بزرگ تاریخی نیزداردمخصوصاً ترجمه فضلا وشعرا که بزبان مؤلف نزدیکتر بوده‌اند مانندفردوسی یامؤلف همعصر بوده مانندمعزی وخیام بسیار سودمنداست .

حدائق السحر- حدائق السحر فی دقائق الشعر کتابی است درصنایع شعری و قدیمتر تألیف فارسی دراین فن است که بدست مارسیده وتألیفات سابق بر آن مانند ترجمان البلاغه فرخی ونظایر آن ازبین رفته است .

این کتاب به نثر بلیغی نوشته شده وآمدن امثال وشواهد خوب به نثر ونظم فارسی وعربی اهمیت وارزش آنرابیشتر کرده .

مؤلف آن رشیدالدین محمد وطواط ازشعرا وادباءِ قرن ششم بود که کتاب ترجمان البلاغه فرخی رابحضور اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱) آورد ودر نتیجه بحکم آن پادشاه بتألیف حدائق قرار داد واین کتاب مفید رادرهمان اوان یاچند سال بعد تصنیف نمود .

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است بفارسی مسجع وقصد مؤلف آن نظیره گوئی بمقامات حریری و بدیع الزمان همدانی بوده . این کتاب مرکب است ازبیست وسه مقامه وآن درمطالب ادبی ومباحثات ومناظرات ولغز بوده ومنظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی بفارسی ودرج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده‌است مصنف کتاب حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بودونامیان زمان مانندانوری او رادر اشعارخودستودند .

تألیف مقامات اواسط قرن ششم بعمل آمد وخود حمیدالدین بسال ۵۵۹ درگذشت .

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه وسموم وامراض گوناگون وتشخیص آنها وآن مرکب ازده کتاب وهر کتاب عبارت است ازچندین گفتار وباب. مؤلف آن زین الدین ابوابراهیم اسمعیل بن حسن

جرجانی است که بسال ۵۰٤ بفرمان ابوالفتح قطب‌الدین محمد خـوارزمشاه پسر انوشتکین (٤۹۰-۵۲۱) بخوارزم آمد ودرآنجا اقامت جست واین کتاب سودمند رابنام همان حکمران تألیف‌نمود. وفات مؤلف رابسال ۵۳۱ نوشته‌اند .

مرزبان نامه - کتابی‌است مشتمل بداستانها وقصه هاوحکایتها و افسانها که غالباً مانندکلیله ودمنه اززبان حیوانات نقل‌شده، این کتاب‌را مرزبان بن‌رستم بن شروین‌ازملوك طبرستان که خاندان‌آنهارا باوندیان یاآل باوند میگفتنددراواخر قرن چهارم‌هجری بلغت‌قدیم طبرستانی تألیف کرده‌است. دراوایل قرن هفتم‌یکی از ادبا ومنشیان درجه‌اول آن‌عصرموسوم به سعدالدین وراوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده آنرا بفارسی فصیح‌ادبی درآورده وبنام ربیب‌الدین هرون‌وزیر ازبك‌بن محمداز اتابکان آذربایجان موشح نمود.

نخبه‌ای ازدانشمندان و بزرگان ایرانی که بیشتر بتازی نوشته‌اند.

شیخ طوسی-شیخ‌ابوجعفرمحمدبن‌حسن‌طوسی‌برحسب‌زمان‌بعدازابن‌بابویه وکلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه‌بود. تحقیقات اودرحـدیث وتفسیر وفقه و ورجال و کلام وادب مرجع‌علمای شیعه‌است. ازتألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب‌الاحکام و کتاب‌العدة فی‌اصول‌الفقه و کتاب‌الرجال و کتاب‌الغیبه‌است. شیخ درتفسیر کتاب التبیان را تصنیف کرده کـه معروف‌است‌نیزتألیفـی‌مفیددارد بنام فهرست کتب الشیعة واسماء المصنفین تولدش بسال ۳۸۵ در طـوس و رحلت او در ٤٦۰ بود .

غزالی- ازسرامدان ومشاهیر علمای دوره‌سلجوقی یکی حجة‌الاسلام امام ابوحامدمحدبن‌محمدبن احمدغزالی است .غزالی بسال چهار صدوپنجاه درطوس تولدیافت درآنجا ودرجرجان ودرنیشابور بتحصیل علوم پرداخت ودربسیاری‌از علوم خاصه فقه وحکمت بمقام اجتهاد رسید .

اوایل جوانی رادرتعلم‌واقتفاءازمشایخ متصوفه صرف کرداز اولین‌معلمین‌وی درنیشابور امام‌الحرمین ابوالمعالی‌بود. غزالی بعدازتحصیل بوعظ و درس وتألیف پرداخت وشهرتی‌بسزا رسانید وبخدمت‌وزیر نظام‌الملك رسید ودرنزد اوبپیشگاه سلطان‌ملکشاه‌تقرب پیدا کرد درسال چهارصدوهشتادوچهار بموجب دعوت‌خواجه

نظام‌الملك برای تدریس درمدرسه‌نظامیه‌به بغداد رفت وچهار سال در آنجا تدریس نمود دراینجاحدودسیصدتن ازطلاب‌علم ودانش‌درمحضرش دانش آموزی میکردند وبعضی‌از تألیفات مهم‌خودرا دراینموقع انجام‌دادبعدازعالم ظاهربعالم‌باطن رجوع نمودوتحولی‌عظیم‌روحانی‌درحال‌اوپدیدآمدودراین‌اثرتحول که درآنموقع حدود ۳۹سال‌داشت‌میل‌به‌اعتزال کردوامام احمدغزالی برادرخود راجانشین‌خودقرارداد وازمدرسه انفصال‌جست‌وسفرحج اختیارکردومدتی‌درسوریه‌ماندودرآنجادرعزلت واختفاء زیست‌وتنهاباعرفاء ومتصوفه معاشرت‌داشت.یکی‌ازتألیفات‌معروف خودرا که موسوم است‌به‌احیاء العلوم‌الدین وآن درفقه واحکام واخباروکلام ومذاهب‌و بخصوص‌اخلاق اسلامی‌است‌درآن خطه تالیف نمود. کتابهای‌دیگرغزالی‌درفقه و علم‌قرآن‌وحدیث‌وحکمت‌متعدداست‌ازآنجمله‌است‌مقاصدالفلاسفه‌وتهافت‌الفلاسفه درحکمت ومعیارالعلم درمنطق.ازرسالات‌مهم‌غزالی که‌حاوی‌شمه‌ای ازشرح حال‌و تجارب‌روحانی‌وعقایداوست‌رساله‌المنقذمن‌الضلال‌است.غزالی‌بعدازعودت ازسوریه بازمدتی درنیشابور درمدرسه نظامیه تدریس نموده بعدعزلت گزید وتنها باوعظ و تدریس‌درحلقه مشایخ صوفیه وعلماء بسربردتا اینکه‌در۵۰۰ یعنی بسن۵۵ سالگی درطوس وفات یافت .

شیخ طبرسی ـ شیخ ابوعلی‌فضل‌بن‌حسن‌طبرسی‌مانند شیخ‌طوسی‌ازبزرگان فقهای‌شیعه بود ، درحدیث و تفسیرفقه تحقیق و اجتهاد نمود بسی ازعلمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند وازمؤلفات‌معروف اومجمع البیان است که تفسیرهای بزرگ ومعتبرشیعه‌محسوب است. وفات شیخ طبرسی در ۵۴۸ یا۵۵۰ در سبزوار وقوع یافت.

امام فخررازی ـ ابوعبدالله فخرالدین‌محمد رازی ازائمه‌حکماءومتکلمین وفقهاءزمان‌خودودرعلوم اسلامی ازسرآمدان و بزرگان‌اسلام بشماراست. عمده اقامتش درهرات ومجالس وعظ ودرس او زیارتگاه خاص وعام‌ومقصد انام بود.

ازتألیفات‌مهم‌او کتاب نهایة‌العقول‌و کتاب‌المحصول‌در کلام‌وحکمت‌و کتاب المباحث‌المشرقیه درتصوف‌و کتاب‌الحصول دراصول‌فقه وشرح اشارات ابوعلی‌سینا

درمنطق وحکمت‌است. تولداوبسال٥٤٣ وفاتش‌بسال٦٠٦ درهرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش‌بن‌امیرك سهروردی معروف به‌شیخ اشراق منسوب به‌بلده‌سهرورد زنجان‌ازنخبه علماءحکمی‌واشراقی عصر خود بود از مجلس درس فخرالدین رازی استفاده نمود در اصول و حکمت تألیفات داشت.

تألیف معروفش‌حکمة‌الاشراق نام دارد که درشرح مسائل‌فلسفی‌موافق‌ذوق عرفان واشراق است. سهروردی در ٥٤٩ بدنیاآمد وبسال ٥٨٧ درحلب بامرملك الظاهر پسرصلاح‌الدین‌ایوبی(٥٨٢- ٦١٣) بجرم اشتغال بحکمت مقتول‌شد. یك شهاب‌الدین‌سهروردی دیگرنیزموسوم به‌**ابوحفص محمدبن‌محمد** از عرفای نامی قرن‌هفتم بود که در٦٣٢وفات‌یافت‌و کتاب عوارف‌المعارف‌درتصوف‌ازوست‌وسعدی دربوستان ازویاد کرده.

میدانی - ابوالفضل‌احمدبن‌محمدمیدانی‌از اهل‌نیشابور درقواعد ولغت‌عرب استادبود ودرنحوتألیف دارد. معروفترین‌آثاراوعبارت از کتاب‌مجمع‌الامثال‌است که امثال مشهورعرب را محتوی است والسامی فی‌الاسامی‌است که اسامی دینی و نجومی وجغرافیائی‌وحیوانات باترجمه‌های فارسی درآن‌آمده. میدانی بسال٥١٨ درنیشاپور وفات‌یافت.

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی درلغت ونحو وحدیث و تفسیرمحقق بود. از تألیفات‌مشهور اوالکشاف عن حقیقة‌التنزیل است‌در تفسیر و المفصل‌است درنحو.همچنین‌زمخشری کتابی‌بنام‌اساس البلاغه درتحقیق‌لغت‌عربی‌و کتابی لغتی‌مفید ازعربی بفارسی‌باسم مقدمة‌الادب دارد. تولدش درزمخشر ٤٦٧ و وفاتش‌بسال٥٣٨ اتفاق افتاد.

شهرستانی - ابوالفتح محمدشهرستانی‌نیز از فضلای ایران‌بود. درچهارصد وهفتادونه درشهرستان‌تولدیافت درفقه‌و کلام وعلم ادیان‌صاحب تحقیق است.

تألیف معروفش کتاب‌الملل‌والنحل درتعریف فرق اسلامی ومذاهب وشرح آراء حکماء است. وفات شهرستانی‌بسال٥٣٨ اتفاق افتاده.

از فضلای دیگر اینعصر **ابوالحسن علی بن حسن باخرزی** از قصبه باخرزبین نیشابوروهرات است که درفقه وادب استاد بود واشعاربتازی سرود .

تألیف معروف او **دمیة القصر** نام داردودر آن شرح حال ومنتخب اشعاردویست وبیست وپنج تن ازشعرای عربی گوی عصرخودرا که شماره‌ای از آنان ایرانی بوده‌اند آورده وازادباونویسندگانی نام برده . سال وفات اورا ٤٦٨ نوشته اند .

دیگر **ابوبکرعبد القاهر بن عبدالرحمن جرجانی** که ازاستادان علم نحوبود وتألیفات مهم دارد وازآنجمله است کتاب العوامل درنحووفاتش بسال ۵۰۲ واقع شد.

دیگر **ابواسماعیل حسین بن علی بن طغرائی اصفهانی** بود که وزارت مسعودبن محمدبن ملکشاه ازسلجوقیان عراق ٥٤٧ ـ ٥٣٨ داشت یعنی مشیرو صاحب تدبیراو بود، بهرحال ازجمله ادباء وشعرای نامی عصرخود معدوداست و تألیفات ودیوان اشعار لطیف عربی دارد . قصیده معروف عربی موسوم به لامیة العجم ازاوست . طغرائی بسال ٥١٤ کشته شد .

دیگر **انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی** وزیرسلطان محمودبن محمدبن ملکشاه(٥١١ـ٥٦٥)اولین سلجوقیان عراق که ازجمله ادباء ومورخین بود .

دیگر **ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی** معروف به **خطیب تبریزی** که در ادب ولغت عربی مقام بزرگی داشت ودرمدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد درعروض وقوافی و اعراب قرآن وشرح معلقات و شرح دواوین عربی تألیفات دارد وفاتش بسال ۵۰۲ اتفاق افتاد .

مأخذها ـ کتابهای فارسی راجع بتصویب وشرح حال مشایخ : و اولیاء کشف المحجوب چاپ روسیه ـ ایضاً اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید چاپ روسیه و چاپ ایران باهتمام آقای مهریارو تصحیح آقای بهمنیار ـ ایضاً تذکرة الاولیاء شیخ عطارچاپ فرنگ با مقدمه بقلم آقای محمد قزوینی ایضاً نقدالنصوص جامی ـ ایضاً نفخات الانس جامی ـ ایضاً گوهرمراد تألیف ملاعبدالرزاق لاهیجی ـ ایضاً شرح گلشن‌رازمحمدلاهیجی ـ ایضاً تاریخ ادبی‌براون ج ۲ ـ ایضاً قسمت اول رساله دکتررضازاده شفق چاپ برلین(آلمانی).

درباب سلجوقیان : راحة الصدورتألیف راوندی چاپ فرنگ وبرای اخباروحکایاتی راجع بشعرا و نویسندگان و ادبیات مانند باباطاهرو معزی و انوری و طغرائی بفهرست آن کتاب رجوع شود .

راجع به‌باباطاهر: گذشته از راحة الصدورومقدمه دیوان بابا طاهرچاپ تهران‌باهتمام‌مجله ارمغان - ایضاً براون جلد دوم .

رسائل خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ با تصحیح آقای تابنده گنابادی - تاریخ برامکه ازبهترین‌منشآت قرن چهارم وپنجم باهتمام‌آقای عبدالعظیم قریب گرکانی۱۳۱۳.

فهرست نسخ خطی ریوح ۲ -(برای تذکره‌های فارسی رجوع بآخر کتاب شود) فرهنگ اسدی چاپ فرنگ. ایضاً چاپ‌تهران باتصحیح‌آقای اقبال - مقدمه دیوان ناصرخسروبقلم مرحوم غنی‌زاده چاپ برلین - دیوان ناصرخسروچاپ تهران بامقدمه‌آقای تقی‌زاده -

راجع بقطرای و زمان او : شهریاران گمنام تألیف‌آقای کسروی - ایضاً منتخبات فارسی (کریستوماتی)تألیف شفرج ۲ - ایضاً سفرنامه ناصرخسرو چاپ برلین - ایضاً ابن الاثیرحوادث سالهای۴۱۸ و۴۳۲ و۴۵۰ - ایضاً تاریخ‌ابن‌خلدون چاپ مصرص ۴۹۶ - دیوان‌سنائی‌به‌تصحیح آقای مدرس رضوی طهران - سیرالعبادالی المعاد حکیم سنائی باهتمام آقای کوهی بتصحیح آقای سعید نفیسی ۱۳۱۶ - ویس ورامین فخرالدین گرگانی بتصحیح آقای مجتبی مینوی ج ۱ طهران ۱۳۱۴.

راجع بخیام : تعلیمات چهارمقاله چاپ فرنگ بقلم‌آقای محمد قزوینی‌وحکایات متن‌همان کتاب - ایضاً تحقیقات‌آقای دکتر کریستنسن Christensen در کتاب خود موسوم‌به رباعیات خیام(انگلیزی) - ایضاً مقدمه‌آقای نفیسی بچاپ طهران رباعیات خیام - ایضاً مقدمه‌آقایان دکتر رضاتوفیق وحسین‌دانش به‌رباعیات خیام چاپ استانبول (ترکی).

راجع بعطار : تذکرة الاولیا چاپ فرنگ با مقدمه آقای محمد قزوینی - دیوان عطار با تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۹- احوال وآثارعطار تألیف‌آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۰.

راجع به‌انوری ومعزی : حکایات چهارمقاله‌آقای عروضی سمرقندی چاپ فرنگ وتهران- ایضاً تحقیقات ژوکوسکی در باب انوری که خلاصه آنرا براون در تاریخ ادبی خود آورده - ایضاً حبیب السیر چاپ بمبئی، ج ۲ ص ۱۰۳ - ایضاً تاریخ راحة الصدور و تاریخ گزیده - دیوان امیرمعزی با مقدمه بتصحیح‌آقای عباس اقبال طهران ۱۳۱۸- بهترین شرح حال‌مسعو عد مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم آقای محمد قزوینی چاپ فرنگ (ترجمه انگلیزی) - دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه آقای رشید یاسمی چاپ طهران ۱۳۱۸ - « حصارنای » شرح حال مسعود سعد تألیف آقای سهیلی خوانساری- دیوان جمال الدین اصفهانی (مختصر) باهتمام‌آقای ادیب نیشابوری طهران - دیوان‌کامل جمال‌الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی‌آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۲۰- دیوان ابوالفرج رونی باهتمام آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۰۴- تحقیقات خانیکوف راجع به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده - ایضاً تاریخ

ادبیات تألیف اته (آلمانی) ـ سخن سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر چاپ طهران ج ۲ـ دیوان‌خاقانی بتصحیح آقای عبدالرسولی چاپ طهران۱۳۱۶.

نظامی و زمان او : مقدمه خمسه چاپ سنگی طهران ـ ایضاً اخبار نظامی تألیف باخر (آلمانی) چاپ آلمان ۱۹۷۱ ـ ایضاً براون ج ۲ ایضاً تاریخ ادبیات اته مقالات آقای سعید نفیسی درمجله ارمغان سال ٤ شماره ۳و٤ ـ ومقاله پرفسور ریبکا سال۱٦ شماره اول ـ ایضاً توضیحات مفید ریودرفهرست نسخ خطی‌فارسی‌ج۲ـ ایضاً ابن‌الاثیرحوادث سال۶۲۲ و۶۲۵ـخمسه نظامی باانضمام‌منتخبات نصایح بعنوان‌اندرزنامه ودیوان وشرح حال‌نظامی بعنوان گنجینه گنجوی بهمت وتصحیح آقای وحید دستگردی‌طهران ـ مقدمه حدائق السحرچاپ طهران بقلم‌آقای اقبال‌ـ عمعق بخارائی بقلم آقای‌ذبیح‌الله صفا مجله‌مهر منطبعه طهران شماره‌های ۳و٤ سال‌سوم ـ مقدمهٔ کشف‌المحجوب چاپ روسیه(روسی)ـ تذکرة الاولیاء دردو جلدچاپ فرنگ بامقدمه‌آقای‌قزوینی داستان لیلی‌ومجنون ومقایسه ادبی‌باروملو وژولیت تألیف‌آقای علی اصغرحکمت‌طهران ۱۳۲۰ـ سیاستنامه چاپ طهران :

شرح حال بیهقی بقلم دکتررضا زاده‌شفق درمجله ارمغان‌شماره۱۲ سال ۱۱ و شماره های ۱ و۲ سال ۱۲ ـ مقدمه راحة الصدور چاپ فرنگ باهتمام آقای محمد اقبال باشرح حال‌مؤلف بقلم خودش ـ مقدمه قابوسنامه بقلم آقای نفیسی چاپ طهران ۱۳۱۲ ـ مقدمه‌مرزبان‌نامه بتصحیح آقای‌قزوینی‌چاپ طهران۱۳۱۱ .

کلیله ودمنه بامقدمه‌آقای عبدالعظیم قریب ـ ایضاً منتخب کلیله ودمنه بامقدمه واهتمام آقای قریب چاپ‌طهران۱۳۲۰ـ کیمیای سعادت چاپ‌طهران باهتمام آقای احمدآرام ـ غزالی‌نامه تصنیف‌آقای جلال همائی طهران ۱۳۱۸ ـ چهار مقاله چاپ فرنگ بامقدمه و حواشی آقای‌محمد قزوینی ـ مقامات‌حمیدی چاپ تبریز ـ ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه سپهسالارطهران مقامات راجع به‌امام فخررازی بقلم‌آقای سعید نفیسی درمجله مهرطهران .

راجع بدانشمندان وفقها (گذشته ازکتاب فوق) مجالس المؤمنین قاضی‌نورالله شوشتری روضات الجنات خوانساری ـ قصص‌العلماء تنکابنی‌ـ فهرست شیخ طوسی‌فهرست ابن‌الندیم ـ ودیگر کتب رجال مانندطبقات الاطباء ابن‌ابی‌اصیبعه ـ و طبقات الشافعیه تألیف سبکی ـ ومعجم الادباء یاقوت ـ و اخبار الحکماء قفطی ـ ایضاً خاندان نوبختی تألیف آقای اقبال ـ تاریخ ادبیات عرب بروکلمان ـ وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان .

٤ -عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران باحمله چنگیزخان ازطرف ترکستان دراوایل قرن هفتم هجری شروع نمود ومنجر بتأسیس سلطنت احفاد اودرایران شد که تااواسط قرن هشتم هجری بنام ایلخانان حکمفرمائی کردند. درحمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خودرا به خوارزمشاهیان داده بود وعلاء الدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت ودرکارزار بامغول مغلوب شد وسلسله خوارزمشاهی بتاریخ ششصدوبیست وهشت بدست آنقوم منقرض گردید.

ازجمله معاصرین ورقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتندولی باآنها ازدرتدبیر واطاعت درآمدند وخراجگزاری آنهارا پذیرفتند وجنوب ایران‌را بدین طریق حفظ کردند و بالاخره درحدود ششصد و هشتاد وشش انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله ایلخانی هلاکوواز دیگر سلاطین معروف آن اباقا آن وغازان واولجایتو بودند. غازان اول سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نمود.

قریب نیم قرن بعداز انقراض مغول تیموریان که اصلا بامغول خویشاوند بودند بنای سلطنت درایران گذاشته وتا اوایل قرن دهم یعنی شروع کار صفویه فرمانفرمائی نمودند.

از معروفترین افراد سلاله تیموریان تیمورلنگ وشاهرخ والغ بیك وابو-سعید بودند.

سلاله‌های کوچك دیگر نیز باانقراض مغول درنقاط مختلف ایران بوجود آمده بودمانندجلایریان وسربداران وآل کرت ومظفریان وقره‌قوینلو که غالب آنها در نیم‌قرن فاصله‌بین انقراض ایلخانان وظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنهٔ مغول وحملهٔ تیمور یکی از مصیبت های بزرگ تاریخ است که نه‌تنها بایران روی آورد بلکه یك قسمت مهم آسیا واروپا راویران وپریشان نمود تقریباً

تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هزاران ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنین آنها قتل عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم زیاد بود. نه تنها شماره‌ای از علما و فضلا بافجیعترین وضعی کشته گردیدند بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرکه و موقوفه و کتابخانه ها که حاوی کتب بیشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد و بقیة السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام و نشانی از علم و فضیلت نماند و بداوت و وحشت بدانش و معرفت غلبه نمود ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین رویداد آثار علم و ادبیات ایران کاملا عرضه زوال نگشت بلکه بعد از دوره اول صدمات مغول باز فرصت جسته و رستاخیز نمود حتی در بعض شعب علوم مخصوصاً درفن تاریخ دوره مغول و تیموری دارای امتیاز گردید و توان گفت این عصر کلیةً در تاریخ ادبی ایران اهمیتی پیدا کرد. علت این تضاد آنکه اولا اساس تمدن و علوم و ادب در ایران از زمان سامانیان رو بترقی نهاده و بمرور ایام به نضج و کمال رسیده و صدها اشخاص دانشمند درهر گوشهٔ این سرزمین ظهور نموده و تألیفات و آثاری از خود بیادگار گذاشته بودند و سخت بود این همه ذخیرهٔ معنوی که یادگار اعصار و بس محکم و استوار بود بایك حمله مغول هرچند سخت و خونریزانه باشد از بین برود. مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقدار دیگر رابشهر های دور دست بردند. همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلادان مغول جان بدربردند و مخصوصاً بولایات جنوبی ایران که از تخریبات آن قوم یغماگر مصون بود پناه آوردند و عده‌ای بهندوستان و آسیای صغیر التجا نمودند و در آن نقاط بفرصت به نشر ادبیات و علوم ایرانی همت گماشتند.

ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتداء درنده و آدمی خوار بودند بعد از اقامت در ایران و مألوف شدن بافکار آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت و تاز و خواص حرص و آز خود را باختند و بتدریج بتمدن اسلام و ایران آشنائی بهم رسانیدند و بصحبت علماء و فضلاء گرویدند و بعض آنان خود کسب هنر کردند و اهل هنر را حمایت نمودند حتی شماره‌ای از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین

طوسی وخواجه‌شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان وبرادرش عطاملك‌جوینی ورشیدالدین فضل‌الله بمشورت یابوزارت وامارت بر گزیدند وهریك ازاین‌اشخاص بنوبه خوداهل فضل راحمایت وتشویق نمودند. خواجه نصیر کـه بدربار هلاکو احترامی بزرگ داشت ازعلمای بزرگ ونامی‌ایران بود وصدها شاگرددرحلقه تدریس خود داشت‌ونشرفضایل‌ایرانی‌واسلامی‌مینمود. صاحب‌دیوان وزیراباقاآن ومربی دانشمندان بود واستادی مانند شیخ‌سعدی اورا مدح وتحسین‌میکرد.

برادرش عطاملك جوینی که ازطرف‌شاه مغول‌حکومت‌داشت همت به بسط علم وادب گماشت. اصلا خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی بفضل‌سبقت وحسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیرغازان ازدانشمندان وطبیبان‌ومورخان زمان‌خود بود ودرعقل وتدبیرنظیر نداشت.

پس عجب‌نیست که درعصر مغول وتیموری باآنهمه ویرانی‌وپریشانی ادبا و فضلای نامی‌بدرآمدند. نه‌تنها بعضی ازشعرای درجه‌اول ایران مانند سعدی‌درآن دوره شهرت‌یافتندومولاناجلال‌الدین رومی‌وحافظ وجامی‌ودیگران ازمورخین و نویسندگان وشعرادرآن عصرظهورکردندبلکه محیط ایران‌عده‌ای ازخود امرا وشاهزادگان مغول وتیموری راتربیت نمود واز میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدندمخصوصاًخودتیمورباهمهٔدرشتی‌وشقاوت‌وخونخواری ازدرك‌لذایذمعنوی ادبیات اسلام وایران‌بی‌نصیب نبود و مجالس ادباء وظرفاء را خوش داشت. اولاد واحفاد اونیز کما بیش اهل‌فضل ودانش دوست‌بودند ازآن جمله بودالغ بیك که دانشمندان راتشویق نمودومیل واستعدادی نسبت‌بعلم‌نجوم نشان داد وخودزیجی ساخت بایسنقر برادرالغ بیك‌نیز ذوق‌مخصوص ادبی‌داشت واشعار وآثار فارسی‌را بدقت‌وهوس‌مطالعه‌مینمود ومجلس اوهمواره‌مجمع شعراومورخین‌وخوش‌نویسان‌و نقاشان‌ایرانی‌بودخوددرخطاستادبود ورقم‌استادانه‌اوبرطاق وپیرامن سردر مسجد گوهرشادمشهد که‌آیاتی ازقرآن‌شریف‌نوشته جلوه‌گراست.همو بود که‌امر کرد نسخه‌ای‌ازشاهنامه‌رابرای‌او استنساخ کردندومقدمه‌ای مفیدبرآن نوشتند وامروز

قدیمترین نسخه معروف شاهنامه که در دست است همان نسخه بایسنقری است که بسال هشتصدو بیست و نه تحریر یافته. نیز از احفاد دانش پرور تیمور ابوالغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و دربار این حکمران مرکز فضلاء و شعراء مانند جامی و مورخین و ادباء مانند دولتشاه وحسین واعظ وخواند میرو نقاشان ماهر مانند بهزاد وشاه مظفر و خوشنویسان مانند سلطان علی مشهدی بود و جمله بهرمند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند. نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد وهندوستان در زمان اعقاب بابر تیموری مرکز تألیفات و ترجمه‌های فارسی گردید چنانکه در فصل دیگر بیاید.

درمیان سلسلهٔ های دیگر نیز اهل فضل کم نبود چنانکه ابوبکر و پسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته و پناه آورده بودند نگهداری مینمودند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخرالدین از آل کرت مقر خود را مرکز ادباء قرار داده بود.

از حوادث مهم ادبی این عصر انتشار زبان فارسی بود در خارج ایران زیرا در نتیجه تشتت و مسافرت و مهاجرت ادبای ایران و بتأثیر بعضی از سلاطین تیموری یا مغول در هند زبان فارسی در اطراف و ممالك مجاور خاصه هندوستان رواج یافت و نویسندگان و مؤلفان وسخنگویان فارسی در آنسامان پدید آمدند و شعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیرخسرو وفیضی دکنی وعرفی شیرازی از این تاریخ ببعد شهرت کردند و این سخنگویان گذشته از هند در ترکیه نیز مورد تقدیر و تقلید گشتند و بدین وسیله برواج زبان فارسی در آن مملکت خدمت کردند.

ولی افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در نثر مصنوعی و غیر طبیعی کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تا حدی متروك شد و شماره‌ای از نویسندگان به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه وطول و تفصیل ادا کردند وعبارت پردازی و درج کلمات ناهنجار عربی و استعمال حشو وزوایدو بکار بردن الفاظ وعبارت غامض بی‌معنی و تشبیهات ناروا و مبالغه های بیجا مرسوم گردید حتی ادای مطالب تاریخ تابع این اصول لفاظی شد بطوریکه برای بیان مطلبی کوچك

گاهی صحایف بزرگ را بعبارات غلیظ و ثقیل پر کردند و اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ وصاف که از آثار مهم این عصر است باسبك مکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفین واقع گردید مثلا با تاریخ بیهقی برابر کرده شود فرق فاحش میان دو اسلوب دیده خواهد شد و تنزل صریح سبك زبان فارسی معلوم خواهد گشت .

بدیهی است این سبك عمومیت نداشت بلکه نویسندگانی در نظم و نثر همان طرز قبل از مغول را مرعی داشتند یا لااقل مانند دیگران غرق ظاهر پردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی میساختند و علت اختلاف بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ وصاف و جامع التواریخ که جمله از یك عصر ند همین است .

درمورد نظم دوره مغول میتوان گفت که شعر عرفانی نمونه های کامل پیدا کرد و درواقع بهترین و لطیف ترین معانی تصوف در این عصر بقالب عبارات موزون فارسی اندر آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصه جلال الدین رومی در این دوره ظهور کردند و شاید یکی از عوامل قوت پیدا کردن این مسلك همانا ظلم واعتساف و تجاوز و اجحاف مغول باشد که صاحبدلان ایران در برابر این طغیان چون از جهان بیرون رنجیده و دل شکسته شدند لاجرم رو بعالم درون آوردند و در معنویت و تأمل و مطالعه و ریاضت تسلی خاطر جستند و شورش و آشوب عالم ظاهر را بسکوت و آرامش و صفای عالم باطن معاوضه کردند .

از تأثیرات فرعی استیلای مغول و تیموریان یکی نیز ورود شماره زیادی کلمات مغولی و ترکی بفارسی بود که هنوز عده ای از آن در زبان حاضر فارسی باقی و متداول است اینك برای مثال معدودی از آن لغات بیگانه ذکر میشود ، ایلغار (هجوم) یغما (تاخت و تاز و غارت) چپاول (غارت) یورت و اردو (قرارگاه وسپاه) ایلچی (فرستاده . نماینده) قراول (پاسبان . سرباز) تومان (ده هزار، بیور) نویان (درجه و لقب شاهزادگان مغول) کوچ (رحلت رهسپار شدن) اوغراق (توشه ، زاد راه) تمغا (مهر).

همچنین است القاب خان (قاآن) و خاقان و خاتون و اسامی خاصه مانند البتکین وسبکتکین و خان بالیغ و ابش و منکبرني و تکش و تغلق و نظایر آنها .

شعرا و سخنگویان معروف

سعدی - مشرف‌الدین مصلح بن‌عبدالله سعدی‌شیرازی یکی‌ازستاره‌های‌قدر اول آسمان ادب ایرانست که نظم‌ونثر بدیع اوزبان فارسی‌را با علی درجه‌فصاحت رسانید وبهترنمونهٔ بلاغت رابدست داد ودرواقع مفاداین‌بیت‌را که خودفرمود:

هفت کشورنمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

درهرعصری مقبول اهل‌ذوق وادب قرار داد.

سعدی بنابدلالت بیتی‌ازبوستان که‌آن رادر۶۵۵ تألیف کرده و گفته است:

الا ایکه عمرت بهفتاد رفت مگرخفته‌بودی که‌برباد رفت

(درصورتیکه این‌بیت‌راخطاب‌بخودش گفته‌باشد) بایستی‌درسال۵۸۵ تولدیافته‌باشد واگربیت‌دیگررا که درگلستان آمده وعبارت ازاین است:

ایکه پنجاه رفت ودرخوابی مگر این پنج روزه دریابی

درتاریخ تألیف گلستان۶۵۶ساخته وخطاب بخویشتن گفته‌است پس تاریخ تولدش‌حدودسال۶۰۶ خواهد بود.

قرائن‌تاریخی‌فرض‌دوم‌را بیشترنزدیك بحقیقت‌میکند. نخست آنکه‌درکلیات سعدی از اتابك سعدزنگی‌سلطان‌فارس(۵۹۹-۶۲۳) نشده درصورتیکه‌شاعرمنتسب بدان خاندان بودوشاهان آنرا مدح کردپس معلوم‌میشودشاعر درزمان‌سعد هنوز بسیارجوان‌وگمنام‌بوده. دوم آنکه چون‌وفات سعدی‌بین۶۹۱و۶۹۴اتفاق افتادتولد اودراوایل‌قرن طبیعی‌تربنظرمیآید تادر۵۸۵ که عمراورا بیشترازصدسال‌میکند. سوم آنکه سعدی درگلستان وبوستان از واعظان واستادانی مانند ابوالفرج بن جوزی(متوفی‌در۶۵۶) وشهاب‌الدین‌سهروردی (ابوحفص‌عمربن‌محمدمؤلف‌عوارف المعارف‌متوفی در۶۳۲) طوری‌نام میبرد که باوپند و اندرز میفرموده‌اند و معلوم میشودموقع ارشادوتدریس‌این‌بزرگان دربغداد شاعرما تلمذمیکرده‌وخوشه‌دانش میچیده وجوانی‌نورس بوده ومعقول‌اینست که دراین‌روزگارحدااکثرحدود ۲۰ واند سال‌داشته باشد نه‌بیشتر.

پس تولداودرحدود۶۰۶ چنانکه بیت‌ایکه پنجاه‌رفت ودرخوابی....

مینمایاندبنظردرست میآید.

شاعر دراوایل‌جوانی‌ازنوازش پدر محروم گردیدچنانکه خود گوید:

مرا باشد ازحال طفلان خبر — که درطفلی ازسربرفتم پدر
من آنگه سر تاجور داشتم — که سر در کنار پدر داشتم

اجداد سعدی اهل‌علم ودانش‌بوده‌ودرعلوم دینی‌اشتهارداشته‌اندچنانکه فرمود:

همه قبیله من عالمان دین بودند — مرا معلم عشق تو شاعری آ

سعدی درشیراز بتحصیلات آغاز کرد سپس ببغداد رهسپارشد ودر آنجا در مدرسه معروف نظامیه و دردیگرمحافل‌علمی کسب فضایل وعلوم نمود.

از جوانی‌روح بی‌آرام داشت وپای‌بندبیکجا نبود و گردش اطراف‌جهان و دیدن مردمان رامیخواست ودرواقع این‌ابیات ترجمان‌حال خودش بود :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار — که‌بروبحر فراخست وآدمی‌بسیار
چوماکیان بدرخانه چندبیتی جور — چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار
زمین‌لگدخورداز گاووخربعلت آن — که‌ساکنست نه مانندآسمان دوار

گذشته‌ازجهانگردی وطنش‌ایران معرض‌هجوم‌مغول گردیده‌فارس گرفتار کشمکش‌های‌بین‌احفادخوارزمشاهیان واتابکان‌واقع‌شده بودپس‌دل‌از زادگاه کند وبجهانگردی آغاز نمود ومسافرتی‌را که‌بین‌سی‌تاچهل‌سال‌طول داشت‌پیش گرفت و بغدادوسوریه ومکه‌راتاشمالی‌های‌امریکا گشت‌وشهرهای‌مختلف‌وملتهای گوناگون بدید وبامذاهب وفرق برآمیخت وباطبقات‌مردم اختلاط نمودوشاید قطعهٔ :

ندانی که من در شه‌اقالیم غربت — چرا روزگاری‌بکردم درنگی...

اشاره بهمین مسافرت باشد. دور نیست آغاز این سفر در سال هجوم غیاث‌الدین خوارزمشاهی بفارس یعنی‌سال ششصدوبیست ودوباشد و اگر بعضی‌حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نیست سعدی‌کاشمر وهند وترکستان راهم‌دید حتی‌بموجب روایتی ازسفرمکه به‌تبریز رفت ودرآنجا اباقاآن و صاحب دیوان و برادرش را دیدار کرد .

بعد از این سفر طولانی وسیر درآفاق و انفس شاعر جهاندیده با یکدنیا

تجارت‌معنوی‌وافکاروزیده بسوی شیرازبرگشت ودراین‌حین‌درآنجاممدوح‌حامی اواتابك ابوبکربن سعدبن زنگی(٦٢٣-٦٦٨)حکومت میکرد ورفاه‌وامان حاصل بود ، چنانکه گفت :

چو باز آمدم کشورآسوده دیدم   پلنگان رها کرده خوی پلنگی
چنان بود درعهد اول که دیدی   جهان‌پرآشوب وتشویش وتنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل   اتابك ابوبکر بن سعد زنگی

دراینموقع‌بود که شاعرفراغتی‌جست ومیل بتألیف وتصنیف نمودوسرودهها وگفته‌های خودراگردآورده وبوستان وگلستان‌را پرداخت واشعاروقطعات خود را فراهم ساخت

سعدی از آن نیکبختان‌است که درزمان‌خود حتی‌ازاوان‌جوانی صیت‌شهرت خودرا شنید واین‌ناموری اودرزمان اتابك‌ابوبکرباوج‌رسید دربوستان گوید :

که سعدی که گوی‌بلاغت‌ربود   در ایام بوبکر بن سعد بود

دراینموقع‌یعنی‌بسال٦٥٥بوستان‌رابرشتهٔ نظم‌وتألیف کشید چنانکه گوید:

ز ششصد فزون بود پنجاه وپنج   که‌من گفتم این نامبردار گنج

یکسال بعد گلستان‌را تصنیف کرد چنانکه در مقدمهٔ آن گفت :

در آن‌مدت که‌ماراوقت خوش‌بود   زهجرت ششصدوپنجاه وشش‌بود

گذشته ازایندواستاد را قصاید وغزلیات وقطعات وترجیع بند ورباعیات و مقالات وقصاید عربی‌هست که درديوان‌کلیاتش جمع آمده .

سعدی گذشته ازاتابکان با بزرگان وفضلا ودانشمندان مانند صاحبدیوان‌و برادرش عطاء ملك ارتباط داشت وآنان‌را مدح میگفت وباشاعران وگویندگان معاصرخویش نیزروابط ادبی داشت وبساکه‌مورد ستایش‌آنان واقع میگردید . چنانکه مجدهمگر که خود انتساب بدربار‌اتابك ابوبکرداشت گفت :

ازسعدی مشهورسخن شعرروان جوی   کو کعبهٔ فضل‌است ودلش چشمهٔ‌زمزم

وخواجه همام‌الدین‌تبریز که شاعرشیرین‌سخنی‌بودوصاحبدیوان‌رامدح‌میکرددر اشاره باهمیت وحسن شهرت سعدی گوید :

همام را سخن دلفریب و شیرین هست ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی

تأثیرسخن استاد دراخلاف و آوازه شهرت اودرجهان و نفوذش درادبیات ایران ومشرق زمین بزرگتراز آنست که دراین مختصرمشروح گردد وبیجهت نیست که شمارهٔ زیادی از دانشمندان ایران وفضلای جهان بزرگی استاد را بعناوین گوناگون بیان کرده حتی شاعران نامی نیزبه‌ستایش اوزبان آوربوده‌اند .

لسان‌الغیب خواجه حافظ فرماید :

استاد سخن سعدیست نزد همه کس اما دارد سخن حـافظ طرز سخن خواجو

امیرخسرودهلوی اینگونه بوی میبالد :

جلد سخنم دارد شیرازهٔ شیرازی

همو درقران‌السعدین گوید :

نوبت سعدی کـه مبادا کهن شرم نداری که بگوئی سخن

نیز درمورد دیگر گوید :

خسروسرمست اندر ساغرمعنی بریخت شیره از خمخانهٔ مستی که‌درشیرازبود

سعدی نه‌تنها درایران بلکه در کشورهای‌مجاوراسلامی ودرتمام عالم‌علم و ادب ازهمان عصرخودش تاکنون جزوسخنگویان نامی بشمارآمده وافکارواشعار اورا ازروی شوق ورغبت جسته‌اند کتاب گلستان حتی کتاب درسی‌سلاطین هند و عثمانی بود وشاهان‌وشاهزادگان آن‌ممالك اشعاراورا ازبرداشتند تاچه‌ماند باهل علم وادب درزمان ماآثاراوتقریباً بتمام زبانهای مهم عالم نقل‌شده ونامش زبانزد آ ـ .هان جهانست :

سبك استاد درنثرونظم موردتقلید بسی‌از گویندگان ایران گردیدومقاله‌ها و کتابها ازمنظوم ومنثوردرتتبع شیوهٔ اوبوجودآمد که ازآنجمله میتوان درتتبع گلستان ازروضهٔ خلد مجد خوافی که ازشعرای قرن‌هشتم بود وبهارستان‌جامی و نگارستان معین‌الدین جوینی وپریشان قاآنی نام برد .

وفات این‌مرد بزرگ میان سالهای۶۹۱و۶۹۴ درمسقط الرأس خودشیراز اتفاق افتاد ودرهمان شهرمدفونست .

سبك و افکار- اگر در تاریخ ادبیات بخواهیم استادانی را بر گزینیم که صاحب سبك ومسلك وابتکارند واز مرحله تقلید گذشته اند بدون تردید یکی از آنان سعدی شیرازیست .

چنانکه در بالا هم اشارت رفت سعدی در اقسام شعر طبع آزمائی نموده والحق در هر یك خوب از عهده بر آمده . قصاید سعدی بسبك متقدمین است ولی معمولا روشن تر وساده تر وبی تکلفتر است وموضوع آن نعت خداوند وپند واندرز ومراثی ومدایح است . ممدوحین عمده سعدی عبارتند از :

اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه سلسله سلغریان یا اتابکان فارس و پسر او سعد بن ابوبکر که سعدی انتساب خاص بدو داشته وگویا تخلصش هم از او بود واتابك محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی وترکان خاتون دختر اتابك ومحمود شاه از اتابکان یزد واتابك سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی واتابك ابش خاتون دختر اتابکان سعد بن ابوبکر نیز امیران وحاکمان فارس مانند امیر انکیانو ومجدالدین رومی ووزراء ودانشمندان مانند صاحبدیوان شمس الدین محمد جوینی وزیر نامی هلاکو وبرادرش عطا ملك جوینی از حکام ودانشمندان زمان ونظایر آنان .

نکته ای که هست استاد شیرازی در مدح ابداً طول وتفصیل واغراق مضمون سازی متقدمین را بکار نبرده وصفتی را که مدایح استاد را امتیازی خاص می بخشد واز ین حیث نسبت بتمام گذشتگان برتری پیدا میکند همانا عبارتست از اینکه وی باشهامتی شگفت- انگیز شاهان وامیران زمانرا بعدل ونیکوکاری میخواند حتی آنانرا باسپری شدن روزگار وگذشتن جاه وجلال وتغییر احوال متنبه ساخته وبیدار میکند واینگونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات همه جهان سابقه نداشت ومیتوان آنرا نمونه ودلیل فکر آزاد وفرهنگ عالی کشورما گرفت زیرا شاعر ایرانی هفتصد واندسال پیش که همه جهان غرق تاریکی وجهل وخموشی بود این چنین چراغ هدایت فرا راه فرمانروایان عصر وجود داشت وحقایق را به آنان که زور وزر داشتند بی پروا گفت . اینك چند بیت از راه نمونه در اینباب نقل میشود تا روح حقپرستی و آزادگی در ادبیات ما وارزش سخن استاد معین گردد ومعلوم شود که بقول خود شاعر :

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ   سخن ملکی است سعدیرا مسلم

درضمن قصیده مدحیه مجدالدین که درسال ۶۸۰ حکومت شیراز داشت گوید:

جهان بر آب نهاده است وزندگی برباد   غلام همت آنم کـه دل براو ننهـاد
جهان نمـاند و خرم روان آدمئـی   که باز ماند ازو درجهان به‌نیکی یاد
بر آنچه میگذرد دل‌منه که دجله بسی   پس از خلیفه بخواهد گذشت دربغداد
گرت‌ز دست برآید چونخل باش کریم   ورت نصیب نیفتد چو سرو بـاش آزاد

درقصیده‌ای درستایش علاءالدین عطاملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشاه و برادر صاحب‌دیوان که حاکم عراق عرب وخوزستان بود(۶۲۳-۶۸۱) این ابیات آمده :

اگرهمین خوروخوابست‌حاصل ازعمرت   بهیچ کار نیـاید حیـات بیحـاصل
ثنـای طول بقا هیچ فـایده نکند   که در مواجهه گویندراکب وراجل
بلی ثنای جمیل آن بود که درخلوت   دعای خیر کنندت چنانکه در محفل

درضمن مدح اتابك سلجوقشاه بن سلغر(۶۶۱-۶۶۲) این ابیات‌را سروده :

جهان نماند و آثار معدلت مـاند   بخیر کوش‌وصلاح‌و بعدل کوش‌و کرم
خطای‌بنده نگیری که مهتران‌ملوك   شنیده اند نصیحت ز کهتران خدم
خنك کسی که‌پس‌ازوی‌حدیث‌خیر کنند   که جز حدیث نمی ماند از بنی‌آدم

حتی مطلع قصیده‌ای که‌عنوانش‌مدح‌اتابك‌ابوبکراست اینگونه آغازمیکند:

بنوبت است‌ملوك اندرین سپنج سرای   کنون که‌نوبت‌تست‌ای‌ملك‌بعدل گرای

نه تنهاقصاید مدحیهٔ‌استادبهمین‌روش‌متوجه‌به‌پند وراهنمائیست‌بلکه‌قصایدی سرتاسر بقصد اندرزسروده شده مانندآنهائیکه بامطلع‌های‌زیرآغازمیکند :

ایهاالناس جهان جای تن‌آسائی نیست   مرد دانا بجهان داشتن‌ارزانی نیست ..

ایضاً :

خوشست عمردریغا که جاودانی‌نیست   بس اعتمادبراین پنجروزفانی‌نیست...

ایضاً :

روزیکه‌زیرخاك تن مانهان شود   وآنها که کرده‌ایم یکایك عیان شود ...

جادارد ابیاتی‌ازقصیده‌ای‌درمدح انکیانو که در۶۶۷ ازطرف هلاکو بحکومت

فارس منصوب گردید برای عبرت وانتباه نقل گردد تاشیوه استاد بهتر روشن شود:

بس بگردید و بگردد روزگار | دل بدنیا در نبندد هوشیار
ایکه دستت میرسد کاری بکن | پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اینکه در شهنامه ها آورده اند | رستم و روئین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملك | کز بسی خلقست دنیا یادگار
اینهمه رفتند و ما ای شوخ چشم | هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ایکه وقتی نطفه بودی در شکم | وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ | سرو بالائی شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی | فارس میدان و مرد کار زار
آنچه دیدی برقرار خود نماند | و آنچه بینی هم نماند برقرار
دیر وزود این شکل و شخص نازنین | خاك خواهد گشتن وخاکش غبار
اینهمه هیچست چون می بگذرد | تخت و بخت وامر ونهی و گیرودار
نام نیکو گر بماند ز آدمی | به کزو ماند سرای زرنگار

ازین چند مثال توان دید که سعدی جای مضامین تودرتوو تکلفات وعبارتی و مدح اغراق آمیز قصاید مرسوم را بعبارات موزون فصیح وروشن داده و بیشتر توجهش بهدایت افکار وانتباه مردم وحقپروری ودادگستری بوده .

بدیهی است استاد اجل اشعار قدمارا میخواند وبسبك ومضامین آنان نیك پی میبرد نهایت خود تصرفی عمیق کرد و قصیده را که باستثنای کم سرتا سرمدیحه سرائی بود عنوان پندوراهنمائی قرارداد . چند مثال زیرین که محض نمونه ذکر میگردد نشان میدهد که ویرا باآثار گویندگان پیش ازخودمانندفردوسی واسدی وسنائی وانوری وظهیرفاریابی وامثال آنان الفتی بوده واشعار آنانرا تتبع مینموده.

فردوسی گوید :

ز ناپاك زاده مدارید امید | که زنگی بشستن نگردد سفید

سعدی گوید:

ملامت کن مرا چندانکه خواهی | که نتوان شستن از زنگی سیاهی

فردوسی گوید :

ازین پنج شین روی رغبت متاب　　شب وشاهد وشهد وشمع وشراب

سعدی گوید :

شب است وشاهد وشمع وشراب شیرینی　　غنیمت است دمی روی دوستان بینی

فردوسی گوید :

که چون بچهٔ شیر نر پروری　　چو دندان کند تیز کیفر بری

سعدی گوید :

یکی بچه گرگ می پرورید　　چو پرورده شد خواجه را بردرید

همچنین استادی باسدی توجه داشته واین بیت را :

مکن تکیه بر ملك دنیا و پشت　　که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

از او اقتباس کرده .

ایضاً سنائی گوید :

اندرین راه دربدی نیکی است　　کاب حیوان درون تاریکی است

سعدی گوید :

زکاربسته میندیش و دل شکسته مدار　　که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکی است

همچنین حکایت روباه وشتر گلستان مأخوذ از قطعه انوریست که اینگونه شروع میکند :

روبهی میگریخت از پی جان　　روبه دیگرش بدید چو آن

نیز استاد بعضی تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده ازین قبیل :

ظهیر :

هزارتوبه شکسته است زلف پرشکنش　　کجا بچشم درآید شکست حال منش

سعدی :

رها نمیکند ایام در کنار منش　　که داد خود بستانم ببوسه از دهنش

بااینهمه امتیاز وابتکار سعدی درسخن وتصرف او درقصیده وتبدیل آن ازمدیحه به انقاظ وموعظه نیك بیداست .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیدهٔ مدحیه را از نظر انداخت به آرایش غزل پرداخت. درست است پیش از وشاعران نامی تغزل کرده یا غزلهائی ساخته بودند ولی شعر رسمی ومورد نظر همانا قصیده بود وغزل مقام فرعی داشت درصورتیکه سعدی غزل را که بیشتر از تعبیر احساسات میکند بر قصیده که معمولا روی مقاصدی ساخته میشود ترجیح داد وآنرا ترویج کرد ودرواقع در آئین سخن سرائی این شاعر دل بادماغ وحس باخرد مبارزه نمود وعشق وذوق وشور وشوق جای قیاس و نکته پردازی ومضمون سازی را گرفت بدین ترتیب میتوان گفت باظهور سعدی و بعضی همزمانان اوغزل درردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت که در گذشته نقل مجالس رسمی شاهان ومرسوم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت. اینك چند بیت از دو غزل استاد شیوه اوست نقل میگردد[1]:

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس
که بهر حلقهٔ زلف تو گرفتاری هست

گر بگویم که مرا باتو سروکاری هست
در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیبم کنداز عشق وملامت گوید
تا ندیده است ترا برمنش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
همه دانند که درصحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس
که چومن سوخته درخیل توبسیاری هست

من از این دلق مرقع بدر آیم روزی
تا همه خلق بدانند که زناری

۱- رجوع شود به استقبال این غزل از طرف آقای ملك الشعراء بهار درسعدی نامه ۱۳۱۶.

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانیست که در هر سر بازاری هست

ایضاً :

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند
تو بزرگی و در آئینه کوچك ننمائی
گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی
سعدی آن نیست که هر گز ز کمندت بگریزد
تا بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی

امتیاز سوم سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت بیهمتاست نثر روان شیرین اوست که الحق با نظمش برابری میکند و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته بخصوص که نثر استاد نثر مسجع است و نمودار گرانمدار آن همانا کتاب گلستانست که باید گفت گلچینی از گلزار ادبیات ایران است در این تألیف منیف است که سعدی داد صنعت سجع را داد و حسن انتخاب و حسن وزن و تناسب را در عبارت فارسی نمایاند و دفتر سجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار و دیگران خط بطلان کشید و مترسلان نامی گذشته را نیمه راه گذاشت و معجزه استادان نثر مرسل را مانند ابو المعالی نصرالله صاحب کلیله و دمنه که استاد را بسبك او نظری بوده باطل کرد و با اینکه سجع مستلزم تصنع است یك جمله مصنوع و متصنع نساخت و عباراتش مانند آب روان و آهنگ جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب در آمد، مانند اینها :

نه‌هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر- توانگری بهتر است نه بمال و بزرگی بعقل است نه بسال - همه کس راعقل خود بکمال نماید وفرزند بجمال ــ محالست که هنرمیدان بمیرند وبیهنرای جای ایشان گیرند .

زمین‌را از آسمان نثاراست وآسمان‌را اززمین غبار- گوهرا گردرخلاب افتد همان نفیس است. وغبارا گربرسر آسمان رود همچنان خسیس ــ دوران باخبر در حضوروونزدیکان بی بصردور- خانه دوستان بروب ودردشمنان مکوب ــ عالم بی‌عمل زنبوربی‌عسل است ــ تهی‌دستان‌را دست‌دلیری بسته‌است وپنجه‌شیری‌شکسته ...

از مزایای‌نثرسعدی در گلستان جلوه گراست آوردن اشعاروشواهدمناسب است درضمن عبارت که تأثیری‌خاص بسخن‌اومیبخشدبخصوص آنجا که استشهاد از قران کریم مینماید ومعنی آیات بینات‌را بانظم‌شیوائی‌تعبیرمیکند نظیرآیهٔ:
انا اقرب الیه من حبل الورید که گوید:

دوست نزدیکتر ازمن بمن است ... وین عجبتر که من از وی دورم
چکنم با که تـوان گفت که او ... در کنار مـن و مـن مهجورم

وآیه : فلمار اینـه اکبر نـه و قطن ایدیهن ... که گوید :

کاش‌کانـانکه عیب مـن جستند ... رویت ای دلستان بدیدنـدی
تـا بجای تـرنج در نظرت ... بیخبر دستهـا بریدندی

این‌نوع نثرملمع‌تازمان‌استادنادربودودرشیوائی‌هرگزبدین‌پایه‌نرسیده‌بود.
چهارم آنکه‌گلستان درحقیقت کتابی‌است درآموزش وپرورش‌وهدف اغلب حکایات وامثال آن‌ادب‌وتربیت وتهذیب نفس‌است وازهنرهای‌استادآنکه‌حقایق‌را بدون‌ورود باستدلال‌وطول مقال‌از راه تمثیل‌باعباراتی‌بس‌شیرین‌جزیل‌بیان‌میکند ومعنی‌شعروشاعری‌همینست مثلا برای‌اینکه شخص‌رابتأمل‌وشکیبائی‌بخواندبدین طرزسخن میراند:

بچشم خویش دیدم در بیابـان ... که‌آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پـا از تك فرو مانـد ... شتربان همچنان آهسته میراند

وبرای اینکه لزوم نظام ومرامی را درامورمعیشت گوشزد کند چنین فرماید :

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن　　　که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد　　　بسالی دجله گردد خشک رودی

ازقسمتهای لطیف گلستان آنست که شاعر باروح عرفانی که اورا بود گاهی صدای طبیعت ونسیم درختان ونوای مرغان را بگوش جان میشنود وآنهمه درذوق اوچون نغمه وحدت وآهنگ خلقت ترنم میکند پس حال شوق وجذبه پیدا مینماید تا بجائی که گوئی سرود مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینگونه سخنان میگوید :

دوش مرغی بصبح مینالید　　　عقل وصبرم ببرد وطاقت وهوش
یکی از دوستان مخلص را　　　مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را　　　بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست　　　مرغ تسبیح خوان ومن خاموش

همین روح عرفان وتوجه بمعنی ومرکز جهان چشم استاد را باز وفکر او را بلندپرواز کرد ونظر جامع ورأی محیط اوحقایق را دریافت وازاوج وحدت ندا کرد وبشر را که مانند امروز گرفتار تفرقه بود اینگونه به یگانگی وهمداستانی خواند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　　که در آفرینش ز یك گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار　　　دگر عضوها را نماند قرار

ودر آن روزگاران کینه توزی که هر فرقه معتقدات خود را میزان حق میدانست ودیگران را گمراه تصور میکرد شاعر بزرگ اینگونه خودپسندیهای قشری آدمی را بچگانه شمرد وازآن دشمنیهای کودکانه باقهرخند شاعرانه اینچنین تمثیل کرد :

یکی جهود ومسلمان نزاع میکردند　　　چنانکه خنده گرفت ازحدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گر این قباله من　　　درست نیست خدایا جهود میدانم
جهود گفت بتوریة میخورم سوگند　　　وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد　　　بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم !

در اشاره بمسلك عارفانه استادبی‌مناسبت نیست آنچه‌را که‌در گلستان‌درباب درویشان آورده بیاوریم .

«پادشاهی‌بدیدهٔ استحقار درطایفه درویشان‌نظر کردیکی‌ازایشان بفراست بجای آورد و گفت ایملك‌مادرین‌دنیابجیش ازتوکمتریم‌وبعیش‌خوشتر وبمرگ برابروبقیامت بهتر.. ظاهردرویش‌جامهٔ‌ژنده است‌وموی سترده‌وحقیقت‌آن‌دل‌زنده ونفس‌مرده. طریق‌درویشان ذکراست‌وشکروخدمت‌وطاعت وایثاروقناعت‌وتوحید وتوکل‌وتسلیم وتحمل‌هر که بدین‌صفتها که گفتم موصوفست‌بحقیقت درویش است اگردرقباست‌اماهرزه گردبی‌نمازهواپرست‌هوسباز که روزهابشب آرددربندشهوت وشبها روز کند درخواب غفلت وبخوردهرچه درمیان آیدوبگوید هرچه برزبان آید رنداست وگر درعباست.»

تمام گلستان که بـه ترتیب ذیل‌درهشت بابست : ۱ـ درسیرت پادشـاهـان ۲ـ در اخلاق درویشان ۳ـ درفضیلت قناعت ٤ـ درفواید خاموشی ٥ـ در عشق و جوانی٦ـ درضعف‌وپیری۷ـ درتأثیر تربیت ۸ـ درآداب صحبت. مانندآنچه برای نمونه‌آورده شددارای نکات نغزاجتماعی واخلاقی‌وتربیتی‌است واین مزایااست که آن کتاب‌را سرحلقهٔ ادبیات جهان‌قرارمیدهدزیرا درهرباب‌مطالبی‌عمیق‌وسودمند که هریك سرمشق زندگی‌تواند بود مندرج است .

کتاب بوستان که‌نیزهدف تربیتی‌داردمی‌نمایاند که‌استاد درمثنوی‌اجتماعی واخلاقی‌نیزماهر وزبردست بوده‌وکارسابقین را مانندشیخ عطار دراین رشته‌بکمال رسانده وحقایقی‌بس‌مهم وسودمندبسلك حکایت‌بیان‌نموده است.

بوستان مبتنی برده بابست که ابیاتی‌ازهرباب برای اشاره بطرزسخن شاعر آورده

باب‌اول درعدل‌وتدبیرورأیست‌واین‌ابیات‌از آن بابست .

شنیدم که در وقت نـزع روان بهرمز چنین گفت نـوشیروان
که خاطر نـگهدارودرویش باش نه در بـند آسایش خویش باش
نیاساید انـدر دیـار توکس چو آسایش خویش‌خواهی وبس

نیاید بنزدیك دانا پسند ‌ ‌ شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار ‌ ‌ که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تاتوانی دل خلق ریش ‌ ‌ که چون میکنی میکنی بیخ خویش
فراخی درآن مرزو کشورمخواه ‌ ‌ که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
رعیت نشاید ز بیداد کشت ‌ ‌ که مرسلطنت را پناهند وپشت
مراعات دهقان کن از بهرخویش ‌ ‌ که مزدور خوشدل کند کار بیش

باب دوم در احسانست ودرآن باب چنین گوید:

یکی را خری در گل افتاده بود ‌ ‌ زسوداش خون دردل افتاده بود
بیابان و باران و سرما وسیل ‌ ‌ فرو هشته ظلمت برآفاق ذیل
همه شب در این غصه تا بامداد ‌ ‌ سقط گفت ونفرین ودشنام داد
نه دشمن برست از زبانش نه دوست ‌ ‌ نه سلطان که این بوم برزان اوست
قضا را خداوند آن پهن دشت ‌ ‌ درآنحال منکو براو بر گذشت
شنید این سخنهای دوراز صواب ‌ ‌ نه صبر شنیدن نه روی جواب
بچشم سیاست در او بنگریست ‌ ‌ که سودای این برمن از بهر چیست
یکی گفت شاها به تیغش بزن ‌ ‌ ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عالی محل ‌ ‌ خودش دربلا دید وخردر وحل
ببخشود بر حال مسکین مرد ‌ ‌ فرو خورد خشم سخنهای سرد...

باب سوم درعشق ومستی وشوراست ودرآن بحکم ذوق وحدت عرفانی این ابیات آمده :

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست ‌ ‌ بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این باحقایق شناس ‌ ‌ ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان وزمین چیستند ‌ ‌ بنی آدم و دام و دد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند ‌ ‌ بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریاو کوه وفلك ‌ ‌ پری و آدمیزاد و دیو و ملك
همه هرچه هستند از آن کمترند ‌ ‌ که باهستیش نام هستی برند

باب چهارم درتواضع است ودر آن از جمله چنین فرماید :

یکی قطره باران زابری چکید — خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم — گراو هست حقا کــه من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید — صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانیــد کار — که شد نــامور لؤلؤ شاهوار
تواضع کند هوشمند گزیــن — نهــد شاخ پر میوه سر بر زمین

باب پنجم دررضاست ودر آن باب آمده :

عبادت باخلاص نیت نکوست — وگرنه چه آید زبی مغز پوست
چه زنارمغ در میــانت چه دلق — که در پوشی از بهرپندارخلق
بــاندازهٔ بود بـاید نمــود — خجالت نبرد آنکه ننمودو بود
اگر کوتهی پــای چوبین مبند — که درچشم طفلان نمائی بلند
وگر نقره اندود باشد نحاس — توان خرج کــردن بر ناشناس
منه جــان من آب زر بر پشیز — که صراف دانا نگیرد به چیز
زر اندودگان را بهآتش برنـد — پدیدآیدآنکه که مس یازرند

باب ششم درقناعت استواین ابیات ازآنست :

شنیدی کــه در روزگار قدیم — شدی سنگ دردست ابدال سیم
نپنداری این قول معقول نیست — چوقانع شدی سیم و سنگت یکیست
گدا را کند یکدرم سیم سیر — فریــدون بملك عجم نیم سیر
اگر پادشاهست وگر پینه دوز — چو خفتند گردد شب هردوروز
چو بینی توانگرسراز کبر مست — بروشکریزدان کن ای تنگدست
نداری بحمدالله آن دسترس — که برخیزد از دستت آزار کس

باب هفتم درتربیت استودر آن با اشاره به بداندیشان وبد گمانان گوید :

اگردرجهان ازجهان رستهایست — دراز خلق برخویشتن بستهایست
کس از دست جور زبانها نرست — اگرخود نمایست وگرحقپرست
اگر برپری چون ملك زآسمان — بدامن در آویزدت بــد گمان

بکوشش توان دجله را پیش بست | نشاید زبان بد اندیش بست
تو روی از پرستیدن حق مپیچ | بهل تا نگیرند خلقت بهیچ

باب هشتم در شکر بر عافیت است و در آن چنین فرمود :

یکی گوش کودك بمالید سخت | که ای بلعجب رأی بر گشته بخت
ترا تیشه دادم که هیزم شکن | نگفتم که دیوار مسجد بکن
زبان آمد از بهر شکر و سپاس | به غیبت نگرداندش حقشناس

باب نهم در توبه و صوابست و در آن گوید :

ز عهد پدر یاد دارم همی | که باران رحمت برو هر دمی
که در خردیم لوح دفتر خرید | ز بهرم یکی خاتم زر خرید
بدر کرد ناگه یکی مشتری | بخرمائی از دستم انگشتری
چو نشناسد انگشتری طفل خورد | بخرمائی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشناختی | که در عیش شیرین برانداختی

باب دهم در مناجاتست و این چند بیت از آنست :

خدایا بعزت که خوارم مکن | بذل گنه شرمسارم مکن
مسلط مکن چون منی بر سرم | ز دست تو به گر عقوبت برم
بگیتی نباشد بتر زین بدی | جفا بردن از دست همچون خودی
مرا شرمساری به روی تو بس | دگر شرمسارم مکن پیش کس
گرم بر سر افتد ز تو سایه ای | سپهرم بود کمترین پایه ای
اگر تاج بخشی سر افرازدم | تو بردار تا کس نیندازدم

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکاریست که در نتیجه عمری آزمایش و اندیشه و مطالعه آفاق و انفس و سیر و سفر و آمیزش با اقسام ملل و نحل و مشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خود فرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی | بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع ز هر گوشه‌ای یافتم | ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

عقاید گرانبها در عباراتی موزون و شیوا حکایتها و مثلها و اشعار زیبا بیان

شده وبدینترتیب مجموعه‌ای نفیس حاوی بهترین دستورهای اخلاقی واجتماعی و نمونه شیوای فارسی ادبی بوجود آمده که مطالعهٔ آن بدون تردید« متعلمانرا بکار آید ومترسلانرا بلاغت افزاید.»

شیخ محمود شبستری ـ شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری در قصبه شبستر هفت فرسنگی تبریز تولد یافت ورشدونموش درهمان جهات بود و درعهد الجایتو وابوسعیدشهرت یافت ودرعداد علماء وفضلاء تبریز میشد. ازشرح حال وی تفصیلی دردست نیست ولی اخبار وآثارش معلوم میسازد که ازاجله علمای متصوفهٔ زمان خود بشمارمیرفته ودرحل وفصل مسائل دینی وحکمی بس دقیق بوده و در آن موضوع ها مرجعیت وشهرت بسزا داشته.

دانش دوستان ازاطراف واکناف بحضورش شتافته و درمجهولات خود حل اشکال ازاو درخواست میکرده‌اند چنانکه معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را درچنین موردی درجواب سؤالات مردبزرگی ازاهل خراسان یعنی امیرحسین هروی مرید وخلیفه شیخ بهاءالدین ملتانی که اوهم خلیفه شیخ شهاب ـ الدین سهروردی بودسروده است. این سؤالات بطوری که ازاشعار گلشن رازظاهر میگردد بسال هفتصدوهفده بشیخ رسیده چنانکه فرماید :

بسال هفده از هفتصد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی باهزاران لطف و احسان رسید از خدمت اهل خراسان

تمام این سؤالات راجع بمسائل دینی وعقاید عرفانی میباشد که شیخ بمناسبت وترتیب جواب داد سپس بخواهش مریدان آنرا دراندك مدتی تکمیل کرد وبر آن بیفزود وآنرا گلشن راز نام نهاد.

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن راز شعر نسروده ولی رسایل وکتب راجع بهمین موضوعات تألیف نموده‌است و دراینمورد گویاسؤالات منظوم بوده وبناچارجواب آنها را نیزمنظوم داده چنانکه ابیات ذیل این معنی رامیرساند :

بدو گفتم چه حاجت کاین مسایل نوشتم بارها اندر رسایل

بعد درباره تصنیفات خود گوید:

به نثر ارچه کتب بسیار میساخت بنظم و مثنوی هرگز نپرداخت

درمقدمهٔ مثنوی دیگر موسوم بسعادت‌نامه که منسوب باوست باز شیخ از اهتمام نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است بااینهمه شیخ شاعری را نقص نمیشمرده و شاعربودن شیخ عطاررا که اعتقادی خاص بدوداشت شاهدآورده و گلشن‌رازچنین گفته:

مرا از شاعری خود عار نـاید که درصد قرن چون عطارناید

وتوان گفت گلشن‌راز ازحیث طرزسخن و سبك نظم هرگز متوسط نیست وبمهارت شاعرانه‌شیخ دلیلی‌است که مطالب غامض تصوف را دراشعار منقح‌خوش‌آیندی اداکرده وگاهی واقعاً معانی‌نغزعرفانی‌را دریك ودوبیت بیان‌نموده.

از تصنیفات منثورشیخ آنچه معروف است حق‌الیقین میباشد که در مسائل دینی‌است نیزشاهد نامه ازتألیفات اوست.

شیخ شبستری بسال‌هفتصدوبیست وفات یافت ومرقدش درشبستر واقع است.

اینك چندپرسش وپاسخ آن‌محض نمونه بروجه‌ایجاز نقل‌میشود تازبده‌ای از افکار عرفانی وخلاصه‌ای از محتویات گلشن‌راز ونشانه‌ای از ذوق وعقاید شیخ شبستری معلوم گردد؟

پرسش - تفکرچیست ؟

پاسخ :

تفکر رفتن از باطل بسوی حق بجزو اندر بدیدن کـل مطلق

محقق‌را که‌وحدت‌درشهوداست نخستین نظره برنور وجوداست

دلی کز معرفت نور وصفا دید زهرچیزی که دیداول‌خدا دید

بود فکر نکورا شرط تجریـد پس آنگه‌لمعه‌ای ازبرق تأئید

غرض اینست که عمل‌فکر پیدا کردن حق از باطل‌است ولی‌اهل تحقیق از مقام فکراستدلالی‌بالاتر رفته ودرحقیقت عالم‌ووحدت اشیاء رابنورشهود میبینند ودرجزئیات عالم کلی‌را میبابند واجزاء ازنظر آنان ناپدیدمیگردد کل نمایان میشودپس هرجامینگرند خدارا که روح کل‌است مشاهده کنند.

پرسش : چه نوع فکر شرط سلوك سالك است کدام فکر طاعت و کدام گناهست؟

پاسخ:

درالافکر کردن شرط راهست ولی‌درذات حق محض گناهست
همه عالم ز نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا
رها کن عقل را باحق همی باش که تاب خور ندارد چشم‌خفاش
بود نور خرد درذات انور بسان چشم سردرچشمهٔ خور

یعنی خداوندرا که نورمطلق ومحیط جهان‌است باعقل‌ضعیف‌نتوان‌درك کرد وذات اورا بنورسرد نتوان دریافت دلیل بذات او جستن بدان ماند که خفاش به آفتاب نگرد وچشم ضعیف ما بچشمه‌خورشیدنظر کند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست ورجوع بقلب وتوسلا بایمان مارا بحق میرساند .

پرسش : من‌چیست وحقیقت نفس آدمی کدامست ؟

پاسخ:

چو هست مطلق آید در اشارت بلفظ من کند از وی عبارت
حقیقت کز تعین شد معین تو او را در عبارت گفته من
برو ایخواجه خود رانیك بشناس که نبود فربهی مانند آماس
یکی ره برتر از کون ومکان شو جهان‌بگذارخود درخود جهان‌شو
من و تو چون نماند در میانه چه کعبه چه کنش چه دیرخانه
دراین‌خانه یکی‌شد جمع وافراد چو واحد سازی اندر عین اعداد

یعنی اگرشخص دمی بنظرعرفان درخود نگرد وحدود جسمانی وظاهریرا فراموش کندخواهد دیدمیان اووعالم‌فرقی‌نیست واصل‌هرچیزیك حقیقت است‌پس خواهد دریافت که‌وی‌همان‌حقیقت کل‌است که‌تعین پیدا کرده‌وازراه‌ظاهربینی‌این وجود ظاهررا حقیقت تصورمیکرده یعنی‌آماس میدیده و فربه میپنداشته جهان محسوس‌را که جهان کثرت‌است‌میدیده‌وجهان‌واقعی‌را که جهان‌وحدتست ودرآن نفس‌وحقیقت خدا یکی است نمیدیده‌است‌حقیقت‌وحدت مانندواحد است که همه اعداد ازاوبوجود آیدودرواقع‌همان‌یك است که‌مکرر دیده میشود

پرسش : سالك راه حق کیست ومردم تمام عارف کدام است ؟

پاسخ :

مسافر آن بود کو بگذرد زود | زخودصافی شودچون آتش‌ازدود
سلوکش سیر کشفی دان زامکان | سوی واجب بترك شین و نقصان
بـاخلاق حمیده گشته موصوف | بعلم زهـد وتقوی بوده معروف
همه بـا او ولی او از همه دور | بـزیر قبهـای ستر مستور
تبه گردد سراسر مغز بـادام | گرش ازپوست بخراشی که خام
ولی‌چون‌پخته‌شدبی‌پوست‌نیکوست | اگرمغزش‌برآری‌برکنی‌پوست
شریعت پوست‌ومغزآمد حقیقت | میان این و آن بـاشد طریقت
خلل در راه عارف نقص مغزاست | چومغزش پخته‌شد بی‌پوست‌نغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست | رسیده گشت‌مغز و پوست‌بشکست
بـود از سر وحـدت واقف حق | درو پیدا نماید وحه مطلق
دل عـارف شناسی وجود است | وجـود مطلق او را شهود است

راهروو عارف کسی است که ازهمان‌آغازسلوك معایب خودرا اصلاح کند و هستی خودرا ازهر گونه نقص خالی‌نماید واین مرتبه **تخلیه** است سپس‌خویش را بزیوراخلاق حمیده بیاراید و بدانش زهد وپرهیزکاری گرود و اینمرتبه **تخلیه** است وقتی‌ازاین مراحل گذشت‌واحکام ظاهرشریعت‌کاربست ودرراه‌عبادت‌وخدمت رنجها برد واز خود پرستی مانندآتشی که از دود بگذرد گذشت وبرای خوبی و نیکی کوششها کرد کم کم نفس او روشن میگردد وازمقام علم گذشته‌بمقام‌عرفان یعنی کشف وشهود قدم مینهد وازاینطریق بتدریج سلوك کرده ترقی‌میکند تا از مبدأ شریعت بسلوك درطریقت میرسد تا سرانجـام بمغز و حقیقت نزدیك میشود آنگاهست که‌وحدت‌جهان درنظراوجلوه‌میکندواین‌مرتبه **تجلیه** است که‌دانش‌او منتهی به‌بینش ودانائی اومبدل به‌شناسائی‌میگردد وچیزهائی‌راکه سابق بانقصان میدانست اکنون بکمال‌می‌بیند یعنی‌عارف‌میشود وتابجائی واصل‌میگردد که‌فرقی بین‌نفس‌وعالم‌ومن‌وتووعالم ومعلوم وعارف ومعروف درنظراوباقی نمیماند وخودش

آینه‌حق میشود یعنی خود جسمانی وزمینی وشهوانی او زایل میشود وخود روحانی او که حقیقت عالم است دروی جلوه میکند وازاین لحاظ میتواند انا الحق گوید زیرا در وجود او تنها حق می‌ماند.

انا الحق کشف اسرار است مطلق | بجز حق کیست تا گوید انا الحق
روا باشد انا الله از درختی | چرا نبود روا از نیکبختی
هر آنکس را که اندر دل شکی نیست | یقین داند که هستی جز یکی نیست
جناب حضرت حق رادوئی نیست | در آنحضرت من وماوتوئی نیست
من وما وتو واو هست یك چیز | که در وحدت نباشد هیچ تمییز

بهمین روش استاد در مسائل دیگر عرفان بحث میکند مانند جلوه خداوند در عالم ووصال عارف بحق وهدف وحدود نطق آدمی ومسئله جزو و کل وحادث و قدیم ومعنی اصطلاحات واشارات دراشعار عرفانی مانند رخ و زلف وخط وخال وچشم و لب وشراب وشمع و شاهد وخرابات که عارفان ازین عبارات معانی مخصوصی قصد کنند مثلا درباب شراب چنین گوید:

شراب بیخودی در کش زمانی | مگر از دست خود یابی امانی
طهور آن می بود کز لوث هستی | تو را پاکی دهد در وقت مستی
خراباتی شدن از خود رهائیست | خودی کفر است اگر خود پارسائیست

غرض اینکه معنی شراب وخراباتی شدن در اصطلاح عارفان بیخود شدن واز خودپرستی که اساس اغراض مردمان وعلت اصلی خرابی جهان است گذشتن وتصوف به فداکاری و صمیمیت وپاکدلی گرویدنست.

بالجمله باید گفت گلشن راز معانی تصوف را دریك مثنوی ساده وشیرین درطی حدود هزار بیت شرح وتوضیح مینماید وآدمی را بترك عادت ودرك وحدت وجستجوی حقیقت رهبری میکند.

جلال الدین- مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعرای متصوف ایران بسال ششصدوچهار هجری دربلخ که ازمراکز فرهنگ وادبیات وعقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت. پدرش محمد بن حسین

ملقب به بهاءالدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلاء ومشایخ عرفاء محسوب میشد وظاهراً از جمله خلفاء شیخ نجم الدین کبری بود پیش خوارزمشاه تقرب داشت و گویا در نتیجهٔ پند گوئی و در اثر نفوذ و شهرتی که پیدا کرده بود جلب خصومت او را کرد ومخالفان تصوف از و سعایت نمودند و از مردم بلخ هم آزار دید پس مجبور بمهاجرت شد و با پسرش جلال الدین از راه بغداد قصد سفر حج نمود بحکم اشعاری از مثنوی تألیف پسر مولانا سلطان ولد این مسافرت در ظهور و فتنه مغول اتفاق افتاد وشاید این فتنه در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ٦۱۷ وقوع یافته و در اینصورت سن جلال الدین در اطراف ۱٤ خواهد بود.

گفته اند بهاء الدین ولد در نیشابور بدیدار شیخ فریدالدین عطار نایل آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند ومثنوی اسرار نامه را باو هدیه کرد بعد ازعبور از بغداد و زیارت حج بملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود بعد به لارنده که ازمراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحال اقامت افکند سپس بموجب دعوت سلطان علاءالدین کیقباد (٦۱۷-٦۳٤) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاءالدین ولد که درعلوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضایل وعلوم و بارشاد مردم پرداخت وعلاءالدین کیقباد ارادتی بسزا نسبت باو پیدا نمود.

اولین تعلیم و تربیت وارشاد وهدایت جلال الدین در نزد پدرش بود و یکسال بعد ازوفات او (که بسال ٦۲۸ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محقق ترمذی که ازشاگردان سابق بهاء الدین ولد بود و در این موقع درسلك خواص واولیاء اهل طریقت مقامی داشت بقونیه آمد وجلال الدین ازمجالس درس او کسب فیض نمود و نه سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد بعزم سیاحت واخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی درحلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معانی کرد و با تجارب معنوی ومکتسبات علمی باز بقونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بامر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد وهمی بنشر نفخات انس مشغول بود

تاروزی گردش روز گاراورا بایکی ازاوتاد زمان ونوادردوران بیکجاآوردواین ملاقات درحیات جلال الدین تأثیری عظیم نمود . این شخص عبارت بوداز شمس الدین بن علی بن ملك دادتبریزی که ژولیده پیری ازپیران صوفیه بودو نفسی گرم وجاذبه ای بزرگ وبیانی مؤثرداشت وازشهری به شهری راه میپیمود وبااهل راز وریاضت و درویشان وعارفان انس والفت مینمودتااینکه دراین موقع که سال ۶۵۲ هجری باشد بسراغ جلال الدین بقونیه آمد ودراول نظربارقه عشق وحقیقت را درچهره اودید واوراشفیع معنوی خود کرد ودربقیه عمرمرشد وقائد روحانی او گردید. ازتعظیم و احترامی که جلال الدین دراشعارواقوال خود نسبت بشمس ابرازنموده نیك پیداست که تأثیر نفس او دردل جهانگیر جلال الدین بس عمیق بوده چنانکه ابیات ذیل که از دفتر نخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهداین دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نورمطلقست / آفتابست وز انوار حقست
این نفس جان دامنم برتافتست / بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق صحبت سالها / بازگورمزی ازآن خوش حالها
من چگویم یك رگم هشیار نیست / شرح آن یاری که آنرایار نیست
خود ثنا گفتن زمن ترك ثناست / کاین دلیل هستی وهستی خطاست
شرح این هجران واین خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر
گفتمش پوشیده خوشتر سریار / خودتودرضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سردلبران / گفته آید در حدیث دیگران

بنا بفحوای این اشعارجلال الدین درشرح حکایات مثنوی وبیان معانی تصوف این مرشد پیررا دربرابرچشم داشته وبیاد او بشور وطرب بوده گرچه از ذکرنام اوخودداری نموده واسرارعرفان ورازایمان اورا درحدیث دیگران گفته است . مولانا مدتی درخلوت وفیض صحبت این عارف سوخته وسوزنده گذراند بعدمرشد مسافرتی بدمشق نمود وباز بقونیه برگشت و باز بارشاد وتحریك شوق وشعله ور ساختن آتش عشق مولانا پرداخت .

گفته اندشمس درمقام وجد و شوق عنان اختیاراز دست میداده و مضمرات

درون‌را بزبان می‌آورده و دربرابرمعتقدات قشری عوام بی‌باك بوده و اسرارفاش میکرده وبساط سماع وطرب عارفانه‌را بیباکانه میگسترده‌است‌چنانکه بنابروایت ازاین‌راه دشمنان‌زیادپیدا کرد وروزی ازسوء حادثه عوام‌قونیه براوشوریده اورا درملاءعام کشت(٦٤٥)وعلاءالدین پسرارشدمولانا نیزدراین‌معرکه سخت‌مجروح شده جان سپرد .

ولی‌آنچه ازبرخی غزلیات دیده میشود اینست شمس روزی ناپدید شد و مولانادوسال شبان‌وروزان‌درفراق کعبه مقصودجویان‌وگویان بودولی‌اثری‌نیافت.

مولانا جلال‌الدین بعد ازاین همه‌سر گذشت وریاضت‌وتجربه درعالم عرفان بمقام بلندی رسید وقطب‌سالکین‌آن مسلك گردید وچنانکه رسم‌مشایخ‌آن‌طایفه است‌خلیفه‌ای‌برای‌خودمعین نمودواولین خلیفه‌اوصلاح‌الدین‌فریدون زرکوب‌نام داشت که‌مولاناتوجهی‌خاص‌وعلاقه‌ای وافرواعتقادی زیادنسبت‌بوی ابرازمیفرمود بحدی که این‌توجه مایه‌حسدمریدان واقع‌میگشت واوده سال دراین‌خدمت‌بود . بعد ازاویعنی‌بسال٦٥٧حسام‌الدین حسن‌بن محمد بن‌حسن‌را بخلافت‌خودبرگزید واویازده سال درحال حیات مولانا خلیفه و١٢سال بعد ازوفات جانشین اوبود .

حسام‌الدین‌ازنخبه مریدان وپیروان وطرف توجه‌خاص‌بودوازسخنان‌استاد که درحق او گفته پیداست که‌وی‌درطریقت مراحلی طی نموده ودرعلم وتقوی و معرفت بمقام منیع ومرتبه رفیع رسیده بود وقول اودرحضوراستادتأثیری‌بزرگ داشت‌چنانکه‌بتشویق وتذکراوبود که کتاب‌مثنوی که شاهکارذوق عرفان‌ایرانست بسلك نظم‌وتحریردرآمد . وفات حسام‌الدین بسال ٦٨٣اتفاق‌افتادوبعدازاوخلافت بعهده‌فرزندمولانایعنی‌سلطان‌ولدواگذارشد واوسی‌سال پیشوای‌یاران‌طریقت‌بود.

مثنوی معنوی بزرگ‌ترین‌میوه افکاروبهترین‌جلوه‌اشعارجلال‌الدین بلکه کاملترین‌دیوان‌تصوف‌درزبان فارسی‌است که‌بشماربیست وشش هزاربیت ودرضمن شش کتاب دربحررمل سروده شده .

تاریخ‌شروع تألیف کتاب اول بدرستی معلوم نیست ولی دوسال بعد ازختام آن کتاب دوم شروع شده وآن بتاریخ ششصد و شصت و دو بود از این لحاظ

تاریخ شروع دفتر اول بین ٦٥٧ و ٦٦٠ باید باشد زیرا انتصاب حسام الدین بخلافت در ٦٥٧ بود. علت این وقفه دوساله اندوهی بود که بمناسبت وفات زوجه حسام الدین که ملهم ومعشوق مولانا بود دردل شاگرد واستاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت وریاضت واعتکاف نموده بود ابیات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی را میرساند:

مدتی این مثنوی تأخیر شد ‌ ‌ ‌ مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان ‌ ‌ ‌ باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود ‌ ‌ ‌ بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
چون زدریا سوی ساحل باز گشت ‌ ‌ ‌ چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود ‌ ‌ ‌ سال هجرت ششصدوشصت و دوبود

ازهمین ابیات بخوبی پیدا است که حسام الدین درتحریك ذوق وتشحیذ شور وشوق پیر خودچه تأثیری داشته دفترسوم مثنوی نیزبدینگونه بنام حسام الدین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار ‌ ‌ ‌ این سیوم دفتر که سنت شد سه بار

درآغاز دفترچهارم جلال الدین باردیگرتأثیرمعنوی حسام الدین را اینگونه بیان مینماید:

ای ضیاء الحق حسام الدین توئی ‌ ‌ ‌ که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی ‌ ‌ ‌ می کشد این را خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته‌ای ‌ ‌ ‌ میکشی آنجا که تو دانسته‌ای
مثنوی را چون تو مبدء بوده‌ای ‌ ‌ ‌ گر فزون گرددتواش افزوده‌ای

درمطلع کتاب پنجم بازهمین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

شه حسام الدین که نور انجم است ‌ ‌ ‌ طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد ‌ ‌ ‌ اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف ‌ ‌ ‌ ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی داد می ‌ ‌ ‌ غیر این منطق بنی بگشاد می

ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام الدینست.

ای حیات دل حسام الدین بسی میل مـی جوشد بقسم سادسی
گشت او جذب چو تو علامه‌ای در دهان گردان حسامی نامه‌ای

در این دفتر هم علاقه معنوی و الفت وعشق عارفانه مرشد بزرگ نسبت به حسام الدین بدفعات ظهور میکند از آنجمله درضمن ابیاتی که چنین شروع میکند:

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا ای صقال روح و سلطان الهدی

باز از تأثیر و تهییج او سخن میراند.

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا باذکر آنها نتایج دینی وعرفانی گرفته و حقایق معنوی را بزبان ساده وازراه تمثیل بیان مینماید. وبااین ترتیب بسی از آیات قرآن شریف واخبار واحادیث را نیز بسبك عرفان شرح وبیان میکند. این کتاب شریف گواینکه اولین مثنوی در تصوف نبود وقبل از آن گویندگان عارف مانند سنائی وشیخ عطار مثنوی‌ها دربسط عقاید صوفیانه سروده و گوی سبقت را ربوده بودند وپیداست که این سرودهای عارفانه و گویندگان آنها نصب العین و سرمشق جلال الدین بود وبیجهت نیست که فرمود:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

ولی الحق مولانا خود لحنی ونفسی داشت ودر شعر و تصوف پرچمی بلند وکاخی استوار دلپسند افراشت.

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا مجموعه غزلیات اوست که بنام دیوان شمس تبریزی جمع آمده یعنی آنرا باسم مرشد وقائد روحانی خود کرده عده ابیات آنرا سی هزار گفته‌اند دیوان چاپی تاحدود پنجاه هزار بیت دارد که دور نیست مقداری بر آن افزوده باشند.

گذشته از مثنوی و دیوان کتابی منثور بنام فیه‌مافیه از گفته‌های جلال الدین خطاب به معین الدین پروانه که بحلقه درس وصحبت استاد گرویده بود موجود است وآن نیز درمطالب عرفانی است. مقداری از مراسلات ومقالات مولانا نیز باقیست.

پیر مولانا جلال الدین درافکار واذهان بسیار وپیروان ومقلدان او بیشمار است

نه تنها نفوذ معنوی و ادبی استاد در ایران و هند و آسیای صغیر بکمالست بلکه شهرتش بمغرب زمین هم رسیده واشعارش بلغتهای آنسامان نقل و ترجمه گردیده است. تفاسیر زیاد درشرح مثنوی تألیف یافته که ازآنجمله میتوان ازجواهر الاسرار کمال الدین حسین خوارزمی بفارسی و تفسیر اسمعیل بن احمد بترکی نام برد . حکیم نامی ملا هادی سبزواری نیز شرحی وجیز مرقوم داشته . وفات مولانا بسال ششصد و هفتاد و دو در قونیه اتفاق افتاد واورا درمقبره پدر که بامر سلطان ساخته شده بود بخاك سپردند .

پسر مولانا سلطان ولد که بعداً پیشوای مولویان گردید نیز ذوق عارفانه و قریحه شاعرانه داشت وسه مثنوی ازاو باقیست که معروفترین آنها مثنوی ولدی یا ولدنامه است و آن درشرح حالات پدر واولیاء وتفسیر مطالب ومقالات عرفانیست .

وی به نثر نیز مطالبی عرفانی برنهج کتاب فیه مافیه پرداخته .

سلطان ولد بلغت وشعر ترکی هم آشنا بوده و درادبیات ترکی تأثیری بزرگ داشته ویکی ازعوامل انتشار ادبیات ایران درترکیه او بوده . وی درسال ۷۱۲ در قونیه درگذشت ودر تربت پدر مدفون گشت .

سبك وافكارـ مولانا جلال الدین درمثنوی خود ازحیث رسائی مقصود واتقان مطلب ولطافت معنی وباریکی اندیشه وصفا وپختگی فکر عرفانی داد سخن داده است وتوان گفت شعر عرفانی باسنائی قوام وموزونیت تام پیدا کرد وباشیخ عطار مظهر معانی لطیف وشور وشوق گردید وباجلال الدین بکمال رسید واگر بنا بود شخص کاروان سخنگویان ایرانرا بدیده نقاد درنگرد بایستی گفت فردوسی استاد درشعر داستانی رزمی وخیام هنرور در رباعی حکمی وانوری نمونه کامل درقصیده فنی ونظامی توانا درقصه وداستان عشقی وسعدی سرمشق درنثر بدیع وغزل وجلال الدین مثال باهر درمثنوی عرفانی وحافظ سخن پرداز درغزل عرفانیست .

جلال الدین چنانکه رشته معانی را بافکر دقیق وحسی رقیق بهم بسته درالفاظ نیز زبردستی نشان داده وبااینکه اغلب مثنوی را املا فرموده وحسام الدین آنرا بسلك تحریر درآورده وبدینگونه شش دفتر حاوی فزون بربیست وششهزار بیت بوجود آمده بازازحیث عبارت وانسجام کلمات واستعمال لغات قدرتی تمام نشان داده است

نهایت اینکه توجه استاد برخلاف تمام شاعران دیگر هرگز به زینتهای لفظی نبوده است واحساسات انتخاب وزن مثنوی برای همین است که به ادای مقصود آسانتر آید و بمیزان طبع سخنگوی معنوی بسهولت گراید جذبه معانی وشوق حقایق عرفانی نه بحدی بود که استاد را دربند آرایش الفاظ گذارد ودرقید عروض وقافیه نگهدارد اینست. ابیاتی درمثنوی پیدا توان نمود که ازحیث فصاحت لفظی واستعمال بعضی کلمات وترکیبات وقوافی هرگز جاذب وفریبنده نیست وخود براین حقیقت نظر داشته که گفته است.

غیر نطق و غیر ایما و سجل　　　صدهزاران ترجمان خیزد زدل

وآنگاه که برای تقریر لطائف ومعارف حال پیدا کرده قیدقال را برانداخته و معنی درسخنش بقافیه چیره گشته اینست که فرموده :

قافیه اندیشم ودلدار من　　　گویدم مندیش جز دیدار من

حرف وصوت وگفت را برهم زنم　　　تا که بی این هرسه باتو دم زنم

برای درك لطایف سخنان عارفان عموماً وکلمات مولانا خصوصاً گذشته از الفت با علوم اسلامی وانس با اصلاحات خاص تصوف صفای ضمیرو شوق معرفت وذوق وحدت لازمست تا پرده ازروی راز کلمات برداشته شود .

شرح کتاب مثنوی وبیان مطالب وافکار آن دراین مختصر ممکن نیست که دریا در کوزه نمیگنجد .

گر بریزی بحررا در کوزه ای　　　چند گنجد قسمت یکروزه ای

پس فقط اشارتی خواهد رفت والعاقل یکفیه الاشاره :

گر بگویم شرح این بیحد شود　　　مثنوی هفتاد من کاغذ شود

هستی جهان یکیست وآن ذات خدا یتعالی است که جز او نیست وهرچه هست درحقیقت او وعالم همه جلوه گاه اوست . روح ما نیز از اشعهٔ هستی اوست که ازمبداء جدا افتاده وبدین جهان ظاهری وکثرت وتعیین نزول یافته وهمواره درحسرت دیدار و شوق و عشق دلدار بسرمیبرد و میخواهد حجابات ظلمانی این نشئهٔ جسمانی را بدرد وباصل خود پیوندد وناله هجرانست که مانند نی که از نیستان بریده باشندازو

شنیده‌میشود نهایت ظاهر بینان و کوردلان مبداء خود را فراموش کرده‌اند و زبان روان را در نمی‌یابند .

بشنو از نی چون حکایت میکند — وز جدائیها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند — از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه‌خواهم شرحه شرحه‌از فراق — تا نمایم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم — جفت خوشحالان و بد حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من — از درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد — جوشش عشقست کاندر می فتاد ..

برای دریافتن وحدت و پی بردن بحقیقت باید عشق سوزانی داشت که آتش آن تمام هستی ظاهری و غرور جسمانی را خاکستر کند و گوید :

عشقهائی کز پی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
خام را جز آتش هجر و فراق — که پزد که وارهاند از فراق
چون توئی و تو هنوز از تو نرفت — سوختن باید تو را در نار تفت

کسیکه عاشق ذات خدا باشد باید از بت پرستی و وهم و نقش ظاهر بدر آید :

عاشق تصویر و وهم خویشتن — کی بود از عاشقان ذوالمنن
عاشق آن وهم اگر صادق بود — آن مجازش تا حقیقت میکشد

عاشق صادق باید از خود بگذرد یعنی شهوات و اغراض را بکشد زیرا :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد — صد حجاب از دل بسوی دیده شد

باید خودپسندی و غرور جاه را برطرف نماید و حتی فریب علم خود را نیز نخورده و در واقع خود را یعنی خود شهوانی را از بین برد و بمیرد تا زنده گردد و گرنه تا در گریوه ظاهر پرستی است زنده نیست نظیر آن نحوی که بقواعد نحو خود میبالید و دیگری را ببجهل سرزنش می‌نمود ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زندگی مرد حقیقت پرست

شهوت کش خواهد تاسالم بدر آید ودیگران‌را هم رهائی بخشد :

آن یکی نحوی‌بکشتی در نشست   رو بکشتیبان نهادآن خودپرست
گفت‌هیچ ازنحوخواندی گفت‌لا   گفت نیم عمر تو شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب   لیك‌آندم گشت خاموش ازجواب
باد کشتی را بگردابی فکند   گفت کشتیبان بدان‌نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو   گفت نی از من تو سباحی مجو
گفت کل عمرت ای‌نحوی‌فناست   زانکه کشتی غرق این گردابهاست
محو می‌باید نه نحو اینجا بدان   گرتو محوی بیخطردرآب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد   ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر   بحر اسرارت نهد بر فرق سر
مرد نحوی را ازآن در دوختیم   تا شما را نحو محو آموختیم

کمترطایفه‌ای درجهان مانندطایفه‌عارفان برخلاف‌ظاهرپرستی وریاوخود فریبی‌قیام کرده است‌چون به‌نظرآنان همه‌جهان‌مظهر یك‌حقیقت وجلوه گاه‌یك مشیت‌است‌پس‌اختلاف‌امم ودشمنیهای‌فرزندآدم نشانه‌بی‌خبری‌و غروراست ومنشاء این‌غرورهماناظاهرپرستی‌وقیاسهای‌غلط است‌مانندآن‌طوطی که شیشه‌روغن‌بادام‌را شکست وبقال برسرش زد وموی‌سرش ریخت و کل گشت وچون ژولیده‌ای با کله کل ازآنجامیگذشت طوطی گفت‌ناچارتوهم‌شیشهٔ‌روغن‌شکستی که کل‌شدی!مردم نادان هم طوطی‌واردیگران‌رااز خود قیاس‌میکنند .

بود بقالی و او را طوطئی   خوش نواوسبز وگویا طوطئی
بردکان بودی نگهبان دکان   نکته گفتی با همه سوداگران
در خطاب آدمی ناطق بدی   در نوای طوطیان حاذق بدی
گربه‌ای بر جست ناگه در دکان   بهرموشی، طوطیك از بیم جان
جست‌ازصدردکان‌سوئی گریخت   شیشه های روغن بادام ریخت
از سوی خانه بیامد خواجه‌اش   بردکان‌بنشست فارغ‌خواجه‌وش
دید پرروغن‌دکان وجاش چرب   بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب

روزك چندی سخن کوتاه کرد — مرد بقال از ندامت آه کرد
ریش برمیکند میگفت ایدریغ — کافتاب نعمتم شد زیر میغ
دست من بشکسته بودی آنزمان — چون زدم من برسر آن خوش زبان
هدیها میداد هر درویش را — تا بیابد نطق مرغ خویش را
بعد سه روز و سه شب حیران وزار — بردکان بنشسته بود نومیدوار
مینمود آنمرغ راهر گون شگفت — تا که باشد کاندر آید او بگفت
جولقی سر برهنه میگذشت — با سر بی موچو پشت طاس وطشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان — بانگ بر درویش زد که هی فلان
از چه ای کل با کلان آمیختی — تو مگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را — کو چو خود پنداشت صاحبدلق را
کار پاکانرا قیاس از خود مگیر — گرچه باشد در نبشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد — کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

هر قومی تصور میکند او نیك فهمیده کل حزب بمالدیهم فرحون و گمراهی بشر از اینجاست واختلافها وجنگها بهمین علت بوجود آید. این فکر لطیف را شاعر عارف ایران در هفتصد سال پیش که بشر بیشتر از حالا درظلمات جهل بود اظهار کرد و پهناوری وتوانائی فکر ایرانی را نیك نمودار ساخت .

برای راهنمائی ونجات بشر باید حقیقت را پیدا نمود وازظاهر در گذشت .

حقیقت را بچشم حقیقت بین توان دید وبرای داشتن چنین چشمی ریاضت و تهذیب نفس و کسب فضایل لازمست و گرنه انسان سایه راحقیقت و سراب را آب خواهد بنداشت مجنون باید بود تا لیلی را شناخت ابلهان پی خیال میگردند و بصید سایه می پردازند وحق را از باطل تشخیص نمیدهند :

گفت لیلی را خلیفه کان توئی — کز تو مجنون شد پریشان وغوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی — گفت خامش چون تو مجنون نیستی
هر که بیداراست او درخوابتر — هست بیداریش از خوابش بتر

چون بحق بیدار نبود جان ما　　هست بیداری چو دربندان ما
جان‌همه روز از لگد کوب خیال　　وز زیان وسود وز خوف زوال
نی‌صفا می ماندش نی‌لطف وفر　　نی بسوی آسمان راه سفر
خفته آن باشد که اوازهر خیال　　دارد امید و کند با او مقام
مرغ بر بالا پران و سایه اش　　می‌دود برخاك پران مرغ وش
ابلهی صیاد آن سایه شود　　میدود چندانکه بی مایه شود
تیر اندازد بسوی سایه او　　ترکشش خالی‌شوددرجست‌وجو

برای‌بیداری‌واقعی‌رنج‌خدمت‌وعبادت ومعنی‌پرستی‌وتربیت‌نفس ودردمندی لازمست‌اشخاص‌قشری‌بیدردراپرده پیش‌چشم کشیده‌میشودزیرادردحقجوئی‌ندارد:

هر که‌او بیدارتر‌پردرد تر　　هر که‌او آگاه تررخ زردتر

پیداست مقصوداز‌این‌دردمندی وریاضت‌هر گزدست ازوظایف‌زندگی‌شستن وباتوکل بیکاروآواره نشستن نباشد دراین‌جهان باید باسباب وعمل قائل شدتاکار زندگی‌که مقدمه حیات جاویدانست‌تعطیل برندارد :

گفت پیغمبر بآواز بلند　　با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو　　از توکل درسبب کاهل مشو
درتوکل جهد کسب‌اولیتراست　　زانکه‌درضمن محبت‌مضمراست
گر توکل میکنی درکار کن　　کشت کن‌پس‌تکیه‌برجبار کن..

پس درویشی وعبادت ازفقر ونداری ودریوزگی‌وبی‌اسبابی نیست بلکه از غروروخود پرستی رستن از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است وگرنه مال دنیا وسیله است وباید از راه مشروع کسب گردد نهایت شخص باید بمال مسلط گردد نه‌مال به‌شخص‌همچنین‌این‌سلك‌مخالف‌زن‌وفرزندنباشددرویشی‌دراستغنا وبی‌اعتنائی است نه دراحتیاج ونداری .

چیست دنیا از خدا غافل بدان　　نی قماش ونی زرو فرزند وزن
مال راکزبهردین باشی حمول　　نعم مال صالح خواندش رسول
دست شستیم ازهمه‌اسباب خود　　آتش اندر خاندان انداختیم

صوفی‌صادق اینگونه‌هدف ومقصود هرچیزرا بجای خود درمی‌یابد ومعنی عالم‌باطن وارزش‌جهان ظاهر واسباب وعلل راپی‌میبرد ومطابق گفته‌شیخ شبستری میداند که:

جهان مانند خط وخال و ابروست — که‌هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست

وروزگار خودرا بیشتر به‌خدمت بسرمیبرد و درامور تأمل‌میکند وپیش از آزمایش درنزدپیر وپیشوا دم نمیزنند وادعانمیکنندزیرا میداننددعوی دانش وپر گوئی‌نشانه ناپختگی‌است وسختی که گفته‌شد مانند تیریست که از کمان‌در رفت وپشیمانی‌سود ندارد:

کودك اول چون بزایـد شیر نوش — مدتی خاموش باشد جمله گوش
مـدتـی میبایدش لب دوخـتـن — از سخن تـا او سخن آموختن
نکتهٔ کان جست ناگه از زبـان — همچوتیری‌دان که‌جست آن‌از کمان
وانگردد از ره آن تیرای پسر — بند بایدکرد سیلی را ز سر

پس‌تأمل وخاموشی‌وآموختن وپند گرفتن درآئین عارفان بهتراست تـاپر گفتن وخودستائی و دانش فروشی کردن درواقع عارف صاحبدلست ودلرا بزبان ترجیح میدهد زیرادل‌جایگاه‌خداست وتاروابط بشرازعالم الفاظ گذشت وقلبی‌شد یگانگی‌وهمدردی‌حاصل‌میگرددورنگ ونیرنگ‌ظاهری‌ناپدیدمیشود زیراجدال وقتال آدمی‌ازمنافقی‌وزبانبازیست.

چونکه بی‌رنگی‌اسیررنگ شد — موسئی با موسئی درجنگ شد

دل‌وصمیمیت‌راه‌وحدت‌است‌ومیتواند اقوام‌را ازبیگانگی‌به‌یگانگی درآرد نه زبان‌وظاهر:

ای بسا هندو و ترك همزبان — ای بسا دوترك چون بیگانگان
پس‌زبان همدلی‌خوددیگراست — همدلی از همزبانی بهتر است

پی‌بردن به‌سروحدت وعوامل‌جمعیت‌تاآنجا که‌شخص‌از کثرت بگذرد وبمقام مع‌الجمع برسدبسیاردشواراست وآنگاه که کسی آنمقام‌رایافت افشای راز آن

پیش همه کس آسان نباشد زیرا تربیت وتهذیب باید، ازین لحاظست که صوفیان را اهل راز گفته‌اند :

گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت زود باشد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود سر آن سر سبزی بستان شود

افشای راز عرفانی از دوسوی زیان دارد یکی از سوی اهل ظاهر و پوست پرستان بیمغز و دیگر از سوی عالم نمایان که میخواهند هر مطلب را بروز جدل استدلال کنند درصورتیکه تاقیاس خرد بنور عرفان منور نگردد بسا که عقل از پی بردن بحق عاجز میماند.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت تمکین بود

همین سر عرفان و راز ایمانست که در دیوان شمس تبریزی بشکل غزلهای شورانگیز ظهور میکند.

اگر در مثنوی نام شمس تبریز نادر آمده ونظر بطور غیر مستقیم بدو معطوف بوده درغزلیات طرف خطاب و هدف اشعار پردرد وتاب مستقیماً شمس تبریزیست وغیر ازغزلهای معدودی هر غزلی بنام او که معشوق معنوی و کعبه عرفانی مولانا بوده خاتمه می‌یابد.

صفت خاصه غزلهای مولانا جوش وخروش عاشقانه ایست که هر خواننده صاحب دل را تکان میدهد واحساسات اورا تحریك میکند ودر واقع درهرغزلی اثر جذبه وحال وآتش واشتعال محسوسست ودرنهاد اغلب آنها روح سماع ورقص عارفانه دمیده زیرا سرتاسر شور وجنب وجوش پیدا وسوز عشق هویداست و توان گفت این سنخ سخن شوریده وبی آرام راپیش ازجلال الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگر بنسبت شیخ عطار و کمی هم سنائی.

وبیجهت نیست دراینجا نیزمانند مثنوی از این پیشوایان شعر عرفانی یاد میکند ودریك غزل گوید:

اگرعطار عاشق بدسنائی شاه وفائق بود نه آنم من نه اینم من که کردم سروپا را

ودرغزل دیگرازسنائی اینچنین یاد میکند :

گفت کسی خواجه سنائی بمرد — مردن اینخواجه نه‌کاریست خرد
کاه نبود او که ببادی رود — آب نبود او که ز سرما فسرد
شانه نبود او که ز موئی شکست — دانه نبود او که زمینش فشرد
گنج زری بود دراین خاکدان — کو دو جهان را بجوی میشمرد

واین‌ابیات قطعه رودکی‌را دراین‌مرثیه ابوالحسن‌مرادی‌شاعربخارا بخاطر آورد که گفت :

مرد مرادی نه همانا که مرد — مرگ‌چنان‌خواجه‌نه‌کاریست‌خرد
جان گرامی بپدر باز داد — کالبد تیره بمادر سپرد

هدف غزلهای شورانگیزمولانا همانا وصال حق ودرك وجود مطلق است و هجران یار وعشق دلدار که مظهر آن پیرمرشد بزرگ اوشمس تبزیزیست درهر بیت پیداست یعنی گاهی‌دراین‌سخنان پرهیجان‌نشاط وشوق دیدار وگاهی‌سوز و گداز هجران یار درکاراست هنگامی ساز سماع و مجلس انس‌آن پیر معنوی و هنگامی‌سوز روزگار دوری وغیبت اوست که مؤثرترین سخنان‌را بوجود آورده روح‌آشفته هر غزل از وزن دل‌انگیز ونداهای پیاپی وجوشش‌های دمادم‌پیداست مانند این‌غزلها :

بیائید بیائید که گلزار دمیدست — بیائید بیائید که دلدار رسیدست..

ای عاشقان‌ای عاشقان من خاك را گوهر کنم
ای مطربان ای مطربان دف شما پر زر کنم ..

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم ..

نه شبم نه‌شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم همه زآفتاب گویم..

ای عاشقان ای عاشقان یك لولئی دیوانه شد
طشتش فتادازبام مانك سوی‌مجنون‌خانه‌شد..

دراین گیرودار عشق پناهگاه بزرگ عارف کعبهٔ دل ونزدیکترین راه بسوی وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که فرمود:

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری
دلست کعبهٔ معنی تو گل چه پنداری
طواف کعبهٔ صورت حقت از آن فرمود
که تا بواسطهٔ آن دلی بدست آری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدرهٔ زر گر بری بحضرت حق
حقت بگوید دل آر گر بما آری
زعرش و کرسی ولوح وقلم فزون باشد
دل خراب که او را بهیچ نشماری

آنانکه دل ندارند وازصفای درون محرومند وپی خدا میگردند راه نزدیك را گم کرده ازراه دور میروند ویاردرخانه گذاشته دورجهان میگردند.

آنها که طلبکار خدائید خدائید — بیرون ز شما نیست شمائید شمائید
چیزی که نگردید گم ازبهرچه جوئید — کس غیر شما نیست کجائید کجائید
در خانه نشینید نگردید بهر کوی — زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

همچنین آنان که کعبهٔ دل را فراموش میکنند یعنی ازحضور قلب و حال و روحانیت محرومند وظاهری بعمل میآورند وطوافی بی خبرانه از کعبه میکنند یار را چگونه توانندیافت:

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید — معشوق همین جاست بیائید بیائید
معشوق تو همسایهٔ دیوار بدیوار — در وادیه سر گشته شما در چه هوائید
گرصورت بیصورت معشوق ببینید — هم خواجه و هم بنده وهم قبله شمائید
گر قصدشما دیدن آن کعبهٔ جانست — اول رخ آئینه بصیقل بزدائید

همچنین‌است کار آنان که قلب آلوده‌ای دارند وحرام ازحلال نشناسد وبحق پی‌نبرده‌اند وازعشق الهی محرومند ولی بظاهــر نمــازی میخوانند کارقشریست . نماز بیدلان جز حرکاتی بیش‌نخواهد بود تا چه ماند بنماز آنان کــه بروی ریــا میگزارند. وبظاهر زاهد ودرباطن مردم آزارند :

اگر نه روی دل اندربرابرت دارم — من ایــن نماز حساب نماز نشمارم
زعشق روی تو من رو بقبله آوردم — وگرنه من زنماز وز قبلــه بیزارم
مراغرض زنماز آن بود که پنهانی — حدیث دردفراق تو باتــو بگزارم
وگرنه‌اینچه‌نمازی بود که من‌باتو — نشسته روی بمحراب و دل بیازارم
نماز کن بصفت‌چون‌فرشته‌ماندومن — هنوز در صفت دیو ودد گــرفتارم
کسیکه‌جامه‌بسبک‌برزندنمازی‌نیست — نمازمن بچه‌ارزد کــه دربغــل‌دارم
ازین نمازنباشد بجز کــه آزارت — همان‌به‌آنکه ترابیش ازین‌نیازارم
ازین نماز ریائی چنین‌خجل‌شده‌ام — که در برابــر رویت نظرنمی‌آرم
اشارتی که نمودی به شمس‌تبریزی — نظــر بجانب مــا کن غفور غفارم

خلاصه اینکه هدف‌کلمات این‌عارف بزرگ نظر بوحدت ورجوع بباطن و اغراض ازظاهر ونشر خلوص وصفا ورد تظاهر وریا وگذشتن از نمایش بیرون و پیوستن بگشایش درون وچشم پوشیدن ازتجمل آفاق ودیده دوختن بنوراشراق است بحکم این‌معانیست که فرماید :

ما دل اندر راه مردان باختیم — غلغلی اندر جهان انداختیم
آتشی اندر دل خلقان زدیــم — شورشی در عاشقان انداختیم
خرقــه وسجاده و تسبیح را — در خرابات مغان انــداختیم
داشتیم برپشت خود بار گران — شکر کان بار گران‌انداختیم
جبه ودستار وعلم و قیل وقــال — جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق تیر معــرفت — راستی سوی نشان انداختیم
تخم اعمال سعادت تا ابد — در زمین امتحان انداختیم
آب درکشتی هلاك کشتی است — آب اندر زیر کشتی پشتی‌است

دنیی دون نزددانا جیفه‌ایست　　جیفه را پیش‌سگان انداختیم
ما ز قرآن بر گزیده مغز را　　پوست‌را پیش‌خسان انداختیم
ما بساط عشرت و ذوق وصفا　　در سرای لامکان انداختیم
بهر عشق شمس تبریزی لقب　　غلغلی در آسمان انداختیم

در باب بر گزیدن مغز قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن در مثنوی معنوی هم این ابیات آمده که درآن ضمن بازیادی ازسنائی شده :

خوش بیان کردآن‌حکیم‌غزنوی　　بهـر محجوبـان مثال معنوی
که زقرآن گرنه بیند غیر قال　　این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کـز شعاع آفتاب پـر ز نـور　　غیر گرمی مـی نیابد چشم کور
حرف‌قرآن‌رابدان که‌ظاهریست　　زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
تو زقرآن ای پسر ظاهـر مبین　　دیو آدم را نـه‌بیند جز که طین
ظاهر قرآن‌چو شخص آدمیست　　که نقوشش‌ظاهر وجانش‌خفیست

افکار ومقاصد مولانا درفیه مافیه‌نیزهمان معانی است که درمثنوی بیان‌شده وترجیع بندها ورباعیها ومکاتیب نیزپیمانه همین سواد و سود وپروانـه شمع این مقصود است .

کمال‌الدین اسمعیل خلاق‌المعانی کمال‌الدین‌اسمعیل‌پسرجمال‌الدین‌محمد عبدالرزاق‌اصفهانی ازشاعران وقصیده‌سرایان‌معروف‌عراق درقرن هفتم بشماراست. پدرش چنانکه ذکرش گذشت ازسخنگویان نامی‌زمان خودمحسوب‌میشد . اونیز مانندپدر مداح آل‌صاعدوآل خجنددوخانواده معروف‌مذهبی اصفهان بودهمچنین کمال‌الدین خوارزمشاهیان واتابکان فارس‌وسپهبدان طبرستان رادر اشعار خـود بستود. درزمان حیات‌این شاعربود که واقعهٔ‌خونین قتل عام مـردم اصفهان بدست خونخوران مغول‌روی دادو کمال نیزمانندبسی از بزرگـان ودانشمندان متواری گشت وبعد ازفشاروآواز که ازستم روزگار وفجایع‌اشرار دید سرانجام‌خودبسال ۶۳۵ طعمه‌شمشیر مغول گردید .

قصاید کمال‌الدین معمولابدون‌تغزل شروع‌میکندو گاهی بعدازگریز بمدح

ممدوح ابیاتی پند آمیز میسراید مانند این قصیده در مدح خواجه رکن الدین صاعدبن مسعود :

ای آنکه لاف‌میزنی ازدل که‌عاشقست   طوبی لك ار زبان تو با دل موافقست
بگذار ساز وآلت حس وخیال و وهم   تنها جریده رو که گذر پر مضایقست
ازعقل پرس راه که پیری موحد است   مسپر پی خیال کـه درزدی منافقست
ز افلاك بر گذر اگرت میل نزهتست   کین گرد خیمه نیز محل طوارقست
چون‌غنچه‌دل‌دراین‌تن دهروی‌بسته‌ای   بس‌لافِ یکدلی زنی آنهم نه لایقست
خورشید حق زسایه تو در حجاب شد   ورنه همه سراسر عالم مشارقست ...

درقصاید کمال‌الدین توجه خاصی نسبت بزادگاهش اصفهان دیده میشود و روزگار آبادانی ونشاط یاایام خرابی واندوه آنشهر را ازدل درمییابد وشرکت میجوید مانند قصاید با مطلع‌های ذیل:

منم اینکه کشته است تاکه مرا   دل‌ودامن از چنگ محنت رها ...
اصفهان خـرم است و مردم شاد   اینچنین عهد کس ندارد یاد ...
صفاهان را بهریکچند دولتها جوان‌گردد   هوایش عنبر افشاند زمینش‌گلستان‌گردد

شاعرقصایدی مؤثردر گذشتن عمروشکایت ازمردم وپند واندرز سروده‌است ازقبیل قصیده :

جهان بگشتم وآفاق سربسر دیدم   بمردمی اگـر ازمردمی اثر دیدم
دراینزمانه که‌دلبستگی‌است حاصل‌او   همه گشایشی از چشمه جگر دیدم
بنالم ار کسی ازبدهمی‌بنالداز آنك   ز روزگار من ازبد بسی بتر دیدم

درقصیده‌ای که بمطلع :

بچشم عقل نظر میکنم یمین ویسار   زشاعری بتر اندر جهان ندیدم‌کار

آغاز کرده و کساد بازارشعر وحشت ومنت مردم یادمیکند خود ازعلو طبع خود سخن میراند ومیگوید:

هزار شکر و سپاس از خدای عز وجل
که من ز حرص و طمع نیستم براین هنجار

وجود کسب خود از شعر وشاعری نکنم

چو من اگرچه کم افتند ناظم اشعار

نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز

نه من ز کس نه کس ازمن همی بردتیمار

برخی ابیات مینمایاند که براین دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بوده وهم مانند پدرش از درد چشم شبها نمی غنوده چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بجان آمد از عــذاب

یارب چه دیدخواهم ازاین چشم درد یاب

گویند مشك ناب شود خون بروزگار

دیده بچشم خویش که شد مشك خون ناب

کمال الدین درمرثیه پدرهم قصیده‌ای مؤثرساخته که مطلع آن اینست:

من سر بآفتاب وفلك درنیاورم　　　　گرتیغ آفتاب زند چرخ برسرم

همام تبریزی- خواجه همام الدین بن علائی تبریزی ازشعرا وسخنگویان نامبردار آذربایجانست ودرفنون نظم بخصوص درغزلسرائی استادی بکاربرده وسبك سعدی را بخوبی تتبع کرده‌است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته:

همه‌مرا سخن دلفریب وشیرین است　　　　ولی چه‌سود که بیچاره نیست شیرازی

ودراین بیت نظرش بمعاصربزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام قریب دوهزار بیت دارد نیز منظومه‌ای موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحبدیوانی جوینی که ازادب پروران عهد وهمام خدمت آن بزرگ راملتزم بودساخته. همام درغزل تأثیرمهر وصفای قلب عاشق را بزبانی فریبنده تعبیرمیکند وازآنجمله گوید :

دانی چگونه باشد ازدوستان جدائی　　　　چون دیده‌ای که‌ماندخالی زروشنائی

سهلست عاشقان را ازجان خود بریدن　　　　لیکن زروی جانان مشکل بود جدائی

دردوستی نیاید هرگز خلل زدوری　　　　گردرمیان یاران مهری بود خدائی

هرزر که خالص آید بریك عیار باشد　　　　صد بار اگر درآتش آنرا بیازمائی

آثارعشق در گل‌وبلبل نیزپیداست ومردی که آتش مهردردل اوظهور کرد
ازملامتگران نیندیشد :

بلبلان را همه شب خواب نیاید ازبیم
که مبادا ببرد برگ گلی باد نسیم
شب مهتاب و گل وبلبل سرمست بهم
مجلس آن‌نیست که‌درخواب‌رودچشم‌ندیم
باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی
هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی
مرغ را نغمهٔ داود که کردی تعلیم
عشق میورزم و گو خصم ملامت میکن
نه‌من‌آورده‌ام‌این‌شیوه که‌رسمیست‌قدیم
گر نمایم بملامتگرخود صورت‌دوست
دهد انصاف و کند مسئله با ما تسلیم

ازهمین‌مضامین‌پیداست که همام فقط‌مضامین معمول ومشهوررااقتباس‌نکرده
وخود تصرفی‌نموده‌مثلادرغزل‌فوق مضمون بادوبرگ و گل وبیم‌بلبل‌چندان‌شایع
نیست وشاید ازابتکارات شاعرباشد .

اوحدی‌مراغه‌ای- رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجانست
درحدود ۶۷۰ درمراغه تولدیافت. وقسمت‌مهمی ازعمر خودرا دراصفهان اقامت
جست ازسخنانش پیداست که درعلوم دینی وعرفانی غوری ودر مسائل اخلاقی و
اجتماعی نظری داشته.

درعرفان‌به‌عارف معروف شیخ‌ابوحامد اوحدالدین کرمانی(متوفی‌در۶۳۵)
دست ارادت‌داده‌و تخلصش‌ازنام‌اوست. عمده شهرت اوحدی دردوره‌سلطنت آخرین
ایلخان یعنی‌ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶) بود وپادشاه ووزیراو غیاث‌الدین محمد
خواجه رشیدالدین فضل‌الله را دراشعارخود مدح کرده .

دیوانش مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات. غزل عرفانی را متین ساخته، در قصایدش نیز ابیات عرفانی و مراثی لطیف موجود است از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا منطق العشاق است که آنرا بنام وجیه الدین شاه یوسف نوه خواجه نصیر الدین طوسی ساخته و در آن گفته :

وجیه دولت و دین شاه یوسف — که دارد رتبت پنجاه یوسف
نصیر الدین طوسی را نبیره — که عقل از فطنت او گشت خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰٦ بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال و واو از سال هجرت — بپایان بردم این در حال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن مدح از سلطان ابوسعید نموده و آنرا بنام غیاث الدین محمد وزیر کرده و مشتمل بر پنج هزار بیت است و میتوان گفت شاهکار شاعر است که بسال ۷۳۳ بسلك نظم آمده. خود گوید:

چو بتاریخ بر گرفتم فال — هفتصد رفته بود و سی و سه سال

وفات اوحدی بسال ۷۳۸ اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید سنگ قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظ است.

قصیده زیرین چنانکه مشهود است لحن عرفانی دارد و سبك سنائی و شیخ عطار و مولوی را بیاد میآورد و از شاعران متأخر ترجیع بند هاتف بدان میماند:

سر پیوند ما ندارد یار — چون توان شد زوصل برخوردار
همدمی نیست تا بگویم راز — خلوتی نیست تا بگریم زار
درخروشم زصیت آن معشوق — در سماعم ز صوت آن مزمار
مطربم پرده ها همی سازد — که در آن پرده نیست کس را بار
همه مستان در آمدند بهوش — مست ما خود نمیشود هشیار
چیست این ناله و فغان درشهر — چیست این شور و فتنه در بازار
همه در جستجوی و او غافل — همه در گفتگوی و او بیزار
نار در زن بخرمن تشویش — پای در نه ز مکمن انکار

خانـه در بیشهٔ الهی بـر — سنـگ در شیشهٔ ملاهی بار
در سواد سه‌نقش کش خامه — بر در چار طبع زن مسمار
این مثلث بنه بر آتش شك — وآن مربع بریز درمضمار
باغبارند شاه ولشکـر باش — تا برون آیدآن علم زغبار
جزیکی نیست صورت‌خواجه — کثرت‌ازآینه‌است وآینه‌دار
آب وآئینه پیش گیر وببین — که‌یکی‌چون‌دومیشودبشمار
سکهٔ‌شاه‌ونقش‌سکه یکیست — عدد از درهم است وازدینار
هم بدریاست باز گشت نمی — که ز دریا جدا شود به‌بخار
بنهایت رسان تو خط وجود — نقطهٔ اصل از انتها بـردار
تابدانیکه نیست جز یك نور — واندگر سایهٔ در و دیـوار
همه‌عالم نشان صورت اوست — باز جوئیدیااولی الابصار ...

نظرشاعر دراین قصیده چنانکه عیانست‌بوحدت‌عالم‌وتجلی حقیقت واحددر کثرت است همانطور که قطره ازدریاجداشده بازبدان میگردد اجزای وجودنیز که ازیك هستهٔ هستی‌است بیك‌اصل منتهی میشود .

بااینکه‌شعراوحدی‌ازآنجمله‌این‌قصیده استادانه سروده‌شده‌ولی دراستحکام عبارت‌ودقت‌معانی‌بسخن‌استادان درجه اول نرسدواگر مثلااین‌قصیده باترجیع‌بند هاتف که شایدازهمین‌شعر وامثالش ملهم‌شده مقایسه گـردد سخن‌هاتف محکم‌تر جلوه‌خواهد نمود. حتی در ابیاتی‌مانند :

تو گمانی که‌میرسدمعشوق... — خانه در بیشه الهی بر ...

بنهایت رسان‌تو خط وجود... کمی سستی درعبارت ومعنی‌مشهوداست

اوحدی درمثنوی‌جام جم‌نیز افکارعرفانی‌ابرازنموده‌ودرضمن‌مطالب‌اخلاقی واجتماعی گفته وحکمرانان وقویدستان راپندآموخته وازآنجمله چنین‌آورده:

ایکه‌برملك ومملکت شاهی — عدل کن گر زایزد آگاهی
عدل بیعلم بیخ و بـر نکند — حکم بیعدل وعلم اثر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند — پـادشاهیش بیخ وریشه کند

برقوی پنجه دست کین مکشای | بر ضعیف وزبون کمین مکشای
رفت کسری ز خط شهر بدشت | با سواران ز هر طرف میگشت
گلشنی دیده تازه و خندان | تر و تازك چو خط دلبندان
پر ز نارنج و نار باغی خوش | زیر هر برگ او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش | که بدینگونه رنگ و بویستش
باغبانش ز دور ناظر بود | داد پاسخ که نیك حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را | زآن نبیند کسی خراب او را

درحقیقت باید گفت کمتر مثنوی درزبان فارسی توان یافت که باندازه‌جام جم بمسائل اجتماعی وتربیتی برخورده ومضامینی عبرت‌انگیز درمسائل‌مهم مانند آداب ورسوم مناسبات بامردم وشرایط ساختن‌شهر وعمارت واصول‌تربیت اولادو شرح حالت پیشه‌وران‌ونکوهش‌قضاة وراه مردی‌و‌مردمی ونظایرآن درآن‌آمده وحق مطلب‌بدین خوبی‌ادا شده باشدمثلا درتربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر زفرزندان | ناپسندیده هیچ مپسندان
باپسرقول‌زشت وفحش‌مگوی | تانگردد لئیم وفاحشه گوی
تو بدارش بگفتها آزرم | تا بدارد ز کرده های‌توشرم
بچهٔ خویش را بناز مدار | نظرش هم ز کار باز مدار
چون بخواری‌برآیدوسختی | نکشد محنت او ز بدبختی

وپیداست که آشنا ساختن بچه‌هاازخردی‌بکار و کوشش وسختی‌تادربزرگی سست وبیکاره وآساندوست نباشند هم‌از اصول تربیت عصرماست :

درحالت پیشه‌وران چنین گفته :

خنك آن پیشه کار حاجتمند | بکم‌وبیش‌از این‌جهان خرسند
گشته‌قانع‌برزق‌وروزی خویش | دست در کار کرده سر درپیش
چند سال از برای کار وهنر | خورده سیلی زاوستاد و پدر
دل او دارد از امانت نور | دست او باشد از خیانت دور
شب شود سر بسوی خانه نهد | هرچه حق داد در میانه نهد

درقسمت اخیرجام‌جم صفات مرشدومقامات سالك‌واصطلاحات‌عارفان ماتند دل‌ونفس وعشق وسماع وامثال آن موضوع سخنست .

امیرخسرو - چنانکه میدانیم‌زبان قدیم ادبی‌هندوستان یعنی‌سانسکریت‌با پارسی‌باستان خویشاونداست وهندیان همنژادان‌ماهستند. زبان‌فارسی کنونی‌بعد از اسلام مخصوصاً بعد ازشروع سلطنت غزنویان درهندرواج پیدا کرد ودر دوره مغول‌بیشتر انتشار یافت وشعرا وفضلای‌پارسی گودراین دیارظهور کردند یکی از معروفترین آنان‌خسرو بن امیرسیف‌الدین‌محمود‌دهلوی‌است که‌از ایرانیان‌شایسته هوشمندآنعصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در غائله مغول بهندوستان‌فرار کرده ودرآنجادرشهر پتیالی سکنی جست .

دراین‌شهربود که امیرخسروبسال ششصدوپنجاه‌ویك‌تولدیافت وبهمان‌طور که‌پدرش ازاهل فضل‌بود خودش نیز بتحصیل‌علوم وفنون‌پرداخت ومطالعه‌آثار و اشعارفارسی‌یعنی زبان‌ملی‌خودراشیمه‌خودساخت تادرین‌زبان‌رسوخ‌کامل‌پیدا کرد واز ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه‌وی را ازجهت کثرت‌اشعار که‌باو نسبت داده‌اند وازآنچه ازاوباقی‌مانده‌میتوان شاعر درجه اول‌شمرد .

اقامتگاه‌امیرخسروشهردهلی‌بودونزدسلاطین‌آن‌ولایت‌منزلتی‌داشت‌وعده‌ای ازآنان‌را در اشعارش نامبرد ومدح کرد.

امیرخسرو بحلقه ارادت یکی‌ازمرشدان متصوفه هندیعنی شیخ نظام‌الدین اولیاء اندرآمدوبسلوك‌درطریقت ریاضت‌ودرویشی‌پرداخت‌درالفاظ ومعانی‌اقتفاءاز شعرای نامی‌ایران‌خاصه سنائی‌وخاقانی‌ونظامی وسعدی‌نموده‌مخصوصاً درغزل‌پیرو سبك استاد شیرازی بوده‌و گفته است :

جلد سخنم داردشیرازه شیرازی

ولی بااینهمه توان گفت امیرخسرولحنی‌خاص دارد. که‌آن‌لحن در دیگر شعرای پارسی زبان‌هند نیزبتفاوت مراتب دیده میشود واین سبك بتدریج صورتی مخصوص کسب میکند که سبك‌معروف بهندی را بوجودمیآورد .

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج قسمت است از قرار ذیل :

۱- تحفة الصغر که اشعار جوانی شاعر است وعمده از قصاید و غزلیات و ترجیع بند مرکب بوده و در آن سلطان غیاث الدین بلبان (٦٦٤-٦٨٦) و پسرش و شیخ نظام اولیاء را مدح کرده .

۲- وسط الحیوة که گویا اشعار آنرا میان بیست و سی سالگی سروده و قصایدی درمدح شیخ نظام اولیاء و نصرة الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبان (مقتول در ٦٨٣) که حامی شاعر بود نیز درمدح سلطان معز الدین کیقباد (٦٨٦ و ٦٨٩) دارد.

۳- غرة الکمال که آنرا میان سن سی و چهل سروده و درمقدمه آن از محسنات و ترجیع شعر فارسی بعربی سخن رانده و از شعرای بزرگ ایران مانند سنائی و خاقانی وسعدی و نظامی نام برده و شیخ نظام الدین اولیاء و سلطان معز الدین کیقباد و جلال فیروز شاه (٦٨٩-٦٩٥) و جانشین های او رکن الدین و علاء الدین و دیگران را مدح کرده .

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرکب از قصاید و ترجیع بند و قطعات است.

٤- بقیه نقیه که اشعار دوره پیری شاعر را دربردارد وقسمتی از آن در مدح علاء الدین محمد شاه (٦٩٥-٧١٥) و پسرش و دیگر امراست.

٥- نهایة الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است و قصاید درمدح سلطان غیاث الدین تغلق (٧٢٠-٧٢٥) و درمرثیه سلطان قطب الدین مبارك شاه (متوفی در ٧٢٠) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و دراینموضوع چنانکه گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده .

گاهی بعضی قصایدرا با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات :

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد

زمین را سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد

جهد از چشمه موج آب و لرزان درزمین افتد
زند برلاله باد تند و آتش در زبـان گیرد
زبان از گفتن آتش بسوزد لیکن از سوسن
حدیث لاله گوید ترسم آتش درجهان گیرد
تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه رادامن
کسی کو تیغ بیموجب کشدخونش جهان گیرد
زیاد غنچه مرغان را نوابسته شود تا گل
بسازدپردهٔ نوروزوبلبل خودهمان گیرد

امیرخسرو مانندخاقانی قصایددورودراز داردویکی‌ازآنهارادراستقبال قصیده خاقانی بامطلع :

دل من‌پیرتعلیم است ومن طفل زبان دانش ...

ساخته که چنین آغازمیکند :

دلم طفلست و پیرعشق استاد زبان دانش
سوادلوحه سبق ومسکنت کنج دبستانش

درطی این‌قصیده معانی‌مربوط‌بتقوی‌واخلاقیات‌آمده واشارات‌عرفانی‌هم‌شده واز جمله این‌بیت دیده میشود :

مشو بینا بچشم سر که نارد دید خودراهم
بدل بین تا ببینی هرچه خواهی‌ماه تابانش

غزلهای امیرخسرواز‌حدغزل معمول نگذشته , موضوع آن بیشترمضامین عاشقانه است‌وسخن‌ازآرزوی دیدارو‌هجران یارونرگس, وسوزش شمع واربمیان آمده‌وازیار کرشمه‌سازوزلف کمند اندازوسیل‌اشك‌وخدنگ‌نرگس مست‌وابروی چوگان و کبك‌خوش گام بحث‌شده وزهدخرقه‌پوشان بادیردرد نوشان مقابله گشته واز چشم ریبا واحوال واشکال آن فراوان یاد شده است .

امیرخسرو بحکیم نظامی اعتقادخاصی‌داشت‌وبتقلید از آن [illegible] که اقسام آن بروجه ذیل

۱ـ مطلع الانوار مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی داردِ ودر ششصد و نود و هشت ختام یافته و بنام علاءالدین محمدشاه اتحاف شده .

۲ ـ شیرین وخسرو مقابل خسرو وشیرین نظامی که در همان سال فوق سروده شده ودر خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاهست .

۳ ـ مجنون ولیلی مقابل لیلی ومجنون نظامی که نیز در سال مذکور فوق بنام همان حکمران برشته نظم کشیده شده ازاقسام مؤثر این منظومه ابیاتی است که شاعر بیاد مرگ مادروبرادرخود سروده ومطلع آن اینست :

امسال دو نور زاخترم رفت　　　　هم مادر و هم برادرم رفت

٤ ـ آئینهٔ سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که در ششصد و نود و نه نظم شده وباز بنام علاءالدین است .

٥ ـ هفت بهشت که درحکایت بهرام است و مقابل هفت پیکر نظامی است و درهفتصد و یك نظم یافته وشاعر درخاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده وقاضی شهاب الدین ازفضلای آن سامان تمام آنرا مطالعه وتصحیح نموده

علاوه بر آنچه مذکور افتاد امیرخسرو وتصانیف ومنظومه های دیگرمانند قران السعدین و نه سپهر و مفتاح الفتوح دارد که دراوصاف وشرح حال سلاطین هندبوده وگذشته ازمزیت ادبی قیمت تاریخی دارند . ازتألیفات منشوراوخزائن الفتوح است درتاریخ . درهزل ومطایبه وانتقاد وقصیده شکوائی نیز دست داشت .

امیرخسرو نه تنها درقصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه ازقصه های معاصر نیز بنظم آورده است چنانکه منظوم خضرخان و دولرانی را بطرز قصه مؤثری در سرگذشت خضرخان پسرعلاءالدین محمد که معاصر وممدوح شاعر بود ساخته در موسیقی نیز استاد بوده ودرپاسخ پرسشی راجع بشعر وموسیقی گفته :

پاسخش گفتم که من درهردومعنی کاملم .

این شاعر درفن انشاء نیز دست داشته و کتابی بنام رسائل‌الاعجاز در آن باب تألیف نموده .

بالجمله امیرخسرو رامیتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید قریحه‌اش گویا وروان بوده ودرنظم‌سخن سرعت خیال وجودت‌طبع داشته چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد درمدت سه‌سال بنظم کشیده شعر اومانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد ودراستعمال بعضی‌لغات وتراکیب تاحدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دورمیشود باید گفت باوجود ذوق واستعداد وطبع وقـاد که امیرخسرو راست الحق درعذوبت الفاظ ورقت معانی هرگز بپای مقتدای خود نظامی نرسیده است . وفات امیرخسرو بسال ۷۰۵ دردهلی اتفاق افتاد .

خواجوی کرمانی ـ کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بخواجو بموجب گفته خود اودریك نسخه مثنوی گل و نوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت .

اولین کسب فضائل‌را درزادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و بااشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمودوجهان وجهانیان‌را بیازمود، خود گوید :

من که گل‌ازباغ‌فلك‌چیده‌ام چارحد ملك و ملك دیده‌ام

درضمن این‌مسافرت‌خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که‌از بزرگان صوفیه آن‌عصر بشمارمیرفت نایل‌آمدوازو کسب فیض نمود وحلقه ارادت اورا بگوش کرد . این‌رباعی‌را درباره مرشدروحانی گفت :

هرکو بـره علی عمرانی شد چون‌خضر بسرچشمهٔ حیوانی‌شد
ازوسوسه‌وغارت‌شیطان وارست مانند علاء دولهٔ سمنانی شد

خواجو معاصرسلطان ابوسعید بهادر(۷۱۶-۷۳۶) بود وآن پادشاه و وزیر اوغیاث‌الدین محمدرادرقصاید خودمدح کرد . همچنین بعضی‌رااز سلاطین آل‌مظفر ستود و درموقع اقامت درشیراز بـا اکابروفضلای آن شهراز آن جمله بـا خواجه

حافظ معاشرت داشت وازشاه شیخ ابواسحاق اینجو(۷۴۲-۷۵۸)حمایت دید واورا نیز مدح کرد .

ازممدوحین دیگرخواجو یکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعدبخدمت امیرمبارزالدین محمد(۷۱۳-۷۵۹) ازآل مظفرپیوست سرانجام بشیخ ابواسحاق اینجوالتحاق نمود وبوزارت او منصوب گردید ودر۷۴۶ بدست امیرمبارزالدین مقتول شد .

یکی دیگراز ممدوحین شاعرتاج الدین احمدعراقی ازبزرگان وجاه داران کرمان بودوشاعررا اوبه پیش محمود صاین برد .

قصاید دیگرخواجو عرفانی است ونمونه ذوق ومشرب تصوف شاعراست ودر استحکام بپای قصاید سنائی میرسد .

خواجو گذشته از قصاید ومدایح غزلیات شیوا داردودراین طرزپیروومقلد شیخ سعدی است ودارای ذوق وقریحه ایست وازاین حیث درزمان خود طرف توجه بود وسخن پرداز بزرگ آن عصرحافظ شعراورا می پسندید وتتبع واقتدا میکرد چنانکه خود فرموده :

استادغزل سعدی است پیش همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

میتوان گفت طرزغزل خواجوازجهتی شبیه بشیوه سنائی وشیخ عطارومولوی و از جهتی شبیه بسبك حافظست . مثلا غزلی مانند این غزل بیشتر پیشینیان ار متذکرمیسازد .

با نوائی خویش را در بینوائی یافتیم
فخر برشاهان عالم در گدائی یافتیم
زآشنا بیگانه گشتیم ازجهان وجان علیل
در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم
سالها بانگ گدائی بر در دلها زدیم
لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم

ای بسا شب کاندرین وادی بروز آورده‌ایم
تا کنون ازصبح وصلش روشنائی یافتیم
چون از آن ظلمت این خاکدان بیرون شدیم
هردوعالم روشن ازنور خدائی یافتیم ...

وغزلهای دیگر که چندبیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبك حافظ را بنظر میآورد:

پیش صاحبنظران ملك سلیمان بادست ... بلکه آنست سلیمان که زملك آزادست
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان ... مشنوایخواجه که تادر نگری بربادست
همچو نرگس بگشاچشم وببین کاندرخاك ... چندروزی چو گل وقامت چون شمشا
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط ... که اساسش همه بیموقع و بی بنیادست
هر زمان مهرفلك بر دگری میتابد ... چه توان کرد که این سفله چنین افتادست.

خواجو گذشته ازدیوان اشعار مثنویهائی بسبك استاد نظامی ساخته وخمسه‌ای بوجود آورده است که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱ــ همای وهمایون که داستانی است عاشقانه ودربحر تقارب گفته شده وبا این بیت شروع میکند :

بنام خدواند بالا و پست ... که ازهمتش هست شد هرچه هست

وآنرا در بغداد بسال ۷۳۲ سروده وسلطان ابوسعید ووزیر او غیاث الدین محمد (مقتول در ۷۳۶) را درمقدمهٔ آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه بذل آورده و گفته است :

کنم بذل برهر کـه دارد هوی ... که تاریخ آن نامه بذل است وبس

دراین مثنوی گذشته ازنظامی تأثیر سبك شاهنامه کاملا محسوس است .

۲ ــ گل ونوروز که باز مثنوی عشقی ودروزن خسرووشیرین نظامیست واز حیث روانی وشیرینی توان گفت بهترین مثنوی‌های خواجواست شروع این مثنوی بااین بیت است :

بنام نقشبند صفحهٔ خـاك ... عذار افزوز مهرویان افلاك

این مثنوی بنام تاج الدین عراقی سابق الذکر اتحاف شده و بسال ۷٤۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون بپایان آمد این نظم همایون

۳ ـ کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لا اله الا الله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابواسحاق اینجو سروده و در تاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار کار این نقش آذری چونکار

اینك چند بیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و کسب بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود

ای خوشا بر میان کمر بستن دیده بگشودن و نظر بستن
دست شستن ز جام و مست شدن سر بر آوردن وز دست شدن
بیزبان حال دوستان گفتن دست بگشادن و سمن دیدن
بیقدم سوی بوستان رفتن چشم در بستن و چمن دیدن
پای ننهاده در جهان گشتن آمده ظاهر و نهان گشتن
ترك خود کردن و خدا جستن مهر پروردن و وفا جستن
زندگی یافت آنکه جان درباخت از برای دلی روان درباخت
هر که جانباز نیست جانش نیست آنکه این در نیافت آنش نیست

٤ ـ روضة الانوار که خواجو باستقبال مخزن الاسرار نظامی آن را بنام شمس الدین محمود صاین وزیر شیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضة الانوار سال ۷٤۳ میباشد چنانکه خود شاعر با این بیت :

«جیم زیادت شده بر میم و دال»

بتاریخ فوق اشاره میکند . روضة الانوار در بیست مقاله و بسبك مخزن الاسرار است حکایت عرفانی و دینی و اخلاقی دارد :

شاعر توجه خود را نسبت بنظامی و مخزن الاسرار چنین اظهار میدارد :

گرچه سخنپرور نامی توئی   معتقد نظم نظامی توئی
در گذر از مخزن اسرار او   بر گذر ازجدول و پرکار او
خازن مخزن‌دل دانای تست   محرم اسرار خرد رای تست

مقالت اول درحقیقت سخنست ودرضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت گشود   بر در دل چشم فراست گشود
شد بسخن تیغ زبان در فشان   گشت سخن گوهر تیغ زبان
جان نگر از دل بزبان آمده   وآب حیات از لب جان آمده

مقالت دوم درمقامات اولیاست ودرآن درصفات آنان‌چنین گفته :

هم ره وهم رهرو و هم رهبرند   هم می وهم‌ساقی وهم ساغرند
روی دل از کون و مکان تافته   وز در دل نقد روان یافته
راهبر خلق جهان آمده   وز نظر خلق نهان آمده

مقالت سوم در کمال‌مراتب بشراست ودرآن‌دربلندی‌مقام انسان گوید:

ای بخرد ناظر نه بارگاه   وی‌بنظر‌مشرف شش گامگاه
گلبن‌جان خوش نظرباغ تو   لاله دل سوخته داغ تو
هیکل‌دل دربرت افکنده‌اند   شورخرددرسرت افکنده‌اند

مقالت چهارم درتنبه وتهدیداست ودرآن فرماید:

دم بگشا تابکی این بستگی   گرم درآ تا بکی آهستگی
جهدبکن بو که بمنزل رسی   ورنشوی غرقه بساحل رسی
پادشهی پاس فقیران بدار   پیرنه‌ای عزت پیران بدار
گل‌نگرار خاربچشم آیدت   رنج کن ازآنکه‌شفا بایدت
مردمك دیده‌شو وخود مبین   نیك نظر باز کن وبدمبین

مقالت پنجم درانقلاب امور ودرآن‌اینگونه ابیات‌آمده :

چندشوی ایدل سوداپرست   از می‌نوشین هوی‌نیمه مست
خواب‌زحدرفت‌تومست‌وخراب   وقت‌بیامد که‌درآئی‌زخواب
دستخوش فکرسبکسر مباش   پی سپر و هم گرانسر مباش

درمقالت ششم نیزمارا به‌خرد وانتباه‌وپی‌بردن‌بمعنی‌انسانی‌میخواند:

ای که دم از پیر خرد میزنی — شرط‌خردنیست که‌خودمیزنی
راه خرد گیروزخود درگذر — زآنکه بخود راه نیابد بشر
آتش طبعت ز چراغ دلست — وآب روان تو ز داغ دلست

مقالت هفتم در احوال نفس متکلم است و درآن به‌اتحاد حقیقت نفس با حق گوید:

نیست دراین‌خانه برون‌ازتو کس — بوی تویابیم در این کوی وبس
گر تو نئی یار بگو یار کو — جز تو دراین دایره دیار کو
غیر تو کس ره نبرد سوی تو — ای دو جهان آینهٔ روی تو

مقالت هشتم درشرح آیت‌عشق است و درآن گوید:

ایدل اگراهل دلی‌جان بباز — هردوجهان دررهٔجانان بباز
دست‌بشوی‌ازقدح ومست‌باش — محوشو ازنیستی وهست‌باش
زنده‌بجانان‌شوواز‌جان بمیر — جان‌بده ودامن جانان‌مگیر

مقالت نهم دراعراض‌ازعالم ظاهر ورجوع بباطن‌ودرآن باب گوید:

ازتوغریبست که چون مرغ کور — ساخته‌ای بر لب این آب شور
حیف بود رخت تو وین رختگاه — زشت بود تخت تو وین تختگاه
بار تو دربار گهی دیگر است — کار تو درکار گهی دیگر است

مقالت دهم درصفت‌پیری‌وغنیمت‌جوانی‌است ودرآن ابیات ذیل آمده:

مست شو و باده‌پرستی مکن — ترك بلندی کن و پستی‌مکن
شادی‌اوخور که‌غم‌نان‌نخورد — دل بکسی‌ده که‌غم‌جان‌نخورد
همدم اوباش که همدم‌نیافت — مونس‌غمخوار بجزغم نیافت

مقالت یازدهم درمذمت‌ماده‌پرستی‌وشهوت شعاری است که درآن گوید:

هر که رخ ازجان‌جهان برنتافت — در ره‌دل گم شد وخود را نیافت
کعبهٔ دل در حرم بیخودیست — پیك روانرا قدم سرمدیست
هر که جهان داد دراین ره بباد — خاتم جمشید بدستش فتاد

مقالت دوازدهم درعقل وحیا:

عقل وحیاجان و دل آدمند / مشعله افروز ره آدمند
نفحه گـل دستهٔ روحانیند / فاتحهٔ بـاب مسلمانـیند
آن چه بود مرهم آزار تـو / وین چه بودشحنهٔ بازار تـو

مقالت سیزدهم درمذمت کبر:

ای شده مغرور ز اقبال و جـاه / چند کنی تکیه برایوان گاه
سر چه فـرازی بسریر بلند / زانکه‌سریرت‌همه‌داراست وبند
گر تو فرامرز تهمتن تـنی / بفکندت چرخ برویّن تـنی

مقالت چهاردهم درصفت سخاو کرامت واین‌چندبیت مثالی‌ازآنست:

ایکه دم‌از جود و کرم میزنی / چون کرمت نیست‌چه‌دم میزنی
مایهٔ تـوفیق کرم کردنست / گنج یقین ترك درم کردنست
ماده‌پرستان که دراین خانه‌اند / بیخبر از باده و پیمانـه اند

مقالت پانزدهم درصفت‌عالم‌وحدت است که نمونه‌ای ازابیات‌آن‌نقل‌میشود:

هر که زطوفان‌بلارخ بتافت / آب رخ نوح پیمبر بیافت
هر که‌دربن‌ره‌شدوخودراندید / راه بدر برده بمنزل رسید
وانکه در خانه کثرت ببست / در حرم کعبهٔ وحدت نشست
راه طریقت ز شریعت‌بجوی / دست‌حقیقت زطریقت‌بشوی

مقالت شانزدهم درتصفیه خاطراست ودرضمن‌آن گوید:

بگذر ازین چشم کدورت نمای / چشمه مصفاکن و صافی بـرای
صیقلی آیـنه روح بـاش / داروی درد دل مجروح بـاش
دست بر افشان و ز جان در گذر / وز سرهمت ز جـهان در گذر

مقالت هفدهم درصفت‌غرور و درآن گوید:

رنگ تصوف نـه بصوفست وبس / صوفی ازین رنگ ندیدست کس
صاف‌بر آ اینهمه‌صوف‌از کجاست / کار نگردد بصف و صوف راست
جامهٔ‌ازرق‌چه واین زرق چیست / همچو تو دربحر ریـا غرق نیست

مقالت هجدهم درصفت آفرینش ودر آن گوید:

واجب‌مطلق چو وجود آفرید وز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جان را بخرد تاب داد گلشن دلرا ز جگر آب داد
اطلس افلاك گهر دوز کرد گوهر سیاره شب‌افروز کرد

مقالت نوزدهم درصفت توحیدموحد ودر آن گوید:

آنکه قدم در ره توحید زد کوس قدم در ره تجرید زد
باطن اوصورت ظاهر گرفت و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد عالم جان دید بچشم خرد

مقالت بیستم درصفت‌انسان ودر آن چنین فرماید :

ایکه دم از ملك معانی زنی نوبت ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بدار روی بایوان حقیقت درآر
در گذر از روضه ورضوان نگر بر گذر از حجت وبرهان نگر
چون رود ازعشق حقیقی‌سخن باز دم از عشق مجازی مزن

از این چندمثال ذوق عرفانی و افکار روحانی خواجو هویدا وشیوه مثنوی عارفانه اودرپیروی ازنظامی وشیخ عطار ومولوی پیداست .

۵ ـ گوهرنامه که بوزن‌خسرو وشیرین‌واخلاق وتصوف‌است ودرمقدمه‌آن امیر مبارزالدین محمد مظفرفاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش بشش واسطه بخواجه نظام‌الملك معروف میرسدممدوح شاعرواقع شده‌اند. مطلع آن‌این بیت است .

بنام نامدار نامداران گدای درگه او شهریاران

وفات خواجو بسال۷۵۳ اتفاق افتاد .

ابن‌یمین- امیرمحمود بن‌امیر یمین‌الدین طغرائی در حدود سال ششصد و هشتاد وپنج هجری درقصبه فریومد ازولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش‌امیریمین‌الدین‌طغرائی ازجمله‌شعرابودوباپسرمشاعره‌میکرد.طغرائی بخدمت خواجه‌علاءِالدین محمد که مستوفی‌خراسان ازطرف‌سلطان‌ابوسعید بهادر

بودشغل دیوانی داشت وازقرارمعلوم ابن یمین نیزمدتی ازعمر خود را بهمین شغل بسر بردددربین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمین دچار انقلابات زمان وحوادث دوران ودیار بدیار وبی آرام و قرار بوده. وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان وآل کرت درهرات وطغاتیموریان در گرگان ودیگرامراوسران وجنگها و مخاصمه های بین اینها یك قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معروض خرابی وقتل وغارت کرده بود و ابن یمین نیزدستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می برد.

ابن یمین در اوایل خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعدبرادر او خواجه غیاث الدین هندو را مدح کرد. بعدازظهورسربداران باعلاء الدین مذکوربگرگان رفت وطغا تیمور حکمران آن ولایت را مداحی نمود. سپس بخراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجیه الدین مسعودرا درقصایدخودستود. بعدبهرات رفته وامرای آل کرت رامدح کرد ومخصوصاً ازمعزالدین اکرام وانعام دید.

ازسوانح مهم حیات این شاعرآنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیروجیه الدین مسعود سربداری(۷۳۸-۷۴۴) وملك معزالدین حسین کرت(۷۳۲-۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش گم شدوظاهراً خوداورا باسارات بهرات بردند ولی درآنجا بحکم امیرحسین از بندآزاد و درپیشگاه آن امیرمورد توجه خاص واقعشد ظاهراً این ابیات مشعربهمین وقعه است .

گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
شکر ایزدکانك اومیساخت دیوان بامنست
ور ربود از من زمانه سلك در شاهوار
زآن چه نم دارم چوطبع خاطرافشان بامنست
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشنی پرلاله و نسرین و ریحان با منست

آخرین قسمت عمرشاعردرزادگاه خود فریومدبسرآمد وبسال۷۶۹درآنجا وفات یافته درمقبره پدربخاك سپرده شد.

ابن یمین دارای فضایل علمی واخلاقی واهل ورع و تقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنر پروردهام زینسان که بینی بیا انکار کن گر میتوانی

ودر نتیجه سرآمدهای زیاد وتجربه‌های گوناگون اشعار و قطعات پخته معنی دار سروده گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور فوق ازو باقی است قطعات سودمند اخلاقی واجتماعی وغزلیات خوب ازو منقولست ومجموع اشعارش به پانزده هزار بیت میرسد.

از قطعاتی که نظیر آن درادبیات ایران زیاد نیست آنهائی است که شاعر در ستایش سعی وعمل و کسب روزی بکد یمین وعرق جبین وتشویق باستقلال نفس ساخته وخود او زمین واملاك داشته وبعد از اضطرار بفروش آن‌ها بکار زراعت وزمین داری پرداخته است واز آنچه از اشعارش بدست می‌آید در اواخر عمر ازمردم کناره‌جوئی کرده حتی از دوستان نیز دوری جسته و گفته است :

گوشه‌ای گیر و کناری ز همه خلق جهان تا میان تو و غیری نبود داد و ستد
زانکه با هر که تورا دادوستد پیدا شد گفته آید همه نوع سخن از نیك و زبد
بگذر از صحبت همدم که تورا هست دلی همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمین مذهب شیعی وذوق عرفانی داشته واشعاری در بیان این ذوق سروده واز قدیمترین شاعرانست که بتصریح ازائمه وشهیدان کربلا یاد کرده . بطور کلی میتوان گفت ابن یمین اولا درقطعه وثانیاً درقصیده وغزل دست داشته واز ابیات ذیل پیداست که اورا غیر از فن شاعری هنرهای دیگر نیز بوده است .

خداوندا مرا در علم منقول زبان و دیده گویا گشت وبینا
بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن‌سینا

ابن یمین را باید نامی‌ترین قطعه‌سرایان نامید که پیش از وی این فن اینگونه مورد توجه نبود شاعر درهر قطعه فکری ونظری ابراز کرده مثلا خست ومال‌پرستی ودنیا گیری را توبیخ نموده وتملق ومداهنه پیشگان را ناکسان از زشت شمرده واز نیکی وشرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت نموده حتی در

قبال آنگونه مردمان تجرد ومردم گریزی توصیه کرده‌است بنظر او روزی مقسوم است وبرای جرعهٔ آب ولقمهٔ نان نباید منت ناکسانرا برد. درضمن مارا بکوشش وعمل وبردباری وقناعت دعوت میکند. معمولا درقطعات خود عقل را میستاید و آنرا درامور قاضی قرار میدهد ومردم را بدان میخواند وباوجود اینکه از بعضی از قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع وعجز انسان پیداست باز ازتحریض به همت واراده باز نمیایستد حتی درمواقع بیچارگی بخودداری وبیباکی تشویق مینماید:

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش — هم عاقبت نکوشود ار باشدت حیات
تا زنده‌ای مدار ازاحداث دهر باك — بیرون ز مرگ سهل بود جمله حادثات

ومیگوید مرد باید درعین احتیاج وزبونی همت وتوانائی نشان دهد:

بگاه فقر توانگر نمای همت باش — که گرچه هیچ نداری بزرگ دارندت
نه آنکه باهمه هستی شوی خسیس مزاج — شوی اگرچه توقارون گدا شمارندت

مرد ندار باهمت ازدارای بی همت بسی ارجمندتر وعزیزتر است.

اساساً دارائی درمقابل دانش قیمتی ندارد کمال ازمال بهتراست که اولی را اگر بکاربری همواره درفزونیست ودومی را هرچه صرف کنی درکاهش است:

حالت مال وعلم اگر خواهی — که بدانی که هریکی چونست
مال دارد چو بدر روی بکاست — علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم مرد مالی داشت باید بنسبت آن درحق مردم نیکی کند وتاتواند از آن ببخشد وگرنه چه سود اگر گرد آورد وبگذارد:

سود دنیا ودین اگر خواهی — مایه هردوشان نکوکاریست
گر در خلد را کلیدی هست — بیش بخشیدن و کم آزاریست

قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیازارد سپس کسب هنر نماید وگرنه درهم ودینار بدست مرد بیدل دل آزار سودی ندارد.

هنر بباید ومردی ومردمی و خرد — بزرگزاده نه آنست کو درم دارد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز — کسیکه بازوی ظلم وسر ستم دارد
خوشا کسیکه ازو هیچ بد بکس نرسد — غلام همت آنم که این قدم دارد

خودپسندی، وغرور ...دن دیگران ابلهیست .

مرد باید کـه هر کجا باشد　　عزت خـویش را نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند　　هرچه کبر ومنیست بگذارد
همه کس‌را زخویش به داند　　هیچکس را حقیـر نشمارد

ازبرخی قطعات ابن‌یمین‌رایحه‌عرفان مشموم وروح‌ایمان‌مفهومست ازجمله درقطعه‌ذیل موافق‌ذوق عرفانی‌مراحل ترقی روحانی ووصول بمقام وحدت‌را بیان کرده است .

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجـود
وز جمادی بنباتی سفـری کردم و رفت
بعد ازینم کشش طبع بحیوانی بود
چون‌رسیدم‌بوی‌ازوی گذری کردم‌ورفت
با ملایك پس از آن صـومعهٔ قدسی را
گرد بر گشتم ونیکونظری کردم ورفت
بعد از آن در صـدف سینه انسان بصفا
قطره هستی خودرا گهری کردم ورفت
بعدازآن ره سوی او بردم وبی ابن‌یمین
همه او گشتم و ترك دگری کردم ورفت

ابن‌یمین درقطعات‌خود گاهی ازامثال مشهور آورده وبدان‌تمثل کرده نظیر این بیت :

دشمن خورد را حقیر مـدار　　خواه‌بیگانه‌گیروخواهی‌خویش،
زانکه چون آفتاب مشهورست　　آنچه گفتند زیرکان زین پیش
که ز رمح دراز قد ناید　　آنچه‌سوزن کند به‌پستی‌خویش

پاره‌ای‌ازقطعات‌ابن‌یمین روح مطایبه‌هم‌دارد ومطلب‌راازراه‌هزل‌ایفامیکند.
نیز دربعضی قطعات از گویندگان نامی مانند فردوسی وعنصری وانوری ومعزی وسعدی

ومجیر نام برده و تمثل کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده‌عالی ابراز کـرده و گفته:

سکه‌ای کاندرسخن فردوسی‌طوسی نشاند
کافرم گر هیچکس از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی برزمین آمد سخن
او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند

در شکایت از حق ناشناسی وستم مرز وبوم خویش اینگونه ازسعدی تمثل کرده:

چه کنم ملك خراسان چه کنم محنت جان
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
گرچه این مولد ومنشاست ولی‌سعدی گفت
« نتوان مرد بسختی که مـن اینجا زادم »

ازمعزی اینگونه استشهاد کرده وبسعی‌و کوشش ترغیب‌نموده:

اگرچه رزق مقومست میجوی | که خوش‌فرمود اینمعنی‌معزی
که ایزد رزقا گر بی‌سعی‌دادی | بمریم کی‌ندا کردی که هزی[1]

بعضی‌قطعات‌شاعر دلالتی بمعلومات‌ادبی وفلسفی‌اومیکند مثلا درقاعدهٔ‌تلفظ دال‌یاذال اواخر این قطعه‌را ساخته:

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد
ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست
حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود
دالست‌ورنه‌هرچه جزاین‌دال معجمست

ودرمقولات ده‌گانه این‌قطعه‌را سروده:

هرچه موجودست آن‌را یافتند | اهل حکمت منحصر درده مقال
جوهر و کیف و کم و این ومتی | وضع وملك ونسبت وفعل انفعال
وآنچه‌خارج زین‌مقولات اوفتد | تنگ بینم عقل را دروی مجال

۱- اشاره بآیه شریفه: هزی‌الیك بجذع النخله

پس هر آن موجود کاندروی خرد هست حیران نیست الاذو الجلال

شماره‌ای از قطعات ابن یمین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگانست و شاید منشاء قطعه‌هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمین باشد.

سلمان ساوجی- خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری درساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازی او تنها از روی قریحه و ذوق نبود. دراوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱٦-۷۳۷) را در قصاید خود مدح کرد و بعداز مرگ آن وزیر بدربار جلایریان یاسلاطین ایلکان که درمغرب ایران وعراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و شیخ حسن بزرگ (۷۳٦-۷۵۷) مؤسس آن سلسله ومنکوحه او دلشادخاتون زوجه سابق سلطان ابوسعید ومخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۷) وبعداز او سلطان حسین (۷۷۷-۷۸٤) را مدح گفت ومدت چهل سال درسفر وحضر وتبریز وبغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان (۷٦۰-۷۸٦) تبریز را در۷۷۷ از جلایریان بازستاند شاعر درشهر بود وقصیده‌ای درمدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد وازاینجهت هم سودمند است.

دردیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا ورسول وائمه هم هست وابن قسمت اخیر بخصوص قصیده درمدح حضرت علی بدین نحو آشکار تازمان او رواج معمول نبود.

سلمان نیز مانند خواجو درمعرض کشمکش سلاله‌ها وامرای مختلف بوده ودر نتیجه جنگها و خرابیها مشقات وتبدلات زیاد دید ولی بطور کلی درسایه حمایت وصلات جلایریان بفراخور حال زیست وصاحب املاک ع[illegible] ير بود.

سلمان دردرجه اول قصیده‌سراست ومیتوان اورا از آخرین قصیده سرایان معروف ایران پیش ازعصر [illegible] دانست [illegible] که خود

داشت سبك متقدمین مخصوصاً کمال الدین اسمعیل وظهیر وانوری را نیك تتبع کرده حتی بمنوچهری هم نظر داشته است مثلا درقصیده :

سقی الله لیلا کصدغ الکواعب		شبی عنبرین خال ومشکین ذوایب

ایضاً :

شیوه منوچهری را بکار برده ودرقصیده :

تا باد خزان رنگرز رنگرزانست		گوئی که چمن کارگه رنگرزانست

هر کرا بخت همعنان باشد		در رکاب خدایگان باشد

انوری را پیروی کرده ودرقصیده :

دردرج درعقیق لیث نقدجهان نهاد...

شعرظهیر را که گوید:

تا غمزه تو تیر جفا در کمان نهاد ...

ودرقصیده :

زهی نهال قدت سرو جویبار روان...

شعر کمال الدین را بامطلع :

زهی کشیده جلال تو برفلك دامن ...

متذکر میسازد.

سلمان درتغزل وتشبیب وغزل نیز زبردست بود ودرآن رشته استادی نشان داد وازاین حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد وخواجه شیرازی بسی غزلهای اورا تتبع نمود.

اینك چندبیت ازتشبیب قصیده‌ای درمدح سلطان اویس :

باد نوروز ازکجا این بوی جان میآورد
حان من پی تا بکوی دلستان می‌آورد

جنبشی در خاك پیدا میشود زانفاس باد
باد گوئی از دم عیسی نشان می‌آورد

گل بزیر لب نمی‌دانم چه میگوید که با
بلبلان بینوا را در فغان می‌آورد
غنچه‌را دردل بسی معنی نازك جمع بود
لبلب اکنون زآن معانی در بیان می‌آورد
غنچه وقتی خرده در خرقه پنهان کرده بود
گل کنون آن خرقه‌ها را در میان می‌آورد
گل صبوحی کرده پنداری که پیش از آفتاب
باغبان گل را بدوش از بوستان می‌آورد
کوه خارا پوش کش یاقوت میبندد کمر
باز سر در حله‌ای از پرنیان می‌آورد
درجهان هرجا که آزادیست چون سرو سهی
منزل اکنون برلب آب روان می‌آورد
وه چه خوش میآیدم در وقت رقصیدن دسرو
دستها بر دوش بید و ارغـوان می‌آورد

ازمطالعه این چندبیت ومقایسه آن باابیات تغزل آمیز شاعران پیشین میتوان دید که مضامین تازه و تشبیهات نو درشعر سلمان کم نیست واین نکته موقع خاصی بشعر او بخشد .

غزل ذیل سبك غزلسرائی عطار وسنائی ومولوی را بخاطر میآورد:

باز بزنجیر زلف یار مرا میکشد
در پی او میروم تا بکجا میکشد
نام همه عاشقان در ورق لطف او
گر قلمی میکشد بر سر ما میکشد
هرچه ز نیك و بدست چون همه دردست اوست
بر من مسکین چـرا خط خطا میکشد

بار تو مـن میکشم جور تو من میبرم
پرده زرویت چرا بادصبا میـکشد
حسن تو بین کز برم دل بچه رو میبرد
وین‌دل‌مسکین نگر کزتو چهامیـکشد
بار غمت غیرمن کس نتواند کشید
بر دل سلمان بنه آنهمه تا میـکشد ...

سلمان گذشته ازقصیده ترجیع بند وترکیب‌بند وقطعه‌ومثنوی ورباعی نیز ساخته. دربحوروعروض نیزاستاد بوده وقصاید مصنوعه در تمثیـل‌آن فنـون‌بنظم آورده .

همچنین ازذوق عرفان‌وتصوف محروم نبوده ومعانی‌آن مذهب را دراشعار خود عیان ساخته وازآن جمله ابیات ذیل را دراستغناء طبع وخـویشتن شناسی پرداخته است :

گر سرو بر کُك کلاه فقر داری ای فقیر
چار ترکت باید اول تارود کارت زپیش
ترك اول ترك مال و ترك ثانی ترك جاه
ترك‌ثالث‌ترك‌راحت ترك‌رابع ترك‌خویش

واین‌ابیات بیت‌نغز منسوب بشیخ‌عطاررا بخاطرمیآورد که گفته :

در کلاه فقر میباشد سه ترك ترك دنیا ترك عقبی ترك ترك

سلمان باوجود مداحی گاهی ازپند گوئی‌بشاهان‌خودداری ننموده وازاین طریق پیروی حقیقت کـرده است . دو مثنوی عشقی سروده یکی موسوم است به جمشیدوخورشید که بسال۷٦۳ بامرسلطان اویس ساخته دیـگری‌فراقنامه نام‌دارد که‌آنرا نیز بنام همان‌سلطان بسال۷۷۰سرده .

ازابیاتی که دربین اشعارسلمان موقع‌خاصی‌دارد ونظایرآن‌درادبیات‌ایران بندرت دیده‌میشود همانا‌آنهائیست که‌شاعر درنتیجه‌اقامت دربغداد وتماشای‌دجله دروصف‌آب وجلوه وزیبائی‌آن سروده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است
پای درزنجیرو کف برلب مگر دیوانه است

درقصیده‌ای دروصف کشتی چنین گوید :

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان
میدرخشد چون دو پیکر درمحیط آسمان
دجله چون دریاو کشتی کوه ودربالای کوه
سایبان ابر است وخورشیدش بزیرسایبان

درضمن وصف قصر شیخ حسن دربغداد گفته :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع
بر صبح روی دجلـه زند خنـده از ضیا

سلمان درعصر خود شهرتی بسزا داشت وباشعراء وبزرگان زمان خودمراسله ومشاعره مینمود ودرنزد سلاطین مقرب بود .

درمدح او کافیست که دوبیت ذیل ازخواجه حافظ که سبك اورا اقتباس نموده نقل شود :

سرآمد فضلای زمانه دانی کیست	زراه صدق ویقین نی زراه کذب و گمان
شهنشه فضلا پادشاه ملك سخن	جمال ملت ودین خواجه جهان سلمان

سلمان دراواخر عمر ازنظر جلایریان افتاد ودرساوه انزوا اختیار کرد و گرفتار پریشانی گشت وسرانجام بسال ۷۷۸ درهمانجا وفات یافت .

حافظ- شمس الدین محمد حافظ که اورا لسان الغیب لقب میدهند دراوایل قرن هشتم شاید درحدود سال ۷۲۶ هجری درشیراز تولد یافت. اسم پدرش را بهاءالدین نوشته‌اند که گویا درزمان سلطنت اتابکان سلغری فارس ازاصفهان بشیراز مهاجرت نمود ومادرش ظاهراً اهل کازرون بود.

حافظ تحصیل علوم و کمالات را درزادگاه خود کرد ومجالس درس علماء و فضلای بزرگ زمان خودرا که یکی ازآنها قوام الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲) باشد درك نمود ودرعلوم بمقامی رفیع رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصر حافظ

وازفضلاء ومداومین درس قوام‌الدین عبدالله مذکوربود) شاعربزرگ‌مایه «تحشیه کشاف ومصباح‌ومطالعه مطالع ومفتاح وتحصیل‌قوانین ادب وتحصیل دواوین‌عرب» میپرداخته که‌ظاهراً مقصود کشاف‌زمخشری(متوفی۵۳۸)درتفسیرومصباح مطرزی (۶۱۰)درنحووطوالع‌الانوارمن مطالع الانظارتألیف بیضاوی(متوفی دراواخرقرن هفتم) درحکمت ویاشرح مطالع قطب‌الدین رازی درمنطق ومفتاح‌العلوم سکاکی (۶۲۶)درادب بوده است .

حافظ قرآن شریف‌را زیادمطالعه میکردوآنرا حفظ داشت‌وتخلصش‌مشعر برآنست وازبعض ابیاتش نیزهمان معنی مستفاد میگردد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتراز شعر تو حافظ　　　بقرآنی کــه تو درسینه داری

وبذوق‌لطیف‌عرفانی که داشت تعالیم حکمت‌راباآیات قرآنی تألیف‌مینمود چنانکه خود فرماید :

زحافظان‌جهان کس‌چوبنده‌جمع‌نکرد　　　لطایف حکمــا بــا کتاب قرآنــی

بروزگارجوانی حافظ سلاله اتابکان سلغری درفارس مدتی بود ازبین‌رفته‌و فارس‌مستقیماً تحت حکومت عمال‌مغول‌درآمده ومحمود شاه نام ازخانواده اینجو بحکومت‌فارس‌منصوب گشته‌بعدمغلوب‌امیرپیرحسین نام‌ازاحفادچوپانیان شده‌بود.

دراین‌بین یعنی بسال ۷۴۲ بود که‌شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحق‌اینجوپسر محمودشاه‌بالیاقت‌وقابلیتی که‌داشت‌پیرحسین‌وملك اشرف‌چوپانی‌راازشیرازبیرون کرد وخودحکومت‌فارس‌را بدست گرفت وتا۷۵۴آن ایالت‌رااداره نمود.ابواسحق اهل عدل وداد بود وبعمران شیرازکوشید وخود ازذوق ادبی‌بهره‌مند بودلاجرم حافظ را نیزگرامی شمردوجانب اورا عزیز داشت‌واولین امرائی‌است که‌جلب‌نظر شاعرشیرازی‌را کرد وبتکرارممدوح اوواقع شد وشاعراورا با القاب«جمال چهره اسلام» و«سپهرعلم‌وحیاء» ونظایرآن بستود هم‌ازفضلای عصراوبدینگونه نام‌برده :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق　　　بپنج‌شخص‌عجب‌ملك فارس‌بودآباد

نخست پادشهی همچو اوولایتبخش | که‌جان خلق بپروردوداد‌عیش‌بداد
دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین | که‌یمن همت او‌کارهای بسته‌گشاد
دگرشهنشه‌دانش‌عضد که درتصنیف | بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل | که‌نام‌نیک‌ببرداز‌جهان‌بدانش وداد
دگرمربی‌اسلام مجد دولت و دین | که‌قاضیی به‌ازاوآسمان ندارد یاد
نظیرخویش‌بنگذاشتند وبگذشتند | خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

شیخ امین الدین ازابدال‌متصوفه وقاضی عضدالدین عبدالرحمن‌ایجی(متوفی ۷۵۶)ازعلماوحکمای عصربودو کتاب مواقف درعلم کلام ازتألیفات‌اوست چنانکه بیاید؛ حاجی‌قوام‌الدین حسن ازبزرگان بود ومحصلی مالیات‌دیوانی‌داشت‌وحافظ درجای دیگرنیز اوراستوده ؛ مجدالدین اسماعیل(متوفی۷۵٦)قاضی شیراز بودو درمدرسه مجدیه که بنام خود اوست تدریس مینمود .

بطورکلی‌میتوان گفت بااینکه‌عصرحافظ عصرانقلاب‌وخونریزی‌بودبازعلماء وبزرگان وشعراءوسخنگویان زیادی درفارس میزیستند‌وازین‌جهت‌محیط‌معنوی حافظ‌مساعدوسازگاربودحافظ‌رادرزوال‌دولت‌بواسحاقی که‌بدست‌محمدمبارزالدین مؤسس‌سلسله‌مظفریان‌انجام‌یافت‌اشعاری‌است که‌نمونه تأثرات‌شاعراست.مبارزالدین (۷۱۳–۷۵۹) تند خوی وستمکارو متعصب بود وهدف کینه دوپسرخود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب‌آنها شد ودوچشم او را بامرشاه شجاع میل کشیدند . وحافظ درقصیده‌ای که مطلعش اینست :

دل منه بر دنیی و اسباب او | زانکه‌ازاوکس وفاداری ندید

از ستمکاری اویاد کرده وعاقبت‌کاراورا چنین بیان مینماید :

آنکه روشن شدجهان بینش‌بدو | میل درچشم جهان بینش کشید

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسرمحمد(۷۵۹–۷۸٦)وشاه‌منصور(۷۸۹–۷۹۵)آخرین‌حکمران این‌سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال‌الدین‌شاه‌شجاع خود ذوق ادبی وقریحه شاعرانه داشت ودرزمان اوشیراز از فشارمتعصبین‌خشك‌و خشن‌خلاص‌یافت . حافظ چندین بارنام اورا دراشعارآورده ازآنجمله گفته‌است:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امـل　　　جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

چنانکه ازاین بیت هم بدست میآید شاه شجاع ازادبیات و علوم بـهره مند و بفارسی و تازی سخن شناس بود.

شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارزالدین ظاهراً آخرین ممدوح شاعراست زیرا سطنت او تصادف باسنوات اخیرعمر حافظ کرد ازاو نیز درچندمورد سخن آورده واز آنجمله در قصیده معروف:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

چنین گفته است.

منصور بن محمد غازی است حرزمن　　　وزاین خجسته نـام براعدا مظفرم

واز فحوای سخن شاعرچنین پیداست که ازوحمایت خاص دیده ودر زمان او صیت شهرت شـاعری وسخن پردازی اوبغایت رسیده چنانکه گوید :

بیمن دولت منصور شاهی　　　علم شد حافظ اندر نظم اشعار

ازسلاطین خارج فارس که حافظ یادازآنها دراشعارخودنموده یکی سلطان احمدبن شیخ اویس بن حسن (۷۸٤-۸۱۳) پنجمین حکمران ازجلایریان یاسلاطین ایلکانی بودو آن سلسله از۷۳٦ تا۸۱٤ درمغرب ایران ازبغدادتاآذربایجان حکومت داشتند وازشعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی، عبیدزاکانی آنان رامدح گفته اند.

مشهوراست که سلطان احمد خواجه را ازشیرازبه بغداددعوت نمودولی شاعر بعلتی آن دعوت را اجابت نکرد وغزلی را که بمطلع ذیل است پیش اوفرستاد:

احمد الله علی معدلة السلطان　　　احمدشیخ اویس حسن ایلکانی

بنابروایت مؤلف تاریخ فرشته محمودشاه بن حسن (۷۹۹-۷۸۰) پنجمین حکمران ازسلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست وادب پرور بودخواست حافظ را بدربار خویش ببرد واورا دعوت نمود وخرج راه فرستاد وخواجه این دعوت را پذیرفت ورخت سفر بربست ولی چون به بندر هرمز رسید وسوار کشتی شد طوفانی درگرفت وشاعرشیرازی که آشوب برخشکی بقدرکافی دیده بود نخواست گرفتار آشوب دریاهم گردد پس خودرا بساحل رسانید وازمسافرت پشیمان گشت وغزلی را

که بمطلع ذیل ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد　　بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

بقول شبلی نعمان مؤلف کتاب شعرالعجم که بزبان اردوست غیاث‌الدین بن اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت رسمی اورا ۷۹۲ نوشته‌اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد بود زیرا در این تاریخ حافظ در گذشته بود .

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تابندر هرمز ویك مسافرت به یزد بقیه عمررا درشیراز که ازصفا وزیبائی آنشهر و گلگشت و کنار آب رکن آباد همیشه مسرور بوده صرف نمود چنانکه گوید :

نمی دهند اجازت مرا بسیر و سفر　　نسیم باد مصلی وآب رکن آباد

از سوانح زندگانی حافظ آنکه اورا فرزندی عزیز درجوانی از این جهان در گذشت وداغ دردل پدرنهاد وخود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند　　چه دید اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کنارش　　فلك بر سر نهادش لوح سنگین

وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ درشیراز اتفاق افتاد ودرهمان قسمت شهر که شاعر از گردش وتماشای آنجادل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرجگاه او بود و مصلی نام دارد بخاك سپرده شد واکنون بقعه شاعر درآنجاپیداست تاریخ وفات را گوینده‌ای درعبارت «خاك مصلی» اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ　　که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاك مصلی ساخت منزل　　بجو تاریخش از خاك مصلی

سبك وافكار- بالطافت حس وسهولت تأثر که ازاشعارخواجه ساطع است عجب است که این شاعر دریادل دربرابروقایع خونین زمان خود که سرتاسرایران دچار اشرار ومیدان گیر وداربود وفارس وشیراز نیزازین معرکه جان بدر نبرد وحافظ بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها وجنگهای مدعیان وحتی ستیزگیهای بین اعضای یك خاندان مانند مظفریان رامیدید چگونه قوت وآرامش

خیال خودراحفظ میکرد ! گوئی از یك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچك اقیانوس حقیر میدیده و نظرش بیشتر بوحدت اقیانوس خلقت ومعنی وهدف عالم متوجه بوده واگر گاهی فکراوعصیان میکرده وبتأثر میگفته :

این چوشوریست که دردورقمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شر مـی بینم

باز بسکونت خاطرخود برمیگشته ودریك جهان پرآشوب درزیر بال وپر افکار پهناور آسمانی خودفراغت بال میجسته است این متانت عارفانه حافظ درقصاید اوهم نیك پیداست زیرا ازجمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته ودرآنهم ابداً غلو نکرده وتملق بکار نبرده است ومتانت را ازدست نداده وبااینکه هرامیر بدوره خود قادروقاهر بود اوسخن را زبون نکرده ودرستایش ازحدنگذشته حتی بموارد از پند گوئی نهراسیده وآنهارا بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام بسزای خود میرسد واین دهر کیفر کردارمیدهد وشاه وگدارا یکسان میسنجد آگاه ساخته وابیاتی نافذ ومؤثر سروده .

روح بزرگ وفکر توانای حافظ همانا ازذوق عرفانی بود که دروجوداوبکمال آمد ومسلکی که سنائی وشیخ عطاروجلال الدین وسعدی هریکی بزبان و بیانــی ازآن تعبیر کرده بودند، درحافظ بعمق تأثیرواوج تعبیرخود رسیدومطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند اودرضمن غزلهای نغز کوتاه بهتروشیرین ترادا کرد وچنان درتوحید تصوف مستغرق شد که درهرقصیده وغزل بهرعنوانی بودبیتی یـا ابیاتی ازآن مقصود بلند بقالب عبارت درآورده وشاید بزرگترین خاصه شعرحافظ همین باشدوازهمین استغراق دروحدت است که کثرت عالم واختلاف ادیان وجدلها وبحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد، وگفت :

جنگ هفتاد ودوملت همه را عذربنه　　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ ازعشقی که نسبت بحقیقت ویکروئی ووحدت داشت هر گونه خلاف ونفاق را نکوهش میکرد وبخصوص ازستیزگی هـای قشری واختلافات ظاهری در عذاب وازریاوتذویر زاهدان دروغی دررنج واضطراب بود. حتی صوفیان ریـائی

را که انتساب بطریقت حافظ مینمودند ولی درواقع اهل ظاهر بودندودرژنده‌پوشی وقلندری تظاهرمینمودند سخت سرزنش میکرد ونمیخواست او را درعدادآنها بشمارند ومیگفت :

آتش‌زرق وریا خرمن دین‌خواهد سوخت

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و بسرو

شاید ازاین‌لحاظ یعنی‌ازلحاظ خشم وعصیان برضدریا وسالوس کسی‌دیگر ازشعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد .

استادی اودرغزل است . غزل عارفانه دردست حافظ ازطرفی بذروه‌فصاحت وملاحت رسید وازطرفی سادگی‌مخصوص‌پیدا کردوچنانکه اشارت رفت درکلمات قصارمعانی‌بزرگ‌ولطیفی‌رااشعارنمودگذشته‌ازشیرینی سادگی‌وایجاز که‌درغزل حافظ مشهوداست‌روح‌صفاوصمیمیت درهر بیت اوجلوه میکندوپیداست که‌غزلهای استادازدل درآمده وهرغزلی‌تعبیرلطیفی است از ضمیرگوینده‌آن وبحکم همین ایمان است که شاعرازهرگونه ظاهرپرستی اعراض کرده وروگردان شده ودام حیله وتزویرراپاره وآرایشهای مذاهب‌وفرق‌راردنموده وریاکاران‌راازشیخ‌وزاهد وصوفی دراشعارخود توبیخ کرده است .

حافظ خاصه‌درغزل گذشته ازبرقی که ازآتش غزل‌شیخ‌عطارومولوی گرفته ازسبك‌عصرخود نیز اقتباس کرده‌پس‌دراساس پیروی ازسبك‌سابقین‌ومعاصرین‌خود مخصوصاً سعدی وخواجووسلمان ساوجی واوحدی وعماد فقیه نموده وبسی‌ازابیات وغزلیات‌آن اوستاد نظیرغزلیات‌آنست اینك‌چندبیتی برای مقایسه وازراه نمونه آورده میشود :

خواجو (متوفی‌در۷۵۳):

باده مینوشم وازآتش دل میجوشم مگرآن‌آب‌چوآتش‌بنشاند جوشم

حافظ :

گرچه‌ازآتش‌دل چون خم‌می‌درجوشم مهربرلب زده‌خون میخورم‌وخاموشم

عمادفقیه (متوفی در ۷۳۳) :

امیدبلبل بیدل ز گل وفاداریست ولی وفا نکند شاهدی که بازا

حافظ :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست

سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) :

خواهی که روشنت شود احوال درد من در گیر شمع را و ز س تا بپا بپرس

حافظ :

خواهی که روشنت شود احوال سرعشق از شمع پرس قصه ز باد صبا مپرس

با اینهمه حافظ بهیچوجه درمقام تقلید توقف نکرده بلکه خود شیوه‌ای داشته وسخن را رونقی از نو داده است و س اینکه اشعار او نسبت باشعار خواجو و سلمان بیشتر ورد زبانهاست تنها ازمقام معنوی وعظمت و نفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین و نظم روان و متین او هم در آن شهرت مؤثر است و خود شاعر باحسن قریحه و لطافت ذوق و عطیهٔ کشف که او را مسلم است مقام نظم خودرا یافته و باعتماد و اعتقاد گفته است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری

درواقع حافظ باقریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا وفکر دقیق و ذوق عارفانه وعرفان عاشقانه که ویرا مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و اقسام عبارات و معانی رابهم آمیخت که درغزل عرفانی سبك مستقل وطرز خاص بوجود آورد چنانکه آشنایان بادبیات فارسی شعر اورا بیدرنگ میشناسند ولحنش راپی میبرند.

حتی حافظ گذشته از ابتکار در بافت لفظ و تعبیر معنی کلمات واصطلاحات مخصوص استعمال کرد که در آن خود مبتکر است و یااگر دیگران هم بکار برده‌اند در کلام او بیشتر جلوه میکند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «مغبچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیر مغان» «گرانان» «رطل گران» «زنار» «صومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ درنسج شعر از لطایف صنایع مانند ایهام و مراعات نظیر و تجنیس و تشبیه وامثال آن بکار برده و بایهام بیشتر میل نموده مانند این ابیات :

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت (ایهام)

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (مراعات نظیر)

دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست (تجنیس کامل)

لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است
وز پی دیدن او دادن جان کارمنست (تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز افتباس کرده مانند تشبیه زلف به کفر و زنجیر و سنبل و دام و کمند و مار، و تشبیه ابرو به کمان، و قد به سرو، و صورت به چراغ و گل و ماه، و دهان به غنچه و پسته. ولی اینگونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او نکاسته، از کنایات و امثال زبان فارسی هم در نظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزیکه پنهان نشود در این بیت :

دلم گرفت زسالوس و طبل زیر گلیم   خوشا دمی که بمیخانه بر کنم علمی

با اینکه غزل حافظ بنابقاعده روشن وروانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت که ایهام و استعارت در آن مضامینی ایجاد کرده و پس از صرف فکر و نظر میتوان بدان پی برد نظیر این بیت :

کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت   به که نفروشند مستوری بمستان شما

ازخواص معنوی شعر حافظ یکی آنکه گاهی پیش میآید که درمیان ابیات یك غزل ازحیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود وبسا که یکی از علل این اختلاف همانا الزام قافیه باشد مثلا درغزل زیبای :

ساقی بنور باده برافروز جام ما   مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

ذکر ناگهان نام حاجی‌قوام بیشتر ازراه سوق‌قافیه است .

چنانکه درفوق گذشت بنظرخواجه نیزحقیقت هستی یکیست وآن خدای تعالی‌است که دراینجهان جلوه کرده. مظهراوبدایع عالم‌طبیعت‌وعشق‌معنوی ودل آدمی‌است‌ودرواقع اوست که درهمه‌جاحتی باخودآدمی‌هست گرچه‌خود درنیابد.

برای دریافتن‌سر ّوجوداو رجوع بباطن وپی‌بردن بحقیقت‌نفس‌ورهبری پیر وتأییدحق لازم‌است :

بارها دل طلب جام جم ازما میکرد آنچه‌خودداشت زبیگانه تمنامیکرد
گوهری کز صدف کون‌ومکان‌بیرونست طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل‌خویش برپیرمغان بردم‌دوش کو بتأئید نظر حل معما میکرد
دیدمش‌خرم‌وخندان‌قدح باده‌بدست واندرآن آینه‌صدگونه تماشامیکرد
گفتم‌این‌جام‌جهان‌بین‌بتو کی‌دادحکیم گفت‌آنروز که این گنبدمینامیکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود اونمیدیدش وازدور خدارا میکرد..

حافظ درنتیجهٔ این اتکاءِ بخدا وفکر فراخ ونظرجهان‌بین، وچشم نهان یاب دارای همتی‌عالی وفکری‌بلند ودرکارهاآسانگیر وباسرارآشنا ودرظهور حوادث بی‌غم ودرحریم‌عشق‌خاموش ومحرم است :

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیزهوش
کز شما پنهان نشایدداشت راز می‌فروش
گفت‌آسان گیربرخودکارها کزروی‌طبع
سخت‌میگیردجهان‌برمردمان‌سخت کوش
وانگهم در داد جامی کز فروغش برفلك
زهره‌دررقص‌آمد وبربطزنان‌میگفت نوش
تا نگردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
درحریم عشق نتوان‌زد دم از گفت وشنید
زآنکه آنجاجمله‌اعضاچشم‌بایدبودو گوش

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یاسخن دانسته گـو ای مرد بخرد یا خموش
گوش کن پند ای پسر ازبهر دنیا غم مخور
گفتمش چون درحدیثی گرتوانی دار گوش

گوش او به‌پیام اهل راز وصدای هاتف وپندپیر و سخن کاردان حتی بناله ورباب وچنگ بازاست ودر مواردی حقایقی از زبان اینان کـه درحقیقت همه از یکزبان گویند، میشنود وازعالم‌حال رو بزاهدان پرقیل‌وقال نموده‌رندانه سخنها میگوید وظهوریگانگی‌وشوق‌را دروجنات همهٔ جهان‌دیده وبا اشاراتی که گاهی عبرت انگیز وگاهی تمسخرآمیزاست آنانرا که اهل تظاهر وتفرقه‌اند اینگونه ادب میکند:

عیب رندان مکن ای‌زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگربد تو برو خودرا باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هشیار وچه مست
همه‌جا خانهٔ عشقست چه مسجدچه کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکده ها
مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
نا امیدم مکـن از سابقـهٔ لطف ازل
توپس‌پرده‌چه‌دانی که که‌خوبست‌و که‌زشت
نه مـن از پـرده تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

ازاصطلاح باده ومی ومیکده که درشعر خواجه فراوانست اگرهم گاهـی یکی‌خون‌رزان ودیگری تعیشگاه رندان را نمایاند گاهی‌هم بدون تردید معانی عرفانی برمیآیدوشاعردرهرموردی‌یکی‌ازاین‌معانی‌راپرورده‌است مثلامقصودازمی

و میخوارگی درموردی همانا تازیانه‌ایست که برای پرده‌دری ازروحانیان ریائی وعوامفریب بکارمیرود ومواقعی‌درعالم‌صفا وبیریائی‌وبی‌غروری‌است ومعلوم‌است که مستی ازچنین باده‌ای‌کار آسانی‌نیست ورنج وریاضت لازم دارد:

صبحدم مرغ چمن باگل‌نوخاسته گفت — ناز کم کن که‌درین‌باغ بسی‌چون‌توشکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی — هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
گرطمع‌داری از آن‌جام مرصع‌می‌لعل — ای بسا در که بنوك مژه ات باید سفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد — هر کـه خاك در میخانه برخسار نرفت
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا — زلف سنبل به نسیم سحـری می‌آشفت
گفتم ای‌مسند جم جام جهان بینت کو — گفت افسوس که‌آن دولت بیدار بخفت
سخن عشق نه آنست که آید بزبان — ساقیامی‌ده‌و کوتاه کن این گفت‌وشنفت

برای رسیدن بدرگاه‌حق که‌میکده‌واقعی آن‌است‌ومستی عارفان‌از آنجاست بسا درکه بنوك مژه سفت ودر راه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاك راه معرفت‌را برخساربرفت. می‌پرستی چون‌آدمی‌را ازخود بیخود میکند حافظ آنرا درمقابل‌خودپرستی استعمال‌میکند پس گاهی‌عشق‌ورزی وباده گساری‌عارفان‌معنی حق‌پرستی و گذشتن‌ازحرص‌وشهوت و آرزوی‌وصال حقیقت‌میدهد که حاضرند در راه‌حق رنج‌برند ودرد کشند وشکایتی‌نکنند:

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیـدن — منم که چهره نیالوده ام به بد دیدن
وفا کنیم وملامت کشیم وخوش‌باشیم — که در طریقت ما کافریست رنجیدن
به‌پیرمیکده گفتم که‌چیست‌راه‌نجات — بخواست جام می‌و گفت عیب‌پوشیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست — بدست‌مردم‌چشم ازرخ تو گل چیدن
بمی‌پرستی‌از آن نقش‌خود زدم‌بر آب — که تاخراب کنم نقش‌خود پرستیدن
برحمت سر زلف تو واثقم ورنه — کشش‌نبود از آنسو چه‌سود کوشیدن

کوشش‌عارف درمقابل کشش‌عشق‌معنوی‌است‌یعنی‌میکوشدپاك وصافی‌شودو ازچاه‌طبیعت بدرآید ودربحرعمیق‌عشق‌حق که کرانه ندارد مستغرق‌شود وآلوده عالم مادی نگردد :

دوش رفتم بدرمیکده خواب آلوده	خرقه تردامن وسجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچهٔ باده فروش	گفت بیدارشوای رهروخواب آلوده
شستشوئی کن و آنکه بخرابات خرام	تانگردد زتو این دیرخراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری ومکن	خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاك وصافی شو وازچاه طبیعت بدرآی	که صفائی ندهد آب تراب آلوده
گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست	که شود فصل بهار ازمی ناب آلوده
آشنایان ره عشق دراین بحرعمیق	غرقه گشتند ونگشتند بآب آلوده

شاعر اینگونه مستی معنوی وآزادگی ازشهوات طبیعی‌را بیشتر ازیکبار گوشزدمیکند بااینکه درعین‌حال ازحق طبیعت‌هم نمیگذرد:

بسرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد	که خاك میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می ومطرب که زیر طاق سپهر	بدین ترانه غم ازدل بدرتوانی کرد
گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید	که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
بعزّ مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی	که سودها کنی ازاین سفر توانی کرد
تو کزسرای طبیعت نمیروی بیرون	کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب وپرده ولی	غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
بیا که چاره ذوق حضور ونظم امور	بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
ولی تو تالب معشوق وجام می خواهی	طمع مدار که کار دگر توانی کرد
دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی	چو شمع خنده‌زنان ترك سر توانی کرد

طریقت عارفان فداکاری وبلندنظری وازفیض اهل‌نظر بهره گرفتن وغرور عقل‌را بکنار نهادن خلاصه ازخود گذشتن وبحال‌خود خدارا دیدن است کسی که درمیانه خدارا دید خودرا باخت واگرخودرا دید خدارا باخت:

سحرگاهان که مخمورشبانه	گرفتم باده باچنگ وچغانه
نهادم عقل را ره توشه از می	ز شهر هستیش کردم روانه
نگار میفروشم جرعه‌ای داد	که ایمن گشتم ازمکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم	که ای تیر ملامت را نشانه

نبندی زین میان طرفی کمروار | اگر خود را ببینی در میانه
برو این دام بر مرغ دگر نه | که عنقا را بلند است آشیانه
نبندد طرف وصل از حسن شاهی | که باخود عشق ورزد جاودانه
ندیم ومطرب وساقی همه اوست | خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش بر آئیم | از این دریای ناپیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی ازطرفی مخالف بارویه شهوت پرستان وپیروان طبیعت واسیران شهوت وازطرفی هم دشمن ریا وسالوس وزهد فروشی وعوام فریبی است و گناه دومی را که مردمی را گمراه کند ازاولی که زیانش راجع بخودشخص است بیشتر میداند ودراین بیت سلیقه خودرا آشکار می سازد:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات | مکن بفسق مباهات وزهد هم مفروش

زهدریائی وتقوای ظاهری وشریعت قشری هرگز موافق ذوق شاعر عارف نباشد ازدیگرسو فراموش کردن عالم روحانی وپرداختن بجهان جسمانی و کفایت کردن بعشق ولذت دنیای فانی شرط عقل ومعرفت نیست ولی نکته ای دراینمقام هست که بخصوص درموردحافظ نباید ازدیده دورداشت وآن اینست که بحکم اشعاراو مقصود ازعرفان درویشی وقلندری وخانه بدوشی ومحرومیت صرف ازتمام لذایذ دنیوی وبیخبری ازاین جهان زندگی نیست زیرا دست آفرید گاراینجهان رامقدمه آن جهان قرارداده وتاآنجا که خردوذوق وآئین آفرینش اجازه دهد بایداززیبائیها ودوستیهای این نشئه بهره مندشد وفرصت را غنیمت شمرد. توان گفت شاید غزلهای حافظ دراینزمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی واستفاده ازنعمتهای این جهان مؤثرترین غزلهای وی باشد:

دانی که چیست دولت دیدار یاردیدن | در کوی او گدائی برخسروی گزیدن
ازجان طمع بریدن آسان بود ولیکن | از دوستان جانی مشکل بود بریدن
خواهم شدم ببستان چون غنچه بادل تنگ | وآنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
که چون نسیم باگل، رازنهفته گفتن | که سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
فرصت شمار صحبت کزاین دوروزه منزل | چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

باید ازلطایف خلقت وجمال طبیعت برخوردارشد وتاعمر کوتاه سپری نگشته وروزگارکامرانی نگذشته وتن ما خاك نشده میوه های مقصودرا که خداوند درباغ این سرای نهاده چید ومعنی وحال عالم محسوس را فهمید وچند روز زندگی را بخوشی گذراند :

نوبهارست درآن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو درگل باشی
من نگویم که کنون باکه نشین وچه بنوش
که توخود دانی اگر زیرك وعاقل باشی
چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی
درچمن هر ورقی دفترحالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
نقد عمرت بدهد غصه گیتی بگزاف
گر شب و روز دراین قصه مشکل باشی
گرچه راهیست پرازبیم زما تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

درواقع اینچنین مینمایاند که وی خود بگفته خود درفرصت شماری ودریافتن معنی زندگی وحفظ نشاط وداشتن روح قوی وفکربلند ومیل بوفا ومروت رغبت به سعی وعمل سرمشق بوده واینگونه سخنان را مناسب حال خود گفته :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمدوهنگام درو
گفتم ای بخت بخسبیدی وخورشید دمید
گفت با اینهمه ازسابقه نومید مشو
تکیه براختر شبگرد مکن کاین عیار
تاج کاوس ربود و کمر کیخسرو
گرروی پاك ومجرد چومسیحا بفلك
ازفروغ تو بخورشید رسد صد پرتو
آسمان گومفروش این عظمت کاندرعشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدوجو
گوشوار درلعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

هر که درمزرع‌دل تخم وفاسبز نکرد　　زردروئی کشد ازحاصل‌خود گاه درو

اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهانست بدشواریها وناکامیها برخورده بااین اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکسته وعزمش سست نشده وشوق حیات ونور امید ازدل او بدرنرفته بلکه سینه پیش حوادث داده وگفته « چرخ برهم زنم ارغیر مرادم باشد» وثبات توانائی وبردباری وآزادگی خودرااینگونه بیان نموده :

برسرآنم کـه گـر زدست برآید　　دست بکاری زنم کـه غصه سرآید

خلوت دل نیست جای صحبت‌اغیار　　دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت حکام ظلمت شب یلداست　　نور زخورشید خواه بوکه برآید

بر در ارباب بی مروت دنیا　　چندنشینی که خواجه کی بدرآید

بگذرد این‌روزگار تلخ تر اززهر　　بار دگر روزگار چون شکرآید

بلبل عاشق توعمر خواه‌که آخـر　　باغ شود سبز وسرخ گل بدر آید

صبر وظفر هردو دوستان قدیمند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی ـ نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد وهفده درمحل خرجرد ولایت جام‌خراسان تولدیافت چنانکه خود گفت:

به‌سال هشتصدوهفده زهجرت نبوی　　که‌روزمکه به‌یثرب‌سرادقات‌جلال

ز اوج قلهٔ پروازگاه عز و قدم　　بدین‌حضیض‌هواسست کرده‌ام‌پروبال

نام پـدرش نظام‌الدین دشتی وجدش شمس‌الدین‌دشتی منسوب بمحله دشت اصفهان بوده بعد بولایت‌جام مهاجرت کرده‌اند .

تخلص‌جامی‌هم بمناسبت ولایت‌جام‌است وهم بحکم ارادتی‌است که نسبت به شیخ‌الاسلام احمدجامی (متوفی در٥٣٦) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام ورشحه قلمم　　جرعه جام شیخ الاسلامیست

لاجرم در جریده اشعار　　بدو معنی تخلصم جامیست

جامی ازخردسالی بهمراهی‌پدر بهرات وبعدبسمرقند رفت ودرآن دیار که مراکزعلوم اسلامی‌وادبیات‌ایرانی‌بود بکسب‌علم وادب پرداخت ودرعلوم دینی و تاریخ‌وادب کمال یافت‌سپس‌پای بعالم‌عرفان‌نهاد و بسیروسلوك‌افتادوپیروی‌استادان

ومرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری و خواجه‌علی سمرقندی وقاضی‌زاده رومی را شعار خود قرارداد و بدینطریق درراه ریاضت قدم زد روزبروز بمقامات معنوی خود افزود تابمرتبهٔ ارشاد رسید ودرسلك رؤسای طریقه نقشبندی که مؤسس آن بهاءالدین نقشبند بود درآمد وبعدازوفات سعدالدین کاشغری که خلیفه نقشبندی بود خلافت این طریقت بدوتعلق گرفت شهرتش درروزگارخودش شایع شد وبزرگ و کوچك اوراشناختند وبنام اواحترام گذاردند وبااینکه امرا وزیردستان را مدح نمیکرد باز اینان اورا میستودند ودرصدرمجلس خود جایش میدادند ومقدمش را گرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد وزیارت حج بجای آورد وازراه دمشق به‌تبریز بر گشت ودر۸۷۸ بهرات وارد شد. دراین سفر جمعی ازبغدادیان اورا آزردند وشاعر ازآنشهر دلشکسته بازآمد ودر قصیده‌ای نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد که مطلع آن اینست:

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی　　　وز خاطرم کدورت بغدادیان بشوی

بنابروایت دولتشاه که معاصر جامی بود وی دراواخرعمرپیشه شاعری را ترك نمودو ازآن ببعدجز بندرت شعری نسرود ودل بتحقیق مسائل دینی گماشت وچنین گفت:

جامی دم گفتگوفروبندد گر　　　دل‌شیفتهٔ خیال میسند دگر
درشعرمده‌عمر گرانمایه‌بباد　　　انکارسیه‌شدورقی چندد گر

ازسلاطین معروف زمان جامی ابوالغازی سلطان حسین بایقرا بود که‌درسال هشتصد وهفتادودو ابوسعید تیموری را شکست‌داده درهرات جلوس کرد وتا ۹۱۲ سلطنت نمود. سلطان گذشته ازاینکه خودذوق‌وادبی‌داشت وادبا را حمایت میکرد وزیردانشمندی مانندامیرعلی‌شیرداشت که ازفضلای‌عصرخود بود ودرزبان‌فارسی وترکی بنظم‌ونثر تألیفات‌میکرد این‌وزیر بردل آگاه باجامی‌دوستی‌خاص‌داشت‌وشرح حال‌این‌شاعررادر کتاب‌خودموسوم به‌خمسه‌المتحیرین آورد. جامی سلاطین دیگر سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) وسلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸٤-۸۹٦) وجهان شاه قراقوینلو (۸٤۱-۸۷۲) وسلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸٦) پادشاه عثمانی را در قصاید واشعارخود نام برده.

توان گفت جامی بزرگترین شاعر وادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم اورا می توان ردیف انوری وسعدی وجلال الدین وحافظ وخیام وفردوسی بردو بعدازو شعرای بزرگ درایران بندرت ظهور نموده اند. جامی نه تنها اشعارسروده بلکه درفنون علوم دین وادب وتاریخ نیز مهارتی بسزا داشته وازاین حیث درمیان شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیرعلیشیر نوائی که خوداز فضلای عصر بود دروصف کمالات جامی گفته :

عاجزازتعداد اوصاف کمال اوست عقل　　　انجم گردون شمردن کی طریق اعورست

در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیداست مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده و سبك آنهارا بکاربرده. بااین همه مقتدای خاص جامی درنظم هفت اورنگ نظامی است ودرغزلیات سعدی گرچه حافظ وخاقانی وامیرخسرونیز طرف توجه او بوده است.

جامی هم مانندامیرخسرو باسخای قریحه موصوف وباکثرت تصانیف معروف است. بقول بعضیها تألیفات اوازنظم ونثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه وچهاردفتر ورساله است.

ازآثارمنظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصایدوغزلیات ومراثی وترجیع بندوترکیب بندومثنویات ورباعیات دارد. خودجامی دیوان را برسه بخش کرده و آنها رافاتحه الشباب واوسط العقدوخاتمه الحیات نام نهاده ودورنیست دراین تقسیم از امیرخسروپیروی کرده باشد. دربین این اشعارملمعات نیزهست که شاهد وقوف کامل جامی بزبان عربی است بطورکلی جامی قصایدمتین وغزلیات عرفانی شیرین بااوزان نادرمطلوب دارد. درمیان قصاید شاعر اشعارروحانی وعقاید اسلامی کم نیست وهر یك دلیل ایمان ودیانت اوست. درمطالعه این قصاید امارات توجه جامی بشاعران سلف پیداست مثلا قصیدهٔ:

چوپیوند بادوست میخواهی ایدل　　　ز چیزی که جز اوست پیوندبگسل

تاحدی منوچهری را درنظرداشته ودر قصاید:

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش

ایضاً. کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برترست
رخنها دان کش بدیوار حصار دین درست....

خاقانی را تتبع کرده وبا همین روش از شاعران دیگر مثلا امیرخسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان نغز واشعار پر مغز سروده ودر برخی از آن تأثروسوزش یك قلب آتشین رابزبان آورده نظیر این غزل :

ریزم زمژه کوکب بی ماه رخت شبها — تاریك شبی دارم با این همه کوکبها
چون ازدل گرم من بگذشت خدنگ تو — از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردند بکوی تـو — بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
ازتاب وتب هجران گفتم سخن وصلت — بود این هذیان آری خاصیت آن تبها

درغزل بسبك متقدمین ازعارفان وبخصوص حافظ نظر داشته وگاهی بآنان نظیره ساخته. مثلا دراین غزل ازحافظ پیروی کرده :

ساقی بیا که دورفلك شدبکام ما — خورشید رافروغ دهازعکس جام ما

ازغزلهای عرفانی جامی که درآن نغمه وحدت مینوازد یکی اینست :

مؤثـر در وجـود الا یـکی نیست — درین حرف شکرف اصلا شکی نیست
ولی جز زیرکان این را نـدانـند — دریغا زیر گردون زیرکی نیست
جمال اوست تابان ورنه بیرون — دل مردان دل هر کودکـی نیست
عطـای عشق بسیار است دردا — کزآن بسیار ما را انـدکی نیست
بـاربـاب عمـامه معنـی فـقر — مجوکاین تاج بر هر تارکی نیست

چنانکه گفته شدجامی درمثنویات خودنظامی راسرمشق خودقرارداده ودرمقابل خمسه نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ سروده که اسامی آنها بقرارذیل است:

۱- سلسلة الذهب درمسائل فلسفی ودینی واخلاقی باحکایات وامثله از قبیل عقاید واصول اسلامی وتفسیر بعض آیات قرآن ومطالب حکمی نظیرمسئله جبرو اختیار ومعانی عرفانی مانندبحث درحقیقت حق که این ابیات آمده :

اوست مغز جهان جهان همه پوست — خودچه مغز وچه پوست چون همه اوست
بـود کل جهـان در او مستور — کـرد در کل بـذات خویش ظهور

این مثنوی باسم سلطان حسین است و درضمن از شعرای معروف مانند عنصری ورودکی و سنائی و نظامی و معزی و انوری نام برده شده وجمله بوزن هفت پیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است :

لله الحمد قبل کل کلام   بصفات الجلال و الاکرام

۲- سلامان وابسال که ازقصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش ازشیخ الرئیس ابوعلی سینا اقتباس وتصنیف کرده‌است. درآن قصه نیزمعانی عرفانی منظور است و جامی آن‌را بنام یعقوب بیك پسر اوزون حسن آن قوینلو (۸۸۳-۸۹٦) بنظم کشیده.

۳- تحفة‌الاحرار- مثنوی دینی وعرفانی بروزن مخزن‌الاسرار نظامی که در ۸۸٦ سروده‌شده ومرکب ازدوازده مقاله است و آن ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که ازرؤسای طریقه نقشبندی ومعاصرجامی بود ممدوح شاعرواقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم   هست صلای سرخوان کریم

٤- سبحة الابرار- که بازدرمعانی دینی وعرفانی وبنام سلطان حسین است و حکایات لطیف وتمثیلات ظریف داردآغازمقدمه سبحة‌الابرار بدین بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن   الرحیم المتوالی الاحسان

وتمام مثنوی مرکب است ازچهل عقددرموضوعهای گوناگون عرفانی ازقبیل وصف دل وشرح سخن واستدلال ازآثار بوجود پروردگار واینکه حق تعالی حقیقت وجوداست ودرشرح تصوف وامثال آن وپس ازشرح هرعقدیك دوحکایت بروجه تمثیل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطارومولوی همین طرزرا معمول داشتند.مثلا در عقد بیست وهفتم درباب اخلاص چنین گفته :

چیست اخلاص دل ازخود کندن   کار خود را بخدا افکندن

نقد دل از همه خالص کردن   روی چون زر بخلاص آوردن

دل باسباب جهان نا دادن   دیده بر حور جهان ننهادن

ساختن از دو جهان قبله یکی   تافتن روی زهر وهم و شکی

وبدین مناسبت اینحکایت راآورده تاتأثیراخلاص واهمیت آنرا نشان دهدو

بیریائی وصفای قلب را نمایان سازد ومعلوم نماید که قلب ونیت مهم است نه بیان وزبان

عـربی چند بـهم ذوق کنان — لب گشادنـد بـنادر سخنان
یکی از نجد حـکایت میکرد — یکی از وجد روایت میکرد
یکی از ناقه و محمل میگفت — یکی از وادی و ساحل میگفت
تـاگهان مخلصی از ملك عجم — زد بسر منزل آن قـوم قـدم
بـفنون ادبش راه نـبود — در زبـان عرب آگاه نـبود
شد گمانش که دعا میخوانند — سخن از حمد و ثنا میرانند
او هم آنجا بتواضع بـنشست — گریه وآه و فغان در پیوست
هـرچه آنقوم بیان میکردنـد — با هم اسرار عیان میکردنـد
او بتقلید همانرا میگفت — گوهر اسك بمژگان میسفت
حشو میگفت و دعا میپنداشت — ذم همیگفت و ثنا می‌پنداست
لیك چون برلبش آن خاص کلام — بود در معنی اخلاص تمام
یافت در بـاره وی حـکم دعا — داد خاصیت غفران و رضا
شد ازآن دعوت از نخوت دور — جرم او عفو و گناهان مغفور

۵ ـ یوسف وزلیخا ـ معروفترین مثنوی جامی است ودروزن خسرووشیرین نظامی بسال هشتصد وهشتاد وهشت نظم شده وبنام ابـوالغازی سلطان حسین اتحاف گردیده آغاز آن بدین بیت است .

الهـی غنچهٔ امیـد بگشای — گلی از روضهٔ جاوید بنمای

٦ ـ لیلی ومجنون که آنرا بوزن لیلی ومجنون نظامی درظرف چهارماه بسال هشتصدوهشتاد ونه سروده و۳۷٦۰ بیت دارد ومطلع آن اینست .

ای خاك تو تاج سربلـندان — مجنون تو عقل هوشمندان

۷ ـ خردنامه اسکندری ـ در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده وآن نیز بنام سلطان حسین است وبااین بیت آغاز میکند :

الـهی کمال الهی تراست — جمال جهان پادشاهی تراست

اینك پند لطیفی که دراین‌مثنوی بفرزند خویش فرماید :

بیا ای جگر گوشه فرزند من — بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش — چو گوهر فشانی بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن — چو دانستی آنگه برو کار کن
زگوش ار نیفتد بدل نور هوش — چه سوراخ گوش‌وچه سوراخ‌موش
بدانش که‌آن باکنش یارنیست — بجز نا خردمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند — بخردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر — چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل با خدا راست دار — که از راستکاری شوی رستگار
بطاعت چه حاصل که پشتت‌دوتاست — چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای — بانصاف با بندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر — بآفاق مگشای جز چشم مهر
ازآن چرخرا پرتوی حاصل‌است — که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر — بچشم بزرگی به پیران نگر
بحصم درونی که آن نفس تست — ز تو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان — بود چون دم صبحگه بوستان
بدرویش محتاج بخشش نمای — فرو بسته کارش ببحشش گشای
تواضع کن‌آنرا که دانشور است — بدانش ز تو قدر او برتر است

همچنین شاعردرموارد دیگری مثلا درخاتمه یوسف وزلیخا پند واندرز به فرزند خود داده است .

چنانکه ازملاحظه‌مثنویهای‌فوق‌هم میتوان استنباط کرد جامی‌بیشتر نظامی راتتبع کرده‌وآثارآن شاعررانصب‌العین قرارداده وسبك‌اوراپیروی‌نموده‌جزاینکه درصورت عمومی توان گفت جامی ساده‌تروگاهی شیرینتراز نظامی سخن سرائی کرده بااینکه محقق است استاد نظامی درمثنوی داستانی هنرور یکتا ودربیان

احساسات بیهمتاست .

جامی درمسمط نیزدستی داشته‌ومرثیه‌های مؤثردلنشین ساخته که‌ازآنجمله یکی درمرثیه جانگدازپسرش صفی‌الدین است واینك بندی ازآن که معروف‌هم هست نقل میگردد :

زیرگل‌تنگدل ای‌غنچهٔ‌رعنا چونی بیتوما غرقه بخونیم توبی ما چونی
سالك‌جمعیت‌مابیتوگسست‌است‌زهم ماکه جمعیم چنینیم توتنها چونی
برسرخاك توام ایکه ازین پیشترم بوده‌ای تاج سر امروز ته پا چونی
بیتودرروی‌زمین‌تنگ‌شده‌برمن‌جای توکه‌درزیرزمین‌ساخته‌ای‌جاچونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره زیرخاك‌آمده ای دیدهٔ بیناچونی
خوردغمهای‌توام‌وه که‌خیال‌توگهی مینپرسد که‌درین‌خوردن‌غمهاچونی
روبصحرای‌عدم تاختی ازشهروجود من ازین شهرملولم‌توبصحراچونی

بطوریکه درفوق‌اشارت رفت‌جامی تنهاشاعرنبوده‌ودرعلوم دیگرمانند علوم دینی‌ولسانی‌وتاریخی‌هم دست‌داشته است. دراین‌رشته‌ها استادراتألیفات‌متعددیست به‌نثرفارسی که بعضی از معروفترین‌آنها نام برده میشود :

۱- نقدالنصوص فی‌شرح نقش الفصوص که‌کتابی‌حکمی وعرفانی است ودر شرح تفسیرعقاید شیخ محی‌الدین عربی(متوفی۶۲۸)مؤلف‌فصوص الحکم‌ومختصر آن یعنی‌نقش‌الفصوص‌است . دراینکتاب جامی اقوال مفسرین دیگرفصوص‌حاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز درنظرداشته تألیف نقدالنصوص «...» ۸۶۳ بود .

۲ - نفحات‌الانس که درسال هشتصد وهشتادوسه تألیف یافته ودرآن شرح حال ۶۱۴ تن ازفضلاوعلماء ومشایخ صوفیه‌را حاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی‌تألیف محمدبن حسین‌سلمی‌نیشابوریست(متوفی در۴۱۲)وموسوم است بطبقات‌الصوفیه. بعد خواجه عبدالله انصاری(متوفی‌در۴۸۱) آنرا بزبان هروی‌تقریرو توسیع نموده سپس جامی برحسب دستورعلیشیرنوائی

آنرا ازسرنو بفارسی ادبی درآورده وتکمیل نموده وترجمهٔ احوال مشایخ را تازمان خودش آورده است .

۳ ـ لوامح که مرکب است ازمقالات عمیق عرفانی ومشحونست بارباعیات لطیف عارفانه .

٤ـ لوایح که درشرح قصیده خمریه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تألیف یافته.

٥ـ شواهدالنبوة که بسال ۸۸۵ تألیف یافته ودرشرح مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست .

٦ ـ اشعة اللمعات که در ۸۸٦ تألیف شده که درشرح وتفسیر لمعات شاعر عارف فخرالدین عراقی است (متوفی ٦۸۸)

۷ ـ بهارستان که درموقع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرده وبهمان سبك گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند گلستان مرکب ازحکایات لطیف ونکات ظریف است واشعارملیح نیز دارد وذکر شماره‌ای ازشعراء وفضلا درآن آمده .

گذشته ازآنچه مذکورافتاد جامی رسالات دیگرزیاد تألیف کرده ازآنجمله است رسالاتی درمسائل دینی مانند تفسیر حدیث ادبی ذرعقیلی واربعین حدیث که متن عربی را آورده وهرحدیث را بنظم فارسی شرح کرده ومناسك حج ورساله تهلیلیه و نظایراینها ودرعلم ادب وعروض مانند رساله درعلم قوافی ورساله موسیقی و تجنیس الخطومنشئات ومعمیات وغیره و درنحووصرف مانند کتاب فوایدالضیائیه معروف بشرح ملاجامی ودرتاریخ مانند تاریخ صوفیان وامثال آنها .

پس جامی چنانکه درفوق هم اشارت رفت ازسخنپردازان مشهورومتنفذایران است معاصرین معروف اومانند بابروامیرعلیشیرنوائی و دولتشاه نام اورابه تعظیم وتکریم بزبان آورده و ازبلندی مقام ونفوذ کلام او درایران وممالك مجاوربحث کرده‌اند .

امتیازخاص جامی ازمقام ومرتبتی است که وی درعالم تصوف وعرفان احراز نموده وخلیفه وقطب پیروان آن مذهب بوده است .

تأثیر افکار و اشعار جامی درهندوستان و مخصوصاً درافکار و ادبیـات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمدفاتح(۸۵۵-۸۸۶)وپسرش سلطان بایزید ثانی(۸۸۶- ۹۱۸)توجه وارادت خاصی نسبت باوداشتند وبا او مخـابره و مراسله میکردند. دربین شعرای عثمانی عده‌ای سبك وعقاید جامی راتتبع و تقلیـد کرده واولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق وشیوه ایرانی استوار نمودند.

وفات جامی بسال ۸۹۸ درهرات اتفاق افتادوبااجلال واعظام با حضورعلماء وبزرگان وامرای زمان بخاك سپرده شد. درماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده: ومن دخله کان آمناً

ادبیات منثوردوره مغول و تیموریان

تألیفات به نثر فارسی دردوره مغول و تیموریان باو جود فتنه و آشوب درنواحی مملکت وانحطاط علم ومعرفت باززیاد بود وبدیهی است اگر وقایع نا گوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه درسابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن وادبیات ایران نضجی تمام یافته واستادان و دانشمندانی ظهور کرده وشروع بتألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه را که ازاین همه خزاین علم ومعرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات ونگهداری ودانش پروری سلالهای کوچك مـانند اتابکان وجلایریان ومظفریان وآل کرت ودیگران ویابحمایت وتشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول وتیموری باقیمانده تنها قسمتی توان شمرد از آنچه باوجود امنیت بلاد وآسایش عباد ومصونیت ازمصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعض آثار نثری مهم این دوره بروجه ذیل ذکر میشود:

۱- کتاب‌های تاریخی

قبل ازدوره مغول وتیموری تألیفات مشهورومهم راجع بفن تاریخ درایـران شده وبعضی ازآنها مانند تاریخ طبری وتـاریخ بیهقی وزین الاخبار وراحة الصدور دراین کتاب مذکور افتاده است پس درواقع بنای تاریخ نویسی درایران ازدیرباز نهاده شده ولی تألیفات تاریخی دراین دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود وچند کتاب معروف

بمقام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عطاملك جوینی پسر بهاءالدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکوخان و آباقاخان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریتهای دیگر داشته در این کتاب که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیزخان را تا وقایع سال ششصد و پنجاه و پنج شرح داده و نیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسمعیلیه را آورده. در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده‌اند .

عطاملك بسال ششصد و هشتاد و یك در آذربایجان وفات یافته در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ششصد و پنجاه و هشت هجری و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین هند است ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسمعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده مؤلف این کتاب ابوعمر عثمان منهاج الدین بن محمد سراج الدین از اهل جوز جانان بوده که در هند میزیسته و سه بار از هند برحسب مأموریت سفر ایران نموده و بسا از اتفاقات مهم آن زمان را برأی العین دیده .

تاریخ یمینی - اصل این کتاب بعربی بدست ابونصر عتبی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتکین در اوایل قرن پنجم تألیف یافته و ابوالشرف ناصح گلپایگانی آن را در اواخر قرن هفتم بفارسی خوب و متینی ترجمه کرده . این کتاب از حیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی

وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ وسلطنت مغول وتفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل‌الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آباقا وغازان واولجایتو مقرب بوده ودر دربارغازان منصب وزارت ونفوذ وحکومت داشته وتألیف خودرا درحدود هفتصد وده هجری بختام آورده واین کتاب جلدسومی نیز درجغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب را مهمترین تاریخ مغول توان نامید. خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ ورجال سیاسی ایران ومورخ محقق ومعروف بوده بلکه درعلوم وفنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته وتألیفات مهم ومفیددرمسائل دینی وادبی نموده است . این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان و دشمنان بـامر سلطان ابو سعید در تبریز کشته گردید .

تاریخ وصافـ این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر رشیدالدین فضل‌الله بود وازطرف وی حمایت دید وبحضور اولجایتو معرفی شدتاریخ وصاف را توان گفت متمم تاریخ جهانگشاست که ازوقایع فتح بغدادبدست هلاکو تا حوادث سال هفتصد وبیست وهشت یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعیدراحاوی است. کتاب وصاف درتطویل بلاطائل وتعقیدعبارات و تصنع و اطناب نمونه سبك ثقیل فارسی دوره مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفصیلات مهم وسودمند راجع بعصر مؤلف در آن مندرج است .

تاریخ گزیده ـ تاریخ گزیده بعد از جهانگشا و جامع التواریخ و وصاف تألیف یافته و بسبك آنها نوشته‌شده و درواقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده این کتاب درحدود هفتصدوسی ختام یافته وبدین طریق مطالبی تازه دراواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع ازاول اسلام تادوره مغول میباشد بسیاق شاهنامه درهفتاد وپنجهزار بیت بنظم کشیده و آنرا درسال هفتصد وسی وپنج بختام آورده و **ظفرنامه** نام داده نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی درشرح بلاد و راههای ایران باسم **نزهة‌القلوب** بتاریخ هفتصدوچهل تألیف نموده. حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ درقزوین وفات یافت.

زبدة‌التواریخ ـ زبدة‌التواریخ تاریخ عمومی‌است درچهارجلدولی‌جلدهای سوم وچهارم که عمده تاریخ بعدازاسلام ایران بوده استدردسترس نیست وشاید ازبین رفته‌باشد. مؤلف‌زبدة‌التواریخ خواجه‌نورالدین لطف‌الله معروف‌بحافظ‌ابرو اهل هرات و منظورتیمورو پسرش شاهرخ ومخصوصاً توجه بـایسنقربوده و کتاب را در۸۳۰ تألیف نموده .

ازتواریخ دیگراینندوره میتوان **مجمل‌فصیحی** تألیف‌فصیحی‌خوافی‌راذکر نمود که‌تاریخ‌عمومی‌مفیدومختصریست‌ازابتداتااواسط‌قرن‌نهم‌نیز تاریخ‌**مطلع‌السعدین** تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکراست که حوادث بین تولدسلطان‌ابوسعید ایلخانی وابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰٤-۹۷۲را محتوی است . همچنین **تاریخ هرات** تألیف معین‌الدین اسفزاری دراواخردوره تیموری بوجودآمده .

ظفرنامه ـ ظفرنامه تاریخ‌مفصل تیموراست دردوجلد ازولادت تا وفات‌آن حکمران(۸۰۷)مؤلف آن‌شرف‌الدین‌علی‌یزدی‌ازادباءوشعرای‌اوایل‌دوره‌تیموریان استوعمده شهرت اودرزمان شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰) بود وبسال ۸۵۸درموطن خود یزد وفات یافت. یك قسمت مطالب مظفرنامه ازیك تاریخ دیگرمسمی‌بهمین اسم تألیف **نظام‌الدین شامی** است که معاصرتیموربود و در۸۰٤ فرمـان تألیف‌آن را از خود تیموریافت چنانکه درمقدمه ظفرنـامه نظام شامی هم مذکوراست هردو ظفرنامه نسبت بکتابی مانند تاریخ وصاف بفارسی ساده وخالی از زواید وعبارات متکلف وانشاءِ شده

روضة‌الصفا ـ مهمترین تاریخی‌است که‌دردوره‌تیموریان‌تألیف‌یافته‌وآن‌در هفت جلد ومحتوی‌تاریخ اسلام وایران خاصه تیموریان‌تااواخرسلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقراست که بسال۹۱۲ وفات یافته مؤلف آن محمدبن‌خاوندشاه‌بن محمودمعروف‌به‌میرخوانداز‌نجیب‌زادگان بلخ‌وملتزمین‌مجلس میرعلیشیر نوائی بوده ودر۹۰۳ درهرات وفات‌یافته وبقیه‌این‌تاریخ یعنی‌محتویات‌جلدهفتم‌تاوقایع چند سال‌بعدازوفات مؤلف گویاازطرف نوهٔ مؤلف خواندمیرتکمیل شده‌است.نیز خواندمیردر۹۰۵ روضة‌الصفارا درتألیفی موسوم بخلاصة‌الاخبارمختصر کرده .

۲ ـ در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهائی نیز درتاریخ ادبی ایران وعلم شعر درعصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروفترین آنها لباب الالباب وتذکرهٔ دولتشاه و کتاب المعجم میباشد .

لباب الالباب ـ لباب الالباب مهمترین کتاب فارسی استدرشرح حال شعراو ادبای ایران از ابتدای شعرفارسی تا زمان مؤلف وآن بردوجلد است که جلد اول مخصوص شرح حال ونقل اقوال سخن گویان ازسلاطین وامیران و وزیران و علماء ودانشمندان وجلد دوم مخصوص شعرا وادبای دیگرمیباشد واسم و ترجمه ۱۶۹ شاعردرآن آمده . لباب الالباب ظاهراً درحدود سال ۶۱۸ یعنی اوان استیلای مغول تألیف یافته ومؤلف آن محمدعوفی کتابی نیزموسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بحکایات ادبی واشعار وامثله متفرقه تألیف کرده . پدر عوفی ازمروبوده وخودش دربخارا تحصیل نموده ودربلاد خراسان سفر کرده وبهندوستان نیز رفته ولباب ـ الالباب را درآنجا بنام حسین بن شرف الملك تألیف نموده واووزیرناصر الدین قباحه بود که تا ۶۲۵ درقسمت هندوستان سلطنت داشت وعلمای ایران را که ازدست مغول فرارمیکردند حمایت مینمود .

تذکره دولتشاه ـ بعدازلباب الالباب مهمترین تذکره فارسی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی است که درحدود ۸۹۲ یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافته و آن شرح حال قریب ۱۰۵ تن ازشعرای فارسی زبان رامحتوی است ازابتداتااواخر قرن نهم مؤلف دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی ازامیرزادگان ورجال واعیان وپدرش ازندمای شاهرخ وخودش درهرات ازمقربان ابوالغازی سلطان حسین وامیرعلیشیر نوائی و معاصر مولانا جامی بوده و اسم و مدح و فضایل هرسه تن را در اواخر این کتاب آورده و این تذکره را بنام علیشیر کرده زیرا تألیف آن با تشویق و پشتیبانی این وزیردانشمند بوده است .

المعجم ـ مهمترین کتاب فارسی درعروض وقوافی ونقد الشعر که بما رسیده «المعجم فی معاییراشعارالعجم تألیف محمدبن قیس رازی میباشد .

این کتاب نه‌تنها جامع قواعد این‌سه‌فن است بلکه امثله واشعارمفیدی‌نیز درآن ذکرشده واسامی بسیاری‌ازشعرای‌بزرگ‌وخاصه‌معاصرین‌خودمؤلف‌درآن آمده که این‌مسئله‌بس‌مهم‌میباشد ومؤلف ازاهل ری‌بوده ودرموقع‌هجوم مغول در خدمت محمد خوارزمشاه ازشهری بشهری‌میرفته سرانجام ازهراس مغول‌بفارس گریخته ودرسال ۶۲۳ بخدمت اتابك سعدبن‌زنگی‌رسیده وبعدازوفات‌وی خدمت اتابك ابوبکرراکه ممدوح وحامی‌سعدی‌بودالتزام نموده است . کتاب المعجم را که گویاآنرا قبل ازآمدن بفارس بتازی تألیف نموده بوده استدراین‌موقع‌یعنی حدود ۶۳۰ بپارسی کرده است .

گذشته‌ازآنچه مذکورشد تألیفات متعدددیگردرترجمه‌وشرح‌حال‌ومراثی ازایندوره باقی‌مانده‌وازآنجمله‌میتوان **نفحات‌الانس** تألیف‌جامی‌و**مجالس‌العشاق** تألیف سلطان حسین و**روضة الشهدا** حسین واعظ و **رشحات** پسراوعلی را ذکر نمود. روضة‌الشهداء درذکرمصائب‌حضرت امام‌حسین (ع) و یاران اوست ومیتوان گفت قدیمتر کتابیست که بدین تفصیل مصیبت ائمه‌راذکر کرده مدتها درمجالس عزاازآن کتاب‌نقل‌میکردندو گویااصطلاح‌روضه‌خوانی‌ازنام‌همین کتاب آمده‌باشد.

۳ ـ در اخلاق

تألیفات راجع بعلم اخلاق به‌عربی وفارسی درادوار گذشته زیاده وبعضی‌از آن‌ها نام برده‌شده ودردوره مغول وتیموری نیزحکما ودانشمندان دراینموضوع تصنیفات نموده‌اند که ازجمله‌آن اخلاق‌ناصری واخلاق جلالی واخلاق محسنی‌و انوارسهیلی میباشد .

اخلاق‌ناصری ـ اخلاق ناصری کتابیست در اصول اخلاق یا حکمت عملی مؤلف‌آن حکیم مشهور نصیرالدین طوسی است که آنرا بنا بخواهش ناصرالدین عبدالرحیم ابن ابی‌منصورحاکم اسمعیلیه در قهستان از کتاب اخلاق ابن مسکویه بنام طهارة‌الاعراق‌فی‌تهذیب‌الاخلاق ترجمه وخلاصه نموده خودنیزمطالبی برآن افزوده است تألیف‌آن درحدود سال ۶۳۳ حصول یافت .

اخلاق جلالی ـ عمده‌مطالب‌این کتاب که موسوم‌به‌لوامع‌الاشراق‌فی‌مکارم-

الاخلاق و درتذهیب و تدبیرمنزل و سیاست مـدن است بتصدیق خـود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده . مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عـارف بوده و اینکتاب را بخواهش سلطان خلیل پسر حسن از شاهان آق قوینلو در نصف ثانی قرن نهم تألیف نموده .

اخلاق محسنی ـ اخلاق محسنی کتابی است درصفات ومبانی اخلاقی و آن در چهل باب است وبنام ابوالغازی سلطان حسین در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ کاشفی است .

انوارسهیلی ـ اینکتاب معروف که اصول اخلاق رابطرز حکایات از زبان وحوش بیان مینماید اصلش همان کتاب کلیله ودمنه است . مؤلف آن نیز حسین کاشفی مذکورفوق میباشد که گویا نظرش براین بوده کلیله ابوالمعالی نصرالله را بشیوه بهتر وساده تری تحریر نماید واشعار وامثله تازی را ترك كند ولی این مقصود حاصل نگشته وشیوه این کتاب تابع سبك متکلف زمان شده وانوارسهیلی هرگز بمتانت و لطافت کلیله نرسیده است بااینهمه انوارسهیلی از کتاب های بسیار معروف فارسی است ومخصوصاً درهندوستان مشهوراست وحسین واعظ که ازفضلای نامی زمان سلطان حسین بوده وتألیفات دیگر نیز کرده دراینکتاب رسوخ وتسلط خودرا درزبان فارسی بخوبی ابراز نموده .

علماء وعرفاء وحکمای عصر مغول وتیموری
که غالباً بعربی تالیف کرده اند

شهاب الدین سهروردی ـ ابوحفص محمد بن محمد مشهور بشهاب الدین مانند سلف خود شهاب الدین که ذکرش گذشت ازقریه سهرورد زنجان است. اقامتش غالباً دربغداد ومورد توجه واحترام خلیفه عباسی یعنی الناصرلدین الله بوده .

شیخ از بزرگان عرفای عصرخود بوده و کتاب عوارف المعارف درتصوف وسلوك ازوست وفاتش بسال ۶۳۲ اتفاق افتاد

نجم الدین رازی ـ شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی نیز ازمشایخ عرفای زمان خود بود ودرهجوم مغول اول به اردبیل سپس به بلاد روم رفته ودرآنجا

کتاب موسوم به **مرصادالعباد من المبداءِ الی المعاد** را که درعقایدومعانی تصوف است بفارسی تألیف نمود . وفات نجم‌الدین در ۶۶۵ واقع شد .

خواجه نصیرطوسی ـ ابوجعفر نصیرالدین محمد بن‌محمدبن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده . بسال ۵۹۷ درطوس تولد یافت و تحصیلات کرد درعلوم حکمت وریاضی ونجوم تبحری تمام رسانید ودرسلك حکمـاء وعلمای درجه اول ایران‌درآمد . قبل‌ازهجوم‌مغول‌خواجه باامرای‌اسمعیلیه مربوط بودوبعدازمغول ازمقربین‌حضورهلاکوخان وندیم ومستشاراو گردیدودرسفرهای مهم‌باوی رفاقت نمود وراهنمائی کرد وامرای مغول ازارشاد اومتنعم بودند مخصوصاً ازمهارتی که خواجه درنجوم داشت‌اورا به‌تحقیق‌ورصد واداشتند وعلم نجوم بدلالت اوپیشرفت زیاد کردودرمراغه‌بامرهلاکوخان‌ونظارت خواجه‌رصد خانه بزرگی‌تأسیس‌یافت وخواجه زیجی باسم زیج ایلخانی ترتیب داد .

تألیفات مهم خواجه درریاضی و منطق و نجوم میباشد کـه عبارت است از **تحریراقلیدس** در هنـدسه و **تحریرمجسطی** درهیئت و **شرح اشارت** ابـو علی در منطق‌وحکمت که پیش ازوی امام فخررازی همین‌کاررا کرده ودرضمن‌اعتراضاتی نیزبربوعلی واردساخته وخواجه‌دراشارات‌آن اعتراضات را دفع کرده . نیز کتاب **تجرید العقاید** او کتابی‌است حکمی در کلام واثبات عقاید شیعه .

ازتألیفات مهم‌خواجه نصیربفارسی گذشته ازاخلاق ناصری که مذکورافتاد **اساس الاقتباس** درمنطق و**تذکره نصیریه** در هیئت و رساله **اوصاف الاشراف** در عرفان و**سی فصل** درنجوم و **معیار الاشعار** درعروض وقافیه است .

نفوذخواجه نصیردردربارمغول‌فایده‌ای‌بزرگ بعلوم وادبیات‌ایران‌رسانید زیرا شماره‌ای زیاد ازدانشمندان و کتب ومؤلفات‌را ازآفت محوشدن‌نجات‌داد . وفات خواجه در۶۷۲ دربغداد اتفاق افتاد .

قاضی بیضاوی ـ ابوالخیرناصرالدین عبدالله‌بن عمرازاهل‌بیضای‌فارس بود ودرشیرازشغل قاضی‌القضاتی‌داشت . ازفقهاومفسرین بزرگ‌عالم اسلام‌بشماراست.

ازتألیفات معروف‌اویکی کتاب‌تفسیرمیباشد که موسوم‌است به‌**انوارلتنزیل**

و **اسرار التأويل** ديگر **طوالع الانوار** ومطالع الانظار است در توحيد و **منهاج الوصول** است در علم اصول و ديگر كتابی است در خلاصه اخبار تاريخی موسوم به **نظام التواريخ** كه بفارسی نوشته . قاضی بيضاوی قسمت اخير عمر خود را در تبريز صرف كرد وبسال ۶۸۵ در آن شهر وفات يافت .

زكريای قزوينی - عمادالدين زكريای محمود قزوينی در ادب وشعر فارسی صاحب قريحه بوده و مخصوصاً بعلوم جغرافی آشنائی كامل داشته است از تأليفات معروف او **عجائب المخلوقات** وغرائب الموجودات است در عجائب وغرائب حيوانات و كتاب **آثار البلاد** واخبار العباد است در تاريخ وجغرافی واحوال نوزده تن از شعرای معروف ايران در آن آمده . وفات قزوينی در ۶۸۲ بوده .

قطب الدين شيرازی - قطب الدين محمود بن مسعود شيرازی در ششصد و سی وچهار در شيراز تولد يافت از دانشمندان معروف ايران بود و در اغلب علوم عصر مانند طب ونجوم وحكمت وموسيقی اشتهار داشت وذوق ادبی وقريحه شعری را نيز مالك بود . مدتی در آذربايجان زيست وازمجالس درس خواجه نصيرالدين استفاده نمود ودر كار رصد خانه مراغه بااوشركت داشت سپس ببلاد روم شتافت در آنجا با مولانا جلال الدين ملاقات كرد بعد به تبريز برگشت ودر ۷۱۰ در آنجا وفات يافت . شيخ شطرنج خوب می باخته وچنگك نيك می نواخته است .

از تأليفات مهم اوشرح **قانون ابن سينا** درطب وشرح **حكمت الاشراق** شهاب الدين سهروردی درحكمت است . نيز شيخ بفارسی كتاب **درة التاج** را كه از تأليفات مهم وبرگزيده ايست كه راجع بحكمت درزبان فارسی موجود است تصنيف **والتحفة الشاهيه ونهاية الادراك** را درنجوم تأليف نمود .

قاضی عضد الدين ايجی - قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس ومعاصروطرف توجه واحترام شيخ ابواسحق اينجو ومظفريان و همزمان خواجه حافظ بود. از تأليفات مشهور او كتاب مواقف ونهاية غيابيه وشرح مختصر ابن حاجب است درعلم كلام وفاتش بسال ۷۵۶ اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی ـ قطب الـدین محمد رازی از شاگردان عضدالدیـن ایجی‌واز‌علمای‌زمان‌خودبودوقسمت‌اخیرعمرخودرا دربلادشام گذراند.درحکمت ومنطق تألیفات داردازآنجمله است شرح‌الرسالة الشمسیه‌معروف به‌**شرح شمسیه** درمنطق که بنام خواجه غیاث الدین‌محمداست ودرشرح کتاب‌کاتبی قزوینی‌است نیز کتاب **لوامع الاسرار** فی‌شرح مطالع الانواراست از تألیفات‌مشهورقطب‌الدین یکی‌نیز کتاب **محاکمات** است که درآن‌فخررازی‌وخواجه‌نصیرطوسی‌را(بمناسبت اختلاف‌آندو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است

وفات قطب‌الدین بسال۷۶۶ درشام واقع شده .

باید دانست که درعصر مغول ودرادوار سابق برمغول شعراء وسخنگویان‌و علماء ودانشمندان‌بمراتب‌بیشترازآن‌بوده‌اند که دراین‌فصول‌مندرج است‌مخصوصاً عرفا وحکما ومنجمین ونقاشان و **خطاطان** درعصرمغول وتیموریان بوده‌اند و در صنعت نقاشی‌وتذهیب وخوشنویسی درزمان‌تیموریان ترقی‌خاصی‌نموده ومراحلی پیموده است‌وصدها هنروران ایرانی درآن فنون‌کار کرده‌اند .

پس نقاشیها وتذهیبها و ترسیم‌های دوره صفوی وطرح قالی ونقشه‌کاشی در اساس قدیم تـر بوده و در دوره سلجوقی و تیموری تـرقی نموده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع ـ تذکره های فـارسی (رجوع بآخراین کتاب شود) ـ خلاصه مفید دوره مغول ج ۳ تاریخ ادبی‌براون ـ تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال ـ راجع بسعدی : کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ تهران بقلم آقـای میرزا عبدالعظیم خـان قریب ایضاً براون واته ـ ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ طهران ۱۳۱۶ دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی چاپ سنگی طهران ـ راجع بجلال الدین ولد نـامه با تصحیح ومقدمه آقای همائی چاپ تهران ـ ایضاً منتخبات دیوان شمس تبریزی باهتمام مقدمه آقای ایزدگشسب اصفهان ـ ایضاً مکتوبات مولانا جلال‌الدین چاپ استانبول با مقدمه آقای ولدچلبی۱۳۵۶ قمری ایضاً شخصیت مولوی تألیف آقای حسین شجره ـ مناقب العارفین بقلم افـلاکی از مـریدان و معاصرین مولانا (خطی) ـ فهرست ریوج ۲ ـ ایضاً براون واته و نیکلسون ـ ایضاً مولانـا جلال‌الدین محمد (شرح حال تحقیقی‌مولانا) تألیف‌آقای فروزانفر طهران ۱۳۱۵ ـ مفصلترین شرح حال امیرخسرو فهرست ریوح ۲ـ ایضاً کلیات امیرخسرو چاپی اوخطی (درکتابخانه‌مسجد سپهسالار طهران) ـ شرح احوال افضل کاشی بقلم آقای نفیسی چاپ طهران ـ خواجوی کرمانی مقدمه روضة الانوار چاپ طهران باهتمام آقای کوهی کرمانی بقلم آقای حسین‌مسرورایضاً ترجمه

خواجو بقلم آقای سعید نفیسی چاپ طهران ـ جام جم اوحدی مراغه چاپ طهران با اهتمام آقای وحید دستگردی ـ شرح حال ابن یمین و بقلم آقای رشید یاسمی چاپ طهران ـ ایضاً دیوان ابن یمین (خطی) متعلق بآقای مهدی بیانی ـ ایضاً دیوان ابن یمین با مقدمه و تصحیح آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۱۸ ـ شرح حال سلمان ساوجی بقلم آقای یاسمی. چاپ طهران ـ جمال الدین عبدالرزاق بقلم آقای نفیسی مجله ارمغان سال ٤ـ دیوان کامل جمال الدین باهتمام آقای وحید دستگردی طهران ـ شرح حال حافظ : شعر العجم تألیف شبلی نعمان (بزبان اردو) جلد اول(این کتاب بهمت آقای فخر داعی بفارسی ترجمه و طبع شد و جلد های دیگر تهیه میشود) ـ مقدمه محمد گلندام بردیوان حافظ ـ ایضاً شرح حال حافظ بقلم آقام سیف پور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اخگر ـ ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب براون واته میتوان پی بآنها برد ایضاً مقدمه مرحوم خلخالی بردیوان حافظ چاپ خلخالی طهران ایضاً حافظ تشریح باهتمام آقای هژیر طهران ـ ایضاً حافظ چه میگوید تألیف آقای محمود هومن ـ ایضاً حافظنامه تألیف مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی چاپ طهران ـ ایضاً حافظ شیرین سخن تألیف آقای محمد معین طهران ۱۳۱۹ ـ آخرین دیوان مصحح حافظ با اهتمام آقایان محمد قزوینی و دکتر غنی طهران ۱۳۲۰ شمسی ـ ایضاً احوال و آثار حافظ تألیف آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۱ ـ ایضاً دل شیدای حافظ (جزوه) بقلم آقای مسعود فرزاد راجع بجامی : تقدیم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ تبریز ـ ایضاً مقدمه آقای یاسمی به سلامان و ابسال چاپ تهران ـ ایضاً ترجمه سلامان وابسال بفرانسوی باهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ با مقدمه ای مفید در تصوف و عروض و شرح حال جامی ـ ایضاً مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران ـ ایضاً شرح مفید فهرست ریوج ۲ـ دیوان کمال خجندی (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی ـ دیوان سلمال ساوجی نسخه خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه‌های مفید تاریخ جهانگشا والمعجم ولباب الالباب و دولتشاه چاپ فرنگ بقلم آقای میرزامحمدخان قزوینی ـ ایضاً المعجم چاپ طهران باهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۱٤ نامه دانشوران و درة التاج تألیف قطب‌الدین شیرازی بکوشش و تصحیح آقای سید محمد مشکوة ۱۳۱۸؟ ـ ۱۳۲۰ ـ منتخب اخلاق ناصری با مقدمه و اهتمام آقای جلال همائی تهران ۱۳۲۰ روضات الجنات ـ مجالس المؤمنین ـ قصص العلما ـ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیسی) ایضاً تألیف هوار (فرانسوی)

۵ ـ دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنگ مؤسس سلطنت تیموریان قویدست بود وسربداران وآل کرت و مظفریان وجلایریان را از میان برداشته وسرتاسر ایران را بفرمان خود درآورد بعدازوفات اواولادش درایران حدود صدسال سلطنت کردند ولی سطوت اورانداشتند چنانکه بتدریج فتور وتشتت دردولت تیموریان رویداد وجلایریان بازجائی گرفتند وسلسله‌های قره‌قوینلو وآق‌قوینلوظهور نموده متعاقباً درآذربایجان تسلط پیدا کردند درنقاط دیگرایران نیزعلم عصیان بلندشددراین بین جوانی دلیرونیرومند موسوم به

اسمعیل احفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی ازوست ظهور کرد پدر اسمعیل حیدر اول کسی بود از این سلاله که قوه سیاست را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود نمود و با اوزون حسن آق قوینلو جنگید . اسمعیل در نهصد و پنج در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندك مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب دویست و چهل سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان پسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگار آنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند: در این حال نادرشاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان بردو سلطنت صفویه را منقرض ساخت و در هزار و صدو چهل و هشت جلوس نمود و سلسله افشار را تأسیس کرد و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالك ایران قرارداد . افشاریان بنوبه خود مقهور کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) شدند رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنانرا مغلوب کردند. استیلای افغان وسلطنت افشاریان واقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت آقا محمدخان قاجار در هزار و صدو نود و سه جلوس نمود و بار دیگر ایران از کشمکش طوائف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیك به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کرد.

درمیان این سلاله‌ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا درفاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوایف مختلف و تشتت و مخاصمات چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه و کریمخان زند نبخشید تا بفراغت خاطر از پی ترویج ادبیات برآیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند: تشیع را مذهب رسمی ایران قراردادند از اینرو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد شعرا بجای مدح شاهان به نعت انبیاء و اولیا پرداختند و مدح و مرثیهٔ آل رسول را موضوع قراردادند و علماء درجمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند و امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولا بعربی نوشته میشد بیشتر بزبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع عباسی

شیخ بهائی وحلیة المتقین وتألیفات دیگر دینی واخلاقی مجلسی وابواب الجنان قزوینی درعلوم دینی واحادیث ونظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب ورساله درمسائل دینی بفارسی نوشت. شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند وباطوایف ازبك وافغان وروس وعثمانی درجنگ بودند بااینهمه بحمایت علم وادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین درباروعلماء وفقها را حمایت وتشویق می نمودند. بعض سلاطین وشاهزادگان صفوی مانندسلطان ابراهیم شاه عباس و القاص میرزا وشاه طماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر می سرودند وسام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب دادچنانکه بیاید.

صنایع ظریفه که درعهدتیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت از نقاشان و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد ازاستادان دربار سلطان حسین بایقرابود واوایل صفویه را درك کرد بعد ازاواستادانی مانند میرك وسلطان محمد ومیرسیدعلی ظهور نمودند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه طهماسب بودند. همچنین علیرضاعباسی دراین فن اشتهاربزرگ داشت. قالی بافی باوج کمال رسیدو کاشی سازی وصنعت معماری نیز موردتشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجداصفهان به تنهائی شاهدزیبای ترقی حیرت بخش این دوهنر تواندبود.

بااینهمه عصرصفوی را میتوان بطورعمومی عصرانحطاط ادبی ایران محسوب داشت درواقع خرابی های دوره مغول وتیموریان تأثیرات عمده خودرا درعلم وادب دراین قرنهای تالی بخشید. نه تنها این دوره ازوجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل وشعر عرفانی متروك گردید زیراشاهان صفوی ازهردو اعراض داشتند. نظم ونثرفارسی تنزل صریحی نمودوسخن فارسی بقیه لطافت وبساطت قبل ازمغول را باخت وعبارت پردازی وزیور وزینت های زایدلفظی بیشتر استعمال شدومضامین مبتذل ونازك کاریهای زننده درشعرمعمول گردید ودراغلب احوال شاعرو نویسنده هم خودرا به تشبیهات وجناس وایهام واستعاره مصروف ونظرش رابافکارغریب ومعانی عجیب معطوف داشت وصدهاشاعر ونثرنویس ومؤلف درایران و هندوستان ظهور کرده وپیروی ازاین سبك که آن راسبك هندی نام داده اند نمودندو توان گفت

سخن‌پردازان هندی‌دراین‌طرز بیشتر ازگویندگان ایران غلوکردند و بزینت وطنطنه الفاظ وباریکی وپیچاپیچی‌معانی‌پرداختند.

بااینهمه نبایدتصور کردعصر صفوی ازنظم‌ونثرخوب بکلی محروم بود بلکه درمیان‌شعرای آن‌عهد که‌عدهٔ آنان بسیاربود اشخاصی مانند صائب‌تبریزی ووحشی وکلیم وعرفی وهاتف اصفهانی و امثال آنان، ودربین شعرای‌هند ماننده‌فیضی اشعار نغزخوش‌آیندسروده‌اند ومخصوصاً بعضی‌ازآنان ازمتقدمین پیروی کرده واحیای طرزقدیم را آزموده‌اند . بخصوص باید دانست درعین اینکه سبك‌معروف بسبك هندی (یعنی‌سبکی که‌شاعران‌عصر صفوی که بیشتردرهندزیسته‌اندمعمول داشتند) همه‌اش عبارت ازمعانی‌پیچاپیچ وخماخم نبود بعضی مضامین بسیار نغز ولطیف که نمونه نظردقیق واندیشه باریك گویندگان هنرمنداست بوجودآورد وشاهد آن مفرداتیست که‌درذکرصائب‌وعرفی‌وفیضی‌مذکورمیشتددرواقع این‌طرزنمایندهٔهنر باریك‌بینی‌ودقیقه‌یابی‌ولطیفه‌کاریست که‌جزفکرهای‌ورزیده‌واندیشه‌های‌پخته‌بدان نرسدواین‌حقیقت‌را مطالعهٔ اشعاروصائب وفیضی‌وعرفی و کلیم وامثال‌آنان روشن میسازد.حتی‌میتوان گفت‌این‌سنخ‌مضمونسازی‌ازخواص‌ولطایف‌ادبیات‌ایرانست‌ودر ادبیات مغرب زمین‌پدید نیست .



ازمسائل‌مهم ادبی‌عصرصفوی‌نفوذوانتشارزبان‌وادبیات‌فارسی‌درممالك‌مجاور خاصه‌هندوستانست چنانکه میدانیم زبان اصلی‌ایران بازبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیونداست وعقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز بهم شبیهند واغلب ازیك منشاء هستند.

زبان‌فارسی بافتوحات‌مسلمین درهندومهاجرت پارسیان‌درقرون اولیه‌اسلام وفتوحات‌سلطان‌محمود شروع وباسلطنت‌غزنویان وغوریان درآن‌دیارانتشاریافت وبعد باتأسیس سلطنت مغول درآن مملکت‌باوج ترقی‌رسید.

مؤسس سلالهٔ مغولی‌هندبابر معروف بود که نسبتش‌به‌پنج واسطه به تیمور میرسیدوبسال۹۳۲ حمله به‌پنجاب برده ولاهوررا گرفت وتأسیس‌سلطنتی‌نمود که بالغ برسیصدسال درهندوستان دوام‌یافت .

بابروپسرش همایون‌ونوه‌اش‌اکبر وپسراوجهانگیرواعقاب‌آنان بزرگترین حامیان‌علوم وادبیات‌ایرانی وطرفداران زبان فارسی بودند وتحصیلات عمده‌آنان بفارسی‌بودوآثارواشعاروتصانیف‌سخنوران‌ایران‌رامیخواندند.دردربارآنان‌معمولا فارسی‌صحبت میشدوآنجا مجمع شعراء وفضلای ایرانی وفارسی گویان‌هندی بود وخوداین شاهان‌بفارسی‌شعر میسرودند ودرترویج سخن‌فارسی‌بذل‌مجهودمینمودند

نه‌تنها شاهکارهای استادان ایران‌ازشاهنامه فردوسی‌و گلستان‌سعدی‌تاآثار وتصانیف حافظ وجامی‌و کتب نثرعلمی‌و ادبی وتواریخ ایراتی‌کاملا درهندوستان رواج پیداکردوشماره‌زیادی‌ازفضلاوشعرای‌ایران‌بهندآمدندو کمال‌عزت‌وحرمت دیدند وبه‌آزادی بسخن‌سرائی پرداختند بلکه‌عده زیادی‌شعراءوعلماء ومورخین ونویسندگان درخودهندظهورنمودند وبفارسی‌سخن‌سرائی وتألیف‌وتصنیف کردند حتی‌بتأثیرزبان‌فارسی‌یك‌لغت محلی که‌آنرالغت اردومینامیم وازالسنه هند بشمار است‌مرکب‌ازکلمات هندی وفارسی وعربی بوجودآمد وسبك وشیوه‌ایرانی برنظم ونثرآن‌زبان تطبیق گردیدوشعرائی‌ازایران‌وهند درآن‌زبان‌طبع آزمائی کردند. بدینگونه گویندگان‌معروف‌مانند صائب تبریزی و فیض دکنی و عرفی شیرازی ونظیری نیشابوری وظهوری‌خجندی وامثال‌آنان درهندشهرت‌یافتندوبتتبع آثار متقدمین‌ایران‌پرداختندوسبکی که‌رابسبك‌هندی‌معروفست‌معمول‌داشتندواشعاری که درفوق‌اشاره بدان شدبوجودآوردند. نیزعلماء ومؤلفین‌وخوشنویسان‌ونقاشان ومنشیان‌زیادپدیدآمده وتحت‌نظرتشویق شاهان‌هندبترویج صنایع وافکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول‌هند مخصوصاً فن‌تاریخ راترقی‌بخشیدندوتألیفات‌مهم‌وسودمند درتاریخ عمومی‌وتاریخ هندوستان‌به‌زبان فارسی‌بوجودآمد که از آن‌جمله‌میتوان برای مثال از تصانیف‌ذیل‌نام برد.

تاریخ الفی ـ تألیف احمدبن‌نصرالله که تاریخ هزارساله‌اسلامی‌وتاوقایع ۹۹۷ راحاوی است‌وبامراکبرشاه تصنیف یافته .

منتخب التواریخ ـ تألیف محمد یوسف‌بن‌شیخ که تاریخ عمومی وتاوقایع جلوس شاه‌جهان یعنی‌سال ۱۰۳۷ را محتویست .

منتخب التواریخ ـ تألیف عبدالقادر بداونی در تاریخ عمومی هند که تاوقایع سال ۴۰ سلطنت اکبرشاه یعنی تاسال ۱۰۰۳ را حاویست.

گلشن ابراهیمی ـ یاتاریخ فرشته تألیف محمدقاسم هندوشاه استرابادی که تاوقایع سال ۱۰۱۵ راآورده.

اکبر نامه ـ تاریخ مفصل اکبرشاه وتیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه درسه جلد ویك جلد چهارم موسوم به آیین اکبری.

همچنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین ومرآة العالم ومرآة الصفا وطبقات اکبرشاهی ونظایر آنها.

بدیهی است مطالعهٔ این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است.

سلاطین هند بنقل بعضی کتب وداستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند ومؤلفاتی درعلوم وقصص وداستان مانند مهابهارات وراماین بزبان فارسی ترجمه شد.

بطوریکه درفوق نیز اشارت رفت سبك فارسی هندی عین تقلید سبك ایران است مگر اینکه گاهی تکلف وعبارت پردازی درهند بیشتر بوده نهایت بتدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها ومضامین پیچیده تازه بمیان آورده ودرمواردی لغات وکلماتی را استعمال خاصی که درایران معمول نبوده است قائل شده اند.

دراینعصر ادبیات بآسیای صغیر وممالك عثمانی نیز راه یافته ودرآندیار رواج خاصی پیدا نمود نفوذ فارسی درآن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰ ـ ۷۰۰) شروع کرده ودردوره مغول عده زیادی ازمؤلفین ودانشمندان وشعراء وعرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی ونجم الدین رازی ومولانا جلال الدین ودیگر بآن دیار شتافته وموجب انتشار زبان وادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانیست ومثنوی ولدنامه اومدتها سرمشق اتخاذ شد.

شعرا ونویسندگان عثمانی نه تنها درنظم ونثر ترکی عیناً سبك وشیوه کلمات وتراکیب ومعانی ایرانی را تقلید واقتباس کرده واستادان ایران را سرمشق اتخاذ نمودند ومخصوصاً ازشعرای عرفانی مانند مولوی وحافظ وجامی پیروی کردند بلکه

برخی خود بفارسی شعر سرودند ودرواقع عده‌ای ازسخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی وصائب وجامی در عثمانی نفوذ خاصی داشته‌اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد وبایزید وسلیم اول واحفاد آنان علاقه خاصی بزبان وادبیات فارسی نشان داده خود در آن زبان شعر میسرودند و به سخنگویان ایران ارادت میورزیدند ونویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میکردند.



ادبیات ایران ازاواخر قرن دوازدهم باینطرف نهضتی پیدا کرد وشیوه دورهٔ مغول وسبك هندی روبزوال نهاد وشعرا ونویسندگانی تتبع آثار متقدمین مانند منوچهری وعنصری وفرخی ومعزی وانوری وخاقانی برخاستند ومضامین نو درتو ومکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد، و سخنورانی درنظم ونثر فارسی متبن و سالمی بوجود آوردند وتشبیهات واستعارات ومضامین دورازذهن را ازنظم وسجع وتکلف وتکرار ولفاظی را ازنثر دور کردند وسخن پردازانی مانند نشاط وقاآنی و قائم‌مقام وامثال واقران آنان اسلوب گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان ازجهت ادبی بی اهمیت نبود وباز کشتی بسبك قدیم پدید آمد وفضلاء وادبای بسیار ظهور نمود. کتب تاریخی وعلمی زیاد تألیف یافت وآثار بزرگ مانند تکملهٔ روضة الصفا وناسخ التواریخ ونامه دانشوران وقصص العلماء، مجمع الفصحاء وامثال آنها بوجود آمد. بعضی ازشاهان وشاهزادگان قاجار خود شاعر ومؤلف بودند چنانکه فتحعلیشاه دیوان اشعار دارد وناصرالدین شاه قصاید وغزلیات سروده. عده‌ای ازشاهزادگان قاجار نیز مانند رضوان، سلطان، فرخ، فخر وقاجار، وغیرهم اشعار سروده وقصاید وغزلیات ومثنوی‌ها گفته‌اند. فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه گذشته ازسرودن اشعار رساله‌ای درشرح حال پدرش نوشته وچون زبان انگلیسی میدانست یك نصاب انگلیسی نظم کرده وخلاصة الحساب شیخ بهائی را بفارسی ترجمه نموده ویك جغرافیای عمومی بنام جام جم که غالب آنرا از کتاب انگلیسی گرفته

بودتألیف‌نمود.محمودمیرزا برادرعباس‌میرزا نیزنویسنده ومورخ‌بود.خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان از لحاظ سبك فارسی و کثرت شعراء و فور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید .

روابط‌زبانی‌وادبی بین ایران‌وفرنگستان عمده‌دراین‌دوره‌شروع نمودو کتب و رسائلی درعلوم وادبیات وقصص و روایات مانند داستان تلماك ازفرنگی بفارسی ترجمه شد . نیزدخول‌کلمات فرنگی وروسی‌بزبان‌فارسی دراین‌عهدآغاز کرد .

شعرای معروف

محتشم‌کاشانی - از معروفین شعرای دوره صفوی‌محتشم‌کاشانی شاعردربار شاه طهماسب بود. گرچه این‌شاعربروزگارجوانی اشعارذوقی گفت و غزلسرائی نمود حتی به‌مدیحه گفتن نیزاهتمام کرد ولی‌سپس بملاحظه‌تمایل‌دینی‌واحساسات تشیّع دردربارصفوی موضوع تازه‌ای‌پیش‌آورد یعنی اشعاری‌مبنی برتذکرمصائب اهل بیت سروده ودراین‌سبك‌شهرت یافت واشعارش‌معروف گشت‌بطوریکه‌میتوان اورا معروف‌ترین‌شاعرمرثیه گوی‌ایران دانست گرچه شعرای‌معدودی‌قبل‌ازاو و شعرای‌زیادی بعدازاودراین‌سبك سخن‌سرائی کرده‌اند. شایداولین‌محرك‌این‌شاعر درسرودن اشعاراندوهگین مرگ برادرش باشد که ازقرارمعلوم اورا سخت بستوه آورده وبیاد برادرابیات مؤثرغم‌انگیز لطیف ساخته .

درمیان قطعه‌هاوغزلهای عاشقانه اونیز ابیاتی‌پرمغز مضمون دارتوان یافت ازسنخ این دوبیت :

کمند مهرچنان پاره کن که گرروزی — شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست
دلی‌دارم که‌در تنگی‌دروجزغم نمیگنجد — غمی دارم‌زدلتنگی که‌درعالم نمیگنجد

ازمراثی معروف‌محتشم یکی آنست که بااین‌ابیات آغاز میکند :

بازاین‌چه شورش است که‌درخلق عالمست — بازاین چه نوحه وچه عزاوچه‌ماتمست
بازاین چه رستخیز عظیم‌است کز زمین — بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظمست
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب — کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گرخوانمش قیامت دنیا بعید نیست — این رستخیز عام که نامش محرمست

ترجیع‌بند محتشم نیز درمرثیه شهیدان کربلا مشهوراست .
وفات او بسال نهصد ونود وشش اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی - جمال‌الدین محمدعرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف زمان صفویه است که‌شهرتش عمده درهند بود . تولدش درشیراز اتفاق افتادو بعداز تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کردودرآنجانیز باشعراوفضلای فارسی زبان معاشرت نمود ونفوذ وتام پیدا کرد وآخر بمجلس اکبرشاه که‌مجمع شعراوفضلا بود بار یافت قصاید وغزلیات وقطعات عرفی معروف ومخصوصاً درهند وترکیه مورد تحسین و تقدیر وتقلید واقع شد . ازقصایدمعروفش یکی آنست که درنعت حضرت علی سروده ومطلعش اینست :

جهان بگشتم ودردا که هیچ شهرودیار ندیده‌ام کـه فروشند بخت در بـازار

عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دومثنوی ازآنرا نظیر برمخزن الاسرار وخسرو شیرین ساخت شیوه شعرعرفی سست بمعمول خصوصیتی دارد که میتوان آنراشیوه فارسی هندوستانی گفت وازاین حیث عرفی طرزسخنش شباهتی بسبك امیرخسرووفیضی هندی دارد.این طرزبجای خودشیرین ومتین است وشایدبتأثیرهمین عذوبت بیان باشد که‌عرفی صیت سخن خودرا شنیده‌و بخودبالیده وخویشتن‌را ستوده وازآن جمله گفته است :

نازش سعدی بمشت خاك شیرازازچه‌بود گر نمیدانست باشد مولد ومأوای من

عرفی جز دیوان اشعارترجیع بندی بنام گلشن راز و ۰ ساله منثورصوفیـانه باسم نفیسه دارد . وفات عرفی درعهدجوانی یعنی بسن سی وشش در تاریخ نهصدونودونه درلاهوراتفاق افتاد .

صائب تبریزی - محمدعلی صائب پسرمیرزا عبدالرحیم اصلش ازتبریز بود چنانکه گوید :

صائب از خاك پاك تبریزاست هست سعدی گراز گل شیراز

بدرش درزمان شاه عباس باصفهان مهاجرت نمود وصائب درآنجا حدود سال [illegible] هجری تولد یافت وبعد از تحصیلات دراوایل جوانی سفر مکه نمود وبعد

عزیمت هند کرد ومدتی درکابل اقامت ورزیدومورد توجه ظفرخان والی آنجا که خودقریحه‌شاعرانه داشت واقع‌شد . بعد بهمراهی‌ظفرخان بدربارشاه جهان‌رفت و درنزدآن پادشاه تقرب پیدا کرد . اقامتش درکابل وهند شش سال کشید چنانکه خود گوید :

شش‌سال بیش رفت که ازاصفهان بهند   افتاده است توسن عزم مرا گذار

مسافرت اوبهند درحدود۱۰۳۶اتفاق افتاد ویکی از عوامل این مهاجرت رنجیدگی‌اوازقدرنشناسی‌هم‌میهنان‌خودبود چنانکه ازاین‌ابیات معلومست :

بلند نام نگردد کسیکه دروطنست   زنقش ساده بود تا عمیق دریمنست
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد   عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد

بعدپدرش اورااز‌هند باصفهان بازخواست . چون صیت‌سخنش‌درهندوایران بلندبودلاجرم‌جلب‌نظرشاه عباس‌ثانی‌رانمودوآن‌پادشاه اورابنواخت‌وملك‌الشعرای خود قرارداد وصائب آن‌پادشاه‌رابستودوقصه جنگ اورا با شاه جهان که‌در۱۰۵۹ اتفاق افتاد بسلك شعر کشید .

صائب از شاعران معاصرخود واز گذشتگان یاد کرده ونسبت‌بخواجه‌حافظ ارادتی بسزا داشته وسخن‌اورادروی تأثیرعظیم بوده‌است‌چنانکه‌خود گفته :

زبلبلان خوش‌الحان‌این‌چمن‌صائب   مریدزمزمه حافظ خوش‌الحان‌باش

نیز نسبت باستاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال بیت شیخ که فرموده :

قیامت‌میکنی‌سعدی بدین‌شیرین‌سخن گفتن
مسلم نیست طوطی‌را درایامت شکر خائی

چنین گوید

دراین ایام شد ختم سخن بر خامه صائب
مسلم‌بود گرزین پیش‌برسعدی‌شکرخائی

صائب بااینهمه‌رغبت‌ومهرومحبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود محسود برخی‌بدخواهان بوده وازآنان شکایتهانموده است .

باا ینکه مرد متدین نیکخواهی بوده اززاهدان ریائی نفرت داشته ودرا ن روز گاران که عالم نمایان شکم پروردون بنام دین مسلط شده بودنداشارت لطیف انتقادآمیزی نسبت بدان طبقه نموده وازآنجمله اینگونه ابیات گفته است :

کار با عمامه وقطرشکم افتاده است   خم درا ین مجلس بزر گیها بافلاطون کند



مخمورصائب فریب فضل ازعمامه زاهد   که در گنبدزبی مغزی صدا بسیار میپیچد



عقل وفطنت بجوی نستانند   دور دور شکم و دستار است

ازخواص سبك صائب مضمون سازی وباریك اندیشی ونازك کاریست که آنهم درواقع ازمشخصات سبك هندیست دیگربکاربردن صنایع ومحسنات شعری نظیر ارسال المثل واستعمال مجازومراعات النظیروآوردن امثال سایردرضمن شعراست .

برای نمودن شیوه سخن شاعرچندی ازمفردات اونقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهدشد ازخصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون ومعنی پند وعبرت وآمدن مثل وتشبیه دریکی از دومصراعست .

عشق بی پروا چه میداند زیان وسودرا   شعله یکسان میشمارد چوب بیدوعودرا

صدای آب روان خواب را گران سازد   زخوش عنانی عمراست خواب غفلت ما

غیرازخدا که هر گزدرفکرآ ن نبودی   هرچیز کزتو گم شدوقت نماز پیداست

کثرت موج ترا درغلط انداخته است   ورنه در سینه دریا گهرراز یکیست

با ترك هستی از غم ایام فارغم   آلوده شدزسنگ درختی که بارریخت

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن   حق را زدل خاکی از اندیشه طلب کن

ریشه نخل کهنسال ازجوان افزونتراست   بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را

از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد   پیش ازنشانه خیزد ازدل فغان کمان را

موج از حقیقت گهر بحر غافلست   حادث چگونه درك نماید قدیم را

چسود اینکه کتبخانه جهان از توست　　نه علم آنچه عمل‌میکنی‌همان از توست

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست　　صبح‌نزدیکست‌ودرفکرشب تارخودست

آدمی پیرچوشد حرص جوان‌میگردد　　خواب دروقت سحرگاه گران‌میگردد

یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند　　یك کف خاك‌درین میکده ضایع نشود

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم　　لب‌بدندان‌میزنم‌اکنون که‌دندانم‌نماند

ازشعرای دیگرعصرصفوی **بابافغانی** شیرازی(متوفی در۹۲۵)بود که‌مدتی درتبریزاقامت داشت وبدربارسلطان یعقوب‌آق قوینلومنسوب بودوقصاید درمدح حضرت علی(ع)سرود . دیگر**هاتفی خرجردی** نوه جامی(متوفی در۹۲۷) که قیام بنظم خمسه‌ای بسبك نظامی‌نمود و لیلی و مجنون وشیرین وخسرووهفت منظرو تیمورنامه‌را ساخت‌وشاهنامه‌ای‌هم بنام‌شاه‌اسمعیل‌بنظم کشید دیگر**هلالی جغتائی** (متوفی‌در۹۳۹) که غزلسرای خوبی بود ومثنوی شاه ودرویش سرود .

دیگر**اهلی شیرازی**(متوفی‌در۹٤۲) که‌قصایدمرغوب‌وغزلیات‌مطلوب‌سرود.

دیگر**وحشی‌بافقی** متولد درقصبه بافق کرمان(متوفی در۹۹۱) که‌غزلیاتش مشهوراست ودرمسمط نیزدست‌داشته ومثنوی فرهاد وشیرین‌ساخته‌ولی‌تمام‌نکرد وبعد وصال شیرازی‌آن‌را تکمیل نمود .

دیگر**زلالی خوانساری**(متوفی در ۱۰۲٤) ملك الشعرای شاه عباس کبیرو ومرید ومداح میرداماد بود وهفت مثنوی نظم کرد وشهرتش ازآنهاست .

از سخنگویان‌معروف‌ایرانی‌غیرازامیرخسروعرفی که درهندشهرت‌یافته وبجاه ومقام یا بلندی ونام رسیدند درعصرصفویان اینان بودند :

نظیری نیشابوری(متوفی‌در۱۰۲۱)

ظهوری ترشیزی(متوفی در۱۰۲٤)

طالب‌آملی (متوفی در۱۰۳٦)

ابوطالب‌کلیم‌همدانی (متوفی در ۱۰٦۱) که ملك الشعرا شاه‌جهان بود و

اشعارش درهند شهرت وانتشار داشت ومانند صائب مفردات نغزوپرمعنی سروده واز استادان سبك هندی بشمار است .

شبلی نعمانی از فضلای نامی هند در کتاب معروف خود بنام شعرالعجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر ومضمون آفرین معرفی نموده است. اینك برای مثال چند بیت ازمفردات نغزاو نقل میشود .

روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است

دل گمان دارد که پوشیدست راز عشق را شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

واصل زحرف چون وچرا بسته است لب چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود

ما زآغاز و زانجام جهان بیخبریم اول وآخر این کهنه کتاب افتادست

توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا امیرخسرو دهلوی وعرفی شیرازی وفیضی دکنی بودند . گرچه فیضی درهندوستان نشست وزندگانی کرده است ولی درسلامت سخن ومتانت واستحکام شعر بمقامی رسید که اورا ازشعرای ایران باستان نتوان تمیزداد ونفوذ اودرهند وعثمانی بسیاربوده است .

فیضی پسرشاه مبارك بسال ٩٥٤ درشهراگره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبرشاه واز فضلا ومورخین درباراو بود . درسخن فارسی مهارت تام رسانید وملك الشعرای اکبرشاه گردید . هم درقصیده وهم درغزل بمقام ربزگی رسید وسبك قدما را درمواردی باحسن وجوه تقلید نمود . نه تنها در هنداز مسببین بزرگ رواج فارسی بود وازشعرای ایران که بهندمیرفتند نگهداری مینمود بلکه درممالك عثمانی نیزنفوذ اوموجب انتشارادبیات ایران گردید. دیوانش قصاید ومراثی وترکیب بند وقطعات وغزلیات دارد . این شاعر نیزمانندعده ای از شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست وبعزم نظم خمسه افتاد ازآنجمله مثنوی را در مقابل مخزن الاسرار منثوی موسوم به(نل دمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز درعلوم وادبیات ازکتب هندی مانند

کتاب مهابهارات بفارسی ترجمه کرد . ازاشعارمؤثر فیضی یکی آنست که درمرگ پسر سروده وابیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای — من بی تو تیره روزو تو بی من چگونه‌ای
ماتم سر است خانه من در فراق تـو — توزیر خاك ساخته مسکن چگونه‌ای
بر خاك و خس که بستر و بالین خواب تست — ای یاسمین عذار سمن تن چگونه‌ای

این سبك مرثیه سخنان جامی را بخاطر میاورد که درمرگ پسرش گفته چنانکه گذشت . وفات فیضی بسال ۱۰۰٤ اتفاق افتاد .

دراینموقع بی‌مناسبت نیست گفته شود که آخرین شاعر نامی خوش‌قریحه هند که بالغ بصد هزاربیت نظم و نثر ساخته **عبدالقادر بیدل است** . بیدل الحق درغزل عرفانی واشعار ذوقی ومثنوی استادی بکاربرده وبهترین نمونه سبك هندی را نشان داده است. گذشته ازکلیات مجموعه‌ای مرکب ازپند وحکم منظوم ومنثور باسم **نکات** ازاو باقی است . وفاتش بسال ۱۱۳۳ دردهلی واقع شد .

هاتف اصفهانی ـ سید احمد هاتف اصفهانی را می‌توان معروفتر شاعر دوره افشاریان وزندیان دانست اصل خاندان او ازقصبه اردوباد آذربایجان بود ولی عمرش در مسقط‌الرأس خود اصفهان ومدتی نیز درقم وکاشان گذشته . هاتف تحصیلات علمی کرده ودرزبان عربی توانا بود وبموجب روایت درآن زبان اشعاری سروده .

دیوان هاتف مرکب است ازقصاید وغزلیات ومقطعات ورباعیات. درغزل مقتدر بوده وسبك سعدی وحافظ را پیروی نموده ومقطعات نغززیبا سروده است که درآنمیان مراثی مؤثر درمرگ بزرگان ودوستان با ماده تاریخ ساخته . عمده شهرت هاتف بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق درآن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ وهم ازحیث باریکی معانی دادسخن داده است . هاتف باشعرای زمان خود **صباحی و آذر** صمیمی بوده وباآنان مشاعره مینموده است . وفـات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم اتفاق افتاد .

متن آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود ودرآن عقیده عرفانی که

جهانرا مظهر حقیقت الهیه میداند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت و چشم بصیرت درورا، حجابات و کثرات تواند دید بیان شده است :

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق الانوار
کو روش قائد و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صدهزاران رنگ — لاله و گل نگر در آن گلزار
پا براه طلب نه و از عشق — بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند — که بود نزد عقل بس دشوار
یار گو بالغدو والاصال — یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ار گوید — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و پایه افکار
بار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل — مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنه‌ای مرد راه چون دگران — یار میگوی وپشت سر می‌خار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب — وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

پسر هاتف **سید محمد سحاب** ـ (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست وقصاید درمدح او می‌ساخت . گذشته از قصاید تذکره‌ای بنام رشحات باو نسبت داده اند که گویا بانجام نبرده .

باز گشت بسبك قديم

بطوريكه‌درمقدمه این‌قسمت اشارت‌رفت بعدازرواج‌سبك‌متكلف دوره‌مغول وتيموری‌ومضمون پردازی هاونكته‌سنجی‌ها وجمله بندی‌های‌خاص‌دوره‌صفوی كه آن‌را سبك‌هندی نامیده‌اندنهضتی‌جدید درایران برای‌رجوع باسلوب‌قدما روداد. شروع این‌نهضت دراواخرقرن دوازدهم هجری وعمده مركزآن اصفهان‌بود واز اولین طرفداران آن سخنگويانی مانند **سيد محمد شعله و مير سيد علي مشتاق** كه‌درغزل ذوقی‌عالی‌وقریحه‌ای‌لطیف داشته و **ميرزا محمدنصيراصفهانی‌وعاشق اصفهانی و لطفعلی بيك آذر بيگدلی و سيد احمد هاتف و سليمان بيدگلی** متخلص به‌صباحی‌وامثال اینان بودندهریكی از اینان‌خود در سخن‌توانا بود. در نتیجه این‌نهضت نوین افكار جریانی نو گرفت و شعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی وعنصری‌وفرخی‌ومنوچهری وخاقانی‌وانوری‌پرداختندوشیوه‌سخن وطرز بیان‌وسنخ مضامین‌آن‌ها را احیاء كردند و بتأثیراین‌نهضت شماره‌ای زیاد شعرا و نویسندگان ازقصیده‌گووغزل سراكه‌توان‌گفت‌صدتن‌بیشتربودنددر دوره قاجار ظهوركرده ودرنظم ونثرشیوه گویندگان كه قبل‌ازمغول‌را پیروی‌نمودند واینك نخبه‌ای ازآنان بطریق ذیل نام‌برده میشود:

مجمر اصفهانی - سیدحسین‌طباطبائی‌متخلص‌به‌مجمردراواخرقرن‌دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولدیافت. از جوانی‌تحصیل‌علوم ادبی نمود واستعداد خاصی‌نشان داد وبگروه شعرائی كه بدستیاری نشاط انجمن كرده بودندملحق شد وباخود نشاط ارتباط خاصی‌بهمرسانید. مدتی‌دراصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد وباجودت ذهن وصفای قریحه وحسن‌شهرت كه‌داشت دراندك مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست ولقب‌مجتهدالشعراء كه قبل ازومخصوص سحاب پسرهاتف بود باوداده‌شد وپس ازملك الشعراءِ كسی رابراوتقدم نبودنیز سالهاندیم حسنعلی میرزا پسرفتحعلیشاه بود وازپدر وپسرصله‌وانعام ونوازش میدید.

مجمر در درجه اول قصیده پردازبود و در اغلب آنها شاه وپسرش و اعیان مملكت را مدح كرد و شیوه استادان سابق خاصه انوری وخاقانی و امیر معزی

را اقتفاء نمود مثلا دراستقبال قصیده معروف امیرمعزی بمطلع :

ازدورهای گردون وزصنع های یزدان　　زیبا ترین عالم فرخ ترین کیهان

قصیده‌ای سرود که ابیات زیرین ازآنست :

درعرصه دوگیتی از آشکار و پنهان　　زیبا ترین بدیعی کاهد زفیض یزدان
از عقلهاست اول وزنفسهاست قدسی　　از عضوهاست دیده وزعرقهاست شریان
ازپیکهاست جبریل وزمژده‌هاست بعثت　　از اصلهاست توحید و زفضلهاست ایمان

از قصاید رندانه وعارفانه مجمر یکی آنست که درتهنیت عیدرمضان بمطلع ذیل سروده :

المنةلله که بدل گشت دگربار　　سجاده به پیمانه و تسبیح بزنار

نیز ازقصیده‌ای که درتهنیت شکار شاه بمطلع :

گوصبا راکه ره قصرملك برگیرد　　قدم از آن سوی افلاك فراتر گیرد

ساخته هنرمندی وسخن آرائی اوپیداست .

این چندبیت در وزن و آهنگ ومتانت واستحکام نمونه سبك خراسانی وشیوه قدماست که مجمر ازاحیا کنندگان آن بود:

دوش از دیده مردم چو عروس خاور　　کرد رخسار نهان ازپس نیلی معجر
ازپی جلوه دراین کاخ زراندودزروی　　پرده برداشت دوصدلعبت سیمین پیکر
من ازین رشك شدم تاکه بخلوتگه طبع　　پرده بردارم از روی عروسان فکر
خلوتی دیدم چون روضه رضوان ودر آن　　لعبتانی بــه پس پرده عصمت اندر
گاه درپرده ولی پیداچون مردم چشم　　گاه بی پرده ولی پنهان چون نوربصر
آنمیان بود یکی شاه و تمامی بنده　　زآنمیان بودیکی ماه وسراسر اختر
پی مشاطه گیش خواستم آوردن پیش　　جامه ازبرگ سمن غالیه ازعنبرتر..

مجمر بشاعران دیگرنیز نظر داشته وقصیده‌ای درتتبع طرزعبدالواسع جبلی ساخته وبامعاصرینش درارتباط بوده وازجمله نشاط اصفهانی رادرقصیده‌ای بمطلع :

چیست آن غنچه که نشکفته زباد سحراست　　غنچه نشنفته کسی کش زصباپرده دراست

مدح گفته . اشعار هزل وهجو و غزلها وقطعه هائی در وصف باده گساری

نیز ازاوباقیست. غزلیات لطیف نیزساخته. همچنین‌قطعات وترکیب بنددارد ویك مثنوی بسبك‌تحفة‌العراقین خاقانی‌سروده‌هم‌قطعات منثوی از او مانده که‌به سیاق گلستان شیخ سعدی است‌مجمر درلغزدست داشته همچنین‌مفرداتی گفته که صائب را بخاطرمیآورد. وفاتش درعهدجوانی بسال۱۲۲۵ در تهران اتفاق افتادودر قم بخاکش سپردند.

نشاط ـ میرزاعبدالوهاب‌نشاط‌اصفهانی‌ملقب‌به‌معتمدالدوله‌ازبزرگان‌ادباءو شعراء زمان‌خودوازسرآمدان‌رجال سیاست‌وامرای‌دولت‌فتحعلیشاه‌معدودمیشددر ذوق‌وقریحه‌عدیم‌المثال‌ودرحکمت‌وریاضی وعلوم‌ادبی بکمال‌بود. شاعری‌بود نیك منش وخوش مشرب‌پرنکته‌سنج ودراقسام‌خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت.

نشاط‌باهمتی‌خاص‌وعشقی‌ثابت‌اصفهان‌راکانون‌شعروادب‌قرارداودسخنگویان راتشویق کردودرحلقهٔ مؤسسین‌نهضت‌جدیدادبی‌ایران‌اندرآمد. اوویارانش‌بودند که‌سنت قدیم ادبیات فارسی‌را ازسرنواحیاء نمودندوبطرزقدماشعرسرودند.مدتی نیز بااهل‌طریقت‌وسلوك‌معاشرت‌داشت‌حتی‌دارائی‌خودرا‌صرف‌راه‌صحبت‌آنان کرد. درنظم ونثرفارسی‌وعربی‌دست‌داشت ومخصوصاً درغزل‌تواناوشیوابود گذشته ازغزل قصیده ومثنوی‌ورباعی‌نیزساخته‌ودرقصیده استادان‌سلف‌را اقتفانموده واشعارآنانرا تتبع کرده مثلادرتتبع قصیده امیرمعزی بامطلع :

ازدوره‌های گردون‌وزصنع‌های یزدان زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

(که مجمر نیزآنرا استقبال کرده) این‌ابیات را سروده :

زیبا ترین اشیا فرخ ترین اعیان ازهرچه‌هست‌پیداوزهرچه‌هست‌پنهان
از مرغ‌هاهزاراست‌از وقتهاسحر که از فصلها بهاراست از نوعهاست‌انسان
ازعهدهاشباب‌است‌ازآبهاشراب است از انجم‌آفتابست از ماههاست نیسان
ازسنگها دل‌دوست‌ازعیشهاغم اوست ازتیغهاست ابرواز دشنهاست‌مژگان
از زیبهاست افسر از طیبهاست عنبر ازعضوهاست‌دیده‌ازخلقهاست‌احسان
از انبیا محمد (ص) از شهرها مدینه ازشاخهاست‌طوبی‌ازباغ‌هاست‌رضوان
ازبحرهاست‌آندل‌ازابرهاست‌آنکف ازروحهاست‌آن‌تن‌ازعقلهاست‌آنجان

نیز دراستقبال ازقصیده انوری بمطلع ·

شاهاصبوح فتح ظفر کن شراب خواه   نردوندیم ومطرب وچنگ ورباب خواه

این قصیده راساخته .

درغزل نیزطرز گویندگان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی هم ساخته است. مثلا درغزل ذیل بظن غالب غزل معروف سعدیسرا که بامطلع : مشنو ایدوست که غیرازتومرایاری هست... آغازمیکند (ودرذکر سعدی دراین کتاب نقل گشته) درنظر گرفته و اینچنین گفته :

زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست   وجه می‌ار نرسدخرقه ودستاری هست

رفتنش بیسببی نیست ازاین ره که طبیب   گذردبرسر آن کوچه که بیماری هست

میرسد یار و بیاران نگرانست ولی   همه دانند که ،نهان بمنش کاری هست

زرفیقان بسلامت ره منزل گیرید   که مرا تابدر دیر مغان کاری هست

غم گرفته‌است فرو مجلس میخوارانرا   مگرامروز درین میکده هشیاری هست

گل فردوس نگیرد ز کف جور کسی   که درین بادیه‌اش قسمتی ازخاری هست

شاید اربرسر کوی توبود جای نشاط   بلبلی هست بهرخانه که گلزاری هست

همچنین دراین غزل پیروی ازخواجه حافظ نمود.

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما   چشمه‌خورجرعه‌ای‌دربزم‌مستان‌شما

و در ابیات ذیل شیوه ومعانی‌عارفانه ورندانه حافظ پیداست :

عمربگذشت و نماندست جزایامی‌چند   به که بایاد کسی صبح شود شامی چند

بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق·   زهد ورندی‌وغم وشادی ازونامی چند

زحمت بادیه حاجت نبود دره دوست   خواجه‌برخیزبرون‌آی‌زخود گامی‌چند

طبع خاکی بنه و چاك برافلاك انداز   مرغ کزدام برآیدچه بود بامی چند

شیخ را باك گر از طعنه خاصان نبود   من چه باکم بود ازسرزنش عامی‌چند

آتشی برسراین کوی‌برافروخت نشاط   در نگیرد ولی ازشعله او خامی چند

مجموعه اشعاروآثارنشاط بعنوان گنجینه معروف است وآن عبارت ازپنج

درج است وقطعات منثور نشاط را نیزاز مراسلات‌ومنشآت و مناجـات ومقالات و دیباچه‌ها وشکایات حاوی‌است که درآن‌انشاء رسمی‌درباری وطرز توسل زمان‌خود را نمایانده است که درواقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبك دوره مغول ساده‌تر ولی نسبت بانشای زمان‌ما مصنوع ومتکلفانه است و میتوان آنـرا بطور کلی‌نمونه‌ای ازسبك نثر دیوانی‌دوره‌قاجار شمرد زیرا همان‌طرز کمابیش‌در منشآت منشیان دیگرآن عصرجلوه گرست نهایت بتدریج روبسادگی‌نهاده .

وفات‌نشاط بسال هزار و دویست وچهل وچهار واقع شد. منصف قـاجار در تـاریخ وفات او گفته :   ازقلب جهان نشاط رفته .

صبا ـ فتحعلیخان صبا ازنامیان شعرای‌قصیده‌سرای‌زمان‌فتحعلیشاه بودودر اوان جوانی‌پیش‌صباحی‌بید گلی‌تلمذمیکرد .

ازطرف‌شاه حکمت قم وزادگاه خودکاشان‌داشت‌وبعدملتزم دربار گردید و موردتوجه واقعشد وبلقب ملك‌الشعرائی مفتخر گردیـد. اشعار از قصیده وغزل و رباعی‌ومثنوی‌زیاد سروده‌وهنربزرگش درقصیده بوده است. ترجیع بندنیز خوب ساخته: شماره اشعاردیوان اورا میان ده‌وپانزده هزارنوشته‌اند.

اغلب‌قصایدمعروفش درمدح فتحعلیشاه‌وشاهزادگان وامرای‌اوست. گذشته ازدیوان‌مثنوی‌ها ورسالات منظوم‌سروده مهمترین‌مثنوی‌او **شاهنشاهنامه** است که آنرادروزن وتقلیدشاهنامه‌بعدازجنگ‌هزارودویست وهیجده‌بنام‌فتحعلیشاه‌سروده هم‌مثنوی‌**خداوندنامه** را بوزن‌شاهنامه‌نظم کرده همچنین‌منظومه‌های **عبرتنامه** و **گلشن صبا** ازاوست. وفات‌صبارا سال۱۲۳۸ نوشته‌اند.

صبا راهم‌باید اززنده کنندگان‌سبك پیشینیان‌بشمارآورد. درقصایدش‌همان شیوه‌را از نوبکار برده و درهرشعری طرزی ازآن‌را درنظرداشته . مثلا درقصیده توحیدیه بامطلع :

تعالی‌الله خداوند جهاندار جهان آرا   کزوشدآشکارا گل‌زخاروگوهرازخارا

شیوه فرخی رابکاربرده ودراین قصیده که‌بهاررا‌وصف‌میکند منوچهری‌راسرمشق قرارداده :

چوکرداین لاله سوی بره‌آهنگ   شد آذرگون زآذریون لب رنگ

زمینا گون زمینها آهوانرا | زمرد فام شد سم شبه رنك
کمان رستم اینك بین که دارد | بروی چرخ چاچی را پر آژنگ
هوا از عکس آن چون پر طاوس | زمین از فیض آن چون پرتو رنگ

صبا بهار ونوروزرا بذوق وشوق دریافته واشعاری مانند آنچه مذکور افتاد ونوروزیه های لطیف مانند این قصیده ساخته :

شاهدجان پرور نوروز تن آراسته | آفتاب وماه از مشکین پرن آراسته

ودراین قصیده دروصف قدرت نشان داده است

وصال شیرازیـ میرزاشفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچك متخلص بوصال از نامیان عصر فتحعلیشاه ومحمدشاه بود اشعارسروده ودیوانش بالغ برپانزده هزار بیت دارد عمده هنروصال درطرزغزل است ومیتوان اورا از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت.درمثنوی نیزمهارت نشان داده ازآن جمله مثنوی موسوم به **بزم وصال** رانظم کرده که شیوهٔ استادفردوسی درآن هویداست نیزوی مثنوی **فرهادوشیرین** وحشی را تمام نموده ودرنظم آن بخوبی کامیاب شده **همواطواق الذهب** زمخشری را فارسی کرده . وصال ازخوشنویسان معروف عصرخود وازآشنایان بعلم موسیقی بود. بااین مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر زمـان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل وصال را درتذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیارستوده و اورا درمیان اهل کمال عدیم المثال دانسته. وفات وصال در۱۲۶۲ در شیراز واقعشد .

اورا نیزنظر بسبك متقدمین بود. و درقصاید سبك آنانرا پیروی نموده مثلا قصیده‌ای دراستقبال لامیهٔ منوچهری ساخته که این چهاربیت در وصف زمین لرزه از آنست .

ز بس کز بومهن این بـوم لرزید | گسست او را ز یکدیگر مفاصل
ز شخهـای زمین خیزد بخاری | عفن چون بوی سحر از چاه بـابل
رسوم ایـن دیـار از بس تـزلزل | چنان شد محو چون رسم فضایـل
بزیر گل همه خورشید رویـان | که نتوان گفت مهراندودن از گل

وصال بامعاصرین خود نیز از آنجمله باقاآنی مشاعره کرده وبزرگانرا ازقبیل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام مدح نمود .

درغزل بیشتر سعدی وحافظ را تتبع کرده مثلا در غزلی که دوبیت ذیل از آنست غزل نامی سعدی‌را بامطلع :

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را — گرالتفات کند کمترین گدائی را

پیروی کرده و گفته است:

بغیر دیرمغان دل ندید جائی را — که فرق می‌ننهد از شهی گدائی را
سلوك وادی‌خوشخوار عشق یکسانست — چه راه گمشده‌ای‌راچه رهنمائی‌را...

درغزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته در کعبه وبتخانه‌مجوازمن پرس — بد درآن‌سوخته‌ای‌چند ودراین‌خامی‌چند

مانندمعاصر خودنشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این‌چندبیت که‌ازغزلیات‌ومفردات‌وصال گرفته‌شده مضمون‌های‌لطیفی دارد:

زنهار میازار زخـود هیچ دلـی را — ازهیچ دلی‌نیست که راهی‌بخدانا
هرطرف سوخته‌ای از غم او مینالـد — این‌چه‌شمعست که‌عالم‌همه‌پروانه‌اوست
اشکم‌زسر گذشت‌همان‌سوزشم بجاست — درحیرتم که‌سوختن‌من درآب‌چیست
از کعبه‌و کنشت‌چه‌مقصود روی‌اوست — گرره بکعبه نیست‌مقیم کنشت باش
با هر هنر مقابـله کردیـم عشق را — فضل‌ازمحبت است‌وهنرهاهمه فضول
بزیـر پرده چون در مه سحابـی — سخن بی پـرده گویـم آفتابـی

خانواده وصال‌خانواده علم‌وادب وپسران اویعنی‌وقاروميرزامحمود حکیم ومیرزاابوالقاسم‌فرهنگ‌وداوری ویزدانی‌جمله‌اهل کمال‌وهنرور وادیب‌بوده‌اند.

میرزا احمد و قار وارث کمالات پدربود وخوشنویسی‌را نیزبارث برده بود ومخصوصاً درخط نسخ استادی‌داشت وبسی‌از کتب ودواوین ازجمله‌مثنوی‌معنوی را باخط زیبا نگاشته و قصاید وترجیع بندومسمط نیك‌ساخته .

میرزا محمودحکیم گذشته ازعلم طبابت قریحه‌شاعرانه داشته قصایدلطیف

ساخته وخط نستعلیق راخوب مینوشته .

میرزا ابوالقاسم‌وفرهنگ و داوری وبرادران دیگرنیز اهل‌هنر بودند . فرهنگ‌مسافرت‌فرنگ کرده‌وقصیده‌ای دروصف پاریس گفته که ازحیث موضوع تازگی‌دارد. وی مسمط نیک‌ساخته .

قائم مقام ـ ازرهبران‌سبك‌جدیدادبی‌ایران‌یکی‌نیزمیرزاابوالقاسم‌قائم‌مقام پسرمیرزا عیسی‌قائم‌مقام‌معروف بمیرزا بزرگ بود. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در ۱۱۹۳ تولدیافت. از رجال‌مهم دربارفتحعلیشاه ووزیر عباس میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان بود وبا ادباء وشعرای زمان مانند نشاط ودیگران مجالست و معاشرت‌داشت‌ودرزمان‌محمد شاه نیزمهام‌امورمملکتی بدست کفایت اوسپرده‌بود.

قائم‌مقام درعلوم حکمت و ادب سرآمد و درنظم و نثرفارسی وعربی استاد بودواشعارومنشآت‌اونمونه‌فصاحت‌وبلاغت‌است‌ونسبت‌بعبارات‌مکلف‌ومضامین‌پیچیده ومعانی مبهم وتشبیهات باریك ونابجاکه مخصوص‌سبك‌بعداز مغول بود سخن این نامی‌طراوتی‌خاص‌داردوطرزگفتارش‌متقدمین بخصوص‌سعدی‌را بخاطرمیآورد.

قسمت مهم اشعارقائم‌مقام قصایدومدایح است ولی‌قطعات ورباعیات‌خود نیز دارد ویك‌مثنوی هزلی‌موسوم بجلایرنامه باسم‌غلام خودش جلایرنظم کرده و در آن‌اوضاع درباریان ونقایص لشکری‌وکشوری را نشان داده .

از قطعات مؤثر قائم‌مقام‌یکی‌آنست در سرودن‌آن استیلای روس وشکست ایران‌را درنظرداشته است وتأثیرآن ازاین چندبیت پیداست :

روزگارست‌آنکه گه‌عزت‌دهد گه‌خواردارد
چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی‌هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
گه نظر باپلکنیك و کپیتان و افیسر (۱)
گاه باسرهنگ و باسرتیب و باسردار دارد

۱ـ عناوین نظامی‌بزبان روسی.

لشکری را که بکام گرگ مردمخوار خواهد
کشوری را که بدست مرد مردمدار دارد
که بتبریز از پطزبرگ اسپهی خونخوار راند
که به تفلیس از خراسان لشکری جرار دارد ...

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن در خطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته ومرحوم قائم‌مقام در ابراز احساسات میهن دوستی نادر بوده.

نیز از اشعار لطیف وحزن آور شکوائی او قصیده‌ایست که پس از غزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته وابیات ذیل از آنست ودر آن تأثیر سبك مسعود سعد پیداست:

ای بخت بد ای مصاحب جانم ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یکروزم ای با تو نرفته شاد یك آنم
ای خرمن عمر از تو بربادم وی خانهٔ صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم هم مایهٔ نفع از تو خسرانم
تیغست ستاره و تو جلادم سجنست زمانه وتو سجانم....

گوئی آنمرد بزرگ در این ابیات دردناك از طرفی سر گذشت وطن خود ایران را دیده واز طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده‌است. قائم‌مقام بامر محمدشاه بسال ۱۲۵۱ در تهران بقتل رسید.

قاآنی - میرزا حبیب متخلص به قاآنی درحدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه درشیراز تولد یافته. پدرش میرزا محمدعلی شاعر بود و گلشن تخلص داشت درعهدجوانی سفرخراسان کرد ودر آنجا تحصیل علوم وادبیات نمود وبشعرسرودن آغازید وآنگاه تخلص حبیب میکرد بتدریج شهرتی یافت و درنزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت مقرب شد وبامراو تخلص قاآنی گرفت وآن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی او کتا قاآن بوده. قاآنی مدتی در خراسان و کرمان ملتزم حضوراوبود وهمین شاهزاده وی را پیش فتحعلیشاه معرفی نمود. بعداز اقامت درخراسان وشیراز و کرمان بتهران آمد ودر آنجا معروفتر شد

ودردربار محمدشاه خاصه ناصرالدینشاه تقرب زیاد پیدا کرد .

آنچه ازاخبار بدست میآید قاآنی اول شاعرایرانست که بآموختن زبان فرانسه آغاز نمود .

قاآنی را میتوان بعدازصائب معروفترین شاعرایران درتمام دوره صفوی و قاجارشمرد وشاید درطرزسخن وخوبی وصف وانتخاب کلمات واستعمال لغات وتتبع اشعارقدما کمتر کسی ازسخنگویان ایندوره بااو برابری تواند کردن . مخصوصاً هنراو درقصیده است ولی درغزل نیز استادی نشان داده.

درمسمط وترجیع بند دستی داشته ومهارت بخرج داده است ولی باید گفت همانطور که حلاوت عبارات دراشعار قاآنی بیشتراست معانی فلسفی و اخلاقی کم است .

درديوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکاراوست بسیار است سرمشق او شاعران خراسانست وبخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان میدهد . مخصوصاً ناصرالدینشاه را زیادستوده واغلب این قصایدرا باوصف شیرینی ازطبیعت شروع کرده. ازآنجمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود:

بنفشه رسته اززمین بطرف جویبارها	ویا گسسته حورعین ززلف خویش تارها
زسنگ اگر ندیده‌ای چسان جهدشرارها	به برگهای لاله بین میان لاله‌زارها
که‌چون شراره میجهد زسنگ کوهسارها

نیز درمسمط زیرین شوق لطف بهار وعشق روی گلزار ونغمه جویبار نمایانست .

باز برآمد بکوه رایت ابر بهار	سیل فروریخت سنگ اززبر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار	فاخته وبوالمليح صلصل و کبك وهزار
طوطی وطاوس وبط سیره وسرخاب وسار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت	کزهمه گلها دمد بیشترازطرف کشت
وزنفسش جویبار گشته چوباغ بهشت	گوئی با غالیه بررخش ایزد نوشت
کای گل مشکین نفس مژده برازنوبهار

دیده نرگس بباغ باز پرازخواب شد	طره سنبل براغ باز پر ازتاب شد

آب‌فسرده چوسیم بازچوسیماب شد باد بهاری بجست زهره وی‌آب شد
نیمشبان بیخبر کرد زبستان فرار...

تغزلهای‌شاعر که‌بمناسبت‌قصایدی‌دررسیدن نوروزووصف‌بهارومدح‌شهریار سروده الحق‌هریك‌نمونه‌ای بدیع‌ازلطف‌ضمیر وطبع منیراوست وبااینکه درتمام آنها استادان‌سابق‌را پیروی‌نموده دراین‌پیروی شایسته وهنرآفرین‌بوده‌وپیداست اوخود درسخن پردازی مراحلی پیموده وبی‌شبهه درسرودن اینگونه اشعار طبع روان‌فیاضی‌داشته‌است. دراغلب‌قصاید استاد استمداد او ازفیض نفحه گویندگـان پیشین پیداست مثلا درقصیدهٔ:

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرابهرچه کند امرشهریاررضاست.

استادانوری درمدنظر شاعرانه اوبوده که ناظم قصیده‌ایست بامطلع زیر:

اگرمحول حال جهانیان نه‌قضاست چرامجاری احوال‌برخلاف‌رضاست

ایضاً درقصیده :

آنچه‌میبینم ببیداری‌نبیند کس‌بخواب زانکه‌دریك‌حال‌هم‌درراحتم‌هم‌درعذاب

همان استادرا پیروی کرده که گفته بود:

آنچه‌می‌بینم به‌بیداریست‌یارب یابخواب
خویشتن‌را درچنین نعمت پس ازچندین‌عذاب

همچنین درقصیده :

غم‌وشادیست که با یکدگر آمیخته‌اند یا مـه روزه بنوروز درآمیخته اند

قصیده خاقانی‌را سرمشق گرفته که گفته:

می‌ومشکست که‌باصبح‌درآمیخته‌اند یا بهم زلف ویارلب برآمیخته‌اند...

ازین‌رقم اشعار دردیوان‌قاآنی که ارتباط مستقیم باسبك‌سخن استادان‌قدیم دارد فراوانست.

دردوقصیده‌ذیل که‌شاعرروح طبیعت بهاری‌را درسخنان‌نغز حلوه گرساخته تأثیرسبك منوچهری هویداست :

کار طرب و روز می وفصل بهارست جان‌خرم‌ودل‌فارغ وشاهدبکنارست
بادسحر ازآتش گل‌مجمره‌سوزست خاك‌چمن ازآب‌روان آینه‌داراست

تا مینگری کو کبهٔ سوری و سرو است | تا میشنوی زمزمـهٔ صلصل و سارست
سوری بچه ماند بیکـی بیضهٔ الماس | کان بیضهٔ الماس پر از عود قمارست
مانا ز سفر تـازه رسیدست بنفشه | کش بر خط مشکین اثر گرد و غبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانـگ هزار آید
بهر ساعت خروش مرغزار از مرغزار آید
تو گوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگی
زبس بانـگ تذرو و صلصل و دراج و سار آید
بجوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد
بپرد مرغ دل چون بانـگ مرغ از شاخسار آید
خروش عندلیب و صوت سار و نالـه قمـری
گهی از گل گهی از سرو بن که از چنار آید
یکی گیرد بکف لاله که ترکیب قدح دارد
یکی بر گل کند تحسین کز و بوی نگار آید
یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گویـد
یکی بوید سمن را مات صنع کردگار آید
یکی بر لاله پا کوبد که هی هی رنگ می دازد
یکی از گل بوجد آید که بخ بخ بوی یار آید
یکی بر سبزه میغلطد یکی بر لاله میرقصد
یکی گاهی رود از هش یکی که هوشیار آید
ز هر سوئی نوای ارغنون و چنـگ و نی آید
ز هر سوئی صدای بربط و طنبور و تار آید...

از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیك پیداست که شاعر نغز گو درجذبه سحر طبیعت بوده و آنرا دراثر جوش و خروش حس درونی سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهارپرستانه شاعر را مینمایاند که نقش بدیع طبیعت را بقلمی فسونگر ترسیم نموده:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش‌ونگار
عقلها حیران شود کز خاك تاریك نژند
چون برآید اینهمه گلهای نغز کامکار
کیست آن‌صورتگر ماهر که بی‌تقلیدغیر
اینهمه صورت برد بی علت و آلت بکار
چون نپرسی‌کاین تماثیل‌ازکجا آمدپدید
چون نجوئی‌کاین‌تصاویرازکجاشدآشکار
خیری‌ازمهر که‌شدزینسان‌بگلشن‌زردروی
لاله ازعشق که‌شد زینسان بیستان‌داغدار
ازچه بیزنگار سبزست ازریاحین بوستان
ازچه‌بی‌شنگرف‌سرخست‌ازشقایق کوهسار
باد بی عنبر چرا شد اینچنین عنبرفشان
ابربیگوهرچرا گشت‌اینچنین گوهرنثار
بر کف‌این‌تسبیح‌یاقوت‌ازچه گیرد ارغوان
برسر این‌تاج زمرد ازکه دارد کوکنار
برق از شوق که میخندد بدینسان قاه قاه
ابر ازهجر که میگرید بدینسان زار زار
چون‌مجوسان بلبل ازذوق که دارد زمزمه
چون‌عروسان گلبن ازبهر که‌بندد گوشوار
ابر غواصی نداند از کجا آرد گهر
باد رقاصی نداند از چه رقصد در بهار

قاآنی گذشته از دیوان اشعار نیز تألیفی‌منثور دارد بنام **پریشان** که آنرا بطرز واسلوب گلستان‌سعدی ساخته وعین‌شیوه استادشیرازی‌را بکاربرده وتمام‌نثر ونظم‌آنرا باستثنای چندبیت‌خود سروده چنانکه درخاتمه گفته‌است:

نیست درو عاریت هیچکس   خاص منست آنچه درو هست وبس
جز دوسه بیتی ز عرب وز عجم   کآمده جاری بزبان قلم

حکایات پریشان مانند گلستان در آداب وسیر و نصایح وسرگذشت ولطائف و نظایر آنست. قاآنی درسال هزارودویست وهفتاد درطهران وفات یافت.

فروغی بسطامی - میرزاعباس بسطامی متخلص بفروغی فرزندآقاموسی در هزارودویست وسیزده درعتبات تولدیافت وبعدازچندی ازآنجا به مازندران آمد ودرساری اقامت جست . روزگاری ملتزم رکاب فتحعلیشاه ومداح وی بود . چندی نیز در کرمان درخدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قاآنی نیز بود تقرب داشت وتخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزندخود فروغ الدوله باو بخشید. فروغی قسمت بزرگ عمرخودرا بریاضت ودرویشی واعتزال گذرانیده و بمجلس عرفا میگرویده است. استعدادومهارت فروغی درغزلسرائی است ودراین هنر بمعاصرین خود برتری داشت شمارهٔ اشعارش را تابیست هزاربیت گفته اند. غزلیاتش درمیان معاصرین معروف وزبانزدبوده . درطرزغزل ازبزرگان غزلسرامانندحافظ وسعدی پیروی کرده وخود نیزشیوه ای مخصوص وگاهی مضامین نوبکاربرده اغلب غزلهایش شیرین وجاذبست ومطالعه غزلهائی مانند :

پایه عمر گرانمایه برآبست برآب
همه جا شاهداین نکته حبابست حباب..

اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب
مهمان عزیز آمده درخانه ام امشب..

یکشب آخردامن آه سحرخواهم گرفت
دادخودرا زآنهمه بیدادگرخواهم گرفت..

ونظایرآن ذوق را تحریک میکند. غزل ذیل باروح عرفانی وذوق آزادگی و رندانه سروده شده :

خدا خوان تا خدادان فرق دارد   که حیوان تا بانسان فرق دارد

موحد را بمشرك نسبتی نیست | که واجب تا بامکان فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت | که دانا تا بنادان فرق دارد
مناجاتی خراباتی نگردد | که سر جسم تاجان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی‌را | که دامان تا بدامان فرق دارد
من وابروی یار وشیخ ومحراب | مسلمان تا مسلمان فرق دارد
من ومیخانه خضر و راه ظلمات | که‌می باآب‌حیوان فرق دارد
مخوان دور فلك را دور ترسا | که دوران تابدوران فرق دارد
مکن تشبیه زلفش را به سنبل | پریشان تا پریشان فرق دارد
مبر پیش دهانش غنچه را نام | که‌خندان تابخندان فرق دارد
رخش‌را مه مگوهر گزفروغی | که خور با ماه تابان فرق دارد

وفاتش بسال هزارودویست‌وهفتادوچهار اتفاق افتاد.

سروش اصفهانی- میرزا محمدعلی متخلص بسروش درسده اصفهان تولد یافت. ازجوانی کسب کمال ومعرفت‌نمود واستعدادفطری بروزداد وبساختن‌اشعار پرداخت. سپس دربلاد ایران مسافرتها کرد وراهش به‌تبریزافتاد ودرآنجا اقامت گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه تقرب جست وبعد حضرت ناصرالدین‌میرزا ولیعهدرا دریافت وچون ولیعهد بشاهی‌رسید سروش‌بهمراهی‌وی بتهران آمد ودراعیاد ومجالس‌سلطنتی خواندن اشعارتهنیت بعهده‌اوبود. ازطرف ناصرالدینشاه‌صله‌وانعام‌دریافت کردوصاحب‌مال‌وجاه گردید وبلقب‌شمس‌الشعرائی نایل‌آمد . اشعار بسیار ازقصاید وغزل ومثنوی ساخته وسبك‌قدمارا تتبع کرده و بفرخی‌وناصرخسرو ومنوچهری وامیرمعزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از این‌حیث استعداد خاصی نشان‌داده است.

قصاید درمدح شاه وامرا و غزلیات ومثنویات مانند **ساقی نامه** و **الهی نامه** دارد. مدح حضرت علی وائمه هدی را زیاد گفته ودیوانی ازو بنام **زینت المدایح** جمع‌شده وانتشاریافته. وفاتش درهزارودویست‌وهشتادوپنج روی‌داد.

اینك چند بیت از قصیده ای که در آن قصیده فرخی را بامطلع : برآمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا... که معزی ودیگران هم آنرا استقبال کرده اند تتبع نموده :

دوابر بانگ زن گشت ازدوسوی آسمان پیدا
بهم ناگاه پیوستند و برشد از دو سو غوغا
چوپیوستند باهم بانگ هیجا ازدوسو برشد
سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابر کوشندهٔ که بی کینی خروشنده
چرا بی کین خروشی گرنه ای کالیوه وشیدا
ز گرد تیره ات خورشید روشن رخ برون تابد
چنان کز گرد لشکر شد سوار دلدل شهبا

بطور کلی سروش دروصف بهاروتهنیت نوروزسخنوری ماهر بوده از آنجمله این شعر را که بسبك منوچهریست سروده :

نوروز نوآئین تر امسال ز پار است
ای ترك بده باده که عیداست وبهاراست
گلبن چو یکی حور ببر کرده حریر است
هامون چو یکی حلهٔ پر نقش ونگاراست..

از برخی اشعار سروش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدینشاه توان دید از آنجمله درنخستین بار برقرارشدن تلگراف در ایران شاعر اهمیت آنرا اینگونه دریافته واز آن اختراع بزرگ تعبیری شاعرانه ساخته :

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار
زین همایون کار که کاندر جهان شد آشکار
عاشقان بی پیك ونامه درسؤال ودرجواب
بانگارین درمیان فرسنگ اگر باشد هزار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه
یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار

ابیات ذیل نیز توانائی اورا درنقاشی جلوه ها و تصویـر زیبائیهای طبیعت مینمایاند:

تا عروس نوبهاری پرده از رخ بـر کشید
باد چون مشاطه‌اش درحیله و زیور کشید
ژاله بر سنبل بدان‌ماند که رضوان بهشت
موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید
باغبان در بوستان گوئی همه شب‌مشک‌سود
دست‌مشك‌آلودرابرشاخ سیسنبر کشید ....

محمودخان‌ملك‌الشعراء - محمودخان زادگاهش کاشانست‌ولی خانواده‌اش منسوب بآذربایجان بوده ودرزمان زندیان بعراق‌انتقال نموده‌است پـدرش‌محمد حسین‌خان متخلص بعندلیب وجدش فتحعلی‌خان‌صبا هردو ازشعرای نامی بودندو دردربار فتحعلیشاه مقام‌ملك‌الشعرائی داشتندوعندلیب تازمان ناصرالدین‌شاه‌همین لقب را دارا بود .

محمودخان گذشته ازفن شعر که در آن‌استادی داشت‌در فنون‌وعلوم‌دیـگر نیز ازسرآمدان عصرخود ودرحکمت وحدیث‌وتفسیر وعلوم ادبیه وصنایع دستی مانند حسن‌خط ونقاشی ومنبت‌کاری نظیرنداشت ودرواقع تـوان گفت، این شخص مظهرذوق واستعداد ایرانی ونمونه کامل‌صنایع‌ظریفه‌ایران درعصر خودبوده . در شعرقریحه بلندداشته ومخصوصاً درطرز قصیده استادان قبل ازمغول را تتبع کامل نموده وشیوه‌لطیف خاصی‌پیدا کرده واشعارنغزبدیعی سروده‌است. تـوان گفت وی نزدیکترین گویندگان‌عصرخودبسبك عنصری وفرخی ومنوچهری ومعزی‌وادیب صابراست. دردربار ناصرالدین‌شاه‌محل‌توجه واحترام‌بودولقب‌ملك‌الشعرائی‌داشت. دیوانش‌قریب دوهزاروپانصد بیت‌دارد. وفاتش بسال۱۳۱۱ یعنـی‌دوسال‌پیش‌ازقتل ناصرالدین‌شاه اتفاق‌افتاد .

قصایدوی بیشترمربوط بمدارج ناصرالدین‌شاه ودرباریان‌اوست که درآن فواید تاریخی نیزتوان گرفت مانندذکر جلوس یاسفرها یارسوم جشن‌وبزم. مثلا درقصیده رحلت‌محمدشاه وجلوس ناصرالدین‌شاه این‌ابیات آمده :

چو تخت ملك تهی مانـد از محمد شاه — که نوشه بـاد روانش بعالـم دیگر
بشهر تبریز اندر خبر رسید بشاه — که خاك ملك دگر شد ز کینه اختر
از آن خبر بنگویم ملك چه گفت و چه کرد — از آنکـه کس بشنیدن نمیکند بـاور
همی بگشت درون دو چشم خسرو آب — هم از فراق پدر هـم ز سوزش کشور
ز بهر ساز سفر چون ز سوك شه پرداخت — بگشت درسر خسرو هـزار گونه فکر
بخواند پیش پی مصلحت خدیو بزرگ — هر آنکه بود بدرگـه ز کهتر ومهتر
چو صف زدند بپای سریـر تن در تن — خدیو ایران برداشت مهر گنج و گهر
بگفت کز روش دهر و گردش گـردون — فتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
تهی شدست سر گاه کی ز شاه و کنون — برفت باید مان تـا بتختگاه پدر
سپاه جمله پـراکنده ملك شوریده — چگونه باید ...رك سپاه وساز سفر ...

ابیات ذیل که درحلول نوروز وجلوه بهار سروده شده دلیلی است براینکه استاد چگونه صنعت متقدمین رافرا گرفته وچه ذوق عالی وقریحه سرشار درسخن فارسی داشته است :

بسحر گاهان قمری چو درآید بسخن — سوی باغ آی نگـارینا لختی با من
من سپیده دم فـردا بسوی بـاغ شوم — که گل سوری ازخنده گشود ست دهن
یکسوی دست ز نورسته بنفشه است کبود — سوی دیگر ش سفید است ز بشکفته سمن
رعد مینالد و میبالد از آن نالـه گیاه — ابر میگرید و میخندد از آن گریه چمن
هر کجا بگذری ازلاله خود روی براه — شمعی افـروخته بینی زبـر سبز لگن
لب هرجوی پراز لاله شد ومرز نگوش — زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بزن
دست دردامن شادی زن ودر نوبت گل — در کش ازدست غـم و انده گیتی دامن
غم یکی میوه تلخست ازو هیچ مخور — وان درختی که غم آرد بـر ازبیخ بکن
دردل اندیشه مدار از شب آبستن از آنك — کس نداند که چه میزاید این آبستن

نیز این ابیات زنده وبانشاط انس اورا باطبیعت ومهر وحیرت او را دربرابر بدایع خلقت نشان میدهد :

از کوه برشدند خـروشان سحابها — غلطان شدند از بر البرز آبها

باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
بگرفت زلف سنبل از آن‌باد تابها

دوشینه بادهای تر ازسوی بوستان
برروی گل زدند سحر گه کلابها

چون‌صدهزارجام‌بلورین واژگون
بـر آبدان ز ریـزش باران حبابها

خوبان سپیده‌دم‌بسوی بوستان‌شدند
از بهر دیدن رخ گـل با شتابها

وقتی‌خوش‌است‌عاشق‌دلداده راکنون
درخـانه داشتن نتوان با طنابها

زین‌فصل‌وبابها که کتاب زمانه‌است
تو اختیار فصل طـرب کن زبابها

جز روز خرمی نبود درحساب عمر
ما بر گرفته ایـم ز گیتی حسابها

شعرای‌دیگر-دوره‌قاجارباوجود شاعران وسخنگویان زیادی ممتاز بوده و گذشته‌ازآنانی که‌بروجه مثال‌مذکور افتادسخن پردازان دیگر وجودداشته ودر اقسام‌سخن‌مهارت‌خاص‌ابرازنموده‌اند که از آن جمله‌میتوان **یغمای‌جندقی وشهاب ترشیزی** و **مفلق‌طهرانی** و **رضاقلی‌خان‌هدایت** و **صبوری مشهدی** و **فتح الله خان شیبانی** وامثال آنان را نام برد. همهٔ این سخنگویان در سرودن اشعار محکـم و متین دست‌داشته وهریك درطرزی قوت طبع وصفای قـریحه نشان‌داده و درزنده کردن شیوه قدمااستعداد خاصی‌را مالك بوده‌اند .

آثار منثور دوره صفوی و قاجاریان

۱ ـ تألیفات تاریخی

حبیب‌السیر ـ جیب‌السیر تاریخ عمومی معروفی است کـه غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواندمیر تألیف کرده‌ووقایع‌را ازابتدای‌تاریخ بشرتاوفات‌شاه‌اسماعیل صفوی‌یعنی‌سال‌نهصد وسی آورده. این کتاب نسبت بروضةالصفا کوچکتراست ودر سه‌جلدمیباشد وبمناسبت‌احتوای‌تفصیل‌اوایل کاروشرح‌سلطنت‌شاه‌اسمعیل که‌مؤلف معاصربوده است دارای اهمیتی است .

خواندمیربعدازپایان‌آوردن‌این کتاب‌سفرهند کرد وبعدتجدید نظردرآن کتاب‌نمودودرسال‌نهصدوچهل ویك درهند وفات‌یافت ودردهلی مدفون گردید . گذشته‌ازحبیب‌السیر وتکمله روضةالصفا تألیفات دیگرازاین‌مؤلف بوجود آمده

ازجمله آنها کتاب **دستورالوزرا** میباشدوآن دراحوال‌وزراءاسلام‌تاانقراض‌سلسله تیموریـانست وتألیفش در۹۱۴ خاتمه‌یافته .

صفوة‌الصفا واحسن التواریخـ ازاین دوکتاب اولی‌را ابن بزازدراواسط قرن‌هشتم درشرح حالات وکرامات اجدادصفویه خاصه‌شیخ‌صفی‌الـدین نوشته و دراواسط قرن دهم یعنی درسلطنت شاه‌طهماسب تجدید تألیف‌شده . دومی‌را حسن بیك‌روملو ازفضلای آنزمان بازدر اواسط قرن دهم‌تصنیف نموده وقایـع سالهای نهصدتا نهصد وهشتاد وپنج باتفصیل سلطنت‌شاه‌طهماسب درآن ثبت‌است.

تاریخ‌عالم آرای عباسی ـ عالم آرا کتابی‌است درشرح حال و سلطنت شاه عباس اول واجداد او که اسکندر منشی ازمنشیان دربارآن پادشاه تألیف کرده و آنراباوقایع سال وفات‌شاه عباس وجلوس‌خلف‌اوشاه صفی درسال هزار وسی‌وهشت بپایان آورده .

گذشته ازاین تواریخ وآنهائیکه درمقدمه این‌فصل مذکـور افتادتواریخ مهم دیـگری درزمان صفویه تألیف‌یافته که ازآنجمله است :

نگارستان و **جهان‌آرا**تألیف‌قاضی‌احمدغفاری‌و**لب‌التواریخ** تألیف‌یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی و**تاریخ‌ایلچی‌نظام‌شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگار شاه طهماسب مهم است .

تاریخ‌نادری ـ تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریـخ معروف دوره سلطنت نادرشاه میباشد که وقایع‌سلطنت ویرا تامرگش که درهـزار ویـکصدوشصت اتفاق افتاده ذکر کرده. مؤلف این‌تاریخ میرزامهدی خان‌بن محمدنصیراسترآبادی‌نام داشته که منشی وازندما ودرباریان نادربوده ودرسفرهای‌آن پادشاه حضور داشته است: هموتاریخ دیـگری‌بنام‌آن پادشاه موسوم‌به **درة نادره** تألیف‌نموده که‌انشای آن نمونه تکلف وعبارت پردازی است .

زبدة‌التواریخ محمدمحسن‌بن‌عبدالـکریم در وقایع اواخر صفویان وظهور افغانست ومؤلف خودشاهد آنوقایع بوده .

تاریخ زندیه - تالیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل وقایع جانشینان کریم خان زند است.

مجمل التواریخ - تألیف ابوالحسن بن‌محمد امین گلستانه است که شامل وقایع سی وپنج‌ساله بعدازنادر شاه‌است ودوره افشاریه وزندیه رانشان میدهد.

متمم روضة‌الصفا - غیاث‌الدین خواندمیر نبیره دختری‌میرخواندجلدهفتم تاریخ روضة‌الصفا راتکمیل کرده وآنرا تابعد ازوفات سلطان‌حسین بایقرا که‌سال نهصد و دوازده وفات‌یافته آورده‌وفضلای اواخر سلطنت‌آن سلطان واولادواحفاد اورا نیزذکر کرده بعد دردوره قاجاریان رضاقلیخان‌هدایت سه جلددیگربرآن افزوده وسلسله وقایع‌را تازمان سلطنت ناصرالدین شاه‌رسانده است پس ازروضة‌الصفا باتکمله ازده جلدمرکب است.

راجع به زندیه وکتاب های تاریخی دیگرنیزتألیف یافته که از آن‌جمله میتوان **تاریخ گیتی گشا** تألیف میرزا محمد نامی راذکر کرد که دو ذیل هم‌برآن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم ابن علیرضا و دویمی از طرف محمد رضای شیرازی.

ناسخ‌التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تألیف یافته وبفارسی فصیح نزدیك بطرزمتقدمین نوشته‌شده وآن باملحقات قریب‌پانزده جلدبزرگ میشودقسمت‌اسلام وتاریخ‌ایران‌بعداز اسلام‌مشروح‌است‌مؤلف‌اول‌آن میرزا تقی‌متخلص به‌سپهر مستوفی دربارناصرالدین‌شاه واز دانشمندان وفضلای آن‌بوده که تاجلد یازدهم‌نوشته وبعد ازاو عباس‌قلیخان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین‌شاه ازمقربین درباربودچندجلددرشرح حال‌ائمه وتفصیل سلطنت‌ناصرالدین‌شاه وغیره برآن افزوده عباس‌قلیخان سپهرتألیفات دیگر نیزدارد وکتاب وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان رابفارسی ترجمه‌نموده ودرفضل وادب نمونه‌بوده.

تاریخ منتظم ناصری - تاریخ منتظم ناصری‌تاریخ عمومی‌است ازاول اسلام تازمان مؤلف درسه جلدمؤلف آن محمدحسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه‌آنرا درسنوات۱۲۹۸تا۱۳۰۰تألیف کرده‌صنیع‌الدوله‌تألیفات

دیگر داشته واز آنجمله درجغرافی ایران نیز مرآة البلدان نوشته که دوجلد آن بطبع رسیده .

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافته که از آنجمله **مآثر سلطانیه** تألیف عبدالرزاق نجفقلی و **تاریخ صاحبقرانی** تألیف محمود میرزا و **تاریخ ذوالقرنین** تألیف فضل‌الله منشی است وهرسه بنام فتحعلیشاه ودرزمان خود او نوشته شده .

۲- کتب تذکره وتراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی‌است درشرح حال شعرای اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده‌اند. تألیف مزبور درحدود ۹۵۷ ختام یافته وخودسام میرزا بسال ۹۸۳ بامر شاه اسمعیل ثانی کشته شده.

مجالس النفائس- اصل این کتاب بزبان ترکی تألیف امیرعلیشیر نوائی ودر شرح حال شعرا ونویسندگان معاصر آنوزیر دانشمند است ودرزمان شاه‌عباس شاه علی نام آنرا فارسی کرده .

خلاصة الاشعار وزبدة الافکار- تذکره عمومی‌است ودر احوال شعرا که در زمان شاه‌عباس تألیف یافته . مؤلف آن تقی‌الدین محمدکاشی است .

مجالس المؤمنین - کتابی‌است درشرح حال و آثار واقوال علما وفقها وسلاطین وشعرا ومتصوفین شیعه که درعهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتری از وطن خود بهند رفته ودرلاهور اقامت گزید وازطرف اکبرشاه قاضی آن شهر معین گردید وتألیف مجالس المؤمنین را درحدود نهصدونودوسه درهمین شهر شروع نموده وآنرا در ۱۰۱۰ بختام آورد شیوه فارسی این کتاب به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده وشیرین است .

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که بترتیب اقالیم شعرا راطبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی‌است پدرش خواجه احمد ازطرف شاه طهماسب صفوی

کلانتری ری را داشت امین احمد سفر هند نیز کرده در تألیفات هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا بسال ۱۰۰۲ بپایان آورده وماده تاریخ ختام این جمله است «تصنیف امین احمد رازی»

آتشکده آذر - آتشکده از تذکره‌های معروف این دوره است . مؤلف آن لطفعلی بیك آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳٤ دراصفهان تولد یافته و تحصیلات خودرا درقم کرده وبعداز چهارده سال اقامت درآنجا سفرهای متعدد اجرا نموده است معاصر نادرشاه بود وآنگاه که قشون نادر ازهند برمیگشت آذر درمشهد اقامت داشت .

آذر دراوایل جوانی برحسب ذوق طبیعی اشعارمیسرود و متقدمین را تتبع میکرد ومخصوصاً دربین معاصرین خودسبك سخن سیدعلی مشتاق اصفهانی راتتبع مینمود اشعارش جزیل و آبداراست وازآنجمله مثنوی یوسف وزلیخاست .

تذکره آتشکده رادرسن چهلم بسال ۱۱۷٤ هجری تألیف کرده وشعرارابترتیب اقالیم طبقه بندی نموده وشرح حال ۸٤۲ تن راآورده ونمونه‌ای ازاشعار آنهارا ذکر کرده وشرح حال خودرانیز در آخر کتاب درج نموده .

ریاض العارفین ومجمع الفصحا - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره‌های شعرای فارسی است که دردورۀ اخیر تألیف شده رضا قلیخان طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادیخان میباشد که درسال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه درطهران تولد یافته وبعداز رشدونمووتحصیل کمالات بدربارمحمدشاه وناصرالدین شاه مناصب عالیه یافته ومخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدومفوض بوده است. ریاض العارفین محتوی شرح حال شعرای متصوف وعرفامیباشد. منتخبات ازاشعاروآثارآنها وهمچنین منتخباتی دراینکتاب ازمثنویهای خود مؤلف مندرج است مجمع الفصحاء بردوجلد است وبالغ بر ۷۰۰ تن ازشعرای سلاطین وشاهزادگان وامراوشعرای معروف ومتوسط ومتأخرایران رادرآن نام برده ومنتخبات ازاشعار آنان راذکر کرده است. خود مرحوم رضاقلیخان قریحه شاعرانه داشته وتخلصش

هدایت بوده وبتصریح خودش زیاده‌برسی هزاربیت‌سروده ونمونه‌هائی در مجمع‌الفصحاء ازقصاید وغزلیات خودثبت‌نموده درهمین تألیف‌مجملی ازشرح حال‌خود راذکر کرده وازتألیفات دیگرخود مانندتکمله روضة‌الصفا ولغت‌انجمن آراء‌نام برده . وفات‌هدایت سال۱۲۸۸ روی‌داد.

نامهٔ دانشوران- ازکتابهای مشروح ومهم تراجم احوال علماء وادباء در زبان فارسی‌نامهٔ‌دانشوران است که هم‌درزمان ناصرالدینشاه‌باهتمام عده‌ای‌ازفضلا تألیف‌شده وهفت‌جلد آن‌انتشاریافته. مؤلفین نامهٔ دانشوران حاج‌میرزاابوالفضل ساوه‌ای ومیرزا حسن‌طالقانی ومیرزا عبدالوهاب قزوینی ومخصوصاً شمس‌العلماء عبدالرب‌آبادی است که وی بعداز فوت بعضی از مؤالفین مذکور فوق بمعاونت ادیبی دیگر موسوم بغیاث ادیب تألیف این کتاب را تعهده‌نموده وتاجلد هفتم منتشرساخته.

ازجمله تذکره‌های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تألیف‌یافته یکی‌تذکره **بزم‌آرا** تألیف‌سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره‌**میخانه** تألیف لطف‌الله رازی‌است (قرن‌دهم) دیگر**ریاض‌الشعراء** تألیف علیقلیخان‌واله (قرن دوازدهم) دیگر **خزانهٔ عامره** تألیف آزاد حسینی (قرن دوازدهم) دیگر **خلاصة‌الافکار** تألیف‌ابوطالب تبریزی(قرن دوازدهم) ونظایر وامثال آنهاست که بعضی آنهادر هند وبرخی درایران تألیف یافته .

نجوم‌السماء - کتابی درشرح‌حال‌فقهای‌شیعه‌درعصرصفوی تااواسط‌قاجاریه وآن در اواخر قرن سیزدهم یعنی‌زمان سلطنت ناصرالدینشاه باهتمام محمد صادق‌بن مهدی تألیف‌یافته .

دراینمورد ذکر کتابی دیگردرهمین‌موضوع موسوم‌به**قصص‌العلماء**خالی ازاهمیت نیست که مؤلف‌آن محمدبن سلیمان تنکابنی است وترجمه ۱۵۳تن از علمای شیعه درآن آمده‌است .

۳- کتب دینی و حکمی

جامع‌عباسی- کتابی‌است دراحکام فقه تألیف شیخ محمدبن حسین عاملی

ملقب به‌بهاءالدین مشهور بشیخ بهائی که ازعلمای بنام دوره صفوی و ازمحترمین ومقربین مجلس شاه عباس بوده . مسقط‌الرأس اوجبل عامل‌بود ودر۹۵۳ دربعلبك بدنیا آمد پدرش عزالدین‌حسین در۹٦٦ بایران‌مهاجرت کردپس‌شیخ‌بهائی‌درحدود ۱۳سالگی بایران‌آمده‌است . عمرش‌درایران گذشت و تحصیلات نمود و بزبان فارسی‌وعربی تصانیف بوجودآورد که‌مجموع آن به۸۸ کتاب‌ورساله میرسدازآن جمله‌است مثنویهای **نان‌وحلوا** و **شیروشکر**. نیز **خلاصة الحساب** و **تشریح الافلاك** و **کتاب اربعین** همچنین کتابی مرکب از نوادر حکایات و علوم و اخبارو امثله اشعارعربی وفارسی جمع و تألیف کرده و اسم‌آن‌را **کشکول** نهاده اشعار فارسی و عربی‌هم سروده . وفات شیخ بهائی بسال۱۰۳۱ دراصفهان اتفاق افتاد وجنازه‌اورا به مشهد انتقال دادند وبنابوصیت خود درپائین پا در جائی که هنگام توقف درمشهد درس میگفت بخاك سپردند .

کتب‌دیگر- درمسائل دینی کتابهای متعدددیگردرزمان‌صفویه‌تألیف‌یافت‌و تنها محمد باقرمجلسی چندین تألیف نمود که ازآن‌جمله است :

کتاب**عین‌الحیات** و**مشکوة الانوار**و**حیلة المتقین** و**معراج‌المؤمنین** و**حق‌-الیقین**و**حیات‌القلوب**و**جلاءالعیون** و امثال‌آنها که الحق جمله بفارسی تألیف یافته . از تألیفات‌دیگردینی کتابیست بنام **تنبیه الغافلین** که در واقع ترجمه‌از نهج البلاغه حضرت علی (ع) است و مترجم‌آن فتح‌الله کاشانی نام دارد . همچنین **محاسن‌الآداب** تألیف نصیرالدین استرآبادی‌است‌دراخلاق . ایضاً **زبدةالتصانیف** حیدرخوانساری و **شجرة الهیه** حیدررفیع‌الدین .

دیگر **لوامع‌ربانی** و**مصقل صفا**تألیف‌سیداحمدبن‌زین‌العابدین‌اصفهانی‌است درانتقاد عقاید نصاری و **حجة الهند** ابن عمرمحرابی است درنقد عقاید هندی .

از کتابهای‌مهم‌اخلاقی‌ودینی‌بفارسی‌دردوره‌صفویان‌وقاجاریان**ابواب‌الجنان** تألیف رفیع‌الدین‌محمد واعظ قزوینی متوفی در۱۱۰۵ **معراج‌السعادة**تألیف‌احمد بن مهدی نراقی است که‌آنرا بامرفتحعلیشاه از کتاب عربی‌موسوم‌بجامع السادات پدرش ترجمه‌نموده . نراقی‌ذوق شعروادب هم‌داشته .

گوهر مراد کتابی‌است درمسائل حکمت و کلام تألیف عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی که ذکرش بساز بیاید تألیف اینکتاب حکمی فارسی درزمان شاه عباس بعمل آمد .

اسرارالحکم- کتابیست در حکمت الهی تألیف ملا هادی سبزواری که نظرش بیشتر باثبات توحید واصول عقاید دینی معطوف بوده وظاهراً تصنیف این کتاب برحسب تمایل ناصرالدین‌شاه بعمل آمده .

۴- کتب لغت

درادوار گذشته فرهنگهائی وجودداشته وچندی‌از آن دراین کتاب‌مذکور گشته است ولی‌توانگفت‌درین‌دوره‌اخیر بخصوص عصرصفوی‌فرهنگ‌فارسی‌متعدد بوجود آمد که معروفهای آنها نام برده میشود :

فرهنگ‌جهانگیری - مؤلف آن جمال الدین حسین‌انجو که منتسب بدربار اکبرشاه وپسرخلفش جهانگیربوده وازهردوحکمران حمایت وصله دیده ولغت خودرا بحکم اکبرشاه شروع نموده وبسال هزارو هفده هجری تألیف آنرا انجام داده‌وآن‌رابنام‌جهانگیرشاه‌وفرهنگ‌جهانگیری‌نام‌داده‌است.ازمزایای‌اینفرهنگ آنکه برای هرلغتی‌شعری برسبیل مثال از شعرا آورده .

مجمع‌الفرس - مجمع‌الفرس نیزازلغت‌های‌مشهورفارسی‌است مصنف‌محمد قاسم‌کاشانی معروف به‌سروری‌است که‌آن‌را درزمان سلطنت شاه عباس‌اول‌بتاریخ هزاروهشت بنام همان سلطان تألیف نموده .

برهان قاطع-این کتاب‌برخلاف‌دوفرهنگ‌مذکورفوق گذشته‌ازلغات‌فارسی عده‌ای ازلغات عربی ویونانی‌ودیگرلغات اجنبی‌مستعمل‌درفارسی‌نیزدارد ومصنف محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی‌متخلص به برهان‌در‌تألیف آن ازفرهنگهای سروری‌و جهانگیری نیزاستفاده کرده وآنرادرهزاروشصت‌ودوبنام‌عبدالله‌قطب‌شاه‌ازسلاطین هند نموده. صحت ودقت دراین کتاب کمتربکاررفته وأصل وفصل بعض‌لغات معلوم نیست بااینهمه مفصل ومفید است .

فرهنگ‌رشیدی-فرهنگ‌رشیدی تألیف‌عبدالرشیداست که‌درهندتولدیافته‌و بدربار‌اورنگ‌زیب‌انتساب داشت‌لغتش‌چون‌بدقت‌واعتناومقابلهٔ فرهنگهای‌سروری

وجهانگیری نوشته شده ازبعض جهات بر آن دوفرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال هزار وشصت وچهار بوده .

غیاث اللغات ـ غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هند است و آن جامع لغات مهم فارسی وعربی و ترکی است که در قرائت اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت درسال هزار و دویست وچهل ودو بعمل آمده .

انجمن آرا ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلغات فارسی است واغلب در توضیح لغات امثله از اشعار فارسی ذکر شده ومقدمه‌ای در تاریخ وساختمان زبان ولاحقه‌ای در بعضی امثال ضروب فارسی دارد استناد مؤلف عمده به فرهنگ جهانگیری بوده .

حکما ودانشمندان این دوره که غالباً به عربی نوشته‌اند

عصر صفوی وقاجار از وجود دانشمندان خالی نبوده و گذشته از فقهای بزرگ حکمای نامی نیز ظهور کرده ومبنای فلسفه اسلامی را بدرجات رفیع رسانده و تحقیقاتی ژرف ومطالعاتی عمیق نموده وتصانیف سودمند ازخود بیادگار گذاشته‌اند .

میتوان گفت بزرگترین حکیم این عصر **صدرالدین شیرازی** بوده که درمتانت فکر واصابت نظر وتحقیق وابتکار تالی ارسطو وابوعلی سینا بوده ودر مطالب دقیق حکمت ذوق وقریحه خاصی داشته است .

از فقها ومحدثین معروف عصر صفوی وقاجار **احمد بن محمد** مشهور بلقب مقدس اردبیلی معاصر شاه عباس کبیر و **ملامحمد باقر مجلسی** فرزند ملامحمد تقی مجلسی است.

مجلسی ـ بطوریکه اشارت رفت کتب ورسالات زیادی راجع به عقاید واخبار شیعه بزبان فارسی منتشر ساخته ولی بزرگترین تألیف او در این موضوع کتاب **بحارالانوار** است که بعربی ودر ٢٤ جلد است .

اینك از حکمای مشهور این دوره بترتیب ذیل ذکری میرود .

میرداماد ـ میرمحمد باقر بن محمد استرآبادی ازمشاهیر فلاسفه ودانشمندان معروف عصر صفوی است . لقب داماد از پدرش مانده که وی داماد محقق ثانی بود .

منشأش استراباد ومحل تحصیلش مشهد واقامتگاهش اصفهان بود. درنزد معاصرین خود بسی محترم ومجالس درس او درنظر اهل عالم بسیار مغتنم واز جمله مستمعین بیانات اوصدرالدین شیرازی بود که بعددرحکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد. میرداماد **تألیفات** متعدد فلسفی ودینی دارد که جمله بزبان عربی است واز آنجمله کتاب **صراط المستقیم** و**قبسات** درمسائل حکمت است و **کشف الحقایق** که حکمی ودینی است . میرداماد به‌تخلص اشراق اشعار فارسی گفته ویك مثنوی سروده باسم **مشرق الانوار**.

ملاصدرا ـ صدرالدین محمد اصلش ازشیراز بود وپدرش ابراهیم نام داشت قسمتی ازتحصیلات فلسفه خودرا نزدمیرداماد بجای آورد . اورامیتوان معروفترین فیلسوف دورهٔ اخیر ایران شمرد . افکارفلسفی دقیق داشته ودرآن رشته دارای مقام ومشربی بوده . فکرمشائی راباذوق اشراقی نیك تألیف فرمود ، تألیفاتش درحکمت مرجع ومأخذ اهل علم میباشد ونخبه آنهـا **اسفار** و**شواهد ربوبیه** و **مشاعر** و کتاب **المبدأ والمعاد** است نیز رسائل متعدد دیگر درمسائل مختلف علمی ازو باقیست هم قسمتی از کتاب **اصول کافی** شیخ کلینی راشرح وچندسوره از قرآن کریم راتفسیر کرده شیخ صدرالدین درباز گشت ازسفرمکه بسال هزاروپنجاه دربصره وفات یافت.

ملا محسن فیض - محمدبن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی ازفقها وحکمای معروف عصرصفوی وازشاگردان ملاصدرا بوده وتحصیلات خودرا درشیراز تکمیل نمود. ازتألیفات زیادی که باو نسبت داده‌اند **اصول المعارف** و **کلمات مکنونه** میباشد درحکمت ودرتفسیر **وصافی** و**وافی** درحدیث . ملا محسن نیز اشعارفارسی سروده و گویا دیوانش شش وهفتهزار بیت دارد .

لاهیجی - نیزازمعروفترین علماوحکمای عصرصفوی وازشاگردان ملاصدرا است . گذشته ازتألیفات مهم کلامی وفلسفی بفارسی مانند **گوهر مراد** ، بعربی نیز تألیفات مهم نموده ازآن جمله **شوراق الالهام** درشرح تجرید خواجه نصیر طوسی است نیز ازپیشروان حکمای عصر صفوی **ابوالقاسم فندرسکی** است که منسوب به‌فندرسك ازاعمال استراباداست درریاضی وحکمت استاد بود وتألیفاتی سودمند درحکمت فرمود درشعرفارسی هم دست داشت وقصیده‌ای شیوای حکمی بامطلع :

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی

بطرز متقدمین ساخته .

حاج ملاهادی ـ مولانا حاج ملاهادی سبزواری پسر حاج محمد سبزواری است . پدرش از علما بود وخودش نیز نخست درمشهد سپس دراصفهان علوم حکمت وفقه واصول و کلام تحصیل نمود و بجرگه دانشمندان درجه اول دوره قاجاریه در آمد. معروفترین تألیف او منظومه ایست بتازی در منطق وحکمت با شرحش در دو قسمت که اولی لئالی المنتظمه ودومی غرر الفرائد نامدار دو هر دو در یکجا بنام **شرح منظومه** مشهور است.

شیخ بفارسی نیز **اسرار الحکم** نوشته که در حکمت الهی است و مذکور افتاد. همچنین به تخلص «اسرار» غزلیات حکمی ومایل بتصوف سروده . وفات شیخ بسال هزار ودویست وهشتاد و نه اتفاق افتاد .

ماخذهاـ تاریخ گیتی کشا با تصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۲۷ـ دستورالوزراء با تصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۱۷ـ شرح حال شیخ بهائی بقلم آقای نفیسی طهران ۱۳۱۶ مجمل التواریخ بسعی واهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۲۰ـ تذکره‌های فارسی ـ خلاصه مفید دوره صفوی در تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ٤ ـ تحفه سامی تألیف سام میرزا پسرشاه اسماعیل طبع مجله ارمغان ۱۳۱٤ـ کتاب مفید تاریخ زبان وادبیات ایران دردربارمغول در ۳ جلد (انگلیسی) تألیف محمد عبدالغنی الله آبادی هند ۱۹۳۰ ـ ۱۹۲۹ راجع بشعرای هندوستان ونفوذ ایران در آنجا ـ ایضاً کتاب شعرالعجم شبلی نعمان ـ مقدمه آقای کمالی برمنتخبات اشعارصائب چاپ طهران ـ اشعار بر گزیده صائب با مقدمه مبسوط باهتمام آقای زین‌العابدین مؤتمن طهران ۱۳۲۰ـ مقدمه دیوان هاتف از نشریات مجله ارمغان طهران ـ مقالات آقای محیط در « ارمغان » سال ۱۳ راجع بشهاب تبریزی ـ مقدمه دکتررضا زاده شفق به لیلی ومجنون مکتبی چاپ طهران باهتمام آقای کوهی ـ مقدمه آقای بهار به کلمات غرای مکتبی چاپ طهران باهتمام آقای کوهی ـ مقاله آقای نفیسی راجع بمحمود خان ملک‌الشعرا شماره ۱۱ سال اول مجله مهرـ درشرح حال شعرای دوره قاجار مخصوصاً مجمع‌الفصحا وبراون ج ٤ ودیوان خود شعرا ـ دیوان مشتاق باهتمام آقای حسین مکی با مقدمه طهران ـ دیوان فروغی بسطامی ازطرف آقای علی غفاری طهران ۱۳۲۰ـ دیوان قاآنی چاپ طهران ـ دیوان مجمرچاپ طهران ـ خلاصه دیوان جامی توسط آقای پژمان ـ دیوان جامی چاپ هند ـ مثنویات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران ـ دیوان مجمر چاپ طهران ـ دیوان قاآنی چاپ طهران ـ مقدمه آقای عبدالوهاب فرهانی بدیوان قائم مقام چاپ طهران از نشریات مجله ارمغان ـ «قائم‌مقام» تألیف آقای باقرقائم مقامی چاپ طهران ـ راجع بعلماء وحکماء ومحدثین : نامه دانشوران ـ روضات الجنات (بعربی) تألیف محمد باقر خوانساری ـ قصص العلماء تألیف محمدبن سلیمان تنکابنی ـ مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری برای شرح حال دانشمندان وسخن گویان از بعض کتابهای تاریخ عمومی وخصوصی هم مانند راحة الصدور و تاریخ گزیده وحبیب‌السیروتاریخ فرشته وروضة‌الصفا وناسخ التواریخ استفاده توان کرد .

ملاحظاتی راجع بادبیات دردوره مشروطیت

ظهور مشروطیت که فرمان آن درسال ۱۳۲٤ هجری قمری صادرشد نتیجه یك سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آنرا کتابی جداگانه باید اجمالا توان گفت که دراین دوره ادبیات ایران گذشته از دوام درموضوعات و طرزهای قدیم تازگیهائی نیز پیدا کرد و ممکن است آنهارا بطریق ذیل تلخیص نمود .

۱ـ زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی در ایران که از اوایل دورهٔ قاجار شروع بانتشار نموده بود رواج یافت وراه آمد وشد بین ایران و فرنگستان بیشتر از سابق باز شد و تصانیف ادبی آن سرزمین از نظم و نثر و داستان ورمان دراین دیار معروف گردید درتأثیر این اختلاط نه تنها عده‌ای از کتب فرنگی بفارسی ترجمه و مقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شدبلکه برخی نویسندگان جدید درمعانی و الفاظ تاحدی سبك وروش وطرز فکر مغرب زمین رااقتباس کرده و گاهی دراین خط دورتر رفته ازشیوه زبان فارسی خارج شدند .

۲ـ ازموضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردیدافکار آزادی‌خواهانه و عقاید اجتماعی وسیاسی وفکر تساوی حقوق سیاسی ومسئله آزادی افکار و حریت مطبوعات واحساسات وطن پرستانه است که الحق درنظم و نثر جلوه خاصی نمود وشعرای توانای خوش قریحه ونویسندگان قابلی ظهور کرده وبابهترین الفاظ به‌تعبیر این سنخ افکار پرداختند حتی اینگونه افکار بلطف قریحه شاعرانی مانند **عارف قزوینی** بشکل تصنیف ملی درمیان عامه انتشار پیدا کرد . از شاعران ایندوره میتوان برای نمونه ازمیان گذشتگان **ادیب* الممالك فراهانی** و**ادیب پیشاوری** را نام برد واز عالم بانوان **پروین اعتصامی** راذکر کرد واز زندگان آقای **محمد تقی بهار**(ملك الشعرا)را نامید که درطرز قصیده وتتبعات تاریخی وادبی استاد است .

درواقع شاعران وگویندگان ونویسندگان سخنور ادب پرور زیادی درعصر ماظهور کرده‌اند که الحق نظم و نثر فارسی رازنده نگهداشته و آنرا گویاتر وشیواتر نموده ومعانی تازه درآن دمیده وخودرا اخلاف صدق بزرگان قدیم نشان داده‌اند و کتابهائی درشرح احوال واشعار و آثار آنان بقلم مؤلفانی مانند آقایان اسحق هندی

واسدالله ایزدگشسب وبراون‌انگلیسی‌وپژمان وجهانبانی ودینشاه«ایرانی» ورشید یاسمی‌وحسین مکی وسعادت نوری ودیگران بوجودآمده ومیتواندمورداستفاده جوانان دانش‌آموزقرارگیرد .

۳ ـ نظم ونثرفارسی از مقام شامخ ادبی قدیم که معمولا ازحیات مردم دو وازذوق واحتیاجات‌عامه‌مهجوربود کمی‌بپائین‌آمده وبذهن‌وزندگانی توده‌نزدیك شده وبرحسب احتیاجات جامعه درمضامین تازگی پیدا کرده و بمطالب اجتماعی گرویده است‌ونویسندگان درادای‌این‌موضوعات بیشتراز زینت الفاظ و استعمال جمله‌های دورودراز متوجه بادای مطلب وبیان مقصود شده‌اند .

٤ـ احداث مدارس‌جدیدوروزنامه‌ها ومجلات‌به‌توسیع‌وتعمیم‌معارف‌خدمت بزرگی کرده وادبیات نسبت به‌عامه بیشترمأنوس ودردسترس واقع گشته و توجه به علم وادب زیادت گرفته .

٥ ـ تمایلی‌درمردم وطبقه‌دانشمندان ومؤلفان نسبت‌به‌تألیفات‌علمی وادبی متقدمان‌ایران پدیدآمده‌نیزازوزارت فرهنگ‌توجهی‌نسبت‌بتألیف کتابهای‌درسی وترجمه‌تألیفات‌علمی‌مغرب‌زمین‌پیداشده وبخصوص‌تصحیح‌وطبع‌مؤلفات گذشتگان ایرانی درنظم ونثرمورد نظرخاص واقع گشته ومقدارمهمی ازنوادرآثارو تصانیف گذشته‌باهتمام‌دانشمندان‌بطرزصحیح‌جدیدی بحلیه طبع درآمده‌واحیا گردیده.

٦ـ درج مطالب علمی‌وتاریخی بطرزتحقیقی وانتقادی‌ورجوع‌باصول‌واسناد ازروی نظام فکری وتتبع‌کامل ترقی شایانی کرده و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که درقدیم نسبت بزمان‌آنان‌معمول بوداحیا گردیده ودراین‌امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده‌کامل شده است و درحقیقت تألیفات‌وتحقیقات‌خاورشناسان مغرب زمین ازین حیث درنهضت‌جدیدادبی ایران تأثیرخاص‌داشته‌ودرمیل‌ورغبت‌ایرانیان‌نسبت باحیای‌آثار گذشتگان،نیزدرسلیقه وراه‌ورسم پژوهش‌مطالب‌علمی عامل مهم‌بوده‌است وتوان گفت درمیان دانشمندان ایران پیشروعمده دراین فن‌آقای **محمد قزوینی** بوده است .

٧ـ نهضتی‌برضد عبارت پردازیهای بی‌لزوم ومبالغه ها ومضامین و تشبیهات

غیرطبیعی وپیچیده ازادبیات قدیم شروع کرده و در این مورد برخی ترك اغلب مضامین وتشبیهات واسلوب ومعانی قدیم رامیخواهند وموضوع های تازه پیدا میکنند واوزان واشکال نوبکارمیبرند ودرنثرمخالف جمله بندی تازی منش واستعمال کلمات زیادعربی هستند وباحیاء شیوه ایرانی واستعمال لغات فارسی اهتمام دارندحتی بعضی دورتررفته باستعمال جمله های فارسی خالص میکوشند .

درضمن توان گفت ایندوره ازیك لحاظ یعنی بیشترازلحاظ موضوع وهدف وطرز تعبیرات ادبی دورهٔ تحول وانقلاب است . موازین قدیم تاحدی متزلزل شده و اصول جدید هم سر و صورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطورکلی، یك سیرتکاملی مینماید. درهرصورت برخی گویندگان جدید آثارزیبای دلربائی که نوید سبك عالیتری را میدهد بوجود آورده اند .

اجمالی درسبك

زبان فارسی یکی ازالسنه مهم عالم وازشاخه های قدیم زبان اصلی هندواروپائی ودارای ادبیاتیست که تاریخ آن دست کم بدوهزاروپانصد سال میرسد .

بحکم اخبارقدیم یونانی وصحف یهود و روایات کتب اوستائی تواریخ عربی ایران درعصرمادها وهخامنشی ها ازآن عصربما نرسیده .

زبان ایران قدیم دولغت معروف داشته یکی اوستائی که اوستابدان نوشته است دیگرپارسی باستان که زبان رسمی دوره هخامنشی بوده وسنگنبشته هابدان زبان است. جمله های پارسی باستان واوستا بطورکلی ساده و مقید معنی وبی تکلف است تنها دراوستا چنانکه رسم کتب دینی است مکررات زیادآمده . ازادبیات اوستائی یا ادبیات مزدیسناجزاوستاآثاردیگرهم دردست است ونمونه های کمی ازنظم ونثر ازآنچه درطی قرون از بین رفته است باقیست .

پارسی باستان بمرورزمان به تحولاتی برخورد وازحیث قواعد وتلفظ ساده تر گردیدواین زبانست که درعصراشکانیان وساسانیان معمول گشت وپهلوی نامیده شد وآن دارای کتب وادبیات واشعاربوده و گذشته از کتیبه های ساسانی بالغ برصد کتاب

پهلوی از اواخر ساسانی و اوایل اسلام تا بامروز رسیده است .

اشعار قدیم ایران جمله بر وزن هجائی بوده و از اخبار چنین مستفاد میگردد که سرودخوانان در ایام جشن های رسمی منظومه ها بدربار شاهان میخوانده اند یعنی کلام منظوم شیوع و رواج داشته است .

زبان پهلوی بزبان فارسی امروز نزدیکست تنها از حیث ترکیب و کلمات و قواعد و اصوات به تغییرات برخورده از آنجمله الفباء و عدهٔ زیادی از لغات و شیوه عربی را اقتباس کرده است .

از کتابهای معدودی که باقیمانده پیداست که نظم پهلوی بطور کلی ساده و روان بوده و جمله ها موافق مقصود ادامیشده و تعقید و طول و تفضیل و استعاره و مجاز نداشته یا کم داشته .

بعداز دویست سال استیلای عرب در اوایل قرن سوم نهضت ادبی توأم با نهضت سیاسی در ایران شروع نمود و شعرای نامی فارسی زبان اشعاری که اغلب بوزن عروض است سرودند و تألیفاتی به نثر فارسی پرداختند. درمدت استیلای عرب نیز زبان فارسی ازبین نرفته بود حتی اشعاری بوزن هجائی در نقاطی از ایران سروده میشد چنانکه اخباری و آثاری از آنها در کتب تواریخ اسلامی توان یافت .

زبان نظم و نثر بعداز اسلام در دوره سامانیان وسعت یافت و در عصر غزنویان و سلجوقیان باوج ترقی خود رسید و صدها شعرا و نویسندگان و دانشمندان بزرگ و نامی ظهور کردند.

گرچه در این دوره لغات و اسلوب عرب در ادبیات فارسی بشدت مؤثر واقع گردید ولی زبان را از حال طبیعی خارج نکرد و نظم و نثر این عصر متصف است بسادگی و روانی یعنی عبارت پردازی و تکرار مکررات و جمله های تو در تو و مضامین نامأنوس در تألیفات آن زمان کمتر دیده میشود.

موضوعهای ادبی عبارت بود از قصاید که عمده در مدح شاهان و بزرگان و بیان حال و وعظ و عبر تست و معمولا مشحون به تشبیب و تغزل بود همچنین قطعات علمی و اخلاقی و پند و نصیحت و حماسه و داستان و مطالب دینی و تاریخی سروده میشد و از قرن

پنجم بآن طرف مطالب حکمی وعلمی نیز بر آن افزوده گشت. در اقسام شعر گذشته از قصاید وقطعات غزلیات ورباعیات ومثنوی ومسمط نیز ساختنند . اشعار شعرای این دوره ازرودکی وعنصری وفرخی ومنوچهری ودقیقی وفردوسی وناصرخسرو و قطران وسنائی وانوری ومعزی وخیام وخاقانی وادیب صابر ونظامی بدین طرزها بوده ومعانی فوق را بخوبی میرساند.

در نثر نیز تألیفات ابتدای این عصر مانند ترجمه تاریخ طبری والتفهیم ابوریحان بیرونی ودانش نامه ابوعلی سینا وزین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی وقابوسنامه و چهارمقاله و کلیله ودمنه بطور کلی متانت وسادگی وصراحت وآزادی ازحشو و زواید و مکررات و کنایات را نشان میدهد.

از اواخر عصر سلجوقی باینطرف سبك سخن فارسی تغییر پذیرفت و استعمال الفاظ مغلق ولغات غامض عربی وکلمات وترکیبهای سخت وادخال اصطلاحات علمی ومذهبی در نظم ونثر کم کم معمول شدحتی آثار آن درنظم شعرای معروف قرن ششم مانندانوری وخاقانی پیدا گشت .

بعض شعرای این دوره وادوار تالی گوئی شعررا برای مغلق گوئی وفضل فروشی وقافیه پردازی ونکته سازی و گنجانیدن دقایق علوم ولغز ومبهوت ساختن خواننده نظم میکرده اند .

درنثر عبارت مرکب ومسلسل وجمله های دراز پیدا آمد وافراد دراستعمال مترادفات بیجا وجمله های عربی وسجع وجناس شروع کرد که میتوان مرزبان نامه سعدوراوینی وراحة الصدور راوندی ومقامات حمیدی وترجمه تاریخ یمینی وامثال آن را بروجه مثال نشان داد. اقسام شعر از قصایدوغزلیات وقطعات ومثنوی ورباعیات و ترجیع بند درکاربودوموضوعات عبارت بوداز مدح ووصف وبیان حال ودرج احساسات ومراثی وپندومطالب دینی ومسائل عرفانی وعلمی ونشان دادن قواعدومحسنات عروضی.

درعصر مغول وتیموری قتل عام وتخریب ویغمای آثارعلم وادب را ازنواحی شمالی ایران مخصوصاً خراسان ازبین برد وکتابخانه ها ویران وعرضه تاراج گردیدو شعرا ودانشمندان مقتول ویافراری گشتندپس مدتی درادبیات وقفه رویداد وبرخلاف

گویندگان قرن ششم که بسیار بودند عده شعراء در این عصر کم بود. با اینهمه بعد از آنکه مغول و تیموریان به تمدن ایران گرویدند و از قتل وهدم دست بـر داشتند گویندگان و نویسندگان متعدد ظهور کردند ومخصوصاً درفن تاریخ تألیفات مهم نمودند وعلم نجوم و نقاشی وحسن خط بخصوص درزمان تیموریان ترقی کرد.

درعصر مغول و تیموری انحطاط سبك فارسی خاصه در نثر بیشتر روی دادو تصنع وتکلف زیادتر گردید وجمله‌های بلند بالاوترکیب‌های مغلق و استعاره‌های بارد وسجع های بیجا ومتکلف که بتقلید عربی معمول شده بود بـافراط استعمال گشت ادخال جمله‌های عربی و کثرت جمله معترضه ووفور استعاره وتشبیه وایهام وفاصله دادن بین مبتداء وخبر و ترك موضوع ومبالغه درمطالب فرعی خاصه افراط واغراق در مدح ازخواص سبك این دوره است که مخصوصاً از تألیفاتی مانند تـاریخ وصاف و تاریخ معجم تابرسد بتاریخ نادری ودره نادره محسوس است ولی باید دانست که در عین حال چنانکه طبیعی است سبك ساده سابق هـم تاحدی درنظم ونثر معدودی از استادان باقی بود واشعار ومنشآت نیك وروشن مانندنظم و نثرسعدی و حافظ بـا انشای تاریخ جهانگشاو طبقات ناصری توأم اسلوب مبهم ومتصنع زمان مداومت داشت یابوجود میآمد.

دراین عصر گذشته ازسبکهائی که بهمان ترتیب سابق بودغـزل اهمیت پیدا کرد وقصیده مقام اولی خودرا باخت واستادانی مانند سعدی وحافظ این فن را باوج کمال رسانیدند. قصاید مدحیه نیز کارش بافراط رسید و شاعرممدوح یامعشوق را بیشتراز اندازه ستودو درتملق گویی وتحقیر نفس مبالغه کرد. شعرعرفانی هم ترقی نمود ونمونه های کامل پیدا کرد و بهترین گویندگان این فن مانند جلال الدین و حافظ وجامی دراین دوره ظهور کردند.

سبك غیر طبیعی دوره مغول درزمان صفویه بنهایت انحطاط رسیدو استعمال ترکیبات غریب وکلمات نامأنوس وجناس‌های تو درتوونکته گوئی های مزعج ونازك کاری و مضمون آفرینی ومعانی پیچیده باریك بیشتر رایج گشت مخصوصاً شعرای مقیم هنددر

این طرز افراط کردند ودر نتیجه سبك متکلف مضمون پرست مصنوعی بمیان آمد که آن را برخی سبك هندی مینامند ولی سبك هندی در مقابل این افراط هنرنمائی هم کرد واگر مضامین پیچیده مصنوعی مبالغه‌دار مانند بیتی که درذیل میآید ایجاد نمود مضامین لطیف دلنوازی هم نظیر مثالهائی که درذکر صائب ومعاصرینش درین کتاب آورده شد بوجود آورد. مثلادراین بیت که نمونه‌ایست ازسبك مذکور :

بوی گل میآید از دود پس پروانه ام
شمع را برسر نمیدانم هوای روی کیست

محبوب بقدری گل اندام است که تنها هوای اودرسر شمع آنرا بطوری معطر میکند که ازدودپرپروانه‌ای که درآتش آن شمع سوخته بوی گل میآید انصافاً دراین بیت باوجوداینکه مضمون لطیفست درنازك کاری وباریك اندیشی اغراق ومبالغه بیش از حد بکاررفته. بااینحال چنانکه اشارت رفت لطافت وهنرنمائی شاعران نامی این سبك را نبایداز نظردور داشت زیرا مضمون خوب ودقیق بسیار مشکل است ومی توان گفت درادبیات جهان مایهٔ امتیاز خاص ادبیات ایرانست وهیچ قومی بدین پایه نکته پردازی ولطیفه سازی نتوانسته. پس نباید فراموش نمود که دربرابر بیت فوق ونظایر آن ابیاتی نظیر آنکه ازصائب ودیگران نقل شده وامثال این چندبیت زیرین هم پیدا میشود که نماینده لطف گویندگان متأخرومعاصر ایرانست .

نمیخواهم که گردد ناخن من بند در جائی
مگر گاهی که خاری برابر آرم از کف پائی

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی
بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شیشه نزدیکتر ازسنگ ندارد خویشی
هرشکستی که بهرکس برسد ازخویشست

شمع این حوصله رابرهمه کس روشن کرد
که توان تابسحر گریه بی‌شیون کرد

گرید وسوزد وافروزد و خاموش شود
هرکه چون شمع بخندد بشب تارکسی

گل سر سبد عمر چشم بیدارست
برغم دیدهٔ گلچین روزگار مخسب

بوی گل خود بچمن راهنما شد ورنه
مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست

از دوری توجانا دانی چه‌ماند دردل — از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل

در بیخبری از توصد مرحله من‌پیشم — تو بیخبری ازمن‌من بیخبر ازخویشم

من‌عاشقم دلیل من‌این‌قلب چاك‌چاك — دردست‌من‌جزاین‌سندپاره‌پاره نیـ

بطوریکه ازابیات فوق‌هم‌بدست‌میآیـد قطعات ومفردات‌پندآمیز و تمثیلی مخصوصاً دراشعارشعرائی‌مانندصائب وفیضی‌زیاداستعمال‌شده چنانکه‌نمونه‌ای‌چند مذکورافتاد. درنثر گذشته از کتب‌تاریخی‌تألیفات‌دینی‌مربوط‌به‌آئین‌شیعه‌درزمان صفویه کثرت‌پیدا کرد. بطور کلی‌توان گفت درعصرصفویان‌علوم وحکمت‌وعرفان ازنظم ونثرایران تاحدی مفارقت کرد وجای‌آن را مراثی‌ومسائل مذهبی وفقه و مناقب‌ائمه و ذکرعقایدشیعه گرفت .

از اوایل‌زندیان‌باینطرف‌یك نهضت‌ادبی‌روی داد و گویندگان‌مانند هاتف مشتاق‌ونشاط وصبا وسروش‌وقاآنی‌ظهورنموده‌طرزقدمارا ازنو گرفتندوبدینواسطه سبك‌مغول وصفوی‌بتدریج ازبین‌رفت وسبك‌وشیوه ساده‌تروفصیح تری‌بمیان‌آمدنثر فارسی هم بدست امثال‌نشاط وقائم‌مقام وسپهرو هدایت رویه نثرقدیم سیر کرد و حشووزواید ومترادفات وجمله‌های پیچاپیچ متروك گردید.

در ادوار سابق برمغول‌مرکزعمده سبك‌ونهضت ادبی‌ایران‌خراسان‌وتاحدی آذربایجان بود.بعدفارس‌اهمیت پیدا کرد و دردوره بعداز صفوی‌عراق‌منشاء سبك جدید گردید.

دراین عصراخیرقصیده و غزل‌هردوهمدوش ترقی کرد ویکی‌را بر دیگری برتری‌حاصل‌نشد گواینکه چون‌سبك‌متقدمین رامیزان گرفته‌بودند بالطبع قصیده بیشترمورد توجه بود تاغزل.

هم دراین‌دوره فن تاریخ وتراجم احوال ترقی‌خاصی‌نمود و تواریخ عمومی مانند روضة‌الصفا وناسخ‌التواریخ وتذکره‌ها مانندآتشکده ومجمع الفصحا تدوین گردیدهمچنین کتب متعددمذهبی‌درلغت فارسی‌تألیف‌یافت .

آغازدوره‌مشروطیت‌وانقلابات‌سیاسی تغییری‌اساسی‌درادبیات‌دادیعنی اشعار

ومقالات وتألیفاتی زیادمتوجه بمطالب و مسائل اجتماعی شد و این‌هدف عملی و روشن‌بالطبع لفظ رانیزروشن‌ساخت‌وعبارت پردازیهای منشیانه‌وصنایع لفظی‌جای خودرا به‌عبارتها وجمله‌های فصیح وساده ومتوجه بمقصود داد.

بایددانست که درتمام مدت سیرادبیات ایران زبان علمی‌ودینی بطور کلی زبان‌عربی‌بودوازبدو اسلام‌تازمان‌حاضردانشمندان‌ایرانی‌ازابوعلی‌سیناوابوریحان وفخررازی وخواجه نصیرطوسی تاملاصدراوحاج ملاهادی تألیفات مهم خودرادر حکمت واقسام‌علوم مانندنجوم‌وطب وریاضی‌وطبیعی وامثال این موضوعات بزبان عربی‌نوشته وبفارسی کمترتوجه نمودندونظرآنان‌تنها معطوف‌بمعانی‌ومتوجه‌شرح وبسط حقایق علمی‌بود واین‌توجه‌ناچار درنظم ونثرحتی‌درمراسلات‌عادی‌ومکالمات خواص مؤثر واقع شد وبسا که‌برخی‌اصطلاحات وتعبیرات بیلزوم‌عربی که احتراز ازآنها ممکن‌بود متداول گشت‌وزبان‌فارسی‌را تاحدی‌ازموزونی بدرآورداز‌طرفی دیگراصطلاحاتی‌جدید که نیزازعربی گرفته شده‌بود ازراه‌مصروترکیه‌وارد زبان ماشدو کلماتی‌مانندبلدیه‌وعدلیه‌ونظمیه‌وارکان‌حرب وتعبیراتی‌مانند عرض اندام و نقطهٔ نظرونظایرآن که برخی‌غلط هم‌بود بظهور رسید وآهنـگ زبـان فارسی را بیشترمختل‌نموداز‌سوی‌دیگرهم شیوع‌علوم وفنون‌عصرپیدا شدن‌اصطلاحات‌نوین راایجاب نمود ومترجمان ومعلمان را بفکرانداخت‌پس‌درنتیجه‌اینگونه‌پیش‌آمد ها ازحدودپانزده سال‌پیش‌نهضتی‌درمیان‌نویسندگان‌بمقصودپیرایش‌زبان‌فارسی‌از کلمات بیلزوم وزیادی‌ونابهنجار خارجی وآرایش‌آن بالغات فصیح وصحیح فارسی پیدا گردیدواین‌نهضت منجربه‌تأسیس فرهنـگستان ایران‌شد که‌چندسالست‌منعقد است ودفتری‌بنام واژه های نوترتیب وانتشار داده‌است .

افسوس تا این اواخر موضوع سبك موردنظر دانشمندان ایران واقع نشده بود وتحقیقاتی تازگی‌آغاز شده اینك مأخذهای محدود و مختصری که درنظراست وازآنها استفاده شده بترتیب تاریخ ذکر میشود :

ملاحظاتی در مقدمه مجمع الفصحاء تألیف مرحوم هدایت - شعرالعجم تألیف شبلی نعمان

که اجزائی از آن توسط آقای فخرداعی از اردو بفارسی ترجمه و طبع شده ـ ملاحظات برخی خاور شناسان راجع بسبك نظم و نثر فارسی بخصوص آثار براون ـ سلسله مقالات آقای ملك‌الشعراء بهار درمجلهٔ ارمغان‌سال ۱۳ ودرمجلهٔ مهر سال ٥ ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف‌آقای همائی ج ۲ از ص ۲٦۱ به بعد ـ مقدمه دیوان هاتف چاپ طهران بقلم آقای عباس اقبال ـ مقدمه های سودمند گلستان وکلیله و دمنه بقلم آقای عبدالعظیم قریب چاپ جدید طهران ـ ملاحظات راجع به سبك شعرا در کتاب سخن و سخنوران ج ۲ تألیف آقای فروزانفر ـ مقدمه دیوان مشتاق چاپ طهران بقلم آقای حسین مکی ـ مقدمه اشعار برگزیده صائب چاپ طهران بقلم آقای ز. مؤتمن ـ قائم مقام تألیف‌آقای بلقرقائم مقامی بخش‌سوم ـ سخن‌سنجی تألیف‌آقای دکتر لطفعلی صورتگر طهران .

اهمیت وارزش ادبیات ایران

اگرتاریخ ادبیات ایران را اززمان هخامنشی‌حساب کنیم‌حدود دوهزار و پانصدسال‌است که وطن‌ما دارای‌آثار ادبی ازنظم ونثرمیباشد. اینك‌اهمیت وارزش آنرا بطورخلاصه بروجه ذیل‌متذکرمیشویم :

۱ـ ادبیات ایران‌هم ازجهت عبارت و هم‌ازلحاظ معانی‌دلیل باهریك‌تمدن عالی‌است.بزرگان وسخنگویان ایران‌معانی‌نغز لطیف فلسفی واجتماعی واخلاقی را ازقدیمترین زمان درسبك بهترین سخنان فارسی بیان کرده‌اند حتی درقصاید درازی که‌بقصدخوش‌آمدامیران‌وجلب‌نظروزیران‌سروده‌شده ومعمولاً برای کسب شئونات ظاهری بوده‌است بازچندان سخنان‌ظریف ومعانی‌لطیف بکاررفته که جای دارد ازاین‌حیث‌آن‌سنخ شعر هم‌نمونه استعداد ورقت فکرووسعت‌خیال‌ملت‌ایران شمرده شود .

درواقع بسیاری‌ازقصایدفارسی‌باوجودمعایبی که ازلحاظ اخلاقی‌وطول کلام وعبارت‌بازی‌وقافیه‌سازی‌داردمحسنات‌اساسی‌نیز نشان‌میدهد که ازآنجمله‌اینهاست:

(۱) قصیده سرایان‌برحسب‌حس‌برتری‌جستن بهم وجلب‌نظرسلاطین‌وکسب آفرین مردم کوشش‌ها کردند وبهترین‌کلمات وترکیبات فارسی‌راجستندوآنها را زنده کردند وازاینراه خدمتی‌شایان‌نسبت به بقای‌زبان بجاآوردند.

(۲) باوجودمذموم دانستن تملق گوئی‌ازمضمونهای بکروباریك وتشبیهات ماهرانه وقیاسهای‌استادانه که‌درطی‌مدحیه‌آمده بهیچوجه نتوان گذشت که جمله

آثاروفکر تیزوهوش وقریحه لطیف ملت ایران است وهرملتی رامعانی لطیف گفتن مقدور نباشد.

(۳) درقصایدفارسی پندومعانی اخلاقی سودمندعالی آمده.

(٤) مطالب تاریخی نیزازوقایع وعادات وحکایات درضمن قصایدی آمده که برای شناسائی گذشته بس مهم تواند بود.

(٥) امثال وحکم ایرانی در آنها گردآمده ومحفوظ مانده .

(٦)تغزلات بی نظیری که دلیل لطف احساسات وقدرت وصف استادان ایرانست در آغاز قصایدسروده شده.

(۷) تأثیرپندهائی که درضمن مدح وستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییرداده بس قابل تأمل و تقدیر است.

(۸) قصایدیرا که سرتاسر دینی واخلاقی است وازتملق ومداهنه دورتر است یابمطالب علمی وحکمی یاشرح حال وافکارخود شاعر پرداخته نبایدفراموش نمود .

۲ـ ادبیات ایران اعم ازقصیده وقطعه و نثر بموجب اشعاروجمله هاوداستانهای حکمی واخلاقی بسیارسودمندولطیفی که ازقدیم بزبان فصیح دلنوازی گفته شده ناچار درزندگی عامه مؤثر واقع گردیده ودرهدایت افکار تأثیری بسزا داشته است واگر بعضی سخنگویان گاهی ازراه تفنن اشعاری مخالف اخلاق وعفت سروده اند آنگونه گفته ها نسبت باشعارجدی خوب بمثابه هیچ است.

۳ـ ادبیات ایران قسمت تاریخی نیزداردزیرا مجموعه ایست ازاخلاق وافکار وآداب واحساسات ونصایح وپندهای شماره زیادی ازباهوش ترین افرادایرانیان که ازصدها سال باینطرف محفوظ مانده وآینه وار دربرابرچشم ما که اخلاف آنهاهستیم قرار گرفته است.

٤ـ زیادی قصیده های مدحی وستایش درفارسی نبایستی موجب اشتباه گرددو پرده بروی دیده کشد و ما را ازاقسام دیگرنظم ونثر غافل نماید. شاعرانی که با استقلال نظرمسلکی وهدفی داشته وبرای مقصودهای عالی سخنگوئی کردند مانند

ناصرخسرو درعقایدمذهبی وشیخ عطاروشیخ شبستری و جلال الدین وحافظ وامثال آنان درمطالب عرفانی ومسعودسعد وخاقانی در بیان تأثرات روحی وسرگذشت عمرخیام درشرح نظر فلسفی وسعدی درپندآزمائی وامثال این بزرگان زیادند که سخن ازدل برآمده وبی‌شائبه گفته وآثاری گرانبها بیادگار نهاده‌اند.

۵ ـ گذشته ازآثارادبی بمعنی خاص تصانیف فراوان علمی وفنی ودینی ازقدیم زمان تاعصرما بزبان‌فارسی بوجودآمده که هریك بجای خود و از لحاظ هرعصر حائز اهمیتی بسزاست.

۶ـ ادبیات ایران‌بزرگترین سند و بهترین‌ضامن‌زبان ملی‌ما فارسی است. میزان سبك‌وشیوه‌هرزبان‌نوشته های سخنگویان‌بزرگ است وامروزاین‌تصانیف وآثارگرانبها که داریم ازطرفی نگهبان‌زبان واز طرفی‌هم سرمشق برای ما و آیندگان‌است. گذشته ازاینکه‌شیوه‌ما بدستیاری سخن‌شناسان بزرگ ایران از خطرفساد مصون‌مانده لغات بیشماری هم ازفارسی بدینوسیله ازآفت زوال‌محفوظ گردیده واگرشاهنامه یاقصایدوغزلیات‌دیگرشعرا وتألیفات‌زیاد منثور که‌دراین کتاب تنهابخش کوچکی ازآن ذکرشده درمیان نبود بسالغات وترکیبات فارسی که ازمیان رفته وجزیك زبان عامیانه باقی‌نمانده بود.

۷ ـ ادبیات ایران‌ارزش بزرگ بدیعی‌هم داردیعنی بزرگان‌ایران معانی لطیف‌علمی واجتماعی را درلباس عبارات زیبا وخوش‌آینداداکرده‌اند. بهمانطور که‌روح بدیعی‌وذوق‌وصنعت وحس‌جمال دوستی‌ایرانی‌درساختمانهای‌استخرفارس ومسجدشاه اصفهان بشکل‌تناسب‌وعظمت ودرکاشیهای‌اصفهان ومشهدواردبیل بطرز رنگ‌آمیزی‌وگلکاری‌دلرباوپیوند ونظم وانسجام‌ووزن‌وتناسب‌ظهورمینماید واین همه بیگزاف شاهد توان‌روان ودلیل‌سحربیان سخنگویان ایرانست.

پایان

مأخذهای کلی

الف صورت تذکره‌های معروف فارسی از چاپی وخطی

۱ - **لباب الالباب** - تذکره عمومی دردوجلد تألیف محمد عوفی ، در اوایل قرن هفتم هجری (چاپ‌لندن ۱۳۲۱-۱۳٤۲ قمری)

۲- **تذکرة الشعراء** - تذکره عمومی دردوجلد تألیف دولتشاه بسال ۸۰۲ هجری(چاپ لندن ۱۳۱۸ هجری‌قمری)

۳ - **مجالس النفائس** - تذکره شعرای معاصر مؤلف یعنی امیر علشیر نوائی (۸۹٦) که اصلش بترکی بوده ودر ۹۲۷ بتوسط فخری بن امیری بنام لطایفنامه بفارسی ترجمه‌شده .

٤ - **جواهر العجایب تذکرة النساء** - تذکره شاعران معروف تألیف فخری امیری فوق .

٥ - **تحفهٔ سامی** - تذکره‌ایست حاوی ترجمه شعرا بعداز قرن نهم تا بسال ۹٥۷ و آن درواقع تکمله دولتشاه است . مؤلف آن سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفویست چاپ‌طهران توسط آقای وحید دستگردی.

٦ -**مذکرالاحباب** - ترجمه شعرای زمان میر علیشیر نوائی تا سال ۹۷٤ تألیف نثاری بخارائی .

۷- **نفایس المآثر** - ترجمه شعرای ایرانی هند عصر اکبر شاه و اسلاف او تألیف میرزا علاءالدین قزوینی در (۹۷۳-۹۸۲)

۸ - **خلاصة الاشعار و زبدة الافکار** - تذکرهٔ عمومی معروف است تألیف تقی الدین کاشی‌در۹۸٥ که‌بعداًتکمیل شده.

۹ - **هفت اقلیم** -تذکره شعراء با اطلاعات مفید جغرافیائی ، تألیف امین احمد رازی. انجام تألیف در۱۰۰٤ .

۱۰ - **منتخب التواریخ** - تاریخ عمومی هندوستان‌ازفتح آن‌مملکت بدست مسلمین تاسال چهلم سلطنت اکبرشاه‌باالاحقه‌ای‌درتذکره شعراء (چاپ کلکته).

۱۱ -**آئین اکبری** - جلد سوم تاریخ اکبرشاه‌موسوم‌بهاکبرنامه که‌فصلی درترجمه‌شعرای هند معاصر اکبرشاه دارد ، تألیف ابوالفضل علامی‌در۱۰۹٦(چاپ‌هند)

۱۲ - **مجالس المؤمنین** - شرح‌حال مشاهیر شیعه و شعرای معروف ایران‌اززمان‌قدیم تاعصر صفویه تألیف قاضی نورالله شوشتری‌درسال‌های ۱۰۱۰-۹۹۳(چاپ‌طهران)

۱۳ ـ **خزینه گنج** ـ شرح احوال شعرای قرن هشتم ونهم و دهم تألیف الهی حسینی مؤلف میان سال‌های ۱۰۱۵-۱۰۱۰ درشیرازبوده.

۱٤ ـ **بتخانه** ـ تذکره عمومی است با امثله و منتخبات که تألیف آنرا محمد صوفی و حسن بیك درقرن یازدهم شروع کردند و ده سال بعد عبداللطیف بن‌عبدالله کجراتی آنراتکمیل نمود (نسخه منحصر بفرددربودلین).

۱۵ ـ **مجمع الشعراء جهانگیری** ـ قسمتی است از تذکرهٔ بزرگی تألیف قاطع نامی که شرح احوال مدح گویان در بارهٔ جهانگیرشاه را حاوی است (نسخه منحصر بفرد در بودلین)

۱٦ ـ **طبقات شاه‌جهانی** ـ شرح احوال شعرای دربار تیموریان تاشاه‌جهان، تألیف محمد صادق (قرن یازدهم نسخه منحصر بفرد در بریتیش میزیوم).

۱۷ ـ **مرآة العالم** ـ که در تاریخ عمومی‌است تااواخر قرن یازدهم ولاحقه‌ای‌در تاریخ‌شعرا دارد تألیف محمدبقاء .

۱۸ ـ **جامع مفیدی** ـ کتابیست‌در تاریخ‌وشرح‌حال‌فضلاوشعرای‌یزدتألیف محمدمفید مستوفی یزدی(قرن‌یازدهم‌نسخه‌دربریتیش‌میوزیوم).

۱۹ ـ **تذکره نصرآبادی** ـ شرح‌حال‌شعرای‌زمان‌مؤلف محمدطاهرنصرآبادی که‌درسالهای ۱۰۹۲-۱۰۸۳ تألیف‌یافته (چاپ طهران)

۲۰ ـ **مرآة جهان‌نما** ـ تکلمه‌مرآةالعالم (نمره۱۷)بواسطه‌مؤلف‌همان کتاب

۲۱ ـ **مرآةالخیال** ـ تذکره عمومی‌بالاحقه‌ای‌درترجمه‌شاعرهای معرف‌تألیف شیرخان‌لودی (قرن دوازدهم، چاپ کلکته) .

۲۲ ـ **کلمات‌الشعرا** ـ ترجمه‌شعرای‌ایرانی‌دربارجهانگیر وشاه‌جهان‌وعالم گیرتألیف‌وتکمیل محمد افضل سرخوش(قرن‌یازدهم)

۲۳ ـ **همیشه‌بهار** ـ ترجمه حال شعرای ایرانی دربار جهانگیر تا جلوس محمد شاه هند (۱۱۳۱) تألیف اخلاص (قرن دوازدهم.)

۲٤ ـ **سفینه خوشگو** ـ تذکره عمومی‌درسه‌جلدتألیف‌در(اواسط‌قرن‌دوازدهم .)

۲۵ ـ **تذکره ندرت** ـ تذکره عمومی بترتیب قرون تألیف علی‌فطرت متخلص‌به‌ندرت(نسخه فرددراینډیاافیس لندن).

۲٦ ـ **ریاض‌الشعراء** ـ تذکره‌عمومی‌تألیف‌علیقلی‌خان‌واله‌داغستانی (قرن۱۲).

۲۷ ـ **منتخب‌الاشعار** ـ تذکره و منتخبات تألیف محمد علیخان مبتلای مشهدی (قرن۱۲)

۲۸ ـ **تذکره حسینی** ـ تذکره‌عمومی‌میرحسین‌دوست‌سنبلی(قرن۱۲)

۲۹ ـ **مجمع‌النفائس** ـ تذکره‌عمومی‌تألیف‌سراج‌الدین‌علیخان‌آرزو(قرن۱۲)

۳۰ ـ **تذكرة المعاصرين** - شرح‌حال معاصرين‌مؤلف‌شيخ علي‌حزين(قرن۱۲).

۳۱ ـ **سروآزاد** - ترجمه قسمتي از شعراي هند ، تأليف مير غلام علي‌آزاد بلگرامي (قرن۱۲).

۳۲ ـ **دقايق‌الاشعار**- منتخباتي از نمونه‌هاي بديع‌ونثر فارسي تأليف ميرعبدالوهاب(قرن ۱۲) (نسخه‌فردبودلين)

۳۳ ـ **مقالات‌الشعراء** ـ ترجمه حال ونخبه‌اي ازشعراي ايران‌درسند، تأليف‌ميرعلي شير قانع(قرن ۱۲- نسخهٔ فرد دربريتيش ميزيوم) .

۳٤ ـ **مقالات‌الشعراء** ـ ترجمه حال شعراي زمان عالمگير اول تا مرك عالمگير دوم هند (قرن۱۲)

۳٥ ـ **حديقه‌الصفا** -تاريخ عمومي بالاحقه‌اي‌درشرح‌احوال‌شعراي ايران‌تأليف يوسف علي ابن غلامعلي‌خان(قرن۱۲)

۳٦ ـ **خزانه‌عامر**- تذكره‌عمومي‌تأليف‌غلامعلي آزادتاريف(قرن۱۲)

۳۷ ـ **مرآةالصفا** - تاريخ عمومي باتذكره‌شعراي‌ايران تأليف محمد علي‌بن محمد صادق قرن۱۲

۳۸ ـ **آتشكده**ـ تذكره عمومي تأليف لطفعلي بيك آذر بيكدلي اصفهاني متخلص‌به آذر (قرن۱۲)(چاپ كلكته‌و بمبئي)

۳۹ـ**لب‌الالباب** ـ منتخب از رياض الشعراء (نمرهٔ ۲٦ ، تاليف قوام‌الدين علي(نسخه‌فرد درايندياافيس)

٤۰ ـ **انيس الاحبا** - ترجمه شعراي زمان مؤلف موسوم به انيس در قرن ۱۲ و تكميل آن درقرن۱۳ .

٤۱ ـ **خلاصةالكلام** - تعريف۷۸ مثنوي فارسي از داستاني و حماسي وعرفاني تأليف علي ابراهيم‌خان خليل قرن ۱۲ (نسخه‌فرد دربودلين).

٤۲ ـ **عقد ثريا** ـ ترجمه‌شعراي ايران درهند در زمان محمدشاه تازمان شاه عالم تأليف غلام‌همداني مصحفي(قرن۱۲) .

٤۳ ـ **صحف‌ابراهيم** ـ تذكره عمومي محتوي شرح حال ۳۲۷۸ شاعر ايراني تأليف علي ابراهيمخان مؤلف خلاصةالكلام (نمره ٤۱) (اوايل قرن۱۳ ـ نسخه. فردكتابخانه برلين).

٤٤ ـ **خلاصةالافكار** ـ تذكره عمومي تأليف ابوطالب تبريزي اصفهاني (اوايل قرن ۱۳) .

٤٥ ـ **مخزن‌الغرايب** ـ تذكرهٔعمومي محتوي شرح حال ۳۱٤۷ شاعر تأليف‌علي احمد هاشمي (قرن۱۳).

٤٦ ـ **تذکره‌احمد اختر** - شرح‌حال شعرای زمان فتحعلیشاه (قرن ١٣)، (نسخه فرد دربرلین).

٤٧ ـ **ریاض‌الوفاق** - شرح‌حال شعرای ایرانی زمن مؤلف ذوالفقار علی‌مست درکلکته (نسخه فرد دربرلین).

٤٨ـ **تذکره‌دلگشا** - ترجمه‌شعرای دوره فتحعلیشاه تألیف علی‌اکبر شیرازی (قرن١٣)

٤٩ ـ **صبح وطن** - تذکره قسمتی از شعرای ایران درهند تألیف محمد فوچ خان اعظم (قرن١٣-چاپ مدرس).

٥٠ ـ **مجمع‌الفصحاء** ـ آخرین تذکره عمومی معروف تألیف رضاقلیخان‌هدایت در دو جلد که‌تذکره **ریاض العارفین** هم ازاوست(اواخر قرن ١٥، چاپ تهران).

معروفترین‌تألیفات‌فرنگی درتاریخ ادبیات ایران

١ - **تاریخ ادبی ایران** در چهارجلد ازقدیم تا زمان حاضر تألیف ادوارد براون١٩٠٢-١٩٢٤

A Literary History of persiady E . G . Browne 4vol .
(1902-1924)

٢ـ **تاریخ ادبیات ایران** تألیف هرمان اته دریک‌جلد .

Neuperrische Litteratur
von
Hermann Ethé

که درضمن کتاب فقه‌اللغهٔ ایران یعنی :

(Grundriss der iranischen Philologie)

طبع اشتراسبرگ . آلمان ١٨٩٦-١٩٠٤ و هم‌جداگانه انتشاریافته .

٣- فهرست نسخ خطی فارسی در (موزه بریتانی)درسدجلد ویک متمم .

A Catalogue of Persian Mss .
The British Museum 4 v o l by Rieu
London 1876-1895

گذشته از این سه تألیف مفید معروف کتاب ادبیات ایران ایتالوپیزی **Italo pizzi** مهم است . همچنین دانشمندان فرنگ رسالات سودمند گوناگون درشرح احوال افراد شعرا تألیف کرده‌اند مانند مقدمه و ملاحظات **کازیمیرسکی** راجع به منوچهری و تحقیقات **ژوکووسکی** راجع بـه انوری و تتبعات همین دانشمند و **کریستن‌سن** در باب خیام و مطالعات **خانیکوف** در خصوص خاقانی و تحقیقات **بآخر** دربارهٔ نظامی و کتاب سودمند

ماسه در حق سعدی و نظایر اینها یکی از مفید ترین این سنخ تتبعات کتاب مفید استاد **نلدکه** موسوم به‌حماسه‌ملی ایران در باره فردوسی‌وشاهنامه‌است بعنوان‌ذیل:

Das Iranische National epos

von

Th . Noeldeke

تبصره ـ راجع بمنافع ومآخذزیادایرانی واسلامی وفرنگی ادبیات ایران و متون دیوان‌ها وتألیفات دیگر دردرجه اول تاریخ ادبیات اته ودرثانی‌تاریخ ادبی براون که‌درفوق مذکورشد مورد استفاده بزرگی است .

فهرست نامها

۱ ـ نامهای کسان

حرف الف

حرف ب

حرف پ

حرف ت

حرف ث

حرف ج

حرف چ

حرف ح

حرف خ

حرف د

حرف ر

حرف ز

حرف ژ

حرف س

حرف ش

حرف ص

حرف ض

حرف ط

حرف ظ

حرف ع

حرف ق

حرف ك

حرف گ

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

فهرست نامهای کتب

حرف الف

حرف ب

خرف پ

حرف ت

حرف د

حرف ذ

حرف ر

حرف ز

حرف س

حرف ش

حرف ص

حرف ض

حرف ط

حرف ظ

حرف ع

حرف غ

حرف ف

حرف ق

حرف ك

حرف گاف

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

چاپ تابان